

جغرافیا

هو الموجد والمعبود الحمد لله الذی جعل الارض مهادا والجبال اوتادا

ورفع السماء وسوّیها

وفجر العیون ومجریها وابدء

الامم وافنیها وهدی عباده الی ایجاد

المساکن والمواطن فشیّدوا البنیان وعمروا

والصلوة والسلام علی محمد المبعوث علی الابعد والاقرب

وعلی آله الذین هم لکل خیر باب وعلی محبیهم ثواب وعلی مبغضیهم عقاب

وبعد مخفی نماند که اشرف بقاع ارض بعد از اماکن مقدسه معصومین **قم**

هیچنانکه مستفاد از اخبار ائمه معصومین است واز بناها و شهرهای قدیمه

در اسلام است هذا این نسخه مبارکه **تاریخ قم** مسمّی بانوار المشعشعین تالیف و

تصنیف جناب مستطاب ملاذ العلماء العظام و ثقة الاسلام بعید از آقا شیخ

محمد علی ساکن بلده قم در بیان شرافت و فضیلت بلده طیبه قم و اهل **آن و در**

بیان بنا شهر قم و بنا بعض از اماکن متبرکه و ذکر حالات و فضایل حضرت

فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام و سایر قبور امامزادها مدفونه در قم و مشتمل

بر حکایات لطیفه و امور غریبه و کرامات واقعه در قم در کمال صحت و دقت و

اهتمام قائل المحصلین **الحاج الشیخ احمد** الشیرازی اقدام نمود

طبع نمود خدمة و تقدیمًا لفاطمة بنت الامام موسی الکاظم

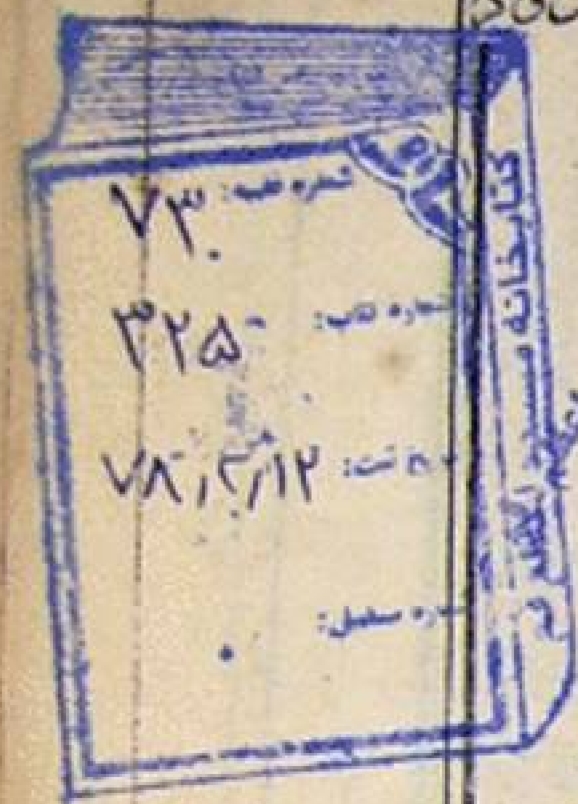
علیهما وعلی آبائهما الطاهرین الف تحیة و سلام ابدا

است مطبع طباع اخوان بمبئی واقع

شود و قد وقع الفراغ

من تحریر

هذه الصفحة الشریفة فی شهر ربیع المولود علی ید احمد بن محمد الطهرانی سنه ۱۳۲۷



هذا جلد الاول من کتاب انوار المشعشعین فی شرافة القم والقمیین الذین قالوا فی حقهم ائمة الراشدین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق السماء وجعلها ابراجا وجعل لها سراجا وهاجا وانزل
من المعصرات ماء ثجاجا وخلق الارض من بعد البحر مواجا حین جمعه فی
موضع الکعبة التی جعلها للناس ملاذا وجعلها مطافا للطائفین افواجا وجعل
للحجاج ان یلبوا حولها عجاجا وجعل لهم ان یضحوا فی الجبانة ثجاجا وجعل المکة حرما
لنفسه والمدینة حرما لرسوله والکوفة حرما لحجته وخلیفته وجعل بلدة
قم حرما لاهل بیت نبیه وجعلها ذخیرة لخاصته واولیائه کما جری علی لسان اشرف
انبیائه وقال زینه بالعرب وخلق تربتها مطهرة وجعلها مسترحا للمؤمنین
وخلقها مفتکة ستره وجعلها ماوی للفاطمیین الصلوة والسلام علی محمد و
علی ائمة الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن
الی یوم الدین **اما بعد** چنین گوید محمد علی ساکن بلده طیبه قم ابن حسین بن
علی بن بهاء الدین حشرهم الله فی زمرة القمیین الذین قالوا فی حقهم ائمة الطاهرین
لولا القمیون لضاع الدین چون ملاحظه نمودم دیدم اخبار بسیاری در مدح شرافت
بلده قم و اهل آن وارد شده و بعضی از علما در کتب خود ضبط نموده اند مثل سعد بن عبد الله
رساله نوشته در فضیلت قم و کوفه و مثل حسن بن محمد بن حسن قمی صاحب تاریخ قم
و مثل صفی الدین که رساله نوشته که مشتمل است بر تقدیری از اخبار قم و حدیث خبر دادن
امیر المؤمنین بر منبر نمایانی از شرافت زمین قم و کیفیت بناء مسجد جمکران را و اسم او را از اعلام
البلدان نقل کرده و مثل علامه مجلسی که اخبار در فضیلت قم ضبط نموده لکن بعون الله قم

لکن تعالی

تعالی این حقیر ملاحظه کردم که در این عصر کتاب اخبار قم مفقود الاثر و کمیاب می باشد و حال آنکه کتاب
اخبار قم کثیر الفائده میباشد لهذا این حقیر درصدد برآمدم که کتابی در این باب تالیف نمایم و این مطلب
میسر نمیشد مگر بعد از بدست آوردن کتاب تاریخ قم زیرا آن کتاب هم عزیز الوجود است پس بعد از تفحص
و سعی بسیار یک جلد ترجمه تاریخ قم بدست آوردم که مشتمل بر هشت باب بود مخفی نماناد که اصل کتاب
کتاب تاریخ قم عربی بوده مولفش حسن بن محمد بن حسن الشیبانی بوده و آن کتاب را حسن بن علی بن حسن بن
عبد الملک قمی در سال هشتصد و پنج ترجمه نموده صاحب کتاب تاریخ در اول کتاب مطالبی را
ذکر میکند که ما حصل بعضی از آن مطالب این قرار است که این کتاب تاریخ را بخدمت صاحب عباد
ابو القاسم نوشتم آنکه مدتی کوشش و سعی کردم تا بوسیله بدست آوردم که بجناب او عز تکیه نمایم و بحضرتش
واصل شوم نیافتم هیچ چیز که زنده تر و باقی تر و دوام او و ثبات ذکر او در مرور ایام از زمان از کتاب
و تصنیف که من در آن جمع کنم و یاد نمایم در آن اخبار شهر قم و اهل قم چه هدیه و تحفه از آن بهتر نیافتم زیرا
که هر هدیه و تحفه که باشد عنقریب بزوال آن خللی پدید آید و فانی شود مگر مصنفات و مولفات در ایام
و که هر گز بعوام منعدم نشود و کهنه نگردد تا انجام که منقرض شود سبب تالیف این کتاب تاریخ قم چیزی است
در سبب فرماید که بکرات از ابو الفضل محمد بن حسین عمید شنیدم که او تعجب مینمود سخت عجیب است
که اهل قم اخبار قم را ذکر کرده اند و بشأن آن کتابی نساخته اند هم چنین شعر حمزة از اشعار جعفر بن عبد
بن علی العطار را پیش ایشان نیست و در تذکره شعرای جعفر از بهترین اشعار بود مادامی که انتقال کرد بسبب
میفرماید سبب هم در تصنیف این کتاب آنکه از آن نام که ابو عبد الله حمزة بن حسن اصفهانی کتاب
اصفهان تصنیف کرده و برادرم ابو القاسم علی بن محمد بن الحسن الکاتب را گفتم چون بشهر قم رسیدم
تفحص بسیار کردم باشد که کتاب اخبار قم بدست آورم مفقود و نشد این بغایت من حریص گشتم بر تصنیف
این کتاب و بعضی از این اخبار در مدت حکومت برادرم تم بتحصیل کردم و بدست آوردم بعضی از آن
بود که از افواه مردم شنیده بودم که خذ العلم من افواه الرجال و بعضی خود دیدم و وقوف یافتم و بسیار
بجهد کوشش کردم و همت مصروف داشتم تا آنکه مجموع این اخبار را در یک کتاب جمع نمایم تا از دیدن
کسی بدانم مفقود و نشد که هرچند در کتابی و از جایی و از کسی دیگر بدست آوردم و چنین در نسخه اند
بعد از آنکه کتاب مشتمل بر مجموع اخبار قم تا تدریک مردی از عرب که در شهر قم متوطن بود نام او علی بن حسین
بن محمد بن عامر بود در سنه ثمان و عشرین و ثلثمائة بسبب رسید بشهر قم و او کتاب در خانه از
بود اتفاقا خانه منهدم و فرود آمده بود و آن کتاب در میان تلف شده بود و در آن کتاب ذکر اخبار قم

که

که بقم نزول کردند ذکر دولت و اقبال ایشان نکرد تا چند گاه بود و چند حرب کردند غیر
دیگری نبود و هم چنین حمزه را دیدم که در کتاب بغداد ذکر نموده بود مجموع آن کتاب مطالب شریفه را
که از فاضلان شهر او دیده و شنیده بود که ایشان نیز جمع آن عاجز و مضطر گشته بودند چون دیدم که
همت بر تحصیل آن نداشتند تمام آن جمعی از اخبار نقل از ایشان جمع کردند و هر چه بموضع
نقلی که لایق بوده از کتاب خود یاد کرده و هیچ فاضلی و بزرگی از ایشان فهم که نیز زیاده خبری از اخبار
قم باشد که از آن یاد کرده باشند تا سبب تصنیف کردن این کتاب بر من آسان آید کثیر استخاره کردم و
بخدای عز و جل توکل کردم و بجمع کردن این کتاب [illegible] انتهی کلام صاحب تاریخ قم محمد علی بن حسین
مؤلف این کتاب گوید پس بعد از بدست آوردن این جلد از کتاب ترجمه تاریخ قم از مطلب [illegible] غنیمت
شمردم در سنه ۱۳۰۳ مشغول تالیف این کتاب شدم و او را سه جلد قرار دادم **جلد اول** در ذکر
زمین شریفه و اهل آن و آمدن عرب بقم و شهر نمودن آنها قم را **جلد دویم**
در ذکر آمدن امامزادهای واجب التعظیم والتکریم بقم و حالات آنها **جلد سیم**
در بیان حالات روات و معینین از ضعفا و موثقین و نامیدم آن را بانوار المشعشعین فی
ذکر شرافة القم والقمیین و امیدوارم از رب العالمین که منتفع شوند از این کتاب جمیع مؤمنین
و آن کتبی که از آنها نقل شده در این کتاب [illegible] از این قرار است کتاب تاریخ قم بحار مجلسی کتاب
الطائف فی نسب آل ابی طالب کتاب مجالس المؤمنین قاضی نور الله کتاب نور الانوار کتاب
مناقب ابن شهر آشوب کتاب بحر الجواهر کتاب ناسخ التواریخ کتاب مهج الدعوات کتاب رجال میرزا
محمد استرابادی کتاب نقد الرجال میر مصطفی کتاب [illegible] صافی کتاب دار السلام کتاب نجم الثاقب [illegible]
مشعشع کتاب مختصر الزائر کتاب خلاصة البلدان از تالیفات صفی الدین محمد بن محمد بن هاشم
الحسینی الرضوی القمی که خود در اول خلاصة البلدان [illegible] ذکر نماید که در سال ۱۰۷۹ بجوار [illegible]
صالح مقام قم تالیف نمودم این کتاب را مخفی نماند که [illegible] مطالبی از این کتاب نقل از کتاب تاریخ
قم شده و آن کتاب از جمله کتب معتبره میباشد در نزد علماء سالفین و متاخرین و مرتضی [illegible]
از آنها میباشد و توصیف نموده [illegible] سزاوارست در این مقام قدری از کلمات علما [illegible] کرده
نموده شود ذکر کنیم تا اکر باعث رغبت مؤمنین شود بمطالعه این کتاب و مطالب منقوله از آن کتاب
غنیمت شمرده شود و اکتفا کنیم در این مقام بآنچه آقای حاجی میرزا حسین نوری ره در کتاب
خود نقل نموده هم چنانکه در کتاب مذکور مشعشع خود باین طریق فرموده که خاتمه [illegible]

بهمة کافی الکفاة صاحب بن عباد در کفایات [illegible] و ایضاً میفرماید حاجی نوری در کتاب [illegible] که مخفی نماند
که اصل تاریخ قم بلغت عربیه بوده و لکن [illegible] و او را ترجمه فارسیه کرده حسن بن علی بن حسن بن
عبد الملک [illegible] با امر خواجه فخر الدین ابراهیم الوزیر الکبیر خلج عماد الدین محمود بن صاحب خواجه شمس
الدین محمد بن علی [illegible] و علامه مجلسی ره فرموده در اول بحار که کتاب تاریخ معتبر میباشد
لکن متیسر نشد از برای ما اصل کتاب و بجز یک نسخه ترجمه آن [illegible] و این کلام محل تعجب
زیرا که فاضل المعیز میرزا محمد اشرف [illegible] در عصر آن مرحوم در اصفهان بوده از نسخه
عربی نقل نموده چنانچه در باب [illegible] مرحوم خلد [illegible] آقا محمد علی کرمانشاهی
در حواشی رجال میر مصطفی در باب اسم حسن نام حسن [illegible] و مختصر خبری سابق
را که حکایت مسجد جمکران باشد از نسخه عربیه نقل کرده [illegible] و عجب آنکه این کتاب مشتمل بر بیست باب
و عالم خبیر میرزا عبد الله اصفهانی تلمیذ علامه مجلسی در ریاض العلماء در ترجمه صاحب تاریخ قم
گفته که من ترجمه تاریخ قم را در قم دیدم کتاب بزرگی است و کثیر الفایدة میباشد و در چند مجلد
میباشد الآن جزء یک جلد که مشتمل است بر هشت باب بنظر نرسیده بعد از تفحص بسیار انتهی کلام نوری
امیدوارم از اخوان مؤمنین که اگر غلطی یا سهوی یا خطائی ببینند عفو کنند زیرا که انسان محل خطا و نسیان
است مکر کسیرا که خدا حفظ کند [illegible] بودن اخذ مطالب بعض [illegible] قرار دادیم [illegible]
جلد اول این کتاب مشتمل بر دوازده باب میباشد **باب اول** مشتمل بر [illegible] فصل میباشد **فصل اول** در
بیان تاریخ طالع قم **فصل دوم** در بیان احادیث شریفه و حکایات ظریفه متعلقه بقم **فصل سیم** در ذکر ابتدای
عمارت قم [illegible] آمدن عرب بقم **ف ۴** ذکر [illegible] قم **ف ۵** در بیان آنچه داخل در قم است [illegible] **باب دویم** [illegible]
ف ۶ در بیان [illegible] **ف ۷** در ذکر طلسمات [illegible] حکیم [illegible] تعبیه نموده **باب** [illegible]
معقد در بیان مطلبی [illegible] **فصل اول** در بیان تاریخ [illegible] **ف ۲**
سبب نقل [illegible] **ف ۳** در بیان [illegible] **ف ۴** در بیان عهد نامه [illegible]
مجوسیان [illegible] **ف ۵** در بیان نقض [illegible] **ف ۶** در ذکر کشتن حجاج محمد بن سائب را **ف ۷**
در بیان آمدن طایفه اشعری بقم [illegible] **ف** [illegible]
در بیان عمارت ساختن عرب در زمین قم **ف ۲** ذکر باروی قم **ف ۳** ذکر [illegible] دروازه های قم **ف ۴** ذکر [illegible]
ف ۵ در ذکر قنطرهای قم **ف ۶** در بیان جدا کردن قم از اصفهان **ف ۷** در ذکر اول مسجدی که [illegible] نمودند
فصل ۸ در ذکر [illegible] الخراج بقم **فصل ۹** ذکر مقام [illegible] قم **باب** [illegible]

در ذکر نهرها و رود خانهها و آسیاها و کاریزهای قم و این باب مشتمل است بر هفت فصل
فصل اول در ذکر کاریزهای قم است فصل دویم در بیان منبع و چشمه گاه ان
نهرها فصل سیم در ذکر قسمت آب ان کاریزها فصل چهارم در ذکر صورت آب رود
خانه و کیفیت منبع او فصل پنجم در ذکر نهرها که برود خانه اضافه نموده اند فصل ششم
در ذکر جویها و نهرها فصل ۷ در ذکر آسیاهای قم باب پنجم در بیان بعضی از
مزارع قم و این باب مشتمل بر دو فصل میباشد فصل اول در ذکر اسمهای مزارع قم
و اسم قریههای اطراف قم فصل دوم در ذکر عمارت بعضی از مزارع قم باب ششم در ذکر
خراج قم و این باب مشتمل بر سه فصل میباشد فصل اول در ذکر هستدن رسم خراج قم
فصل دوم در ذکر اسباب هلاک و نابود شدن اهل قم بواسطه خراج قم فصل سیم
در ذکر احیای قم باب هفتم در ذکر وزرا و قضات میباشد و این باب مشتمل بر هفت فصل
میباشد و در ضمن هر یک از این فصول وزیری ذکر شده باب هشتم مشتمل است
بر یک فایده و بیست و یک نور مشعشعانی و یک فصل فایده در بیان اسمهائی که از
برای زمین قم میباشد نور اول مشتمل است بر پنج مصابیح از اخبار در ذکر
احادیث معراجیه بر وجه نامیدن قم بقم نور دوم در بیان انکه قم قطعه ایست از بیت
المقدس نور سیم در بیان انکه قم مجمع انصار قائم است نور چهارم در بیان انکه حساب
اهل قم در میان قبورشان میباشد و روز قیامت از قبورشان داخل در بهشت میشوند
نور پنجم مشتمل است بر تسبیح و [illegible] در بیان نامیدن قم
بزهراء نور ششم در بیان انکه قم حرم اهلبیت پیغمبر است نور هفتم در بیان انکه
قم بلده ائمه علیهم السلام و مطهره و مقدسه میباشد نور هشتم در بیان انکه قم آل محمد است
و ماوی شیعیان انها میباشد نور نهم در بیان انکه قم ماوی للفاطمیین است و
مستراحا للمؤمنین است نور دهم در بیان انکه قم و اهلش حجة بر خلایق و سایر بلاد
میباشد نور یازدهم در بیان انکه قم و اهلش قائم مقام حجة میباشند و معدن علم و
فضل میباشد نور دوازدهم در بیان انکه زمین قم نامیده شد بر بحر و معدن
الشیعه میباشد نور سیزدهم در بیان انکه قم مختار البلاد است نور چهاردهم
در بیان انکه قم مفتوح الیه باب الجنة میباشد نور پانزدهم در بیان انکه مردم [illegible]

می شناسند و زمین قم گران شود نور شانزدهم در بیان انکه قم مذاب الجبابره است
نور هفدهم در بیان انکه قم مرفوع عنها البلاء میباشد نور هیجدهم در بیان انکه
قم امان للخائفین است نور نوزدهم در بیان انکه قم مدفوع عنها البلاء است
نور بیستم در انکه مفر و مفزع از برای خائفین است نور بیست و یکم در انکه قم بلد الامن
و این نور مشتمل بر سه فصل میباشد فصل اول در انکه باید محفوظ از ظلم ظالمین
باشد فصل دویم در بیان انکه قم باید محفوظ از بلاها و امراض مهلکه باشد فصل
سیم در بیان انکه قم باید محفوظ باشد از فتنه دینی تتمه فصل در بیان خبر دادن
حضرت امیر از واقعه که در قم خواهد اتفاق افتاد باب نهم در ذکر احادیثی که
دلالت بر شرافت اهل قم و در این باب سه فصل میباشد فصل اول در شرافت عموم اهل
قم و این فصل مشتمل است بر ده نور مشعشعانی نور مشعشع اول در بیان توقیعی که حضرت
امام حسن عسکری بسوی اهل قم و آبه فرستادند نور دوم در بیان انکه ترویج دین
بواسطه قمیین شده نور سیم در بیان شرافت اهل قم بانیر قرائت نور چهارم
در ذکر سبب سیزده نفر اصحاب حضرت حجت و اسمهای ایشان که از اهل قم میباشد
نور پنجم در انکه فضیلت اهل قم و آبه بسبب زیارت ایشان قبر علی بن موسی الرضا ع
میباشد نور ششم در انکه اهل قم انصار ائمه علیهم السلام میباشند نور هفتم در بیان انکه دری
از بهشت مخصوص باهل قم است نور هشتم در بیان انکه حضرت امیر و حضرت امام
جعفر صادق ع دعا نمودند بر اهل قم و مدح نمودند اهل قم را نور نهم در ذکر بعضی
از مفاخر اهل قم نور دهم در بیان دعائیکه حضرت امام حسن عسکری ع فرستاده از
برای اهل قم بجهت دفع ظلم فصل دوم در ذکر شرافت طایفه مخصوصه از اهل قم که
طایفه عرب و اشعریین باشند و ذکر حالات انها در ایام جاهلیت و قبل اسلام انها
و حدیث جعفر و این فصل مشتمل بر پنج نور مشعشعانی میباشد نور اول در بیان انکه [illegible]
و [illegible] عالم قم را [illegible] داده بعرب نور دوم در ذکر مفاخر و مناقب اشعریین نور سیم
در ابتداء اسلام اشعریین و سبب اسلام انها نور ۴ در ذکر [illegible] مالک [illegible]
اسب [illegible] نور ۵ ذکر بعضی از اجلاء اهل قم
و این فصل مشتمل بر پنج نور مشعشعانی میباشد نور اول ذکر فضیلت عیسی بن عبد[illegible]

لمعهٔ

تمت

در بلده طیبه قم تحریر شد در
روز یکشنبه شهر رجب
سنه ۱۳۲۵

باب اول در ذکر احادیث متعلقه به تربت طیبه قم

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول در بیان برج طالع قم و در ذکر احادیث شریفه و حکایات ظریفه که متعلقه بزمین
قم میباشد و کیفیت عمارت قم پیش از آمدن عرب بقم و بیان حدودات قم و آنچه داخل در
قم است از مواضع و قری و ذکر کوه ممتاز قم و ذکر طلسماتی که بلیناس حکیم در زمین قم تعبیه
نموده است این باب مشتمل بر هفت فصل میباشد **فصل اول** در بیان برج طالع
قم است هم چنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است که برج قم که طالع آنست و طول و عرض آن
از اقلیم برج قم جوز است هفتاد و پنج درجه و پانزده دقیقه طول البلد است و عرض از مشرق
شصت و پنج درجه و دقایق و عرض آن سی و چهار درجه و سی دقیقه است و ناحیه قم از جمله بلدان
جبل قم میباشد از اقلیم چهارم و بلاد جبل عبارت از همدان و ماه سیدان که سرو ونس و مهر
جان قذق کران شهرهاست و قم و ماه البصره که آن نهاوند است و ماه الکوفه که دینور است و
والله اعلم **فصل دویم** در بیان احادیث شریفه و حکایات ظریفه که متعلقه
بزمین قم میباشد چنانچه قاضی نور الله در کتاب مجالس المؤمنین میفرماید که بلده قم شهری عظیم
و بلده کریمه است و از جمله بلادیست که همیشه دار المؤمنین بوده است و بسیاری از اکابر و افاضل
و مجتهدان شیعه امامیه از آنجا برخواسته اند و انتساب بر این چنین بلده ای از اقوی ادله صحت
عقیده منسوب الیه است **و در کتاب معجم البلدان و غیر آن مسطور است**
که بلده طیبه قم از شهرهای مستحدثه اسلامیه است و اهالی آنجا همه شیعه امامیه بوده اند
و ابتدای بنای آن در سنه ۸۳ در زمان عبد الملک بن مروان علیه اللعنة و النیران شده و آن
چنین بود که عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس که از قبل حجاج بن یوسف امیر سیستان بود
بعد خروج کرد در لشکر او هفده کس از علمای تابعین عراق بودند چون پسر اشعث از حجاج
منهزم شد آنجماعت بجانب قم افتادند **و از آنجمله** چند برادر بودند نام ایشان عبد الله
و عبد الرحمن و اسحق و نعیم پسران سعد بن مالک بن عامر الاشعری در آن موضع چند قریه
بود یکی از آنها کمندان نام داشت برادران مذکور در آنجا بقهر و غلبه نزول کردند و
ایشان از عراق عرب بر ایشان جمع شدند آن چند موضع را از کثرت عمارت بهم متصل ساختند

بنام کمندان که یکی از مواضع بود تسمیه نمودند بعد از آن بمقتضای مثل مشهور که عجمی فالعب
بهوا شئت بعضی از حروف آن نام اسقاط کرده اند و از روی تعریب قم گفتند **و نیز**
در کتاب معجم مذکور است که مقدم برادران مذکور عبد الله بن سعد
بود و او پسری داشت که در میان شیعه کوفه نشو و نما کرده بود و امامی مذهب بود مقارن
انتقال از کوفه بقم انتقال نموده اهل آن دیار را قبل از آنکه نقش غبار اغیار در لوح خاطر
قرار گیرد در متابعت ائمه اطهار و التزام احکام مذهب ایشان استوار ساخته و لهذا همی
که سنی از آنجا پیدا نمیشود انتهی کلام صاحب معجم **و دیگر در فضیلت قم**
و اهل قم از رسول و ائمه روایت شده در نهایت از حضرت امام
جعفر صادق ع روایت است که گفت الا ان لله حرما و هو مکة الا ان لرسول الله حرما
و هو مدینة الا ان لامیر المؤمنین حرما و هو الکوفة الا ان حرمی و حرم ولدی من بعدی قم
الا ان قم کوفة صغیرة الا ان للجنة ثمانیة ابواب ثلثة منها الی قم تقبض فیها امرأة من ولدی
و اسمها فاطمة بنت موسی ع و تدخل بشفاعتها شیعتی الجنة باجمعهم **و هم از آنحضرت**
روایت کرده اند که فرمود الا ان للجنة ثمانیة ابواب فثلث منها الی اهل قم فطوبی لهم ثم طوبی لهم
و سعد بن سعد الاشعری روایت کرده از آنحضرت که فرمود یا سعد من زارها فله الجنة **و از**
حضرت امیر المؤمنین ع روایتست که فرمود سلام الله علی اهل قم و رحمة الله علی
اهل قم سقی الله بلادهم الغیث و ینزل علیهم البرکات فیبدل سیئاتهم حسنات هم اهل
رکوع و خشوع و سجود و قیام و صیام هم الفقهاء العلماء الفهماء هم اهل الدین و الولایة
و العبادة و حسن العبادة صلوات الله علیهم و برکاته **و از ظرایف حکایات**
که صاحب معجم در باب تشیع اهل قم ذکر کرده
آنستکه در زمان استیلای سلاطین اهل سنت و جماعت یکی از سنیان متعصب در
آنجا حاکم ساختند چون شنیده بود که اهل قم بنابر عداوتی که با خلفای ثلثه دارند
و در میان ایشان کسی که موسوم بابی بکر و عمر و عثمان باشد پیدا نمیشود حکم باحضار
اهالی آن دیار نموده باعیان ایشان خطاب فرمود که من شنیده ام که شما خلفای سه گانه را
دشمن میدارید و بنابر این بر اولاد خود نام ایشان نمیگذارید بخدا سوگند که اگر از مردم
خود کسی پیش من بیاورید که ابوبکر یا عمر یا عثمان نام داشته باشد شما را مؤاخذه و

فضیلت قم و اهل قم

حکایات

و عقوبت نمایم آنگاه آن جماعت سه روز مهلت طلبیدند و از روی اهتمام تمام بخانه هر یک از
اهل شهر رفتند و بغیر از مردی مغلوک منکوب سر و پا برهنه روی نا شسته
احول کریه که اقبح خلق خدا بود موسوم بنام ابوبکر پیدا نکردند و آن هم در اصل از قم نبود بلکه پدر
او مردی غریب بود که در کنار شهر قم رحل اقامت انداخته پسر خود را بآن نام گرامی
نامی ساخته بود القصه ابوبکر موسوم را بهیئتی که تقریر نموده شد در حضور
حاکم مجلوه در آوردند چون نظر حاکم بر آن مختصر ابوبکر که بد منظر افتاد بآن جماعت دشنام
داده گفت که بعد از چندین روز که ابوبکر نام جهت من آورده اید این چنین کسی که از قبح
خلق خداست اثنای خطاب و عتاب یکی از ظرفای قم عرض کرد که ایها الامیر هر چه میخواهی
بکن که در آب و هوای قم ابوبکر نام بهتر از این پرورش نمی یابد و چون امیر خالی از لطافت
طبیعی نبود بی اختیار خندید و ایشان را ببخشید و این حکایت بعینه در باب
شیعیان سبزوار نیز مشهور است و بجهت احتمال هر یک از این دو شهر این حکایت را [illegible]
و تحقیق و تخصیص بیکی دون دیگری ترجیح بلا مرجح است و در تاریخ ابن کثیر
شامی مسطور است که در سال سیصد و چهل و پنج فتنه عظیم واقع شد
میان اصفهان و اهل قم که بآنجا بجهت تجارت رفته بودند بسبب آنکه اهل قم در آنجا سب
صحابه نموده بودند تا آنکه اهل اصفهان جمعی کثیر از ایشان را کشتند و اموال ایشان
را غارت کردند چون این خبر برکن الدوله رسید بواسطه تشیعی که داشت غضب
و اهل اصفهان را مواخذه و مصادره بمال بسیار نمود و شیخ عبد الجلیل
رازی در کتاب نقض آورده که اصفهانی از قمی پرسید
که از کدام شهری گفت من از شهر قم آنگاه آن مرد فرو ماند و گفت معنی مفهوم
نیست قمی گفت معنی آنست که چون بگویم از قم گویی آه و آنجا مفهوم میشود که
نباشد لا شیعی و اصفهانی نبود الا سنی الحمد لله تعالی که در این ایام سلاطین صفویه
موسوی انار الله برهانهم انوار ایمان در [illegible] و ولایت تا [illegible]
در اصفهان [illegible] دار المومنین کاشان [illegible]
عبید زاکانی در بعضی از رسائل خود آورده که
عمران نامی را در قم میزدند کسی گفت چون عمر نیست چرا او را میزنید دیگری گفت

حکایت ابوبکر (?)

در بیان قتل اهل قم در اصفهان (?)

حکایت

دیگری گفت که او عمر است و الف و نون را از عثمان دزدیده و بر آن افزوده و از جمله
مآثر و شناعت اهل قم که در اواخر کتاب کشف الغمه مذکور است آنکه در زمان بعضی
از خلفای بنی عباس اهل قم از اطاعت حاکم امتناع نمودند و هر کس را بحکومت ایشان میفرستادند
با او مقاتله و محاربه مینمودند و مجال حضور نمیدادند مکرر لشکرها بر سر ایشان فرستادند و هیچ
نیفتاد آخر امیر ناصر الدوله بن حمدان را که امیر الامراء خلیفه بود بایشان فرستادند چون ناصر
الدوله نزدیک قم رسید اعیان آنجا با تحف و هدایا استقبال او نمودند و گفتند ما بجهت
غیر مذهب خود راضی نبودیم و الحال که تو آمدی بالطوع و الرغبه ممتثل حکم تو میکنیم و از آن
سال اهل قم زیاده مال ها و جهات سالهای که گذشته بناصر الدوله رسانیدند تا او بجانب خلیفه
فرستاد و بعد از آن خلیفه از موافقت اهل قم با ناصر الدوله اندیشه نمود و تدبیر دفع او و طلب نمود
و ایضا از مآثر جمیل ایشان است که در روزگار دولت سلطان حسین میرزا والی خراسان
یکی از سادات قم در شهر هرات بسر میبرد اتفاقاً روزی در مجلس جمعی از سنیان هرات نشسته
بود سخنی در باب خلافت خلفای ثلثه مذکور شد سید مذکور در مقام ابطال خلافت
ایشان بر آمده و زبان نیز گشاده نمود و زبان بطعن و لعن گشود جماعت او را گرفته نزد شیخ الاسلام
آنجا که از اولاد سعد الدین تفتازانی بود بردند و ادای شهادت بر فضل او کردند شیخ الاسلام مذکور او را
برداشته بمجلس سلطان حسین میرزا برد و صورت حال را عرض نمود میرزا بنا بر محبت سادات
بود در مقام اصلاح در آمده با آن سید خطاب فرمود و گفت که ظاهرا در آن وقت تو اسکاری
گشته بی یا جنونی طاری شده بود سید در جواب گفت هرگز در مدت عمر شراب مسکرات
نکرده ام و اصلا جنون و خرافت پیرامون من نرسیده بلکه چون عداوت خلفای ثلثه را آبا
و اجداد خود یقین دارم طعن و لعن ایشان را از روی قصد ثواب بر زبان رانده آنرا
جمله عبادات میشمارم و چون میرزا این جواب شنود و دید که نه قابل اصلاح است متامل گردید دید که ما [illegible]
محبت در [illegible] سید [illegible] امان باو بر سلطان شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه که در آن
زمان فرمانفرمای ایران حامی سادات شیعه و خاندان ایشان بود ملاحظه تمام داشت شیخ الاسلام
که فی الحقیقه شیخ الفجره و رئیس الکفره بود از مشاهده تامل میرزا غایره عصبیت جاهلیت
یافته میرزا را خطاب نمود که ای سلطان [illegible] امور دین مساهله و مداهنه نمانی و چون میرزا
در آن زمان مغلوب شده بود و اولاد و ارکان که ینبغی متابعت نمیتوانست بالضروره

روایت تعصب سید قمی در هرات (?)

ان معامله را برای شیخ الاسلام واگذاشتند و آن معاند متعصب از روح مطهر حضرت
رسول شرم نکرده حکم بقتل السید مظلوم نمود بعد از شهادت آن سید خویشان و نجبا
سلطان شاه اسماعیل رفتند و عرض تظلم خود نمودند ایشان را تسلی داده حکم فرمود تا فرمانها
نوشتند و بایشان دادکه هرگاه ولایت خراسان در تحت تصرف اولیای این دولت آید مدعی شیخ الاسلام
ایشان بقصاص خون برادر خود بقتل رسانند بعد از زمانی سلطان حسین میرزا وفات یافت
و شیبک خان والی خراسان شد و پادشاه مذکور توجه تسخیر آن ولایت نمود شیبک را بقتل
در آورد و آن عمود و بلاد السلطنه هرات بنزول اجلال مشرف شد خویشان مقتول که همراه اردوی
معلی بودند شیخ الاسلام را گرفته بنظر پادشاه دین پناه آوردند و موجب حکم فرمان
او را تسلیم نمودند آنجماعت انتقام سید مظلوم سنگسار ساخته در سر چهارسوی بازار سوختند و
او را بباد دادند فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین **فصل سیم از باب**
اول در ذکر ابتدای عمارت قم پیش از آمدن عرب بقم و کیفیت
آن هم چنانکه در تاریخ قم مسطور است که چنین گویند روایت کرده احمد
ابی عبدالله برقی در کتاب بنیان که شهر قم را از برای آن قم نام نهادند که در ابتدای حال جای مستنقع
میاه بوده است یعنی جای جمع شدن آبها بوده است و بیشه و نیزار بوده این موضع جمع بیشه
بحوالی آن انواع گیاه مرتب شد علفزار گشته چنانکه چراگاه دواب بوده و روزگار از کثرت
نبات و گیاه که بر این موضع بوده سبز شد تا غایت که این موضع را بدشت کبود نام کرده بودند و در
زبان عرب جمع شدن آب را قم گویند و از این جهت است که آفتابه را قمقمه گویند و جمع آن قماقم
چون مجمع آبهای بیشه و نیزار بود قم نام نهادند و بعضی دیگر گویند چنانچه یاد کردیم که قم
مجمع آبهای بیشه و نیزار بود و هیچ طرف منفذ و رهگذری نبود بحوالی و جوانب آن
چندین علفزار و مرغزار بواسطه کثرت آب پیدا شده بود و در جوانب و اطراف دهات
و شبانان بواسطه علف گوسفند بر گرد آن خیمه زدند و خانهها بنا نهادند و آن را کومه ساختند و آن خانهها
ایشان را بفارسی کومه گویند نام نهادند پس بسبب مرور ایام و نقصان در این اسم بجهت تخفیف
گفتند کم پس از آن معرب گردانیدند و گفتند قم بعد از آن آب از آن موضع روان کرده
نیل تا بموضعی بوادی که آن را افارص گویند و در ایام که آب از مواضع روان میشد
و از هر جانب خاک را فرا میگرفت تا آنکه گرد و خاک آن گشت و چنین گویند که قم

و برن رود و چشمه بود بسیار آب بدو میگذران راکب میکشتند بیشتر از آن آب که بر زمین
جمع میشد از چشمه کب رود بود یعنی از وادی کب بعد از آن کب رود را معرب گردانیدند و
گفتند قم رود **وهم چنین احمد بن عبدالله برقی گوید** که این چشمه را [illegible]
اسکندر بنا کرده و چنین گویند که کبشها و گوسفندان بر هم کرده [illegible] بحکم [illegible]
ایشان را میبرید و ایشان را با گوشت و پوست در پای آب [illegible] انداخت و بعد از آن [illegible]
خاک انباشتند و بر بالای ایشان ریختند بنا را محکم کرده‌اند **راوی چنین گوید**
که من این موضع و چشمه را دیدم که آب از آنجا بیرون میآمد بسیار [illegible] از اهل قم [illegible]
آب با میکردند و منع میکردند از سیلاب [illegible] که مبادا غرق شوند **وهم چنین** [illegible]
که قم غلبه کرده بودند [illegible] آب منع میکردند و چنین گویند که قم را در قدیم الایام صغرا نام نهاده
بودند و صغرا میخواندند [illegible] و روزگار عجم تا ایام کمال سعد بن مالک نزول کردند [illegible]
موجود و کم بوده است **و در کتاب سیر الملوک عجم چنین آورده اند که**
کور بجانب بلاد [illegible] ساوه که آن را [illegible] گویند بدین ده
آتشکده بنا نهادند و آتش برد و افکندند [illegible] بازار [illegible] ساختند و قم و دستا [illegible]
او را بنا کردند و آن را [illegible] نام کردند [illegible] **و ابو عبدالله احمد بن**
محمد بن اسحق همدانی الفقیه چنین روایت کرده در کتابی که آن را البلدان نام کرده
و ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی در کتاب اصفهان یاد کرده که چون عرب شعر [illegible]
در جوانب قم نزول کردند و خیمه‌های از مو چون در این ناحیه [illegible] منزل [illegible]
و سرا‌های نهادند و قصرها و عمارتها بنا نمودند [illegible] هفت ده [illegible] و کمیدان [illegible]
و سکن و جلبا [illegible] قصبه و محلها [illegible] خصوص حصارها این قریه‌ها در این محل [illegible]
و علامات و نشان اسند بدین دهای هفتگانه بسیار شدند و بیکدیگر [illegible] و این هفت قریه
ها این نام کمیدان را اختیار کردند و مجموع آنها را کمیدان نام کردند و بعد از مدتی چند [illegible]
اقتصار نمودند بر حرف [illegible] کمیدان [illegible] اقتصار نمودند و گفتند کم
پس معرب نمودند و گفتند قم و در میان ایشان [illegible] بوده و عادت و رسم و عادت ایشان [illegible]
اسما عجمیه [illegible] چنانچه [illegible] در اصل [illegible] بعد از آن [illegible] و گفتند [illegible]
و [illegible] اسم وادی قم است و [illegible] اسم کنار وادی و [illegible] و این [illegible] نام کردند

و برای آنکه در کنار وادی بوده و هم چنین در اسم کرج اقتصار نموده‌اند زیرا که در اصل بوده
و هم چنین در ایام هرمز ابو هفتر کرده خوانده‌اند یعنی خرمنگاه کرج و هم چنین در وضع
داراب اقتصار نموده‌اند که در اصل وضع داراب‌جرد بوده چنان که قم در اصل کمیدان بوده بعد از آن
اقتصار نموده‌اند و معرب نموده‌اند و گفته‌اند قم و کمیدان نام ده بوده و ایشان نام ده و نام رستاق
از کمیدان که نام دهی بود از قریه‌ها او یکی کردانیده‌اند که کمیدان گفته‌اند و مراد ایشان قریه‌هایی است که
بوده است و گاهی کمیدان گفته‌اند و مراد ایشان مجموع قریه‌های هفتگانه بوده است که کمیدان یکی
از آنها بوده هم چنانکه اردستان اسم رستاق است و نام دیگر قصبهٔ آن رستاق است پس بر
طریق انقلاب کمیدان تغییر کرده‌اند است و رستاق است هم چه طریق و سبیل انقلاب کوره
اردستان است و هم چنین گویند که نام این ناحیه در آخر ایام مملکت فرس از ایام قباد عمارت
کرده آبادان کردانید سبب آنکه قباد چون بدین ناحیه گذشت دیوان روزگار که در پیش ملک
هیاطله میرفت چون بدین ناحیه رسید در غایت خرابی بود از خرابی آن پرسید گفتند که هیچ
ملکی از ملوک فرس ناحیه و موضعی را که اسکندر خراب کرده بعمارت و آبادی آن رغبت نمیکنند
چون قباد از بلاد الملک مراجعت نمود بفرمود تا آن را عمارت کردند و بدین نام نهادند و کوره
اصفهان را بدو شق کرد که یکی شق جی و یکی شق تیمره و این شق تیمره بدین اسم نام کرد و هم
چنین چون عرب بدینجا آمدند و فتح این شق بر دست رؤسای مقدمهٔ لشکر احنف بن
قیس میسر شد و احنف به تیمره مقیم بود عرب این کوره را ام شق تیمره کردند و این اسم بر او باقی ماند
تا آنگاه که رشیدان از کوره کردانیدند پس کوره و شهر بود قم نام کردند بدین دستور که ما یاد کردیم
نواحی و رستاقی که خارج از تیمره بودند مجموع را داخل تیمره گردانیدند تا غایت دیوان خراج آن
فارسی با عربی که بغداد از رستاق ساسان از شق وادم و از شق ابروز و دیگر نواحی که با تیمره ضم کرده
بودند مجموع را بدینکر نهادند بلکه بیکی اقتصار میکردند و مجموع را بدان نسبت میکردند و هم
چنین حمزه روایت کند که این ناحیت از اصفهان نقل و جدا کرده بود در قدیم
الدهر استان و نام خوانده‌اند بدین حکایات که ما مجموع یاد کردیم از زبان عرب اعداد اشتقاق حمزه
نام قم را از نام کمیدان بلا شک از اختراع حمزه میباشد و از خاصیتهای اوست بلکه نام با انفراد در
ایام القدیم بود و شنیدیم صحیح و معتبر و متعهد در آنکه قم را چه اقم نام نهادند آن روایت کنند که ترجی
گویند که نام مجمع آبهای شهر و انار بوده بواسطهٔ گیاه و علف و رعات و احشام و صحرا نشینان نزدیک

و خیمه زدند و خانه ساختند و آن خانه‌ها را کومها نامیدند بعد از آن تحمیه عسکر کردند کمندان و بعد
معرب کردند و گفتند قم و ملوک و جز ما اصفهان بوده تا در عهد خلافت هرون الرشید حاکم اصفهان
از اعمال قم بعد بار خلافت عارض شدند که مثال دیوانی خود طلب دارند تمییز هند بدین جهة قم را
از جملهٔ اصفهان خارج کردند و مثالی موافق تمییز هر دو نجر از آنها وارد و دو رسید آنست که حمل از طراز
در ذکر حد و قم میباشد هم چنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است که راویان و فقهای ابتدای اسلام روا
آنست که پیش از این نواحی اصفهان ابو موسی اشعری و امیران لشکر او فتح کردند و بعضی به تیغ
تیغ بر ایشان حمله و غلبه کردند و فتح آن به وجه صلح نبوده و قم نیز از نواحی اصفهان بوده پس باید که
فتح ناحیت قم بجنگ بوده زیرا که اتصال ناحیت قم با آن نواحی متصل بوده و هم چنین ابو علی عبد الرحمن
بن عیسی بن حماد همدانی المعروف بکفایت بن عبد العزیز در کتاب خود که آن را الفاظ یاد کرده
که من کتب اموال غیر آن الفاظ الغیر کرده‌ام در آنجا یافتم که ابا حمید و شافعی و السدی روایت کرده‌اند که
بلاد جبل فتح آن بجنگ و قهر و استیلا بوده هیچ کوه را از آن استثنا نکرده‌اند و بعضی گویند بقیه
فتح ناحیت قم بجنگ نبوده و از هیچ روایت است که گفته قم چهار فرسخ در چهل فرسخ است زیرا که حد قم
از یک جانب یک دو روند و اقطار آن متفاوت هستند از دیگر طرف با حوزه آن کر است و جمع کرده ماند و حد
چنین گویند که حد اول قم از ناحیه همدان است تا میلاد جرد که آن جا است مخصوص ماند که میلاد جرد
شاه اصفهان گویند ساوه شهر ساوه و همدان گویند هم چنانکه معلوم خواهد شد حد دوم از ناحیه
ری تا جوسق داود بن عمران اشعری بد دو فرسخ از دیر کاج که فرا ایشان قلعت است چون حدیث دیر کاج
پس مناسب است که آنچه روایت کرده‌اند گفته شود در این مقام چنین گویند در کتاب سیر ملوک عجم
که ملک دوم هجرا از عمالقه از بقایای قوم عاد بر پیش کسری انوشیروان فرستاد و ایشان از جسم‌ها بزرگ
و قامتهای بلند بوده چنانچه بعضی از مردم ایشان داخل عظیم بینیان است بتشبیه ایشان بقوم عاد
گشتند که آنها مردم عادیه چون طایفهٔ عمالقه بیش انوشیروان آمدند بر دست ایشان دیر کاج را در
قم بنا نهاد و گویند که این دیر بلد و بلیک را این بوده و مخصوص کرده و الله اعلم حد سیوم از ناحیت فراهان
انجا از ناحیه کرج ابو دلف گویند که جوسق و بیت ابا دلف آنجا همدان و حد چهارم از ناحیت اصفهان تا وادی که میان
قم و ادم و جرقام و میان قریه‌ها و ... و علی المقدسی در خلاصة البلدان محمد گوید که سکر عبد الله
احمد بن محمد بن اسحق همدانی در کتاب بلدان ذکر کرده که قم را انهار ده بر اطراف بنا کرده و بیان جهة مرسوم
نیز گشته و بعضی گویند که نام قم در آخر ایام مملکت فرس از ایام قباد تا زمان یزدجرد ویران آباد کرده

بعضی خراب باران کرده و تباه گردانیده آنکه تباه شده از زمان پیش پادشاهان هیاطله و غیر ایشان تا آنکه مقرر شد و پدید آمد
کتاب سیر الملوک معلوم کرده است که چون بهرام گور به جانب ترکستان و خاقان رفت اتفاقاً عجوز شیر بر قم بر پیر زن بود از سخوم شاه
کرد ان زن عجوزه میگفت که در ایران عجوز و طفل و ضعیف بیا کرده و سخن قم است و میشه گفت هم مثل آنکه در این جا قم
آتشکده بنا نهاد و آتش در آن افروخت و بازاری در آن بنا نمود و قم و دستیها در آن بنا کرد و
آنجا نام نمود که الحال در خراب است و در قم بالای اسم موسوم و از مرحه دعجان شروع در دیار و کسیتان کرده بار
قم را اولش بهرام گور بنا کرد والله اعلم و بعد ذکر آنچه داخل در قم است از دستها و شهر قم و ضیاع اول آن
ابو عمرو آنجا از دیگر شهرها که نزدیک قم اند با قم جمع کرده اند و اضافت نموده اند و آن را مجموع میخوانند در
در کتاب بنیان آورده که رستاق نسبت شحنه منج قریه بیا و دیگر قریه ها معمور از جمله حکمران و وزیر و
واز رود بار و سرخت و بزه بجا و بجادان و غیر آن کرده اند و بعضی باطل شده اند دیگر از رستاق
رستاق سبلان و نیاوان [illegible] سرولایت و از انجمله شانسب ناتان خطام پادشاه بعفر در قم
دیگر از رستاق ها [illegible] نیز چهار قریه است که کرد در ایام قدیم بوده مندرس شده از انجمله دیگر از
جانب ساوه و از ده قریه است که رستاق طبرش و بر قریه است از انجمله طرخوران دیم و قهاندان است که مندرس
گشته است و پدید شده و رستاق وزوا ۱۳ قریه است از انجمله جوزا دیم و رستاق فراهان ۱۴ قریه است از انجمله و دیگر
لانجرد و بوزآباد و بیجاباد و شمس آباد بحقیقت خراب گشته و نا پدید شده و همانچه در کتاب خود ذکر رستاق
و طاسیج قم کرده بر این صورت طسوج لنجرود و کوه طسوج ارنجان و طسوج سراجه و طسوج تیره و طسوج رود بار
طسوج وازکرد و رستاق جبل تستان رستاق خوی شهر سلادجرد شوال طسوج فیستین طسوج بار
طسوج انار رستاق بجا بست رستاق قاسان و از طسوج قبلتین و نیز آنچه در رستاق ده طسوج جرد و دو
جرجرکان طسوج اوندا جرد رستاق طبرش داخل و خارج طسوج وزوا و تفسیر رستاق آنچه ذکر کرده است بعضی
ناحیه که بجنب یکدیگر باشند بر مجموع آن جاری کرده باشند و گویند فلان و تفسیر طسوج ناحیه
و جزء در کتاب اصفهان ذکر کرده مکرر گوییم بر قم و رستاق از جمله رستاق اصفهان و چند قریه دیگر از دیگر رستاقها از
اصفهان و بیشتر این رستاقها از رستاق قاسان و تیمره اند و رستاقهای دیگر از همدان و نهاوند و قم از زری
با آنکه نزدیک قم اند هیچ از آنها اضافه نکرده است به سبب آنکه بنیاد ساوه و شورستان پیش از قم واقع شده و قریه ها
است بسیار که متصل بوده و رستاق بکار آنها که اکنون نیست رستاق قم با بر روستاد و رستاق ساوه
و مراد رستاق شهر ساوه است که از کوه ماهانست بلکه غیر آنست والیوم شهر ساوه بسبکان المیل و جرد
این قریه از رستاق ساوه و مینا صد بکلی در رستاق اصفهان بوده و آن دیگر از همدان و حد این رستاقها یکی که متصل

سراجه و وازکرد و قهستان و رود بار و لنجرود و طسوجها که میلان بوده اند و جرد و دو
خوران و وزوا و فیستین طسوجهای رستاق شاه و دو رانق و جوزا و بیرو و داونده
جرد و طبرش طسوج قمار رستاق در قهارزان و دلیجان و بجا و تهستان و بره و ده و نیم و ده
طسوج چهار رستاق اما چنین گوید حسن بن محمد که این حکایات مجموع متفاوت است در خلاف دیگر
دیگر پس بر دستی که تفصیل آن را نرسیده اند و مرحله ست بر بهره و کلام حمزه است بنا بر آن
در بنای قم حساب یافته اند غیر صحیح و آنچه اصفهانی گفته که ضیاع هیچ جا قم اضافه نکرده اند
و داخل در حوزه آن نکرده اند غلط و سهو است و بحقیقت بد رستی که او و نیز با قم بیشتر رستاق و
نواحی اضافه کرده اند و کتاب بدین گونه است و ما مونسیات از جمله مواضع قم ایضاً نقل کرده ام و الله اعلم
در سنه ۳ هجریه و هم چنین مشکو و چند دیه دیگر و من که مصنف این کتابم حکایات ایشان
تغییر و تبدیل و بر هیئت و ترتیب آن یاد کردم و اکنون آن حکایات و روایت که صحیح و ظاهر است
و دستور قم بر آن جاری است در باب رستاقها و ضیعتهای آن یاد میکنیم و آن اینست رستاق
قم بعینه و یکصد و ضیعتهای آن نصف دیه است از انجمله لنجرود کمیدان هفت دیه و رود
سراجه ابو ستیجان ده دیه رود بار ۵ دیه سراجه ۳ دیه قهستان با مزارع ۳ دیه وازکرد و
مزارع ۴ دیه انار ۳ دیه ورکارد هار ۱۲ دیه خاسب ۱ دیه دنه با مزارع ۳۳ جرد و
با مزارع ۳۲ دیه وادی اسحق با مزارع ۵ دیه قاسان با مزارع ۷۷ دیه زواره با مزارع ۱۵ دیه
طبرش خارج و داخل با مزارع دیه رستاق با مزارع ۱۳۲ دیه [illegible] فراهان
با مزارع ۳ دیه کوادن با مزارع ۴۴ دیه و ورکستان با مزارع ۲۸ دیه **اما آن دیها**

که این نزدیک قم اند و با قم اضافه کرده اند آینست از ناحیه همدان

رستاق کوادن با وادی عمار که رستاق طبرش داخل و خارج که رستاق فراهان و از ناحیه
روز ده که از جمله نواحی همدان است بخت آباد و غیر آن از ناحیه دی رستاق خوی و از ناحیه
اصفهان بجز از نوبت اول رستاق قاسان و رستاق و رمهار و رستاق تیمره و لیس از منجی
هر چه از تیمره با حوزه خود گرفته بودند با اصفهان نقل نمودند و هم چنین بعضی از رستاق
باری و بعضی از فراهان از همدان نقل کردند و از بعضی ثقات روایتست که ضیعتهای که
از همدان با قم نقل کردند ابتیاع شد از سهل بن سلمه همدانی و غیر او بایشان منتقل شده بودند
و گویند که بشیر بن ابن دیها بجوزه بقوت و شجاعت مالک شده بسبب آنکه هر یکی از ...

فصل ششم از باب اول در بیان کوه نمک که بقم واقع است هم چنانکه در کتاب
تاریخ قم مذکور است بوسف کوه نمک که نمک قم پاکیزه ترین و خوب ترین نمکها است [illegible]
آن این است که در آن حالت فسرده میشود صافی است و هیچ خاک با آن آمیخته نشده است و دیگر
نمکها خاک با آن آمیخته شده است نمک قم در تابستان فسرده میشود دیگر آنکه هیچ کس را منع
نمیتوان کرد در تصرف و خراج بر آن نمیتوان نهاد هر گاه منع کنند و خراج بر آن قرار دهند آب
منقطع شود و ناپدید شود و هیچ اثر نمک آنجا نماند و این معنی هم در ایام جاهلیت و هم در ایام
اسلام تجربه کرده اند و آزموده اند و این نمک همه وقت مباح بوده است و هر کس که خواسته است
تصرف کرده است و این کوه نمک معروف و مشهور است الی یومنا هذا باقی و دائم است و باین کوه
چندین معادن و مواضع پوشیده اند [illegible] و گویند که این معادن در دامن کوه هندوق
من که مصنف کتابم آن را دیده ام و هم شنیده ام از کسی که [illegible] بود که او گفت آب
[illegible] پاکیزه و خوش طعم یافتم و در آن چند درخت انجیر نیز دیدم و نیز گفت چون برابر این آب
باشی و خواهی که قصد جانب مغرب کنی آن که در برابر تو میباشد [illegible] و مجتمع نماید
چون از جانب مغرب [illegible] آب بیابان آن آب [illegible] باریک و اندک یابی و چون
مسافت تمامی [illegible] بجانب مشرق کنی [illegible] مغرب باریک و اندک یابی و از جانب
مغرب [illegible] پشت خود [illegible] و مجتمع و هم چنان چون از ساوه بیرون آئی و بجانب قم آئی آب
براه تو واقع شده باشد یکنیمه آن از جانب مغرب [illegible] نماید و یکنیمه دیگر از جانب مشرق
اندک نماید و چون از قم بساوه روی بعکس آن نماید از جانب مشرق و از جانب مغرب اندک

فصل هفتم از باب اول در ذکر طلسمها که بلیناس حکیم در زمین قم مستور نموده است

و از بحر الجواهر که از تصنیفات محمد
یوسف الطبیب هروی مذکور است که بلیناس شاگرد ارسطاطالیس است بیشتر طلسمها [illegible]
و این منارهٔ اسکندریه که هر چند [illegible] میرفت [illegible] پیدا بود [illegible] ساخته بود
و جالینوس شاگرد او بوده و این بلیناس حکیم در زمین
قم هم طلسمها تعبیه نموده است هم
چنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است از برقی روایت است که چون

چون بلیناس ببلاد جبل رسید بشهر قم طلسمی از برای دزدی کردن تعبیه کرد پس [illegible]
کردن در قم تا بقیامت باقیست طلسمی دیگر [illegible] تعبیه کرد پس [illegible] قم اکثر او قات
[illegible] باشد و هم چنین [illegible] طلسمی تعبیه کرد پس [illegible] قم همیشه
محفوظ باشد و بدان سبب بلیناس [illegible] طلسم تعبیه کرد که از اهل قم [illegible] بوده سبب
آنکه چنانکه روایتیست که اهل قم [illegible] گویند که [illegible]
[illegible] طلسمی [illegible] تعبیه کرد [illegible]
[illegible] جمع شد و طلسمی دیگر نیز [illegible] تعبیه کرد
[illegible] طلسم دیگر [illegible]
ایمن بودن از غرق [illegible] تعبیه کرد تا مردمان قم از غرق ایمن شوند و طلسمی بر این نمکستان [illegible]
زمین [illegible] نهان کرد تا آب [illegible] جاری [illegible]
از تصرف [illegible] منع نکنند و بر آن خراج ننهند و هر گاه سلطان وقت از آن کوه نمک منع کند
[illegible] خراج بر آن وضع کنند [illegible] خشک شود [illegible]
بارها تجربه و امتحان نموده اند و طلسمی دیگر از برای نمکستان [illegible]
[illegible] آب شور [illegible] و طلسم دیگر [illegible]
تعبیه کرده است [illegible] معدن [illegible]
[illegible] نهان کرده [illegible]
و طلسمی دیگر بر کوهی که مشرف است بر کوه نمک پنهان کرده است
معدن [illegible] پوشیده باشد [illegible]
و چنین گویند که بلیناس [illegible] و چنین گویند که
بلیناس [illegible] و همدانی در کتاب خود آورده که
[illegible] طلسمها [illegible] تعبیه [illegible]
[illegible] جمع کرده [illegible]
[illegible] زمین [illegible] بلیناس [illegible]
تعبیه کرد تا مردمان از آن [illegible] برقی گوید که از عجایب قم نمکستان است
که [illegible]

وچون و متحیر بودند دادیدند مردم ناحیه از آب مستغنی شوند مجموع ابهای مواضع بدان
دریاچه روانه کردانند و همه روزه تا خریف و زمستان اب در ان جمع شود و چون ایام بهار
در ان جمع شود و چون ایام بهار در آمدی مردم دیگرباره باب محتاج شوند ان بهار از ان موضع باز بند
و مجموع اب ان دریاچه تمامت که بود و کردند و بسایر مردمان تمکین ایشان نیز فرا پیش بلاد جبل و غیر ان ببرند
انتهی

باب دوم در ذکر امدن عرب آل مالک بن عامر بقم و ناحیه و متوطن شدن بان هردو شهر و ذکر سبب انتقال از کوفه بقم

و انچه اختلاف روایات و ذکر خراب دیدن کنیز کبرو و عهد بستن عرب با
مجوسان قم و شکستن عرب را و کشتن عرب مجوسان را و ذکر سبب امدن عرب بقم و بجای دیگر
نرفتن ایشان و ذکر سبب کشتن حجاج بن یوسف محمد بن سائب بن مالک الاشعری را و این باب
مشتمل بر هفت فصل میباشد و یک مقدمه و اما مقدمه در بیان مطلب که عبرت باشد از
برای مومنین هم چنانکه حضرت باری تعالی میفرماید که ان گروه عرب که امدند بقم و مالک و حاکم شدند
در اینجا قرار شهر نمودند و اباد کردند و مال و اولاد از اصفهان جدا کردند و در قم چندین احوال و اولاد
در منزلت و ضیاع و خیرها ایشان را امد و از حالی بحالی در امدند و پیش از بنیا اخبار ایشان یکعدد
ذکر کنیم ذلک اول که عبرت باشد از برای مرد عاقل و ان مقدمه انستکه عرب دویست و هشتاد و اند ساله
قم بودند قم را شهر نمودند پس فرزندان و اعقاب ایشان و عدد ایشان بسیار و زیاد گشتند و توالد
و تناسل کردند تا غایتی که عدد فرزندان و اعقاب یکی از ایشان بقم درین مدت چنانچه نام
ایشان در کتاب انساب ایشان ثبت است زیاده بر شش هزار رسید غیر از انهائی که نام ایشان
از نوشتن افتاده است بسبب غیبت و انتقال و رحلت کردن و غیر آن و فرزندان از صلب
صد و بیست نفر بوده است فلان سه کس عبدالله بن سعد است و او را چهل و دو فرزند بوده
و خزرج بن الیسع و او را ۲۳ فرزند بوده است و عامر بن عمران و او را ۱۶ فرزند بوده است شصت
فرزندان هر کس از ایشان بسه هزار و سیصد و چهل و هشت میرسید و از الجمله از نسل
الیسع و عمران و ادم و اولاد عبدالله بن سعد دو هزار و چهارصد وجود بوده اند و از
فرزندان برادرش احوص بن سعد یکهزار و دویست شخص پیدا شده و قصه ایشان خالی
و بنابر سایر مردمست که فرموده اند چون دولت روی بشخصی آورد فرزندان او اندک باشند
و اسباب تحمل و زینت بسیار و چون دولت برگشت کند قضیه برعکس افتد و فرزندان بسیار

باب دوم

فایده المقدمه

فرزندان بسیار

امدن عرب بقم و کیفیت ایشان

ومال و تجمل اندک و حال انکه این معنی درباره اینجماعت عرب بر خلاف این حال بوده است
و در ایام عرب دولت و بخت و سعادت ایشان را بقم مال و تجمل و اعتبار پیدا شده و هم عدد و
هنگام ادبار و زوال دولت ایشان هم اسباب نقصان پذیرفته و هم عدد کم شده و در اول دولت ایشان
همه یکدل و یکزبان و کلمه واحد بودند و باتفاق بر خلفا خروج میکردند و باتفاق اخراج عمال
معروف را اخراج میکردند و نمیگذاشتند که عمال ایشان در میان شهر ایند و ایشان را از
قدرت بیرون شهر فرود میاوردند و هم چنین در قضایا ایشان را امد خاصه بیداد ندهند
برای خود از مردمان شهر قضات و عدول را نصب میکردند و تا حنو میکردانیدند و هم
چنین ثابت و قایم بودند تا مذهب شیعیت و تشیع با خلفا و با تسامر مردم اشکارا اظهار کردند
چنانچه معروف شد با نیمذهب تشیع و تقیه نمیکردند و شیعیان دیگر در مجموع اقالیم دنیا
مذهب تشیع را پوشیده و پنهان میداشتند و تقیه میکردند و اما اهل قم احوال و امور
ایشان منتسق و منتظم بود تا انگاه که کلمه ایشان متفرق شد و بر یکدیگر حسد بردند و
اختلاف در میان ایشان پیدا شد چون کارهای معظم و قضیه های مشکل واقع میشد
هر یک بان دیگری میانداخت و تکیه و اعتماد بر یکدیگر میکردند پس لاجرم پایه دولت ایشان
لغزید و دشمن بر ایشان ظفر یافت بعضی هلاک شدند و بعضی جلای وطن کردند و مکوا
از ایشان که ماندند و بعضی بر اندک معاشی که ایشان را بود قناعت کردند و بعضی دیگر فاقه
بدیشان میشد و بحق التسعی میکرفتند نعوذ بالله من سوء العاقبه برحمته و کرمه وجوده ابو
علی بن محمد جعفر بن خزیمه اسکالمنجم روایت کرده است
که او بخط ابی جعفر احمد بن عبدالله برقی یافته که عبدالله و احوص پسران سعد بن مالک بن
عامر الاشعری بقم رسیدند در ایام خلافت عبدالملک روز شنبه از ماه فروردین روز
سنه ۹۴ از تاریخ پادشاه شکست یزدجرد شهریار و ۸۳ از فارسی از هلاک یزدجرد و از
تاریخت مستعمل بقم معروف بیزدجرد ایشان و در سنه ۸۳ هجریه و چون ایشان بقم رسیدند
سه ساعت و پنج دانک ساعت از روز گذشته بود در ان وقت طالع شده بود زرا اسد درجه
وسط السما حمل بیست و دو درجه افتاب در جوزاء ده درجه و هفده دقیقه و ماه ده درجه دقیقه
عطارد در ثور درجه زهره در ثور بیست و هشت درجه مریخ در حمل و حکایت اسکاف
برقی تا اینجا است و من که مصنف این کتابم میبایستم چنین میگویم که امدن عرب بقم در این وقت

کرد ذکر شد صحیح باشد در آن هیچ شکی نیست ولکن آمدن ایشان بقم در ایام خلافت عبدالملک
بن مروان نبوده است چنانکه در تاریخ سنین خلفا آمده که عبدالملک در ماه رمضان سنه ۶۵
هجریه موافق با سنه یزدجردیه و سنه ۳۵ فارسیه خلیفه شد و بیست و یکسال خلیفه بود و
اهل عرب در ایام ولایت و حکومت حجاج بن یوسف از عراق بقم آمدند پس تقدیر کرده‌اند و
گفته‌اند که ایشان در خلافت عبدالملک بقم آمدند بسبب کشیده شدن ایام ولایت و حکومت
حجاج بن یوسف از عراق بقم آمدند و حجاج والی عراق بود از قبل عبدالملک و ولید بن عبدالملک
مدت بیست سال ابتدای آن سنه ۷۵ هجریه موافق با سنه ۴۳ یزدجردیه و سنه فارسیه و حجاج در ایام
ولید بن عبدالملک سنه ۹۵ هجریه و سنه ۶۳ یزدجردیه و سنه ۸۳ فارسیه وفات یافت و راوی این عجم
روایت کرده از زبان ابن آدم و او از فرزندان یزدانفادار صاحب برستجان از ناحیت قم که او
گفت در سنه ۲۳ یزدجردیه و سنه ۲۰ فارسیه روز [illegible] ساعت دوم یزدانفادار از برستجان بیرون
آمد بنزهتگاهی که بحوالی برستجان بود و آن نزهتگاه را باغ اسفید میگفتند و آنجا نشست
و غلامان و کنیزان و [illegible] حاضر شدند و مردم آن نواحی مجموع آنجا جمع آمدند
و مطربان هدیه آوردند و در میان زدند و نگاه کردند [illegible] که میان راه
و صحرا میدیدند سواران چند دیدند که اشتر میراندند یزدانفادار یکی از غلامان خود را با اسب
نمود تا شتافت و او فرستاد تا بآن سواران رسید خبر ایشان معلوم کند که ایشان چه کسانند و بیاید
و زود بجای آید و [illegible] غلام بزودی یزدانفادار بجای ایشان توجه نمود و بسرعت
و شتاب باز گردید و گفت این طایفه قومی از عرب میباشند و از سروران و امیران ایشان اند
دو برادر اند یکی عبدالله نام و دیگری احوص پسران سعد بن مالک باصفهان میروند یزدانفادار
[illegible] ساعتی [illegible] که چه وقت و چه ساعت از روز گذشته است و
بحسب نجوم سعد و نحس [illegible] از روز [illegible]
[illegible] با استقبال ایشان بروند پس [illegible] با جمعی از اهل کتاب
و [illegible] ایشان برنشستند و بجانب ایشان براندند و بموضعی که آن را [illegible] میخوانند با ایشان
پس [illegible] با عبدالله و احوص سلام کرد بعد [illegible] ایشان بحضور یزدانفادار آمدند
یزدانفادار ایشان را اکرام و تعظیم نمود و [illegible] ایشان را فرود آورد و [illegible]
زینت فراوان زیاده بودند و فرشها [illegible] انداخته بودند و هرچه بدان محتاج بودند

از

از ماکول و ملبوس و مفروش از برای ایشان در آن سرا مهیا ساختند و مرتب کردند پس
عبدالله و احوص در آن سرا فرود آمدند و شمشیری بکنده و یک کمان و چند جامه از جامه‌های
یمن و عراق بهدیه بیزدانفادار فرستادند یزدانفادار قبول کرده باز دو روز دیگر جامه‌های چند
قیمتی و اسبهای چند که با زین بودند و دو بنده بودند در عوض بهدیه و تحفه با ایشان فرستاد
و چون سنه ۲۳ هجریه موافق با سنه یزدجردیه و سنه فارسیه درآمد یزدانفادار از بهر مسکن
دیه ممجان را نامزد و تعیین کرد و بعضی عبدالله را در سرائی که او را [illegible] مینامیدند
فرود آوردند و احوص را در سرای دیگر که او را [illegible] میگفتند پس از آنکه از برای ایشان
مهیا کرده بودند و در این دو سرا آنچه ایشان را بکار آید و بدان محتاج باشند از ظروف
فرش و ظروف و امتعه پس از آن بهر یک در این هر دو سرا نزول کردند روز [illegible]
مرداد از این سال پس یزدانفادار بهر یک از ناحیت قم باچند قطعه زمین با ایشان داد در
ماه مهر در این سال و ایشان را مدد و معاونت نمود بکارهای زراعت از قبیل گاو
گاو و [illegible] اسباب و آلات زرع و [illegible] بکشت تخم زیاده بر صد من جو
برداشتند و چون سنه ۹۰ هجریه موافق با سنه تسعین یزدجردیه و سنه سبعین فارسیه درآمد
عبدالله و احوص با بزرگان [illegible] بمیدان حاضر آمدند و گوی بازی کردند یزدانفادار دیگر
روز ایشان را ضیافت کرد و بسیار اعزاز و اکرام کرد پس در آن مجلس عبدالله و احوص
شکایت کردند از کمی [illegible] چراگاه اسبان و شتر و گوسفندان یزدانفادار [illegible]
از ناحیت قم ایشان با قطعه‌های زمین با ایشان داد و همه جانب ایشان را مراعات میکرد و اکرام
و اعزاز مینمود تا آنگاه که وفات یافت در سنه اربع و عشرین و مائتین هجریه و سنه یزدجردیه
و سنه اثنین و ثمانین فارسیه روز [illegible] ماه چنانچه در باب [illegible] شرح آن گفته‌ام و بعضی
گفته‌اند که عبدالله و احوص با سایر قوم و تبعه خود بهم رسیدند در روز
اردیبهشت ماه اسفندارمذ در سنه اثنین و ستین [illegible] روایت اول صحیح‌تر و مشهورتر است
و الله اعلم

فصل [illegible] در بیان سبب نقل کردن و کوچ نمودن از کوفه بجهت [illegible] تاریخ قم

راویان از اهل عرب بقم روایت کرده‌اند که سبب بیرون آمدن عبدالله و احوص پسران
سعد بن مالک از کوفه آن بوده که احوص بسیار مرد شجاعی بوده و چون زید بن علی

بن علی

بن علی بن ابی طالب ع در کوفه ظهور کرد احوص با او خروج کرد و زید او را بر لشکر خود کرد
زید بن علی را کشتند احوص را بکوفه بگرفتند و اسیر کردند و در زندان کوفه محبوس کردانیدند
و در آن محبس مدت پنج سال بماند تا آنکه شبی از شبها حجاج بن یوسف عمر ثقفی را که امیر عراق
بود حاضران مجلس خود را گفت که بشمرند اشراف کوفه و عراق یاد کردند حجاج گفت این جماعت
که شما یاد کردید از اشراف عراق نیستند ولکن از اشراف عراق عبدالله بن سعد اشعری است چه
مدت چند سالست که پدر او احوص نزدیک ما محبوس میباشد و هرگز از من درخواست نکرده
که او را از حبس بیرون آرم مع هذا که اگر او از من درخواست کند و من سخن او را اجابت کنم و او هر روز حاجتها
های اهل قم عرض میکند و من سخن او را هم قبول میکنم و میگذارم بعضی از حاضران او را بسبب
حجاج بیرون آمدند و این قصه را با احوص گفتند احوص گفت اگر این سخن حقیقت دارد زود
باشد که مرا بدین عنایت بیرون کنند خلاصی دهند چون حجاج دو بام داد احوص را از حبس
بیرون آورد و بروایت دیگر بسبب الطاف او و عنایت کرد و روایت کنند که احوص در
روزگار خود با شجع و دلاورتر بود و بر دهاقین و غیر ایشان بسی شدت و درشتی کردی
پس دهاقین شکایت کردند از او با خالد بن عبدالله قسری که امیر عراقین بود خالد در وی
دل دید و بجانب احوص میل نمود و سخن او را در باره ایشان نشنید پس چون حجاج بن یوسف والی
عراق شد دیگر باره دهاقین از احوص و بدمعامله کردن او با ایشان شکایت نمودند و در
حجاج بر ایشان از او کلمه کردند پس حجاج بدین سبب احوص را محبوس کرد تا آنگاه که او را از حبس خلاص
شد چنانچه ذکر و شرح آن گذشت پس احوص خواست که برادرش عبدالله را ببیند عبدالله
با او پیغام داد که اگر نظر من بروی تو افتد بیم هست مصلحت در این است خود را پنهان
و پوشیده داری و بموضعی نقل کنی که مرا معلوم نباشد که تو کجائی و ... که من ایمن نیستم
میترسم که امیر از خلاص کردن تو پشیمان شود و آنگاه مرا گوید که برادر ترا طلب کن و نزد من
فرست پس سوگند خورم که از برادرم خبر ندارم و ندانم که تو کجائی چون پیغام عبدالله باحوص
رسید به بعضی از ضیعتهای خود رفت پس اتفاق اصحاب حجاج را گفتند که تو سبعی
از سباع عرب را از بند رها دادی بی اذن و اجازت خلیفه شاید بدین سبب از خلیفه
جفائی بتو رسد حجاج این سخن را شنید از رها کردن پشیمان شد عبدالله را بخواند
او را نجا کرد که احوص را باز فرستد تا از برای احوص از خلیفه هر چه هست باشد و خطائی

بدهد خلیفه او را استمالت و دلخوشی دهد عبدالله سوگند یاد کرد که نظر من با او
نیفتاده و نمیدانم که کجا میباشد و در این سوگند راست گو بود حجاج در این سوگند عبد
الله را تصدیق نمود عبدالله و احوص یکدیگر را در نهان دیدند عبدالله با احوص فرمود
که کوفه منزل ما نشاید بدین وضع که تو دیدی بهتر است که ما از این شهر جلای وطن
کنیم و از اینجا دور شویم که من میترسم ترا ناگاه بگیرند و بکشند پس بران اتفاق کردند
و قرار دادند که از کوفه بروند و بیشتر احوص اهل و عیال و فرزندان و بعضی از
خدمتکاران بخفیه از کوفه بیرون بردند و عبدالله باز ایستاد و ضیعتها را بفروخت و
در عقب با احوص برسید پس احوص و برادرش عبدالرحیم و نعیم و تمامی اهل و عیال
و فرزندان و بعضی از خدمتکاران پنهانی از کوفه بیرون آمدند و آمدند تا بماهین و ماه البصره
چند روزی مقام کردند بدان موضع و میان فرزندان ایشان وبا افتاد و خسته شدند و
بسیاری از ایشان بمردند **وچنین گویند که عبدالرحمن بن [illegible]**
بن عامر الاشعری ... پسر او بود در آن موضع بمردند الا بکر و ...
عبدالرحمن که تا آنگاه که بکوههای ... از ناحیت قم رسیدند و بموضعی ...
و گیاه بود فرود آمدند بچشمه ... بشک چشمه میخوانند ... خوشنود ... رفت
و بعضی از احوال ایشان پرسید حجاج گفت این گروه قومی اند از اشراف عرب از فرزندان
مالک اشعری که اسب خود را در دجله راندند و بعد از آن در جنگ کردن با عجم و ملک
سرای بهرام گور ... و باقطاع باو دادند و مالک و متصرف شد چون
این سخن از حجاج بشنید از اسب فرود آمد و پیاده شد و بر او سلام کرد و ... او را دعا
خیر گفت و مدح و ستایش نمود احوص خوشنود را نزدیک خود خواند و او را اعزاز و اکرام
خوشنود کرد گفت این موضع بس مبارک میباشد بعد از آن حجاج از خوشنود پرسید نام تو چیست گفت
نام من خوشنود است جواب گفت بشارت باد که معنی و تفسیر این مورد وجدا سعید
یعنی نیک بخت چون خوشنود خواست برگردد احوص بعضی از زنان ... گوشت قدید
با چند هدیه و تحفه دیگر باو روانه کرد خوشنود در عقب آن از برای احوص هدیه ...
و شرابه عربی ... که از حبال ... و شرابه ... در آن زمان ... مرغوب بوده
چون خوشنود ... انفاذ او ... احوص هدیه از برای خوشنود فرستاده بود

بنزدیک فادار آمد و دیزبان فادار آن چیز را طرفه شمرد و مستحسن داشت پس خبر داد
خبر احوص و شرف و بزرگی او با یزدان فادار باز گفت یزدانفادار از آن و از طالع و
فرود آمدن آن گروه پرسید و از سعد و نحس و عاقبت و مرجع و مآل آن خبر بنداد پرسید
که او منجم ماهر بود گفت که این ماه ما اسفندارمذ است و در روز ادی بهشت و برج طالع
حمل و فصل فصل ربیع و من می‌بینم که امر و دولت ایشان قوی نزار باشد که اعقاب
ایشان را شأنی عظیم و دولتی و کاری جسیم روی نماید رأی و رأی شما برآن است
که با ایشان حسن معاشرت کنیم و همسایگی ایشان را غنیمت شمریم دیگر باره بر سر شراب
رفتند و بلهو و لعب فی الحال لشکر دیلم در آن وقت ببلاد جبل در می‌آمدند و غارت می‌کردند

اتفاق وقوع محاربه از دیلم روزی بر عادت خویش بدین ناحیت در آمدند زیرا که
معلوم داشتند که در این روزها بلهو و لعب و گوی بازی مشغول‌اند چون بنزدیک آن
موضع رسیدند که احوص و مردمان او فرود آمده بودند بسیار از شتر و اسب بدیدند گفتند
بر غنیمتی تمام رسیدیم پس بجانب خیمه‌ها و اسبان و شتران بشتافتند و از احوال عرب و
ایشان خبر نداشتند و حرب تیر و کمان از عرب ندیده بودند از آن غافل بودند چون احوص
آن قوم و طایفه را بدید فی الحال آواز داد تا فرسان عرب حاضر شدند و بر نشستند
و شتران عرب را بدان عادت کرده داشتند آواز دادند همه بیکجا ایشان بشتافتند پس بر
اقطار سوار شدند و بجانب دیلم روی نهادند و جنگ و حرب پیوستند و بر دیلم تیر باران
کردند و بسیاری از ایشان را بکشتند و دیلم هزیمت شدند بعضی را کشتند و بر جمعی
را اسیر گرفتند پس احوص با اسیران و سرها روی با برستجان نهادند و بجانب
چون از دور احوص او و مردم او را دیدند گمان کردند که گروه دیلم هستند فریاد بر
آوردند و گفتند که دیلم آمدند پس مردم ابرستجان در حصار گریختند بر عادت خویش تا آن
گاه که اعراب با سرها و اسیران دیلم رسیدند چون مردم ابرستجان این را بدیدند در بگشادند و
با استقبال بیرون آمدند و بر ایشان درم و زعفران نثار کردند و شادی نمودند و خرم بند
پیش ایشان رفت و ایشان را تهنیت گفت و ستایش نمود و اعراب تبرها بر ابرستجان
فرود آمدند و صحبت یزدان فادار حاضر شدند او بوجود ایشان تهنیت نمود و ایشان
را امر تبر رفیع نهاد و احوص را خواست که در این ناحیت مقیم شود او اجابت کرد

و واضح شد که عرب را بقریهٔ ممجان که در میان ناحیه واقع شده است فرود آید تا چون دیلم از
هر طرف که بیاید اعراب ایشان را دفع کنند پس احوص بقریهٔ ممجان فرود آمد و در سرایی که تو دیلم
دو لکاب یکدار الیوم معروفست بسرای تخمی چون شب شد احوص از حجرهٔ آن سرای کوبیر زنی شنید
که صاحب آن سرای بود که آن بیرک که یکی از غلامان بر او تعدی کرده زن را او زاد کرد
کی رنجانید تا او را ادب کنم زن گفت کسی از غلامان مرا نرنجانید و لکن شوهر من وفات یافته
و مرا دو فرزند است خورد و کوچک و او از زنی دیگر فرزندان بزرگ دارد و ایشان را که خویش
را بمن نمی‌دهند و ظلم بر ما روا می‌دارند احوص و او عهده داد که رفع ظلم او را بکنند زن گفت گر در قول
خود صادقی بهم فرزندان بیداری کن و ایشان چند چیز است که من قوت معاونت ایشان ندارم خرم
حصار آن زن و فرزندانش را بخرید و محکم ساخت و با فرزندان بزرگ معود و وحج خود را ترکه
ایشان بگرفت و هر کس هر چه از اضیاع و املاک می‌فروختند بخرید تا صاحب املاک شدند
و همیشه مراقب احوال دیلم بود که هر وقت تاراج کنند سرا بدهد لشکر دیلم از وجود عرب قطع
از غارت نموده و باز ایستادند و بعد از آن چون برادر احوص زفر و خیری ضیعتها و گوم
فاتح شد آمد نقم با احوص رسید که نقم متمکن نشسته بود و چند ضیعه و چند سرای خریده بوده
و مالک شده او را گفت ای برادر چه بود که تو کردی که بدین موضع وطن ساختی که من بدان راضی
نیستم چرا با صفهان و قزوین که از شهرهای مسلمانان قصد نکردی احوص گفت این موضع مارا بهتر
و مبارکتر است و در اصفهان از عرب بعضی بسیار ند از هر قبیله و طایفه دیگر قدر ما ندارند
و ما در میان ایشان معزز و مکرم نباشیم و اما قزوین اگر غرض تست که ثغری است از ثغور مسلمانان
که کفار بدان قصد می‌کنند تو میخواهی تا آنجا ساکن شوی تا حسبة لله و ابتغاء لمرضاته دفع
کفار را از مسلمانان کنی این ناحیت هم ثغری است که دیلم از آن منقطع نمی‌شوند و حمت می‌دهند
عبدالله اصرار کرد و مبالغه نمود که رفتن احوص با وی بود و میگفت که من مقام نکنم الا آنجا
و احوص در مدت عمر خود خلاف عبدالله نکرده بود در هیچ چیزی و هیچ وقت مکروه را نخواست
و در این روز عبدالله کودکان و حیالات خود را بر نشاندند و زنان و کودکان اتیکدک که جدا شد
نالیدند و فریاد کردند و بیکدیگر میل کردند و هرگز در میان ایشان جدایی نبوده است و برای معنی
عادت نکرده بودند پس همه بگریه افتادند و فریاد و فغان از میان ایشان برخاست پس عبدالله
احوص را گفت ای سخت دل تو چرا از ین اطفال هیچ رحم نمیکنی و دلت بر ایشان نمی‌سوزد احوص گفت

[illegible]

من بر ایشان رحمت اختیار کنم و شفقت ببرم موضعی خوش و فراخ بوم و بسیار نعمت
از بهر ایشان اختیار کرده‌ام والی الله لا یکذب اهله و آن کس را که از پیش بغرستند که تا از برای
ایشان اختیار موضع و مقامی کنند که از برای نزول کردن و مقام نمودن شاید که با اهل خود
در وی نکو بید بعد از آن احوص غلامان خود را از زاد تا بارها را از شتران عبدالله پایین
آورند و محملها را فرو داورند و غلامان احوص امتثال نمودند پس عبدالله گفت کجا نماز
بگذارم من بنخواهم که نماز در زیر هامحبوس بگذارم احوص او را گفت که نماز در خیمه‌ها بگن تا
من برای تو سرای و مسجد بنا کنم پس عبدالله نزول کرد و در خیمه‌ها مقام نمود و ساکن شد تا آنکه
که احوص مسجد را مرحد دل بساخت و در قدیم این مسجد را اشکده بوده است احوص و را خراب
کرده بجای او مسجد بنا کرد و اول مسجدی که بدین ناحیت ساختند این مسجد است پس احوص و عبدالله
با قوم و جمع خود بدین ناحیت مقام کردند و ایمن و مطمئن خاطر بنشستند و پیرهان فارو
خزبنداد و اشراف و بزرگان آن ناحیت همه اوقات بر ایشان سلام میکردند و معزز و مکرم می
داشتند راوی گوید که چون عبدالله با احوص در قم بپیوست
خزبنداد ایشان را دعوت نمود و ضیافت کرد و بیشتر از همه طعام‌ها شیر و شکر و عسل
پیش ایشان آورد عبدالله و احوص گفتند که جهت چیست که تو شیر و شکر و عسل بر طعام‌ها
دیگر مقدم داشتی خزبنداد گفت که من اول شیر نهادم تا سبب آن گردد که هم سالکی و هم شیری شوی و تا کی
محبت و مودت گردد و موجب حرمت و عزت شود و بعد از آن شکر و عسل نهادم زیرا که این هر دو
حسن فال و یمن تمام است و موجب حلاوت اقوال و افعال است و شیر اصل غذاها است و عسل
میوه و حاصل نحل است و از بلاد مکر و حیله است و شکر سبب امان از فریب در وقع گفتن
است سبب شکر و رعایت حقوق و حفظ الغیب است پس عبدالله و احوص گفتند که ما از
برادر دینی و رضاعی و هم شیری و نصیحت اشارت کردن قبول کردیم و با تو عهد موکد و پیمان
مؤکد بیندیم و شما در میان ما بمحل برادران و پیران و پسران و فرزندان باشید و هیچ یکی از شما میباید که
نصیحت دریغ ندارد و از بهر دوست و یا جبوه آن دنیا و یا با یاران و برادران شما دو کند
و بخشش نماید و بدان بخل نکنند و شما را است از جانب ما مواسات و مواخات و هنا حضر و
شما در اموال اولاد و اسباب و نعمت‌های ما شریکی و شما را بر ما از آن حق و نصیبی است ما سخن شما را از آن
و فرمان در حق شما قبول نکنیم و بر دشمن شما تیغ و شمشیر را تیز و ما و شما بدین عهود و پیمان

فصل سوم از باب دوم در بیان خواب دیدن کنیزک خزبنداد

فصل چهارم از باب دوم

بپیران خود وصیت کنیم با حق سبحانه و تعالی امید داریم که کارها بنظام شود و صنع جمیل او
در حق ما تمام رسد و این شروط و عهود که بر زبان راندیم محقق گرداند و از قول بفعل آید
و هو حسبنا و نعم الوکیل پس خزبنداد بر ایشان دعای خیر کرد و تحسین و آفرین نمود و بقیه روز
بلهو و لعب و خرمی و شادی بگذرانیدند و با خوردند پس عبدالله و احوص بمنزل و مقام
خود باز رفتند **فصل سیم در بیان خواب دیدن کنیزک خزبنداد گبر
همچنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است** که چنین گویند کنیزک
آن خزبنداد در خواب دید که او در حد باغ بزرگ بود و دیوارها آن باغ بیفتاده بود و
و جمع در باغ بودند و دیوارهای باغ را میشکستند و عمارت میکردند و در میان آن باغ در
سرو که شاخهای بسیار سبز و تازه شده بود و بن ایشان نیز در خواب از آن جماعت که حاضر بودند
پرسید که چرا شست که این هر دو سرو افتاده اند و از اصول ایشان این شاخهای سبز تازه بر آمده
چه سرو در ناحیت ما چو سخت شود دیگر باره سبز نشود یکی از حاضران آن کنیزک را گفت
تو راست میگویی ولکن این باغ که تو می بینی با این هر دو سرو از زمین عرب است پس آن کنیزک از
خواب برخواست و این خواب را بر خزبنداد عرضه کرد و خزبنداد تعبیر کرد و گفت اما باغ اشیاء
و منزل ما است و این جماعت عرب اند و این هر دو سرو عبدالله و احوص اند و شاخها که از اصول این
هر دو سرو بر آمده اند اعقاب عبدالله و احوص اند پس ایشان و خزبنداد بدانست که این قوم را
دولت باشد که دولتی و شأنی عظیم باز دید آید پس خاص و خاص عبدالله و احوص را و اخبار آنها را
باز گفت و از بهر ایشان تعبیر آن بیان کرد و بغایت خرم و شادمان شدند و بسیار حمد و شکر
باری عز اسمه بجا آوردند بگفتند و از خزبنداد التماس کفایت و معیشت درخواه کردند **فصل
چهارم در بیان عهدنامه نوشتن مجوسان از برای طایفه
عرب همچنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است** که خزبنداد
و بزرگان دار و اشراف آن ناحیت از عبدالله و احوص درخواه کردند که میان ایشان نامه
و عهدنامه باشد که مشتمل بر وفای عهود و محافظت یکدیگر در نفس و مال و با یکدیگر مصادقت
و دوستی کنند و نقض آن روا ندارند پس عبدالله و احوص چنان که گفتند آن کتاب و عهدنامه
بنویسید چنانچه نوشت و از طرفین تاکید و تشدید در آن یاد کردند و هم خطهای خود در آن
ثبت کردند و با آن کشتری سعد بن مالک را کردند بعد از آن حباب از خزبنداد عاده

ان تعبیر کرده خوشنود شد و گفت تعبیر چنان کنم که ازین باغ مقر و منزل این جماعت و ان هر دو درخت
عبد الله و احوص اند و شاخها که از اصول ان هر دو درخت بر امده بودند اعقاب ایشان اند
از پس ایشان نمود باشد که عقب عبد الله و احوص بر بسیار رسند که وفای ان نهایتی نباشد
بسبب انکه یکدل و یکزبان باشند و بمثل کلمهٔ واحده باشند و مدد و معاونت یکدیگر
کنند و با یکدیگر بکوشند و طریق تفاوت و تبدل و جوانمردی سپرند لاجرم ایشان
بر این منوال کنند و هیچکس در ایشان طمع نکند و بر ایشان ظفر و طالع وقت فرود اید
ایشان دلالت میکند بر تمکن ایشان مکتسب سعی شخص الو الله اعلم زاوی
گوید که بر این منوال و عهد و شروط اقامت کردند و مقیم شدند
و تناسل و توالد ایشان بسیار شد شوکت و عظمت ایشان بحد اعلا رسید و بر خرید
ضیعتها و قریها حریص شدند و بزیادتی کسب معیشت و بنا نهادن سراها و ایوانها و
عمارتها مولع و حریص شدند عبد الله و احوص نیابت یکدیگر میکردند و در قصد صفهان
هرگاه که یکی از ایشان باصفهان رفتی تا از عمال اصفهان خراج اصفهان کند ان برادر دیگر
جای و مقام او بنشستی بعد از ان عبد الله بن سعد بهمدان رفت و باصفهان والی و حاکم
شد تا انکه از ان استعفا نمود و طلب عزل و ترک ان کرد چنانکه من در اخبار اورده ام دیگر باره
بمقام و منزل خود بازامد شهر قم و بنیاد عمارت و زراعت اختصار نمود تا انگاه که وفات نمود و احوص
نیز والی شد چنانچه من در موضع خود یاد کنم الی اخره **فصل پنجم در بیان نقض**
عهد و شکستن پیمان اهل عجم اهل عرب را عهدی که
در میان عرب و عجم رفته بود و عجم ان را شکستند و خلاف
عهد و پیمان کردن چنین روایتست از بعضی راویان عرب که از مشایخ خود روایت
کرده اند که میان عرب و عجم که بقم بودند همه اوقات با یکدیگر موافقت مینمودند و همه وقت تعهد احوال
یکدیگر میکردند و بر عهد و میثاق که ایشان بود مواظبت میکردند تا انگاه که یزدانفا
ذار و خرمندار و وجوه اشراف عجم که با عرب عهد و پیمان کرده بودند وفات یافتند بعد
از ان فرزندان عجم بزرگ شدند نظر کردند در عبد الله و احوص و فرزندان ایشان و کار و
شغل ایشان و هر روز قوت زیادتی و شوکت و بزرگی ایشان زیاد و صد دیه میدید
و ضیعتها و املاک بسیار متملک میشدند فرزندان عجم چون چنان دیدند با خود

فصل پنجم

کنند که اگر این قوم عرب بدین شوکت و دولت بمانند بدان ناحیت غلبه کنند و دیه‌ها
فرا گیرند و زمام اختیار از دست ما بکشند اگر ما تدارک قصه ما ایشان و فرصت غنیمت
نشمریم هلاک شویم و برافتیم پس اتفاق کردند که عرب را ازین ناحیت بیرون کنند و این جماعت
عجم را در وقت غیبت احوص از قم و بیرون رفتن او باصفهان روی نمود و عدم حضور او را
غنیمت دانستند پس پیغام فرستادند بعبد الله که ما نمیخواهیم که شما بناحیت ما مقیم
باشید ازین ناحیت بیرون روید عبد الله جواب داد ایشان را که اگر چه از ما صادر شده
که بر خلاف ارادهٔ دلخواه شما ما را از ان اگاه کنید تا از ان توبه کردیم و بر حکم شما عمل نمائیم
عجم گفتند ما همسایگی شما مطلقا نمیخواهیم از همسایگی ما انتقال کنید و بروید عبد الله
دیگر باره جواب داد که میان ما و شما عهدیست و ایشان را از عاقبت شکستن عهد بیم
کرد و تخویف نمود ایشان متعظ نشدند و بد عهدی در تشر و اذا زیاده کردند و گفتند
اگر شما بادب ازین ناحیت ما بیرون نروید ما شما را بقهر و جبر و اکراه بیرون کنیم بعد از ان کودکان
و دیوانگان و بیخردان را تعلیم کردند و بر ان وا داشتند و بفرستادند تا سنگ و
نجاست در سر راه عبد الله میانداختند و بر او سفاهت میکردند تا عبد الله از ان بتنگ
امد و از سر بیخودی بقم برفراهم نقل کرد و تا اهل عجم در خواه که بیکران قدر مهلت و اجل بدهید
که احوص بیاید او را مهلت دادند پس عبد الله نامه نوشت باحوص و او را از عهد اهل عجم و
نقض عهد و پیمان و بیحرمتی و سفاهت کردن ایشان با او خبر کرد و اگاه ساخت چون احوص
ازین واقف شد بشتاب از اصفهان بیامد چون بدین ناحیت رسید عبد الله را دید که بغم
فرو رفته بود و دیده بانان و جاسوسان او بگماشته بودند **عبد الله قصه**
که میان او و اهل عجم رفته بود با احوص باز گفت و گفت ای
از خیانت تو میبایست بود من که تو مرا باکراه بدین مقام و بدین ناحیت باز داشتی تا من امروز
خارج و استخفاف و بیحرمتی بر سید چو انکه خواسته که من که میخواهم مقام کنم و وطن سازم
ارض الله واسعة احوص گفت که من نخواستم که تو مجود دم بدین ناحیت مقام کردن مگر خبر
من کمان نبردم که این قوم با ما نقض عهد کنند چه ما از ایشان جز از خیر و صلاح
ندیدیم و تمام صنع جمیل و سعی جزیل مینمودند من بدیشان رسول فرستم و پیغام
بدهم جواب ایشان اقتضا کند تدبیر کار خود بکنم و توکل بر خدا کردم چون خبر قدوم

احوص اهل عجم شنیدند دیگر باره رسول فرستادند و پیغام دادند که اکنون مدت مهلت سر آمد
و احوص آمد و شما را حجتی نماند از ناحیت ما بیرون روید احوص با ایشان پیغام فرستاد و ابلاغ حجت
و تاکید کرد و گفت که اگر ما نیز شما را لایق درخور آن است که ما همه کرده ایم که بر شما خویشتن را مدد باز گوئید
تا ازان بر کردیم چنان نکنیم و بجای آریم عهد و پیمان نکنیم و بدان وفا کنیم و پیش از آنکه ما نقض عهد کنیم
و از پیمان برگردیم شما از عهد برگردید و بدان وفا نمائید و از بغی و ستم بپرهیزید و بترسید که
عاقبت آن بد باشد اهل عجم جواب گفتند که ما همین سخن از برادرت عبدالله شنیدیم و ما هیچ چیز از
شما مکروه و ناخوش نیافتیم الا آنکه ما هم سالی که شما از ما خواهیم و ما را مصلحت نیست که شما در
ناحیت ما ساکن باشید از این ناحیت بیرون روید پیش از آنکه ما شما را بیرون کنیم چون احوص از محاورت
ایشان و بازگشتن از این سخن و تصالح کردن از طرف ایشان نومید شد و هیچ حیلتش نماند ایشان را
گفت چون میان ما و شما بدین انجامید از میان شما بیرون رویم و بلیغ بغی و ستم که بر ما میکنید تن
در دهیم و بدین شهرها و ضیعتها که ما را در این ناحیت است چکنیم اهل عجم گفتند که آن را با
بفروشید احوص بگفت از ایشان مهلت خواست تا آن املاک را بفروشد ایشان را مهلت دادند
عبدالله و احوص با قوم و مردم خود بمقام و منزل خویش باز آمدند و بدین شرط و عهد چون پنج روز از
مدت مهلت بگذشت اهل فرس را بدین ناحیت [illegible] روزی بود که آن را تعظیم مینمودند و
بزرگ میشمردند و اجتماع بدان روز اکل و شرب مبارک میداشتند و احوص را مهلت داده بودند
و زنجیر بود همه را بخواند و همه را وعده داد و هر سرائی بنا داد بشرط آنکه صاحب آن ده را بکشد
و سرهای ایشان را نیز باحوص آورند ایشان احوص را گفتند که ما در شب چگونه نزد ایشان را از
دیگری تمیز دهیم احوص گفت بروید و در میان ایشان و با ایشان اختلاط بکنید که ایشان به شب مشغول
شدن بشرب و اسراف بان روز آن وقت شما را از اصحاب خود تمیز نکنند چون شما در این میان در
[illegible] شناخته فرصت یافتید او را بکشید و سرش ببرید بنزد من آرید و اگر بر شما
[illegible] ایشان کدام است هر آنکس که او را بوی خوش آید او را بکشید
و احوص [illegible] باشد [illegible] فرستاد و [illegible] بگرفت و [illegible]
چند از او [illegible] احوص [illegible] بود
احوص مر دختر کسری بود که او را باسم عرب نام نهاده [illegible] و دعوی میکرد که از عرب [illegible]
نظر [illegible] بن سبا [illegible] مملوک [illegible] گریخته بود [illegible]

نام

نام نهاده بودند را مدان مملوک قصد ده جمکران کرده بودند که سخت ترین مردم آن
ناحیت بودند بعبدالله و احوص این غلام طلب فرصت میکرد تا فرصت یافتند و آنها
نفر را بکشتند و سرهای ایشان را ببریدند هر طائفه از ممالیک هفتاد که قصد این ده کردند که نام
کرده بودند صاحبان ده را مراقبه میکردند و چشم مینهادند تا او را بکشتند و سر او را ببریدند
چون وقت سحر رسید مجموع ممالیک هفتاد که نزد احوص با سرها قصد جلوس کردند تا
غایتی که هیچکس از ایشان در مراقبت و کشتن صاحب خود خطا نکرده بودند و هیچ یکی از دهقانان از
ها فوت نشده بود و آن مملوک که گریخته بود نیز پیش احوص آمد با آن سرهای چهار که نزد احوص
آمد گفت [illegible] همین ساعت ترا بکشتم ای غلام این سرهای [illegible] که نزد از تو [illegible]
آمد و پیش احوص نهاد و نام ایشان را یاد کرد و بگفت که این سرها از آن کیست احوص
او را بوسه داد و خشنود شد و گفت که تو فرزند منی کدام نام از نامها توان را دوست میداری تا
ترا بدان نام [illegible] نام بگذار احوص او را بدان نام [illegible] کرده و از جمله مقربان
خود گردانید و چون آن سرها را در پیش احوص صف در صف نهادند و در پهلوی یکدیگر نهادند
احوص بفرمود تا مجموع این سرها را در دهلیز سرای برادرش عبدالله نهادند و عبدالله را از
مکر و تدبیر خبری نبود و غافل بود چون وقت سحر رسید عبدالله خواست که بیرون آید و بمسجد
رود تا نماز بگذارد و در پیش او غلامی چراغی در دست گرفته بود و میرفت چون عبدالله
پای در دهلیز خانه نهاد سیاهی دید غلام را گفت که این چه سیاهی است غلام نظر کرد گفت
این سرهای [illegible] عبدالله [illegible] زد و کلمه استرجاع بر زبان راند و گفت این عمل و فعل
برادرم احوص است که همیشه مرتکب کارهای بزرگ میشود تا اکنون ارواح ما در معرض تلف
خواهد انداخت و فرمان داد [illegible] برای احوص [illegible] آمد گفت ای ظالم این چیست که تو کردی احوص
او را [illegible] گفت این صورت بسبب ظلم و بغی کردن ایشان است ابتدا بر ما ستم کردند و عهد
که میان ما و ایشان بود بشکستند پس [illegible] ما را بر ایشان فرصت [illegible] نمود
عبدالله گفت [illegible] باشد که اصحاب ایشان و اهل این دهها چون در بامداد [illegible] این خبر
ایشان رسد بر ما غلبه کنند ما چه خواهیم کرد و چه خواهیم گفت احوص گفت تو بمسجد رو
و مرا با ایشان واگذار چون تو در بامداد باز آئی [illegible] از ایشان [illegible] بفرمود تا مجموع سرها
در چاهی انداختند چون مردم آن ناحیت در بامداد آمدند بگوش ایشان [illegible] در شب

شده بود وبعضی بردست عرب مسلمان شدند وبعضی پناه بایشان آوردند و بعضی
در شهرها متفرق وپراکنده شدند وناحیت از دشمنان عبدالله واحوص خالی گشت واین تمام
برایشان مسلم شد پس ایرانیان عرب چون مردم زادگو خوش خو آمدند مجیز وبیکی درباره ایشان ووعدها
دادند پس مقیم شدند واستقامت یافتند وازسر امن ساکن شدند چون احوص واقف شد برآنکه
برادرش نعیم صاحب سرعت نادرها کرده است سوگند یادکرد او را میکشم وانچه از سر حیله گرفته است
بستانم عبدالله نعیم را گفت که چند روز خود را از احوص پنهان وپوشیده دار پس نعیم
رفت تا آنگاه که برادرش ازو خشنود شد پس نعیم باز گردید داوری کرد که چون عبدالله
واحوص مقیم شدند نامه نوشتند بپسران عم خود سائب بن مالک وایشان را از دولت وتمکن
ومنزل ومقام خود آگاه کردند وازاتفاق خود خبر دادند وایشان را بجانب خود دعوت کردند
پس مجموع اعراب اشعری بجانب عبدالله واحوص عزیمت نمودند ومتوجه شدند

فصل در ذکر کشتن حجاج بن یوسف محمد بن سائب بن مالک اشعری را
هم چنانکه در کتاب همچنین مذکور است که سبب کشتن
راوی چنین گوید که چون پدر محمد بن سائب را با مختار در کوفه شهید کردند محمد کوچک بود
او را حبس کردند ومصعب بن زبیر او را از حبس بیرون آورد وچندی برآمد بالیده شد وشجاع
ومردانه ترین روزگار خود بود که در آن ایام کسی هم سنگ او نبود وسواری وشجاعت ومردی
وسخاوت نظیر خود نداشت واو را مدد میدادند با هزار سوار برابر داشتند وازو تیزتر بود که شجاعان
عصر از برداشتن نیزه او عاجز بودند بسبب بزرگی وگرانی آن اتفاقا بطریق ازحکام از زنان
بجان وبرداشتی از قزوین پیش حجاج آمد بعضی گویند بطریق بنو بازان بود واز اهل ناحیه
شکایت کرد که بعضی از اشرار در ولایت من دست تغلب بگشادند وخرابی میکنند من از همه
تنبیه وسیاست ایشان عاجزم التماس میکنم که هزار سوار کاری همراه من فرستی تا من دفع شر
ایشان کنم ومرسوم سواران را از خاصه خود بدهم که در دخل خراج سلطانی نقصانی نباشد
حجاج بن یوسف گفت که تمام آن دیار را مرا است تا من در کار تو اندیشه کنم چون روز دیگر
بسلام حجاج حاضر شد کس فرستاد ومحمد بن سائب را حاضر ساخت وبا بطریق گفت این مرد کفایت شر
دشمنان ترا وکین ایشان بطریق مراجعت کن بطریق گفت ایها الامیر من هزار سوار از تو خواستم
گفت نیکو از حجاج گفت برو با این مرد که هزار سوار بتو دادم و کفایت شر دشمنان

را خواهد کرد ومئونت او بر تو آسانست پس بطریق با محمد بن سائب بناحیه خود رفت ومحمد بن
سائب حربهای مستعد با اشرار آن ولایت کرد وبر همه حرب بر اشرار فایق آمد پس او را
دفع خصمان خواست بکوفه مراجعت کند بطریق گفت چون اشرار بدانند تو رفته باز کار را ول کنند
بهتر آنست که چندین روز خود را پنهان داری وچند روز شکار شوی تا اشرار دانند که
غیبت تو بواسطه رجوع امر بیت بعد از آن اگر رجوعی بخیال مراجعت تو دست از تقلب بر دارند
چون چند نوبت این کار کنی مرا آسوده خواهی کرد محمد بن سائب نفرموده بطریق عمل کرده بعد
چند ماه عزم مراجعت نمود چون نزدیک کوفه رسید دزدانی چند قافله را تاراج کرده بودند
ومال زیادی بدست آورده بودند وزنان ایشان را باسیری گرفته بودند محمد بن سائب
بر ایشان تاخت وجمعی از ایشان را بخاک انداخت واموال واسرای آن جماعت را استرداد نمود
وقت برایشان گذاشت وهیچ از آن مال قبول نکرد پس همه را بصاحبان خود دادکرد ودیبا بخشید
گفتند پس محمد بن سائب مالک اشعری وارد کوفه شد واسید خود را پنهان داشت از حجاج واین
خبر در کوفه فاش ومنتشر شد که جمعی از دزدان نزدیک کوفه راه زدند سواری بدیشان
رسید وبر ایشان ظفر یافته وهرچه دزدان غارت کرده بودند از ایشان گرفته است وبصاحبان داده
این خبر فاش شد تا آنگاه که این خبر بحجاج رسید گفت این نیست مگر صفت محمد بن سائب
او را بطلبید پس تفحص کردند از او اثری وخبری معلوم نکردند پس جاسوسان را بر گماشت
تا تفحص وتجسس نمایند تا خبر آوردند که شب از سرای او اسبی بیرون می آورند وبامداد وصبح
الکران اسب از محمد بن سائب میگیرند جماعتی را بفرستاد وگفت تا بدان سرای روند وهر کرا
که ببینند بگیرند پس آن جماعت برفتند حجاج بر گفته چون نظر محمد بر آن جماعت افتاد سلاح در بر
وبر اسب نشست تا با ایشان جنگ کند مادرش بدو سوگند داد که خود را از ایشان منع
کن مبادا کشته شوی واو در خانه گریه کرد دست بدیشان داد گفت که حجاج مثل محمد را نکشد محمد
سائب بجواب مادرش گفت اگر حجاج بر من ظفر یابد مرا بکشد باک ندارد وسل خود را
بدست ایشان ندهد تا او را بناحق بکشد پس مادرش مقنعه از سر کشید وموی چنان را
بدست گرفت وشفاعت کرد تا محمد شمشیر بینداخت وتسلیم شد ودر صحبت ایشان نزد
حجاج آمد حجاج او را گفت ای محمد من گفتم تو اگر بدان ناحیت ملازم باشی تو فرمان مرا خلاف
کردی پس بگفت تا او را بکشتند پس منادی در کوفه ندا کرد که هر کس بعد از سه روز از

ال سائب بن مالک در کوفه بمانند چون او در عهد دیگر باشد پس فرزندان سائب از
کوفه کوچ کردند و در شهرها متفرق شدند تا آن گاه که پسران عم ایشان سعد بن مالک با ایشان
ملحق شدند و بروایتی دیگر گویند که حجاج بن یوسف
همه فرزندان مالک بن عامر اشعری را امر کرد که از کوفه بیرون روند پس از کوفه
بیرون آمدند و فرزندان سائب بجامین مقام کردند و فرزندان سعد بن مالک بناحیت
قم کشیده شدند و انجا فرود آمدند بعد از آن فرزندان سائب را بسوی خود دعوت کردند
و ایشان نیز بناحیت قم آمدند پس شوکت یافتند و معزز و مکرم شدند بعد از آن احوص
وفات یافت و وصیت کرد ببرادرش عبدالله و عبدالله بعد از او وفات یافت و وصیت
کرد به پسر برادرش مالک بن احوص مالک در آن وقت بزرگترین فرزندان عبدالله بود
پس همیشه فرزندان عبدالله و احوص در عزت و رفعت بودند و در جاه و حشمت تا آنگه دولت
بنی امیه منقرض گردید و دولت بنی عباس روی کرد دیگر قصص ایشان و حروب و احوال ایشان
قصد کردن ایشان با مالک بن احوص بهیش محمد بن شبیب خانی صاحب لشکر بنی عباس
و متمکن شدن از قتل او و دیگر اخبار در موضع اخبار مالک بن احوص یاد کرده ان شاء الله

فصل هفتم در بیان آمدن طایفه اشعری بقم و بجای دیگر رفتن در ترجمه تاریخ قم چنین نوشته است

که حسن بن احمد بن الحسن بن قتاده از دو حکایت که جمع و تتبع نموده است در کتاب که منسوب است
با حوص بن سعید ذکر کرده که سائب بن مالک که سبب بیرون آمدن همه فرزندان مالک
از کوفه آن بود که حجاج بن یوسف محمد بن سائب را بکشت و سبب آمدن ایشان بقم و بجای دیگر
آن بود که مالک بن عامر اشعری با پسر عم خود ابو موسی اشعری از کوفه بناحیت بصره و اهواز
و اصفهان آمده بود و او با ابو موسی اشعری آن نواحی را فتح کرد بعد از آن ابو موسی او را بنواحی
جبل فرستاد و مالک انجه از ناحیت قم و اراضی ساوه بود فتح کرد و دفع کرد از ناحیت
گروه دیلم بودند که هر سال بدین ناحیت می آمدند و دعوی میکردند و اهل این ناحیت
غارت میکردند و برده میکردند [illegible] غارت کردند و ایشان را [illegible] و
با آنها ایشان برفت و ایشان را دریافت و ایشان را بکشت و آن دیگر را اسیر کرد و
اهل طبرستان [illegible] که از ایشان برده بودند از دست دیلم خلاص کرد و اموال را بایشان

رد کرد پس همه با مالک التجا کردند و او را مامن و پناه گاه خود ساختند و همراه او مقام کردند
مدتی ملازمت او بودند تا آنگاه که مالک بکوفه باز گردید چون مالک بکوفه آمد با فرزندان خود بعضی
از آن ناحیت بگفت و از اهل طبرستان پس از مدتی در ایام والی شدن حجاج بعراق از کوفه بیرون
آمدند بدین ناحیت پیوستند و ذکر کردند و خدمتکاران خود را از اهل طبرستان طلب کردند
پس بقم همه [illegible] در آمدند و در میانه [illegible] آن ولایت مردی عالم بود در
بعضی از کتب خوانده بود که قومی از عرب بشهرها ایشان فرود آیند بر ایشان [illegible] شوند
و بر ایشان غلبه کنند آن مرد بر پیش ایشان رفت و این تاریخ و روایت با ایشان گفت و اعتماد کرد
بر ایشان و بر ایشان وقوفی حاصل کرد که چون ایشان مالک این ناحیت شدند و اختیار
بدست آوردند فرزندان او را محافظت و رعایت نمایند و آن مرد عجمی عرب را آگاه کرد و تنبیه نماید
آمدن اکراد دیلمی که هر سال بدین ناحیت غلبه میکردند و ایشان را گفت این هنگام وقت آمدن
ایشان است پس فرزندان عرب بجائی که دیلم در می آمدند قصد کردند و بچشم [illegible]
و چون ایشان بدان موضع فرود آمدند اتفاقا دیلم نیز در آن وقت رسیدند پس فرزندان عرب
روی بدیلم آوردند و بیشتر را بکشتند و بعضی را اسیر کردند و بعضی را هزیمت کردند و
اهل این ناحیت بظفر یافتن ایشان بر دیلم و مردی و مردانگی ایشان خرم شدند و از فرزندان عرب
خواهش کردند که بدین ناحیت مقیم شوند و هرچه ایشان را لازم باشد بایشان دهند پس عرب بدین
ناحیت مقیم شدند بعد از آن که با اهل عجم سوگند خوردند و عهد کردند بعد از آن عبدالله
و احوص بیرون آمدند و بدین ناحیت امیری بود و مهمات امرای ناحیت بعبدالله تفویض کرده بود و پسر
عبدالله [illegible] باین ولایت آمد و اینجا بود تا آن زیاده بر صد هزار دینار از خالص مال او بر
ذمت مردمان این ناحیت داشت و ثابت و لازم شد هرچه ایشان را بیرون شهر بود باین
مبلغ بعبدالله بیع کردند پس عبدالله و برادرش و فرزندان او و دیگر خدمتکاران وی تبع
او اینجا ساکن شدند و عبدالله ملازم مسجد شد و شب و روز بطاعت و عبادت خدا مشغول
بود و هرگاه که عبدالله بانگ نماز گفتی دهقانان آن ناحیت او را دشنام دادند و عبدالله
از ایشان تحمل میکرد و از ایشان عفو نمودی و التفات نکردی بعد از آن [illegible] و تجاوز
نمودند تا بدان کشید که عبدالله را تکلیف کردند از این ناحیت با جمعی که در صحبت او بودند
بیرون رفتن پس عبدالله عهد و پیمانی کرد [illegible] ایشان بود با ایشان آورد و ایشان را

باز التفات نکردند و بر عبدالله عزم خروج و اصرار نمودند پس عبدالله از ایشان مهلت خواست
تا آمدن احوص از اصفهان مهلت دادند پس عبدالله نامه نوشت باحوص و او را آگاه کرد پس
احوص بقم آمد پس آنچه عبدالله با او گفت تا آخر الفاظ اینکه ذکر شد دیگر تکرار نکنیم و تمامه گذشت
مگر فرزندان ایشان بدیگر کردند در قریه انار و با او عهد کرده بود و بر شما نیست دیگر سبب

بیرون آمدن عبدالله و احوص از کوفه و آمدن ایشان

بقم آن بود که حجاج بن یوسف عبدالله بن سعد را امیر کوفه نمود چون فتنه
عبدالرحمن بن محمد اشعث کندی بعراق واقع شد حجاج بر او ظفر یافت حجاج عقیب کرد قومی
را که خروج کرده بودند با او و دمار از نهاد کارها مکروه و ناخوش امر صعب بود و ایشان
را بغایت خار و ذلیل میداشت پس عبدالله بن سعد با برادر خود احوص و عبدالرحمن
و نعیم و دیگر خدمتکاران و ایشان هفتاد سوار بودند از کوفه بیرون آمدند و چون بر میر
قم رسیدند بده فرابه رسیدند فرود آمدند بعد از آن خواستند که بجانب اصفهان روند
نظر کردند بمردم این دهها دیدند که ایشان در حصاری گریخته اند و از راه قاحص سواران
و پیادگان دیدند بر پشت بر آمدند و از اهل قریه پرسیدند که چه کسند گفتند
سواران دیلمند هر سال از آنجا بنا جنگ کنند و غارت کنند و اسیر برند عبدالله با هفتاد سوار
برنشست و پیش باز ایشان رفت و حرب نمود و جمعی از ایشان اسیر گرفت و اسباب و اموال
ایشان بغنیمت آورد و بموضع خود باز گردید و دهقانان که بر راه اصفهان بودند وجوه ایشان
این ناحیت چون خیل و حشم ایشان دیدند پیش عبدالله رفتند و درخواست کردند که با مردم خود
بدین ناحیت مقیم باشند هرچه ایشانرا محتاج باشد حکم کنند با ایشان عهد و پیمان کردند
در این ناحیت بودند بعد از آن غدر و خیانت کردند و خلاف عهد نمودند و اعراب چون مشاهده
کردند که حقوق جانب ایشانرا مراعات نکردند ایشانرا بطریق مذکور کشتند **و گفته شده**
اند احوص بعد از آنکه عهد ایشانرا ملاحظه کرد وجوه اشراف ایشانرا
بهانه طلبکی همه را بکشت و از ایشان یک نفر باقی نگذاشت مگر بیامران صاحب حکم
بعد از آن امیران عرب بغلام و قرار ایشان را در میان خود قسمت کردند و نامها نوشتند
بفرزندان بنی عم خویش و ایشانرا بقم دعوت نمودند از ایشان ابو بکر و عمر و حماد بن
ابوبکر و فرزندان فرزندزادگان عبدالله و احوص و غیر ایشان بودند چون نامه بایشان

رسید

[illegible]

رسید مجموع بدین جانب آمدند هر یکی را ناحیتی بداد با بنی بکر رستاق فراهان و به پسر
ابی بکر رستاق ساوه با ضیعتها که بعد خود بخرید و بعمان خود رستاق طبرش و غیره و به
آدم رستاق قاسان و غیره و بعمر رستاق ده کلاحور و همچنین فرزندان احوص شل از
فراگرفتند و بعد از آن سلمة بن سلم عامل رشید که همدانی بود بجبل آمد **و بروایت**
دیگر رئیس همدان معلوم کرد و فرود آمد ایشانرا بدین حد و در پیش بزرگ دهها
ساوه و وزواو طبرش و جیرود و گوزدر از آن او بود مجموع را با ایشان بفروخت بعد از آن
طایفه عرب غلبه کردند بر بعضی از دهات همدان در ری و اصفهان باهم بودند تا غایتی که قم
بسبب کثرت از بزرگترین شهرها شد **و ابو عبدالله حمزة بن حسن اصفهانی**
در کتاب خود آورده است در تفصیل اصفهان که سبب آمدن
اشعریین و دیگر عرب بناحیه جبال آن بود که چون حجاج بن یوسف عبد
الرحمن بن محمد اشعث را در جنگ بجماجم و او را هزیمت کردند و اصحاب او و یاران او در
شهرها متفرق شدند جماعتی از ایشان بطرف اصفهان رفتند و ایشان چهار طایفه بودند
از قبیله تیم و قیس و عدی و اشعریین تیم بقریه طهران از رستاق جی فرود آمدند و نسل
ایشان در آنجا هستند و قیس برستاق انار و نیمره و ایشان الی یومنا هذا قیسیه
خوانند و اعقاب ایشان آنجا می باشند و طایفه عدی برستاق جابلق و برق رود فرود
آمدند و آنجا از عجم بکشتند و اشعریین برستاق کمیذان که از جمله آخرین رستاقهای اصفهان
بود که از پس بنا یافتند متصل بری و قومش بر کنار رودخانه کمیذان که او را در این ساعت
قم رود میخوانند نزول کردند و ایشان از فرزندان سعد بن مالک بن عامر اشعری بودند
و دیگران گفته اند بلکه سبب بیرون کردن همه فرزندان مالک بن عامر اشعری
از کوفه بقم بعد از آنکه در کوفه چندین منازل و دهات و املاک تحصیل کرده بودند کشتن
حجاج بن یوسف محمد بن سائب را دانستند که حجاج پس از کشتن محمد بن سائب مر ایشانرا مهمل
نکند ایشانرا بکشد و هلاک کند بیرون آمدند در پنهانی چنانچه حجاج را خبر نبود
آمدند بناحیه اصفهان رسیدند و از آنجا آمدند که با ذربایجان مخلص شوند یا آنکه بخراسان
روند نیز اگر بسیاری از بنی عام ایشان در آنجا متمکن و صاحب اختیار بودند چون بقریه
ابرستجان قم رسیدند انصار ها را دیدند در آنجا طمع کردند و مقیم شدند میان دیلم و

ان

[illegible]

ان ناحیه امور رات مذکوره اتفاق افتاد چنانچه گذشت و من این روایات را در این
کتاب ذکر کردم تا اختلاف روایات بدست تو رسد که در کتب موجود بذکر آن ناطق
است و اهل قم آن را روایت کرده بودند و نیز من روایت اخیر درست تر است
زیرا که آمدن عرب بقم و تاریخ والی شدن حجاج بعراق موافق و مساوی است والله اعلم

باب سیم در بیان عمارت نمودن اعراب قم را و ذکر باروی قم و در این باب سه فصل میباشد فصل اول از باب سیم در بیان عمارت نمودن عرب بعضی قم را چنانچه که در کتاب تاریخ قم
مذکور است روایت کنند اهل قم که یزدان فاذار صاحب ناحیه ابرستجان چون عرب
اشعری بقم نزول کردند ایشان را در قریه ممجان فرود آورد و عبدالله بن سعد را در
سرای مربعی که نام او زادخره بود فرود آورد و احوص که برادر او بود در سرای مردی
که نام او خربنداد بود پس از آنکه قم مقرر شد عبدالله و احوص در این هر دو سرای هر
آنچه مردم بدان محتاج بودند از آذوقه و حبوب و طرح و فرش و آلات و غیر آن متعهد
و محصل گردانیده و مرتب داشته بعضی از اهل قم روایت کنند که چون عرب اشعری بقم آمدند
خیمه ها زدند چون متمکن شدند و قرار گرفتند و بنیاد نهادند در صحاری شش دیه
سراها و مقام ها ساختند و منزلها گرفتند و باروی بنهادند و بدان نقل کردند
و آن شش دیه ممجان جمالو تخرزان و سکن و جمر و کمیدان **و آنچه حمزه
اصفهانی در کتاب خود آورده که در هفت قریه مقام ساختند**
غلط است و سهو است زیرا که جلبادان و ممجان نام قریه واحده است و هر دو
عبارت از یک قریه اند و آن را این دو نام است جلبادان چنانچه مشاهده میشود
رود موضع حصین است که در پل میگویند و ممجان موضع قریه است که آن
را باب شهرستان میگویند که شهرت و قادقین که کرده بوکران بوده است از سعدان
را بنا کردند و در آن وقت که بقم نزول کردند و بعضی از آثار آن باقیست آنجا که
درب سرای ابی علی بن عبدیل است و آن جا که میدان البیع است و آن جا که
باب چهار طاق است و آن جا که باب علی بن فرج است آن نقد داشت که حمل
توان کرد و گمان توان برد که سورنا باد قریه با محلت بوده است بانفراد

در بیان عمارت نمودن عرب بعضی قم را

که حمل توان کرد و گمان توان برد که سورنا باد قریه با محلت بوده است بانفراد علی الجمله در این
خلاف کردند و سورنا باد و ممجان یک قریه بوده است و یکی بعد از آن دیگران از ابتدای اسلام
مفرده نام کرده جدا کردند تا الولید بن هشام تراست مع هذا فارقین سورنا باد باقی است انجا
که سرای ابی مالک بن علی خاجنست و من گمان میبرم که ممجان اسم رستاق است که ضیاع است که
بدین ناحیه اند و من تا غایت که خوانده ام که در قبالة کهنه بود که ممجان از ناحیه بوده است
نیز در خاطر من است که ابو بدر و قبح جامع ضیاع ابن ناحیه بوده است اما دیگر مواضع و محلات
از این قریهای هفتگانه و سون جعفر آباد الاسود ساروا دیلی بن محلات و چندین کوچه
و مواضع است و هر یک را نامی بوده است بانفراد القصه مجموع این را اضم این قریهای شش
گانه است پس محلات و جوانب آن سرو را است و آن را بلسان سیبه سرو نام نهاده اند که
در آن هنگام که آب قسمت میکنند در آنجا بوده و بزبان عرب راس الوز یعنی سر و جوی آب
که بدان قسمت میکنند و آن را مضب که گفتند زیرا که قسمت ضیعهاء دیهها از آب **و
دیگر** از موضع و را است یعنی بزبان عرب راس الوزق و بزبان عرب سروزق و نکره
مرور ایام قاف تفخیم و حذف کردند و این موضع هم بعضی از اوقات مقسم آب بوده و دیگر
از جمله مواضع قم ابجوش است و بدان سبب این موضع را ابجوش نام نهادند که در ایام قدیم
در این موضع آب قسمت کردند و بفارسی این موضع را کوشی گفتندی پس مخفف کردانیدند
و معرب کردند و گفتند ابجوش که مالک بن احوص بعد از آنکه بنا شهر کردانید
سبب آن کوشه باطل شد و این اسم بدین موضع باقی ماند تمام اراضی ممجان و مالون و
جلبادان قصبه بلده قم گشتند با بعضی از صحرای غرزان و سکن و جمر و کمیدان و بعضی
از صحاری قریه های چهار گانه بر حالت زرع بماند و آن بوقت مساحت نمودند و در
ضیاع خراجیه در کتاب دستور یاد کرده اند و نوشته اند والله اعلم **فصل
دوم از باب سیم در ذکر باروهای قم چنانچه که در
کتاب تاریخ قم مذکور است** که روات عجم روایت کرده اند که باروی قم را یزدان
فاذار رئیس ناحیه ابرستجان بنا کرده است و سبب آن بود که در آن زمان که لشکر دیلم نهاوند
و قم و غیر آن می آمدند و در بعضی از غزاها روی بجانب قم بار نهادند و با کثرت تمام
با ابرستجان از ایشان [illegible] رسیدی و شب و روز بجهت ایشان قیام نمودند و چند

[illegible]

کاو و کوسفند از بهر ایشان بکشتند و بسیاری شراب بدادند اتفاقا قطرم دیلم بر نی بزنان
قریه آمد و آن زن صاحب جمال بوده چنانچه رئیس دیلم از حسن او تعجب کرده و میل خاطر بدو
کرد و متعرض او شد یزدان فادار ازین معنی عار و ننگ و عیب داشت و در میان قوم
خود برفت و ایشان را اعلام داد و سرزنش و عیب کرد ایشان را بفعل دیلم پس قوم یزدان
فادار در پیش او جمع آمدند و گفتند ما مطیع و منقادیم بهر چه فرمائی یزدان فادار قوم
دیلم را آنقدر مهلت داد تا مست شدند بعد از آن او با قوم با تیغ ایشان افتاد و همه را بکشتند
مگر رئیس ایشان را که با طایفه از دیلم بگریخت و بجانب شهر خود متوجه شد پس یزدان فادار قوم
خود را گفت که این حرکت که ما کردیم با دیلم حرکتی است که از بیم و خوف ان نمیتوانیم حرکت کرد و از
ایشان نمیتوان غافل نشست و من درین باب فکری کرده ام و رای اندیشیده ام که ما از
بطش ایشان احتراز نتوانیم کرد و از دشمن ایمن توانیم بود و در عرب مثل است که لا تخلوا
فکرک من عدوک یعنی فکر و اندیشه تو نمی باید که از دشمن تو خالی نباشد قوم یزدان فادار
گفتند رای صایب و رای درست نزد ماست تا چه مصلحت بینی و چه فکر اندیشیده گفت
مصلحت آن می بینم که دیواری عالی گرد این قریها که تمامی در آن فرود آمده ایم بکشیم و منظر
ها در زیر دیلم و کرمبر بر تند دورن نهیم و دیدبانان را بر آن بنشانیم تا چون دیلم بجانب ما حرکت
نمایند ما از ایشان را خبر داشته باشیم و ایشان ظفر نیابند بر ما و ما متفرق نباشیم قوم یزدان
فادار نحو او را محافظت کرده بجان و مال مساعدت نمودند و آنقدر مال که دیوار
و مناظر این توانست کرد بذل کردند و معد کردانیدند پس قوم یزدان فادار دیواری که
از جانب جمکران اسفرید بن جلین بنهادند و بپرا وصفین میان ابرستجان و جمکران
اعتیم دیوار کشیدند چنانکه از دیلم ایمن شدند و حصار کرفتند چنین گویند که دیلم چندین بار
شب را غنیمت کردند و فرصت نیافتند و **بعضی گویند** یزدان فادار قوم خود را
جمع کرد هزار مرد که مودی خراج بودند شمرد و تعیین کرد که هر سال هر یکی از ایشان فرا
درهم جمع کنند و معد سازد و این دراهم را مجموع در بیت المال افکنند و هر مردی از ایشان
مردی جنگی و شجاع دلیر را بآن ضم کنند تا چون دشمن روی بایشان آورد دفع
آن بکنند و اگر سلطان وقت بر ایشان حمله آورد بآن هزار مرد و هزار درهم لشکر او
باز گردانند قوم یزدان فادار هم چنین کردند چون سالی بر ایشان بگذشت

یزدان فادار از آن جهت که خایف بود ایمن گشت و بنا کرد این دیوار مصلحت دید پس از این دیوار
ملک نیمه که فرا پیش ابرستجان بوده یزدان فادار بنا کرد و اسفیدان نیمه که فرا پیش جمکران
بوده بنا نهاد چنانکه میان ایشان موضعی نماند ملکه بنای دیوار بیکدیگر پیوستند
و این دیوار بسر رفت و جبل و کشو پید و اسفرا با و متصل شد پس از آن چون عرب بقم
نزول کردند و آن را املاک و متصرف شدند و ابنیه بسیار بقم بنا نهادند و باروی
گردانیدند و این بارو از باغ دولت بکشیدند و بر کنار رود تا در قصر چنانکه رود خانه
در میان آن جاری بوده و آن در بقصر بکشیدند تا در حسن بن علی از جانب رود
خانه جیه کرد و رودخانه یکطرف افتاده بود و از آنجا بکشیدند تا در ب قزدان و بعد آباد
و جمر تا آنکاه که بباغ دولت متصل کردانیدند و رود خانه بر طرف افتاده بود و بعضی
باروی بر کنار آن نهاده بودند هم چنین بر نظام که بدان فرا پیش محله ممجان و غیر آن
باروی حصین محکم بکشیدند پس چون علی بن هاشم در خلافت مامون با لشکر بقم فرود
آمدند در سنه ... هجری این بارو را خراب و ویران کردند اهل قم دیگر باره باز کردند و
مرمت نمودند و چون علی بن عیسی طلحی با لشکری تمام در سنه ... قصد ایشان کرد به اهل
قم در استحکام آن بارو بکوشیدند و محکم کردانیدند و هم چنان قائم بوده تا آنکاه که مفلح
ترکی بر مقدمه موسی بن بغی در خلافت معتز بقم فرود آمد در سنه اربع و خمسین
و مائتین و باروی شهر را خراب کرده دیکر باره اهل قم آن را اعاده کردند و بنا نهادند
پس از آن چون از کوتکین بن ساتکین بقم فرود آمد در سنه احدی و تسعین و مائتین باروی
قم را بکلی خراب کرد چنانکه اثر آن نگذاشت پس از آن دیکر باره اهل قم آن را بنا کردند بعضی
هذا **چنین گویند** بعضی از عجم که وجوه اشراف آل سعد را بر کنار رود خانه قم
سراها و کوشکها بودند بجهت نزهت و تفرج و ترفیه خاطر در آن می نشستند و
بر رودخانه و بساتین در فصل ربیع مشرف میکشتند و در آن نظر میکردند و چون
رودخانه در ولایت عباس بن عمرو غنوی در سنه اثنین و تسعین و مائتین هجری
جاری و روان شد سیلی عظیم رسید و آن سراها و کوشکها جمع را با سرای محمد بن
العبیع بن حمزه که الیوم معروفست بسرای حمولی لا الی خراب شدند و نشان نماند
مثل آن سراها و کوشکها بوده و در آن ساکن میکشتند یکی از دو طرف فاویه ...

شهر سرا و بستان ولد دولف و جوسق و سرای سهل بن علی و جوسق محمد بن سهل بود و
در درب و محله ولد حمزة بن الیسع و بسیاری از سراها و منظرها از این سرای تا قنطره
بکجر انجا که مسجد جامع است بوده اند و پس از ان جوسق عبد و یزبن عامر و سراها و کوشکها
و بساتین از کوشک عبد و یز تا انجا که حد تهستان و در درب مصر است و بران طرف
که فرا پیش کمید است کوشک و بستانهای که معروفند بلاد و بتمال بود مقابل قنطره
سهلو یه و سراها و کوشکها و از انجا از درب جابر تا برابر قنطرهٔ بکجر بسیاری بوده
اند و اربابان و صاحبان ان یاد نکرده اند پس از ان سرای یحیی بن علی جد ابی سهل بن
ابی طاهر بود مقابل این پل یعنی پل بکجر و سراها و بستانها تا کوشک و بستان حماد بن
نصر و جوسق الطلحیه و جمله سراها و بستانها و کوشکهای دیگر که صاحبان ان را
نمیشناسند و نمیدانند بیشتر ان مندرس و منهدم شده اند تا انجا که سر باغات
است و انجا که جوسق مزاحم کوشکها و منظرها که از ابی الهیجا و ابن الطبری و حسن بن علی
و برادر او متکر بن علی و ولد ابی خالد که منسوبند بابنین و ولد ادم بن عبد الله
مشهور و معروف بود و بعد انجا منازل بسیار بوده که مردم بدان فرود امده اند
پس از ان خراب شده اند و باغات بران ساخته اند والله اعلم انتهی **فصل**
دویم از باب سیم در ذکر طرق و راههای قم هم
چنانکه در تاریخ قم مذکور است که چنین گوید بعضی که قم را شش
راه است اول خراسان که ان راه در بریست دویم راه ساوه که ان راه مسجد جامع
است سیم راه همدان که ان را راه سرداب گویند و انهم این در درب و درب عبد الله
بن ملو و درب چهارم راه عراق است که ان درب بریاست که ان را درب نصر بن
عامر اشعری گویند و باین معروفست و بدرب جبانه نیز معروفست پنجم راه جبال
قم است و ان درب حسن بن علی بن ادم الاشعریست و ششم راه کاشان است مشهور
و معروف بولد الاحوص بن سعد الاشعری و قم را بغیر از این شش درب و راه
هفت درب دیگر است اول درب قریه جمر دویم درب سهل و یزبن علی که ان را
راه ساوه است سیم درب عرش چهارم درب مالون که ان قریه میان دو دیه
پنجم درب تلمجان که ان راه سرا جهاست هفتم درب نوابادکه از انجا تا ابیاه میتجم

میرود پس مجموع سیزده درب باشند والله اعلم **فصل چهارم از**
باب سیم در ذکر میدانهای قم چنانچه که در تاریخ قم مذکور
میدان یسع بن عبد الله اشعری میدان حسن بن علی بن ادم اشعری میدان
یحیی بن عمران بن عبد الله اشعری بر کیدان نزدیک مسجد جامع میدان ابو علویه
بن حسن بن یحیی بن عمران اشعری بکمیدان نزدیک بقصری که مشرف باو است و
معروفست بان میدان مالک بن احوص اشعری تقرزان میدان ایوب بن موسی
بن احوص اشعری بقرب درب نصر انتهی حق **افکوید** میدان دیگر میدان ذکریا
بن ادم است نزدیک بشاه زاده حمزة بن موسی بن جعفر که در این زمان باقی
و الحال مشهور است بمیدان کهنه هرچند صاحب تاریخ در این مقام ذکر ننموده
این میدان را لکن در نسخهای دیگر از کتابش دیده ام که منیر ما یالله حیف قامت کرده بر
میدان ذکریا بن ادم که نزدیک مشهد حمزة بن موسی بن جعفر است **فصل**
از باب سیم در ذکر قنطرهای قم قنطره عبد عمر بن عامر بن سعد بن
احوص اشعری بر محله و این پل از جمله پلهای محکم است و بغایت مشرف و عالی قنطره
بکجر بنا نهاده و بکجر ابو بکر بن عمران بن ابی بکر اشعریست و دیگر قنطرهٔ علوته الحسین بن
یحیی بن عمران اشعریست و الیوم منهدم و خرابست یا زده طاق داشت انتهی **فصل**
از باب سیم در بنا جدا کردن قم است از اصفهان و قصه های
بودن او را هم چنانکه در تاریخ قم مذکور است راویان قم چنین
روایت کنند که چون عرب بقم متمکن شدند و قرار گرفتند و اعقاب و اولاد ایشان
بقم بسیار شدند و ضیعتهای بسیار را مالک شدند بعض از ضیعتهای بیشتر همدان
و ری و اصفهان بان جمع کردند که الیوم بان مشهورند حمزة بن الیسع بن عبد الله که
امیری بود از امرای عرب بعضد حضور هرون الرشید که بعد او را از جمله عرب بقم
تمکن ایشان بقم اگاه بود و از او در خواست کرد که قم را کوره و شهری بکرداند با نفراد
و منبری در او بگذارد تا در قم نماز جمعه و عیدین باستقلال بگذارند و احتیاج نباشد
ایشان را از برای جمعه و عیدین بکوره دیگر رفتن و نماز کردن بنا بر انکه مردمان را
هر جمعه واجب و درست شود در قم و ضیاعی که بان جمع کرده باشند از خراج

[illegible]

بر سبیل مساحت بایر تقریب عمل کرده دیوان مساحت خراج اصفهان بدان ناطق و روشن است
بدهند و اهل قم نسبت با هرون الرشید از جمله مطیعان و فرمان بردار باشند هرون الرشید
التماس حمزة بن الیسع را قبول نمود و سؤال او را مقرون بنجاح گردانید و در حیاة معروف
او را صاحب اختیار گردانید و گزی را باو نسبت دادند و آن را ذراع رشیدی میخوانند و آن گز در از
تر بود از گزهای دنیا بود و حمزه را گفت که این ذراع را بگیر و در بغل یکبار دو آن
قدر که تو را دست خود را بکش تا آن مقدار که سر انگشت تو بآن رسد از حساب ذراع که
حمزه گز را گرفت و محکم زیر بغل خود باز کرد و گفت تا غایت که بعضی از گز بعد زیر بغل او رفت
و خون جاری شد او را گفتند این چه کاری بود که کردی گفت من صلاح قوم خود و بجای
ستانی ایشان را میخواستم والله تعالم بعد از آن هرون الرشید حسین بن محتاج الطائفی
را با حمزه فرستاد و ضم با او نمود خراج و مساحت و اینمعنی اتفاق افتاد در سنه اثنی و ثمانین
موافق با سنه ست و هشتاد ان ملک الشعر ... و این تاریخ خاصه بقم متعلق بوده و حساب دیوان
و اعمال ایشان بر او بوده در معاملات مثل بیع و شری و غیر آن از عقود و معاملات و در
دیگر شهرها این تواریخ را رعایت نکرده پس حمزه بقم معاودت نمود با عامل مجموع ضیاع را
نمود و خراج آن مقرر نموده و بعضی گویند که ضیاع را نثر نموده بلکه خراج آن چنانچه بعینه
از آن مقرر نموده بود و دستور اصفهان از خراج این ناحیه بر آن قرار گذاشت و خراج سابق
حیاة ات بمساحت و با مقاطعه بآن اضافه کرده و بحقیقت که حمزه اصل قطعها منها
نکرد اصل قم را بعضی ضیاعها که در اصفهان بآن جمع و ضم کرده بود و آن را حیاة ات نام نهاد
و این روایت نزد یکست و در آن کار نیست بر اکثر او لیسع بن حمزه بعد از او در مساحت قم
کرد چنانچه در موضع خود در باب مساحت ذکر آن بیاید چرا که حمزه مساحت کرده بود و
بعد از او مساحت نکرده **وابو علی کاتب در کتاب همدان حکایت**
میکند از ابی جعفر محمد بن عبدوس که او گفت ذراعی که اهل همدان بدان مساحت
کردندی پیش از دور کار و مامون آن را ذراع شاپوری میگفتند و آن ذراع عباسی از دو وارده
قبضه بود و مثال آن بر ستون مسجد اعظم بقم منقش کرده اند و نشان و نمودار آن تا ایام
باقی است تا باینجا حکایت ابو علی است پس این که مثال آن مصور در مسجد سهل بن الیسع بن
عبدالله بن سعد بن الیسع و آن گز بیست که حمزة بن الیسع از نزد هرون الرشید آورده و از نزد او

[illegible]

بقم رشیدیه معروفست و بهمدان نشاپوریه و هم چنین ابو علی در کتاب همدان حکایت
میکند از ابی جعفر محمد بن عبدوس که او گفت ذرعی که عبدالله خرداذبه بدان مساحت
کرد سه قبضه و دو انگشت بود چنانچه میان آن و ذراع شاپوریه تفاوت و نقصان
ربع و ثلث عشر باشد و آن ذراع که بهمدان بوده در دیوان هشت قبضه و دو انگشت
بوده است و محمد بن الحسن از آن که هیچ نبر بلید که نکو دالا انگشت **و حمزه در کتاب**
اصفهان روایت میکند که چون سنه ثمانین و مائه در آمد والی و حاکم اصفهان عبدالله
بن کوشید بوده پس رشید نامه نوشت و پیغام فرستاد بعبدالله کوشید و طلب کرد
بقایای سالهای گذشته از خراج قم و بقایای اصطلاح ایشان مو انید گفته اند چون
نامه رشید بعبدالله رسید نامه نوشت بر دخود عاصم که از جانب او در قم والی بود
و لا از آن اکا هی داد چون عاصم بر آن و قوف یافت بقایا و کسور اموال از اهل قم طلب
با ایشان عنف و درشتی نمود اهل قم در دار الخراج بر او جمع آمدند و او را بکشتند
و در مدت پنجاه و یکسال هر سال تعبیر از مال قم بر اهل قم مانده بود ابتدای آن ظهور
دولت خلفای بنی عباس تا سال صد و هشتاد و یک بر مد رشید از دار السلام
که آن بغداد است رفت و حکم کرد با شارت عزم و صرفتن بقایای پنجاه و یکسال گذشته
و ابا صالح یحیی بن عبد الرحمن کاتب والی دیوان خراج گردانید و بقایا بر تمام تمام الاحوذ
حوالت فرمود و هم چنین عبدالله بن هاشم بن بسطام را او ندبر امر کردن اموال و استخراج
کردن پس خلقی عظیم بدین سبب هلاک شدند از مسلمانان و عمال و کتاب مردم را از این
و هکذا ذاعیه و مصیبتی عظیم رسید تا غایت که رشید مجموع عمال و کتاب حکام را خائن
و بسیار را بکشت و خود مباشر طلب بقایا و کسور گشت تا غایت که قوتهای ایشان و ساز
الطعم بفروخت و اسبان و ستور بهار پایان بربیگاران بزبان اهل قم ابیان گویند بعوض
مال ایشان بستد تا غایتی که در گذشت که هیچ طائفه از صادر و وارد بغداد که نه گفت
ناباید که بعضی از مال گرفته اند و مجموع از مال از مردم از هر عملی بستد و جمع کرد تا غایت
که ایشان را هیچ نماند و این سال را سال الحوانید نام کردند یعنی سال تهابا پس بقایای
همه شهرها را استخلاص کردانید و محصل گردانید مگر بقایای اصفهان و در آن تاخیر افتاد
بسبب آنکه اهل قم کرد دارای از سرکشی میکردند و از ادای بقایا امتناع میکردند و عمال را

میکشتند یکی را بعد از ان دیگری تا ان گاه که عبدالله بن کوشید از قبل رشید والی شد و
هر روز از جانب رشید با وی فتح میرسید و پیغام میاورد در دفع کردن دوستکان
بقایاء سالهای گذشته و عبدالله بسبب بلدیه و هم شهری با قوم و مردم قم مدارا
میکرد و طریقه محبت و مودت که میان او و ایشان بود می سپرد و رعایت حقوق قدیم
مینمود تا ان گاه که بواسطه کثرت فتوح و بسیاری رسل که از احمد حمزه بر او لازم شد
و عبدالله در طلب بقایا هیچ چاره ندید پس اوضی و رشد طلب کردن بقایا بعد از
ایشان و در ان کوشش نمودن چون حضرت بدین جا رسید مردم قم بر او در عبدالله را بکشت
و در ضیاع و قریهای خود متفرق و پنهان شدند و عبدالله بن کوشید بدین سبب معزول شد
و حسن بن تختاخ را بعوض او بقم فرستادند چون عبدالله بحضور رشید بکهزار درهم از مال
خود برشید بخشید و از او درخواه کرد که قم را از اصفهان جدا نماید و هر یکرا علی حده
معین کند رشید قبول نکرد و منع ان فرمود و گفت هرگز عملی را قسمت نکنم و شهر
هم چه شهر اصفهان جدا نکنم از ضیاعات و توابع ان عبدالله بجواب گفت که اهل
اصفهان بسبب اهل قم در بلا هستند و نهایت در زحمت اند از رهگذر ایشان
بدین چندین خرابی وارد میشود زیرا که اهل قم درویش حال اند و بمروت تا دراک تغلب
غلات بر نمیدارند و از ادای خراج تقاعد مینمایند و تکاسل و تکاهل میکنند
و چون عامل با ایشان منیر رستند در راه ها و جوانب قم متفرق میشوند و قصد عاقله
ها میکنند و با ایشان جمع میشود پس لاجرم بقایا نیز بر ایشان باقی مانده بر هلاک
و از بابان اهل اصفهان تهمت میکنند تا غایتیکه مجموع عجز اهل قم اصلی شده و مجامعین
گشته بر اهل اصفهان چون رشید این بشنید گفت که قم را از اصفهان جدا کنند و خراج
اشعریین از جمله خراج شهر وضع کرد و مبلغ خراج شهر سیصد هزار درهم و پانصد هزار
درهم و کسری میشد تا اینجا قصه و حکایت حمزه است و قصه و روایت در این معنی
این بود و انچه اهل قم روایت کرده اند از حمزه بر جدا کردن قم از اصفهان چنانکه در فصل
ذکر شد نزدیک ان میشود که حمزه و عبدالله هر دو یک قصه و حکایت کرده اند

فصل هفتم در ذکر اول مسجدی که در قم بنا نهادند و منبر را در نصب
کردند هم چنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است چنین گویند که عبدالله بن سعد اشعری

چون

بقم فرود آمد بغایت زاهد و عابد بود و از غازیان بود که بقزوین رود و در اکثر غزوات در
سراهای مجوس غارت میکرد و هر روزه حدیث میکرد و سخن میگفت و میگفت از این
جا کوچ میکنم و برادر او احوص او را گفت که تو در این شهر بنشین که دیلم بدان توجه میکنند
و زحمت میدهند و هر سالی اگر ترا غرض آنست که بسفر قزوین روی بدان نفع کفار و غا
فلان کنی تا اجر و ثواب حاصل کنی اینجا نیز دیلم میایند پس اینجا مقام کن تا من مسجدی برای
تو بنا کنم تا تو در آن نماز کنی پس از آن احوص از برای برادرش مسجد عتیق بدر
بنا کرد و گرد بر گرد آن رواقها بگردانید و یکدر از آن مسجد بر بستان سرای برادر خود
عبدالله گشاد و عبدالله مدت حیات خود در ان مسجد نماز میکرد چون عبدالله وفات
یافت آن بستان و سراها از مسجد جدا کردند و گویند که آن سراها معروف بود بسکه
ان کرا شیخین لقب نهاده بودند بعد از آن چون حمزة بن الیسع اشعری قم را کوره کردانید
بانفراد و از اصفهان جدا کرد منبر در این مسجد بنهاد در سنه [illegible] هجری و حمزه اصفهانی در
کتاب خود آورده که چون قم را کوره کردند تا مدت شش سال دیگر هیچ منبر بقم نبود در
چون سنه [illegible] در آمد و امیر علی بن عیسی بن ماهان لشکر بیاورد فرستاد بجنگ خلیل
و او در ری و همدان و اصفهان و نهاوند والی گردانید و حمزه منبر در مسجد دریل نهاد
و این مسجد غیر مسجد جامع بود و این منبر در آن بماند تا ایام خلافت معتمد پس از آن ابو
حسین بن علی بن آدم بن عبدالله در سنه [illegible] هجری مسجد جامع بر بیرون شهر بنا نهاد
و منبر از مسجد دریل بدان نقل کرد تا اینجا حکایت حمزه بود فاما روایت
از حسن بن محمد کرا و گفت که این مسجد که بر خارج شهر است ابو الصدیم
آن را بنا کرده است بلکه مسجد جامع که در میان قم و کمیدان در میان آن عرب در آن فرود آمدند
زیرا که منازل عرب بعضی در شهر بودند و بعضی بکمیدان ابو الصدیم بنا نهاده است و
منارهٔ آن در وقت عامل شدن یحیی بن اسحق و امیر شدن بنا آن نهاده اند روز یکشنبه سیزدهم
از ماه رمضان سنه [illegible] و من یافتم در بعضی از تواریخ که مفلح ترکی امیر قم منبر در مسجد
جامع بقم نهاد در سنه [illegible] و این روایت بخلاف آن روایت است که آنکه مفلح ترکی منبر را
گردانیده فاما نصب در مسجد جامع در ابتدا حال بوده الا در وقت مذکور
و گویند مسجد که معروفست بسعد آباد در بازار قم نماز جمعه بر رسم مسجد جامع

میکرده

مدتی دران میکذاردند وهم کویند که مسجدی بدین ناحیه بنا نهادند پیش از امدن عرب
باین ناحیه مسجد قریه جمکران بوده مردی از اهل اسلام نام او خطاب بن اسد کرد بدین
ناحیه فتاده بود ان را بنا نمود و دران نماز میکرد و چون مختار بن ابو عبیده ثقفی به
کوفه خروج کرد و طلب قصاص خون حضرت سید الشهدا روحی و روح العالمین
فداه مینمود و کشندکان حسین بن علی از او بکریختند و در میان ایشان بنی اسد بودند
از قوم غاضره و بدین جانب فتادند نزدیک این مرد اقامت کردند و ببودند و چون
حجاج بن یوسف عراقین کوفه و بصره والی شد سعید بن جبیر که از جمله موالی بنی اسد بود در
بکریخت و قصد بصره کرد بواسطه محبتی که او را بوده و از انجا نزدیک طایفه اسد بن زول
کرد و شش ماه انجا بماند و چون خبر امیر قهستان و اصفهان بدانستند که او از حجاج کریخته
و حجاج طالب او است وی را بکرفت و پیش حجاج فرستاد حجاج او را بکشت و کویند سعید
از قم ساخته در نایجان نرفت و از انجا بمکه معظمه باز کردید بپناه بمکه بود پس او را بکرفتند
و نزد حجاج فرستادند و حجاج او را بکشت **فصل هشتم در ذکر خراج**
بقم هم چنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است که شهر قم
قدیما و حدیثا این سرای که معروفست بدار الخراج مشهور بسرای مجوس پسر
الیسع بن عامر بن عمران اشعری از او قریه الجزبلوان را دیوان خراج ساخت
و در شهر قم بجز این سرای دار الخراج نبوده الا دار الخراج و دیلستان و سرای جلد
که بعضی از عمال قم تقریه جمکران فرو دامنه اندهر دو سرای را بدانست فرا کرفته
بودند دار الخراج ساخته بودند و یکی از دار الحب چون ابو علی احمد بن محمد بن رستم
اصفهانی والی قم شد دیوان خراج را بسرای حسین بن نصر بن عامر اشعری بمحلت
جادران انداخت بسبب انکه ابو علی در سرای حسن بن نصر نزول کرده بود و از سرای
جعفر بن محمد بن طلحه بدان نقل کرده بود پس چون احمد بن ادریس کاتب قمی بجای او
عامل کردانیدند دیکر باره دیوان خراج را بدار الخراج قدیم انداخت و دار الضرب قم
ان سرائیست که الیوم مشهور است بدار الضرب در درب و کوچه که معروفست بکوچه
در دار الضرب و این دار الضرب حجره بود از حجرهای سرای یزدان فاذار حجره را از ان
سرا جدا کرد [illegible] و او را بابی کوچه در درب کشودند و حکایت کنند که ضرابان که در قم بوده اند

و از صیرفان شهر همه ملك زاده این شغل حاصل بوده و هر فرزند یکی از ایشان حاصل بشده
او را از نصیب و لادت نصیبی نبوده از صنایع دار الضرب این رسم در میان ایشان جاری
و مستعمل بوده و بعضی از مشایخ ما خبر کردند مرا و روایت کردند از محمد بن احمد صیرفی معروف
بابن کلال که او در وقت صرافی بقم دینار بجز را دیدم که بقم زده بودند بنام معتز و حال انکه دار
الضرب بقم نبوده است الا بوقت امیر که [illegible] رکن الدوله ابی علی حسن بن بویه الدیلمی و او را
عامل شد ابو القاسم علی بن محمد بن حسن کاتب بوده در سنه ۳۰۰ هجریه و این روایت مستبعد
و بعضی دیگر کویند که در ایام قدیم دار الضرب بقم بوده اما این روایت صحت نه پیوسته است
فصل نهم از باب نهم در ذکر مقام حاکمان و والیان در قم هم
چنانکه در تاریخ مذکور است که مقام حاکمان و والیان در قم در ابتدا
انکه پیش از قم از جانب ناحیه کمیدان بوده زیرا که عرب بقم بقریه ابرستجان بوده اند و شیخ میکوید
ولاة و حکام را در میانه شهر فرود امیند پس ولاة در ابتدای تکوین قم بدین سبب در
ناحیه کمیدان فرود میامدند در سرای که معروفست بو [illegible] یزدان فاذار پس از ان بمزدجان
در سرای که معروفست بشاهمیجان پس از ان کمیدان در سرای که معروفست بشعیب
عبد الله اشعری و از جانب دیگر که فرا پیش ناحیه جمکران است در سرای که معروفست
بسرای موبذان پس از ان بقریه سنستان **و روایتست که بعضی از ولاة**
قم در [illegible] سنستان نزول کردند پس از ان در شهر امدند و منازل ایشان سراهای
زندان حمزة بن الیسع بن عبد الله اشعری بوده از سرای ابی ورقا و سرای طاهر بن الطاهر
و سرای علویه بن حسن خزرج و سرای ابی القاسم بن ابی الصدیم و سرای حسن بن علی
ادم و سرای محمد بن احمد بن علی ادم و سرای عبد الله بن ادم که الیوم معروفست بمحمد بن
فتی کاتب [illegible] و سرای سهل بن علی بن سهل و کوشك او بر کنار [illegible] خانه
کوشك مزاحم [illegible] با غات و جوی [illegible] انجا است [illegible] **اول محلی**
زندانیکه بقم بوده است حجره بود در سرای یزدان فاذار که ان را دیوان
بوده و زندان کشاد [illegible] کوچه کرد [illegible] پس از ان [illegible]
و هما بجا که سرای [illegible] ولاة و حکام بوده زندان کردند و هر جا که ولاة فرود میامدند
بقرب ایشان زندان [illegible] میکردند و از بعضی مشایخ که بقم بودند شنیدم که عرب بقم

و ولاة قم منع میکردند که در شهر نزول کنند تا نباشد که با ایشان اختلاط کنند و بر نفع
و ضرر ایشان واقف شوند و اموال ایشان مشاهده کنند و زنان و کنیزان و خدمت
کاران ایشان را ببینند و هم چنین حیوانات و مرغ شکاری و اسلحه از شمشیر و تیغ و
غیر آن ببینند و بر حال ایشان واقف و مطلع شوند و بعضی از مشایخ روایت کنند
از بعض ولاة قم که گفتند که ما در مدت چندین سال بقم والی و عامل بودیم هیچ
از زنان عرب را ندیدیم و نظر ما بر زنی نیفتاد والله اعلم **باب سیم در ذکر**
کاریزها و نهرها و رودخانه و آسیاها که بقم بوده و دروی
این باب مشتمل است بر دو فصل فصل اول در ذکر کاریزها چنانکه در
تاریخ قم مذکور است که روایت کرده اند اهل قم که در ایام عجم کاریزها بقم
بسیار بوده و خراب شده اند و فرو رفته اند و آثار آن ناپدید شده چون عرب بقم
آمدند زیاده از بیست کاریز بقم بیرون آوردند و روان اینست کاریز عبدالله بن سعد
الاشعری العذب کاریز عبدالله بن سعد المالح کاریز سعد بن مالک بن الاحوص کاریز
عمران والیسع ابنی عبدالله الاشعری کاریز عبدالرحمن عبد و محمد بن ابی عبدالله بن سعد
کاریز مالک بن مالک بن سعد بن مالک کاریز اسحق بن سعد و علی بن آدم کاریز ابوبکر بن محمد
سعد کاریز مرزبان بن عمران بن عبدالله بن سعد کاریز محمد بن عیسی بن عبدالله بن
سعد و سعد بن سعد بن عبدالله کاریز موسی بن یعقوب بن عبدالله بن سعد کاریز
آدم و محمد بن علی بن الاول کاریز آدم و محمد ابنا علی بن آدم الثانی کاریز سعد و محمد ابنا
عامر و سعد بن مالک بن الاحوص کاریز موسی بن آدم کاریز اسمعیل بن عیسی بن عبدالله
بن اسمعیل بن سعد کاریز ابی غالب کاریز عطاء بن مزید کاریز نعیم بن سعد بن مالک الکبیر
کاریز سعد بن زیاد بن مالک الکبیر **بعضی از اهل قم روایت کرده اند**
که این کاریزها و رودخانه را انداختند و بیشتر آن ضیعتها و مزارع
بردند در جوی هائی که از سر رودخانه برگرفته بودند تا آن ضیعتها و مزارع و بعض
از آب در جوی های کوچک روان کردانیده بودند بآن قصبه بلد ممجان یعنی شهر قم
از برای بناها و باغات و از برای آنکه در زمستان در چاه های [illegible] کنند و دیگر
منافع و مصالح تا غایت که در بیشتر مواضع و محله ها و دربهای قم این آب

در نظام روان بوده و بعضی از آن در زمین متصل بکنها روان کرده بودند از برای کار
خانها و آب انبارها یعنی برکه ها تا هر که خواهد سقایها و بستانها و حمامها بسازد
عمارات و غیر آن بیرون از بخورها انواع حیوانات آب میخوردند تا صواب آن بارواح
صاحبش واصل و عاید میشد و این کاریزها جاری و روان بودند و آبها بر ظاهر
شهر و داخل میرفت چنانچه یاد کردیم تا آخر روزگار عجم پس این کاریزها روی در نهاد
و باندک روزگار پست و خراب شدند و فوهات آن یعنی در کاریزها و منبعها که در آن
زمین کنده بودند باقی مانده بود و آثار آن ظاهر بود پس چون احمد بن علی المروزی بقم
آمد و والی قم شد مقنیان از بهر بیرون آوردن آب این کاریزها بداشت و مالی بسیار بران
خرج کرد و آبهای آن گشوده شد و بشهر روان گردانید که تا میان بازار آب میآمد
آنجا که راس المربعه میگویند مردم آنجا که از برای آنکه در آنجا بود آب بر میداشتند و بخوردند
خوردند و آن آب تا بامروز ظاهر است و چون احمد از قم بیرون رفت آن آب از آن
منقطع شد و کوشیدند هر چند و حیلت کردند تا آب آن را گشوده کنند و هیچ کس را امکان
نمیشد که آن آب را بیرون آورد پس آب بشهر قم منقطع بماند و بغایت عزیز الوجود بود تا
غایتی که آن مقدار آب که بکنجشکی بخورد دشوار بدست میآمد تا آنگاه که مؤید الدوله
را باستغاثت و مدد صاحب الجلیل کافی الکفاة ابوالقاسم اسمعیل بن عباد ایده الله
برای ابی العباس احمد بن علی الشادی که عامل قم بود به بیرون آوردن آب بعضی از این کاریز
ها قیام نمود و مقنیان را بران بداشت و مالی بسیار بران خرج کرد تا آنکه آب سه کاریز
گشایند و روان کردند که کاریز مجلکران را کاریز نیولک آزاده کرده بعضی از عرب بقم گویند
و عمارت آن در سنه [illegible] هجریه بوده و آبهای آن بشهر روان کردانیدند و جوی هاکران را
استحکام کرده بودند و آن آب در بازار و بیشترین محلها و موضعها و دربها و کوچها
روان شد پس لاجرم بر متوطنان آن شهر و مسافران از صادران و واردان آسان شد
و بر گرفتن آن آب و بدین سبب هر روزه دعا و ثنا بسیاری از برای صاحب جلیل مؤید الدوله
میگفتند و ایشان را بدعا و ثنا و خیر یاد میکردند و این آب جاری بود و منقطع
نشد **و فصل دوم از باب چهارم در بنیا مشتمل است این کاریزها**
و منبع چشمه گاه آن و جای ظاهر شدن و مستنبطان و

بعضی

تغییر کردن مستقر هم چنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است که بعضی از فرزندان علی بن
ابراهیم بن محمد بن حبیب بن عبد الله اشعری از محمد بن عبد الله بن محمد بن داود بن حکیم بن
حکم عیانی روایت است که ایشان میگفتند بعضی از این کاریزها منشا و منبع آن بجانب
بیابانی است که معروف است بکوثیب از جانب چپ رودخانه قم چون از راه سر آب
روند بعضی از آن کاریزها منشا آن بجانب و نزدیکی رباط جوهر است که در راه سر آب
واقع است از دست راست رودخانه چونکه از قم براه سر آب روند منشا و منبع
این کاریزها نزدیک بطرف آباد است از آنجا حفره ایست که آن را هفتدوش میگویند
و آبهای این کاریزها بدان کوه فرو میآید و ظاهر میشود و از آنجا روان میشود بر رودخانه
فرواهنجان یعنی دره کوه که کاریز از آن جانب بسیار ظاهر نمیشود و نیز هم از این هر رود روایت
که آنجا چشمه ایست شور و آب این کاریزها بدان مختلط میشوند و بدان سبب شور شده
و در غوث آبهای این کاریزها از آنجا است و جای ظاهر شدن آبها بر رودخانه متصل
و شل اصفوا است و مجموع آن بر رودخانه روان و از رودخانه بشهر و ضیعتها و جویها
روان میشود پس آب کاریزهای که مذکور شد در رودخانه از بسیاری آب او است و مصب
و روان آب کاریزهای ناحیه رباط از جوهر که مستکره در زمین وادی واقع است
و مستقر عبارت از آنجا است مانند ذراع که بدان علامات و نشانها میباشد که بدان
قسمت آبها کنند هر علامتی دلیل است بر مقدار مستقر و بعضی گویند که مراد از مستقر
جزویست از اجزای این آب و ناو قم عبارتست از مقدار آب که شخصی در میان رود
بمقدار ذلیک که میان هر دو پای بگشاید و آب تا سر هر دو زانوی او برسد آن مقدار آب را
ناو قم گویند و گویند که ناو قم عبارتست از آنکه مردی در میان آب رود و هر دو
سر زانوی بر زمین نهد و بمقدار ذلیک که میان از کشاده دارد و هر دو آرنج خود را
از زمین بر دارد آن مقدار آب که از آن فرجه بیرون رود آن را ناو قم گویند بشرط
میان هر دو زانو از آنجا که زانو بر زمین نهاده باشد بیست و نه وجب باشد

فصل سیم در قسمت آب کاریزها هم چنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است

بدستوری که در دیوان محمد بن علی بن ابراهیم
علی بن محمد بن علی بن عبد الله است از آنجمله کاریز عبد الرحمن بن عبد الله بن سعد

نود و پنج مستقر کاریز عمران و الیسع بوده و چهار مستقر کاریز ابی بکر بود و چهار
مستقر کاریز سعد بن مالک معروف بن دلف صد و سی و هشت مستقر کاریزهای مالک
صد و بیست و دو مستقر کاریز علی بن آدم و اسحق بن سعد پنج مستقر و چهار دانک
نیم از مستقر کاریز ابابکر بن عبد الله بن سعد و سه مستقر کاریز سعد بن مالک الصغیر
سه و دو مستقر و سه دوانیق کاریز مالک بن سعد صد و بیست سه مستقر و سه
دوانیق کاریز عطاء بن مزید سه مستقر و سه دوانیق کاریز اسحق بن سعد و علی بن
آدم پنج مستقر و سه دانک نیم کاریز مرزبان بن عمران هفت مستقر و سه دوانیق و
نیم دانق کاریز محمد بن علی بن عبد الله و سعد بن سعد سیزده مستقر و سه دوانیق
کاریز موسی بن یعقوب بیست و یک مستقر کاریز ابی غالب سه دوانیق و نیم دانق
کاریز نعیم بن سعد دو مستقر و سه دوانیق کاریز آدم و محمد ابناء علی بن آدم اول بیت
و سه مستقر و سه دوانیق کاریز سعد و محمد پسران عامر سعید مستقر و دو دانک کاریز
آدم و محمد بن علی بن آدم سه مستقر و دو دانک کاریز موسی بن آدم هفده مستقر
مجموع ششصد و هفتاد و یک مستقر و دانق و نصف دانک از آنجمله دانک و نیم که صد
شصت و هشت مستقر و سه دوانیق و سه حبه نیم حبه و نیم حبه است از برای مردم بر
پانصد و سی و سه مستقر و دانقین و حبه و نصف نصیب خالص مالک و اینجه
خمس از آن مباح کرده اند بر سبیل عموم کاریز اسماعیل بن علی و اسمعیل بن سعد
۲۱ مستقر کاریز عبد الله بن سعد العذبرسی و سه مستقر و دانقی پس مجموع ضیاع
این کاریز ۲۴ مستقر و دانق از مستقر باشد از آنجمله خمسی که ده مستقر و نیم دو دانق
است وقف و مباح بر کافه مردم و باقی ۱۳ مستقر و دانقین حاصل مالک
و این کاریزها که از ایشان نه خمس و نه ربع موقوف و مباح بوده باتفاق قومشان و
فنا آن و عدلان که از قبیل ولاة و حکام و ادبابان بر سر کاریزها بودند سه مستقر و
دانقین از آن وضع کرده اند از برای جمهور مردم و آن یازده کاریز است کاریز
موسی بن یعقوب ۲۱ مستقر کاریز ابی غالب ۳ دانک نیم کاریز نعیم دو مستقر
کاریز آدم و محمد بن علی بن آدم ۳ مستقر و یکنیم مستقر کاریز آدم و محمد بن علی بن
آدم دو سه مستقر کاریز ولد سعد و محمد بن عامر بیست مستقر کاریز موسی بن

ادم تو زیده مستقر و دو دانگ مجموع هشتصد و هشت مستقر و دانگ و نیم مستقر از آن
جمله دانگی و نیم مستقر که عبارتست از صد و هفتاد و هفت مستقر و دو حبه و دانگی و نیم
بجمله است و در رود خانه روان کرده اند نه اند از برای کافه مردم که بنا غات و بساتین و مزارع
و منافع خود برند بی منازعی و منازعی و باقی پانصد و سی و یک مستقر و دانگی و
سه دانگ و نیم دانک نصیب مالکش **ایضاً کاریز اسمعیل بن حسین بن**
اسمعیل بن سعد بیست و یک مستقر از آنجمله نیمی در رود خانه روان کرده اند که از
آن مستقر و حبه مستقرات از برای کافه مردم پس نصیب مالکش سیزده مستقر است
و نیم مستقر است و آن متفق علیها کردیعا از آن بر کافه مردم مباح کرده اند ۱۲۹ مستقر است
و سه دانک مستقر است از آنجمله کاریز عبد العزیز است بیست مستقر و نیم مستقر کاریز عبد الله
المالکی سه مستقر کاریز سعد و زیاده ... مستقر پس مجموع متفق علیها کاریزهای مذکور
با ربع و خمس ۵۰ مستقر است الا نیم دانگ نسخه دیگر که آن ذال سعد نوشته اند و انشا کرده
اند از برای ضیعتها اگر در برکی دو مستقر و مستقرهای آن انچه دانک و نیم از آن بر کافه مباح کرده
اند و انچه خمس و انچه نه خمس و نه ربع چنانچه دستور قدیم بان ناطق است از آنجمله کاریز
دانک و نیم از آن از برای کافه مردم گذاشته کاریز عبد الرحمن و محمد بن عبد الله بن سعد ۸۳
مستقر و سه دوانیق مستقر کاریز عبد الله بن سعد ما الحرم ... مستقر کاریز سعد بن زیاد
... مستقر مجموع مسامیق این دو کاریز ۲ ... مستقرات انچه از آن وضع کرده اند از برای
مردم ۳ مستقرات و دانق چنانچه یاد کردیم و باقی ۹۹ مستقر و انچه از این قنوات فاضل
اند از حساب دو مستقر و دو دانیق پس مجموع ۳۸ مستقر و سه دوانیق و حبه و نصف
از حبه باشد و دیگر هم زیاده و فاضل از مستقرهای قنوات مذکوره ۲ مستقر بسبب مستقر
از آن در نهر مجان و سه مستقر از آنکه در نهرها و کوهها و نشیبها در میان ندع بوده و جری
ها که در عهد از آب دادن کشتها در کشو ماندی و بمواضع دیگر آن را بوده برده اند و بیک
جعفر بن داود بن عمران تصرف کرده بود و یک مستقر آن را نصر بن عامر برداشته و انچه
آل سعد بر آن وقوف نیافته و ادم بن موسی و علی بن ناجیک و عبید بن ما الله در آن خلاف
کرده اند در قسمت کردن و علی بن هند و ... مستقر دیگر پس مجموع آن دوانیق مع الزیادات
۶۷ مستقر و سه دوانیق و حبه و نصفی باشد پس معلوم شد که آب رود خانه با ربع

با ربع و خمس و وضیع کران سه مستقر و دو دوانیق بوده هشتصد و هشت مستقر
و سه دوانیق **فصل چهارم از باب دوم در ذکر صورت آب رود خانه و منبع** کیفیت
و منشأ آن همچنانکه در کتاب تاریخ قم مذکور است روایت کرده اند بعضی از
مردمان قم که آب این رود خانه که میان قم و کمیدان جاریست و مصب و رفتن آن بقم
تعمر و دانست اصل این آب از ناحیه تیمره است از منبعی و موضعی که نزدیک قریه اسفید آب
از ناحیه تیمره کبری و گویند که آنجا کوهی است که آن را الین خوانند از طرفی کوه که آن را
جانان خوانند آب از آن بیرون می آید و در رود خانه اصفهان میرود که آن را زرنده
رود میخوانند و آب یکطرف دیگر کوه که آن را ماهان خوانند بجانب تیمره و تیره درود و از
از آنجا بقم می آید هر گاه که آب رود خانه قم زیاده بر احتیاج ضیعتهای حوالی قم بوده
آن زیاده را بعضی بر رود روان کرده اند ... آن آب تعمره و موضعی که آن را مسیله خوانند
فرو می رفت و ناپدید میشد و بعضی روایت کرده اند هم از مردم که آن که از آن مستغنی بودند
بان احتیاج نداشتندی از رود خانهای قم در ... و سنا باد میرفت تا بزر ریک میابا
که نزدیک صیمره است بعضی دیگر که آن موضع را مسیله خوانند و انجا سوراخی بزرگ است
که آن آب بانجا می رود و میبلعد که از آنجا بکجا میرود و آب رود خانه قم پیشتر ایام
و شهورها الجاری بوده است و در بعضی اوقات منقطع و بریده شده است مگر اینقدر
آب که در جویها ... و ضیعتها که نزدیک شهر بوده میرسید والله اعلم **فصل**
پنجم در ذکر آبها که برود خانه قم اضافت کرده اند همچنانکه
در کتاب تاریخ قم مذکور است که این اضافه از موضع دیگر از تیمره و انار و ان
آبها را باصطلاح اهل ... آن را غرات گویند و بعضی از مشایخ قم چنین گویند که در ایام
عجم و نعوذ کار ایشان پیش از آمدن عرب بقم غیر از جو و زیره و قرطم زراعتی نکرده اند و
بقم سبزی و اوزن کار مثل پیاز و سیر و گندنا و خیار و خربزه و انواع ترهها زراعت نکرده اند
بسبب کم آبی و دیگر آنکه از نوروز چون یکماه بگذشتی اهل تیمره و انار بر رود خانه قم باز
ببستندی و نگذاشتندی بدین جانب بیاید پس چون عرب بقم نزول کردند و متمکن شدند و
دست یافتند روی بنواحی تیمره و انار نهادند و اهل تیمره و انار را بگفتند که از دو کار
یکی را بامابکشید اول آنکه بعدالت بما رفتار کنید با آن آب که در رود خانه شما جاری

بعضی شمار بندند و بعضی بشهر مارداوان گیرند دوم آنکه چون آب در ایام تابستان
کم میکند ازید بجانب ما بیاید و هرزآب زمستان بجانب شهر مارداوان میکنید شما
و در زمستان چون از آب مستغنی اید در آن رودخانه می اندازید و قسم و ضیعهای ما
را در وقتی از اوقات خراب میکرد چنانکه مادر زیان و خرابیهای آن با شما شریکیم در
نفع و فایده آن در ایام تابستان و بهار و خریف شریک گردانید اهل تیمره و انار قبول
نکردند و از آن امتناع نمودند و در حصارها و کوشکها گریختند و محاصره کردند چون
میان ایشان بدینجا رسید عرب دست برآوردند و سدها که در میان رودخانه بود
بجموع خراب کردند و آب را بجانب قم روان کردند و بقم باغات ساختند و انواع سبزه
و اوکار و زراعت کردند و کشتزارها تیمره و انار بکلی خشک گشتند و خراب شدند
و همراه اعراب با ایشان کوشش میکردند و مردمان ایشان را با میخ میکردند
و با ایشان انواع مضرت و زیان میرسانیدند و سدها و رودخانه ایشان را
شکافتند و خراب میکردند تا اهل تیمره و انار را از قوت و بطش ایشان عاجز شدند
و در دفع ایشان کوشیدند فاما مقاومت نتوانستند کرد پس بناچار حکم عرب
قبول نمودند و گفتند که ما منقادیم و طلب رضای شما میکنیم اما زمین های ما
ریگستانست و صبر از آب ندارد و زود خشک میشود و زمین های شما مانند زمین های
شورستان است اگر آب کمتر باو رسد تفاوت نمیکند و زیان ندارد پس امتحان
کردند بیشتر از کل قم برگرفتند و پاره از زمین تیمره و انتظار کشیدند تا بوقت
خشک شدن آن کل ناحیه قم بمدت ده روز خشک شد و کل ناحیه تیمره پنج روز خشک
شد پس بر آن اتفاق کردند که دو دانگ از آب اهل قم را باشد و یک دانگ از تیمره و انار را
و هر دو گروه متطوع بنصیب خود از آب در هر ماهی دو دفعه فرا میگرفتند در
پانزده روز اول ماه از اهل قم اول ماه پنج روز تصرف کنند و بعد از ایشان
اهل تیمره و انار ده روز تصرف کنند و بر این ترتیب پانزده روز آخر نوبت
سر گیرند که ماه تمام شود و اما بعضی دیگر گویند که اهل قم در دفعه دوم ده روز
آخر این آب تصرف کردند و در دفعه اول پنج روز اول چنانچه در هر ماهی پنج روز اول ماه
و پنج روز آخر ماه آن فرا میگرفتند و باقی ایام بترتیب روزه اهل تیمره فرا میگرفتند

و بعد از آن اتفاق کردند که اهل قم از طلوع آفتاب جواز عبور هستند تا بکنار رود
خانه قم بر بالای رودخانه بجانب تیمره برآیند تا بوقت غروب آفتاب و در این میانه
هر سدی و بندی از جوی های تیمره و انار که بر سر راه بشکافند و بگشایند و آب
های آن در وادی قم روانه کردند بر شرطیه مذکوره پس اهل قم سوار شدند بر سر
از وقت طلوع آفتاب برآمدند بشتاب و بوقت فرو شدن آفتاب ببرابر فرسخ تیمره از قرب
های تیمره رسید چنانچه از قم تا آنجا مقدار بیست و سه فرسخ بود و از آنجا تا سد
بالای که از بالای آن هیچ سنگ دیگر نبود و چند گام مانده بود و نزد وقت مانده بود
و نیز اسب را همه قوت پس از آن سوار تا از پا نرا از پیش بینداخت و بر موضع بند آمد و
اسب او هم نیز همانجا بیفتاد و آن موضع را اسقفان نام کردند بنام آن اسب پس این موضع
بآیند رسم بماند و هر ماهی اهل قم بیرون می آمدند با مردم بسیار و بر دیگران نوابهای
تیمره و انار میشکافتند و بند وادی قم روانه میکردند و از سر حد جوی از جوی های تیمره
صغری و انار بر سر آب میبودند و محافظت میکردند تا مدتی بیست و پس بقم انواع غلات
و زراعت نمودند و انواع سبزه از جالیز و پنبه و انواع بقول بکشتند و زراعت نمودند
و این آب که از جوی های تیمره و انار می انداختند و با اصطلاح او عرب گویند مشتق
از ابغار و ابغاد در لغت جمع است و اضافه یعنی آب انار و تیمره اضافه میکنند و جمع
میکردانند با آب رودخانه قم مضی هذا پس کافی که تیم آب غرض الوجوب بود بجای این آب
و انار با آب وادی قم از وقت احتیاج بدان تا بوقت آنکه از آن مستغنی شدند جمع
و اضافات میکردند و در هر ماهی بر شرطیه مذکوره یعنی در هر ماهی ده روز به
دو دفعه و گویند که آب این وادی که در ایام قدیم در موضعی جاری بوده که آن را
وادی عقیق گویند نزدیک دروازه بالای قبر علی بن عیسی طلحی و بزبان فارسی
آن را رود کلشان خوانند الله و الیوم مواضع روان شدن آن آب و آثار جریان
و دریان آن آب ظاهر است و مصب آن وادی بجانب نشتاق سراجه بوده است
پس این موضع بسبب سد و آب مرتفع شده و آب از آن بزیر افتاده از جانب چپ از طرف شهر
تا آن گاه که آب بکلی بجانب دیگر شهر که الیوم رودخانه است افتاده و این موضع
بسبب رفتن آب منحرف و شکافته شد تا رودخانه گشت و آب آن بجانب قم رود

روانه شد برتیه درین باب گویند که از این آب شهر […] کجوی روانه کرده […] بر رود
ایام آب این موضع را میشکافتند و فراخ میکردند تا رود خانه گشت و ابنهای […]
بدان روانه شدند وادی بنگر لیوم آب در آن میرود تا اینجا حکایت بود است ا
و رود خانه عقیق بعد از آنکه خشک بود مسقف نزدیک عرب پر جستان وغیره
دیگر باره چشمهای آب اینده شد مدت سی و یکسال و ابنهای آن شور و دیا
بود و بجهت این ضیعتها از رستاق سراجه ولنجر و دمیرفت و از این رود خانه باهر
ضیعه و مزرعه جوئی بر گرفتند زیرا که کاریزهای سراجه آب بران غلبه کرده و
مواضع آن بر نشیب فتاده جوی هاآن بکلی باطل شدند الا بعضی تا آنگاه که آب
بکلی منقطع شد و بحال اول گردید

فصل ششم از باب ۴ در ذکر جویهای قدیمه و جویهای حالیه شهر شیراز که در کتاب تاریخ قدیمه مذکور است

اول جوئی که بشهر روانه شد جوی سعد است که آنرا سعد بن
[…] الملک ابو […] روانه کرده […] که آنرا احداث کرده بود بر در دروازه و
دیگر آنرا سعد آباد خواندند و چنین گویند که سعد مردان کاریز را از قوم خود
خفیا کرده و […] کرد با […] ها و میلها و سایر اسباب والات
حفر تا چون شب در آمد این جوی را در میان شهر کوفت و آب را در آن روانه
کرد چون صبح صادق بر آمد هذا آب را از شهر بیرون برده بود و بسیاری از […]
سراهای مردم روانه شده بود و بر موضعها که آنرا جرم نبوده و سبب آن منع
نمودند و بعضی دیگر گویند که این نهر آن هنگام شد که زمین آن همه صحرا بوده و
سراها و بناها نبوده اند و بعد از آن بنا کرده اند والله اعلم ودیگر جوئی که […]
کرانرا نهر […] گویند بعضی گفته که از وادی […] بر گرفتند تا جانب قریه […] را باب
و ناحیه سراجه و غیر آن جوی را […] سعد […] آباد اخذ […] کرده
و نیز از آن […] ناحیه […] شهر کشیدند و آن آب را از وادی […] گرفتند
انجا کرده […] که […] سعد آبادات […] جوها […]
از سر رود خانه بر گرفته اند ضیعتها که نزدیک شهرات میرود و […] جوی و
مقاسم مستقرهای آنها این چنانچه ابراهیم علی محمد […] عبدالله […] فرزند

علی ابراهیم تفصیل کرده اند و در دیوان آب مسطور است اینست که ذکر کرده میشود بر
حساب و تفصیل ابراهیم بن علی در سنه ۲۸۰ […] محمد بن علی که فرزند زاده او است
در […] جوی از دو دقان سی و یک مستقر و دو دانگ حبه و ربع سدس حبه
جوی براوستان نود و ۲ مستقر و ۳ دوانیق سی و پنج مستقر جوی
[…] ان ۱۳۰ مستقر و ۲ دوانیق و دو دوانیق و صد مستقر جوی حمین ۱۴۰
مستقر و نیم دانگ ۵ نود مستقر جوی الیح و کرکان ۱۲ مستقر و ۴ دوانیق
و حبه و هشت مستقر جوی ابابکر بامیرفت ۲ مستقر و ۳ دوانیق جوی
سروز باجوی بابکر ۹ مستقر و ۳ دوانیق و نصف دانق و نصف حبه و عشر […] حبه
دو مستقر و ۳ دوانیق جوی جکران هفتاد و هفت مستقر و حبه […]
جوی برتیان ۷۸ مستقر و ۳ دوانیق ۵ هفتاد مستقر جوی […]
۹ مستقر و ۳ دوانیق و نصف […] مستقر جوی میمونه ۹ مستقر و ۵ حبه و دانق
۵ بیست و ۶ مستقر جوی […] ۳ […] طهر شهرستان
۵ […] چهل مستقر نهر مجان ۱۲۰ مستقر دو سی و پنج مستقر نهر […]
۷۴ مستقر صد مستقر و چهل نهر جم […] مستقر و ۴ حبه و ۴ دوانیق نهر […] و
مرزجان ۷۴ مستقر […] مستقر طهر فراهر ۱۳ مستقر طهر کمید […]
۷۰ مستقر و دانکی و ۶ مستقر طهر سعد آباد ۳۸ مستقر و دانقی ۵ هفتاد
مستقر نهر میان رودان ۱۲۰ مستقر و ۲ حبه و ۵ شانزده مستقر نهر
عامرشت مستقر و حبه بحساب و تفصیل ابراهیم بن علی هشتصد و ده مستقر
دانق و ۲ حبه و ۵ دانگ حبه و ربع و عشر و سدس حبه حاصل شد بحساب و تفصیل
زاده او محمد بن علی ۹۲۴ مستقر و دو دانق و ۵ حبه راوی گوید که این آب را […]
دواوین بوده و در دست معتمدان آل سعد خرید و فروخت و حواله و هبه بدان
کرده اند و اصول املاک خود را […] محافظت نموده اند و قیمت مستقر صد و بیست
دینار بوده است و زیاده کرده تا […] بیست دینار رسید و […] مستقر ده دینار بدیوان
رسید از هر دینار دو دینار کرده اند و همچنین قیمت و بها بوده است تا آنکه
[…] دیلم بدین نواحی غلبه کردند دیوان آن آب باطل شد و اقطاعات بنهادند […] را

قیمت را نماند تا غایت که چند بن مستقیم اب هیچ نمی خوردند فصل هفتم

ذکر اسیاها که بقم بوده است همچنانچه که در تاریخ قم بوده مذکور است

اسیاها بقم پنجاه و یک بوده است و بنزاباذان و دوازده خراب تفصیل اباذان و خراب از اسیاها قم بر سبیل وجه از این قرار است اسیا محمد دو دو دانگ حصار اسیا دیر مجمد خراب یکی بر نهر براوستان هفت اسیا اسیا مرکز بنهر کهندر یکی اسیا شاه دو که علیا بقرب صحرای تاجیکاباد دو دانگ حصار اسیا عبد الله بقرب باغ مرزبان دو دانگ حصار اسیاء بو بقرب زنبیلاباد دو دانگ حصار اسیا عبد الله که بقرب کرکان دو دانگ حصار اسیا سعد بقرب ابذوتغان دو دانگ حصار اسیا اسیاوشان بقرب ابذو دو دانگ دو دانگ حصار بنهر طشقوان اسیا استاد اسیا مبارک اباد ابو الفضل محمد بن حمزه علوی بن استحداث کرده است در سنه ... بقرب صحرای سکن محمد علی بن حسین مؤلف این رساله گوید که مراد از ابو الفضل محمد بن علی بن محمد السلطان محمد شریف میباشد همچنانکه در جلد دوم این رساله ذکر شود انشاء الله یکی اسیا یونس بقرب میان رودان و سکن دو دانگ حصار اسیا بابویه بقرب زنبیلاباد دو دانگ حصار اسیاء دو که سفلی بقرب میان رودان دو دانگ حصار بنهر جکران اسیاء اسیاء خطاب معروف بهاجیلویه بقرب باغ میرحسن جکران یکی اسیا جو بقرب کرکان دو دانگ حصار اسیا عتیقه بقرب باغ مرزبان دو دانگ حصار اسیا ابی الهیجا بقرب صحرای تاجیکاباد دو دانگ حصار بنهر شهرستان اسیاء اسیا بو بزبنبیلاباد معروف ... حسین بن محمد سفار معروف بابن بغدادی ان ... یکی اسیا رضائیه بقرب زنبیلاباد یکی اسیاء سهکن بقرب جمهن یکی اسیاء لنانر بقرب جمهن یکی اسیاء کرجیر بقرب جمهن یکی اسیا شهرستان بنهر ... یکی اسیا متیم بقرب باغات سین یکی اسیا ابن خالد بقرب میان رودان یکی اسیا لوازن بقرب مهرنیاباد دو دانگ حصار بنهر سکن یک اسیا بقرب مهرویان یکی بر سر نهر سعداباد دو اسیا اسیا عبدویه معروف بولدکان دو دانگ اسیا احمد بقرب مهربان دو دانگ حصار بنهر کید اسیا

بنهر اسیا اسیا الیم بباب سرفت دو دانگ حصار اسیا ادریس بقرب باغ ادریس یکی اسیا ابی علویه بقرب سعیدیان بکمیدان یکی بنهر مزدجان اسیا اسیا شعیب بقرب باغ شعیب یکی اسیا سوذنی بقرب تاج و شعیب دو دانگ حصار اسیا تاج بباغ تاج یکی اسیا جو تو در خم اباد یکی بنهر استجان دو اسیا اسیا و دخانه بو در شادقلی یکی اسیا شاهین بباب سوذنی یکی بنهر لیع اباد دو اسیا اسیا لقیط بباغ تاجیکاباد خراب یکی اسیا یحیی بباب کرکان خراب یکی اسیا ابو الصدیم بقرب صحرای تاجیکاباد خراب یکی براب لیع اباد یکی براب جمهن اسیا دولین بباب بیاز بنبیلاباد خراب یکی اسیا لیع بقرب براوستان خراب یکی اسیا لیع باب سبدذاباد خراب یکی بنهر خیر دو اسیا اسماعیل در ذو دو رقان خراب یکی اسیا نواسیم دداذ دو دانگ خراب یکی اسیا خراب براوستان یکی اسیا محمد قطب بر قرب باغ جولیه یکی اسیا عمران علی بن حسن بن علی بن محمد بن عمران در سنه ٣٧٠ ان را احداث کرده است در حصار عتیق ... نعداذان امخصا خراب شد یکی الخبر از اسیاها که وقف است اسیا یونس نیم دانگ اسیا شاد وک نیم دانگ عبد الله نیم دانگ اسیاء کهنه دانگی و نیم ابی خالد و زاد اسیا در ... مفرد بباغ ادریس اسیاء شاهین دانگی و نیم اسیاء مفرد باغ ادریس

باب پنجم در تفصیل ضیعتها و قریهای قم و این باب مشتمل بر نوزده فصل میباشد فصل اول در بیان اسمهای قرای و قریهای قم و اطراف قم چنانچه که در تاریخ قم مذکور است

جمکران جمهن ناصح اباد مالک اباد البور دشت ولد سعد اسغراباد دشت ولد محمد بن عبد الله دشت عبد الله ولد ابی بکر بچوکاباد خسیق دشت عبد الرحمن بن عبد الله لیع اباد درنسوج دشت محمد ابی بکر دشت ادریس دشت ادریس خیفاباد وجهر اسحق اباد دشت ایوب دشت یحیی ابی بکر دشت متویه ابی بکر دشت عبد الرحمن بن یحیی صحرای سعد بن عبد الله دشت البختری

دشت

دشت ادم بن عبدالله جعفراباد دشت محمد بن شعیب علی اباد سهمستان
فلاور رنجبیلاباد مسکران مزرعه باغ عبدالرحمن اذدونقان
براوستان کره کوه صحرای موسی بن یعقوب دشت زیاد کرکان یحیی اباد من نسخه
عتیقه حیزاباد منها باغ المرزبان منها **طسوج لنجرود** قولاباد باغ
شعیب باغ جعفر باغ زکریا باغ اسحق بن عمران باغ ادریس جبیردکان حی
دغبان سکر قلام سکر جوجان سکرالکاتب دشت اسحق بودند صحرای
اسحق بزاباد جهستان اسفدن خم اباد کمیدان مجان سعداباد حمر
مالون فرابر محمداباد غزدان تهیان میان رودان باغ مقاتل باغ عبدالرحمن
محمد بن ابرهیم طبشقوران سکن مهرمیان نوذان **طسوج ابرستجان**
سکرودجان دشت سعد بن نغیم هندجان قنبان سکرانواجان مهرشا
الدین معدکان رکشان ابی خالد رکستان ابی بکر سیف بجاذان مران
شادقولی واذان خاذران اوجانکان محمداباد عبدالله **طسوج سراجه**
سوزان دشت ادریس رنتویه کیوکان باغ عبدالله سوره شعبابا بطلیجرد
دشت یعقوب حوض اباد الدیمجان ملک اباد اشعره ادم مهروان التوند
جان عمران اباد حمزه اباد یعلی اباد علی اباد کرینه اباد نوح اباد یحیی اباد
کهل نواذان الدیبجان یعقوب اباد عبدالسلام اباد محمداباد تلادد آخو اباد
طسوج وازکرود الصرم سکرکران سکرجوان کسکرود زنه
خراباد سیوب سنجرد **طسوج رودباد** شانجرد موسک طاقان
الجمند طسوج فاسان هلیل ازان هراسکان انوش اباد وراد ساکران
وکلابان طموغان مشکان رنجرند سه بطریق کرده بر رستاق
ساوه قارکاباد و شادجول وزشت کهنویه کرده محمداباد وزراباد وذ
موسی اباد محمداباد رنجرن محمداباد تیرکره و باد محمد اباد دبول منها **طسوج**
فیستین حرجرد کهکرد تاجیکاباد اربعین الورم مهرکا سکر علیا
باذ واشکان خبرکین شیدکین قابکین هرمزاباد حنبل بهروزاباد وزنه
ایوب الهلغان فیستین الدرج حطاباد کومیان مهراباد کهکرد موسی اباد

مرجوماباد محمداباد ملغان طبوغ حرزان جوشق امیر دیزاباد طرنیان طوی
خوزان خماداباد هول مرزبان مصادقین ورداباد طرخوران ولیجرد لدی
عسواباد من نسخه عتیقه **رستاق میلاجرد** آشتانین جاوجرد اذکین
ستی اباد عبدالوهاب شعیب اباد جونجران حزکین ابیخلاونه من نسخه
عتیقه هرمرد انباراباد خورشید اباد دشت نوح طرین ناهید کولاباد
وضیعه وطس رودبان یحیی اباد باغ مرزبان موزاباد واین مرسه دیر رود ضیعه
وطسق اول کذشتند **طسوج وازکرود** زنک اباد کوار دشت مریم اباکنه
عبدالرحمن اباد دوفشکان خورهند اباد وساکریا موسی اباد محمد اباد محمد رع
محمداباد مزرعه محمد بن عیسی سلیمان اباد جعفراباد سفلی مرازان کوبا محمداباد
سفلی اوزانکو درضا نکو موسی اباد خزاوجرد وساکرها وقناه وزارد دخواست
واهوین محمد اباد محمد بن عیسی قنافتح باغ محمد احمد اباد فیجان محمد بن عیسی سلیمان
اباد مهرجرده ابرسکر رودبهرامان دلکاباد مهران ونیکره وسکروه سفلی
مطرف اباد موشان جوشتر مادرخوابان دستکرده اوذان کهندر عبدالله اباد
احمد اباد سفلی و ساکر احمد اباد علیا پرونده وداونده **طسوج رود**
بار عبدل اباد اسجین وردکان سالستامان مهراب معویه اباد
هندبنان دیرکان کران ادریس اباد سفلی مهرکان کرکان دستاذ اباد فوریج
مادکان سفلی قولکان جازسا دبجرد طخرود ساوکان علیا مندکان فاز
مالکان جعفراباد اردونان **رستاق ساوه** فارقین نیاب اسفیجرد
ایجان جلی اباد ادریس اباد متنزان من نسخه عتیقه سلقشه نهامد ینر منها
علی اباد کهک موسی اباد فالمخرم اباد شق ابر توسامر سرمجان جرینکا
الزبرجان داوه خزاباد خرد ولابجرد سوابه اردنجرد داود اباد فضر
رجه کوند دهی حناباد ایوب اباد سفلی ایوب اباد علیا وسفانز سرمجرد
مزرعه خواشتر مصقلباد سعداباد غاماباد سلیمان اباد ابرهیم اباد دهی دود
ابرینکر سبنول اباد اسباط اباد رستاق دره طسوج الدوالاخر دن
نوح انقان وکان سیاه خشت الرودجان الشرمان شهوه اطرافان

عباس ابرکوش دستجرد انهر خوردن شانکوور دزم محمد اباد خوددز دومرز اباد
سهل اباد جعلی اباد احمد اباد مالک اباد نوکده ابرهیم اباد **طسوج**
فراهان کارخان شهجبرده طسوج طبرش مرهوره رنجاب رستان
انار سبذرمید خانجرد هنبر فروس ملکان کادجه اندریقان سهران رود
طرنه جوشت سرجشفاباد الرقاین انستیدجرد البخرزان مردود کهندیز
وردهند من نخر عیقر فوبخ منها الرین منها خاخاه منها ونیکان منها سیقان منها
سندکان منها ووو منها اسحق اباد منها عمران اباد محمد اباد منها کهاردو اباد منها علیا اباد
خلج اباد مزرعه اکبر مبارکباد علیا اباد فوبخ اراضی کادجرو خلج اباد مزرعه ابوالفتح
رستاق قاسان جوشقان بیاستر ومزارعها هستان دود ارمان سرود
علیا اباد سرمجر مجز اباد دمی حما اباد انجرد من نسنیمر عتیقر خیونا اباد یحیی اباد موسی اباد
رستاق جبل ابجه و نلج کرمیجوکان وید مند تبره وذه رستاق انار بیجا اوند
انجیلکان ومزارعها مادجرد وماهیم جنب دسکرد خلاه رشان وادستکان
طاقان زافبج جوزمهر وسکره تیرودجه حریم مستوفان هر کرمه مرکرد
دذفیرمیر کرجاد حریکان دوالجم نوادو دست کرکان اخوص اباد منها اناراند منها
زکریا اباد منها دفبج مورکو بیر هنند منها منبه باغ دهکان ابرهیم اباد سهرین
رستاق جبل جزن ازناوه وسف دربج وشنوه مهربنیان ماده رستاق
طبرش کنخ همدانی واصفهانی وضیعه وطسوق تیم طسوج جبل توبلیه سلم اباد
عمران اباد ازناده واناد براشاد ونر دوکان دسکره ودرنج وانکشان جرونکا
سحق اباد وسکره مهرجرده کوکان یابرکان مال علیا مال سفلی کبوددره
سلیل اباد طیره ورنجیل اباد دسکره عین ناوه احوص اباد باغ جعلی برکا اباد لنکا
هسکان باغ استلکاف هرکونا اباد وسکره سلکا اباد **واز طسوج ساوه**
طسوج جبل بدواه اسعید جزم زامادان دردفه بسنبرزا بیاد
وسفون برد کهکان جزن شهر دوشان بنیر جزمز وسکره وسکان وناد
خوزان سریز اباد جامد غاهان سلوقان موسیر الزمن جوناب باغ
استاندرتا چیکا اباد اناد رستانر طهرانزو **شقا مبر** اهیلاوند نیزوان اباد

صیش زاد سلقند وازشق مبیل جرد سجین استاق طبرش اصفهان وهمدان طرخ
ماکین وردنیرے معنکان احمد اباد طسوج حویان سروسکین کرکاسویر
ویل ورید نازان ابرانک ولاشاماد ارمکان عبطل اباد ندلدد وازدستاق قم
ونجرد خیرا اباد رستاق شاه لاکان ازناده ووردمند خایرکوده بیکان قند
اناد مصعب فتیه دربخانه کهک هرمز اباد کشمیر کوزک رناش قباطن بونه
ماواه نشنوه مرزه میم باغ ابهل نر جوینا اباد وضیعه وطسوج ادم رستاق خوی
سون مقاتل اباد الواسفجان سرعده قناده اسماعیل مهرسیان اباد فادرد قنادها
کنجرد مجاشع اباد بانوخ اباد سوا اباد قنده سیجان دستجرده شاه جرده ارملد
علیا اباد دمقنا اباد قناة الصدر مشرقین طیفور اباد جرکان بازحین جلد اباد
کرده اباد مصعب میدک بیکاه فرزه موسی اباد سوددسفلی رستاق دنده
نی جهار بحث اباد عثمان اباد رستاق دنده طسوج جهرود استانکاوند بوروده
حکامر واشامکان ورسان سفلی صانون وردنر ورسان علیا غامره شجر
نوکاباد رشکان نایرو شانه سیجدکان کهندان یحیی اباد طیانون غامرالمنفعله
اباد نایر علی اباد محمد اباد رستاق طبرش فابکیر رویشکان حیرم بکیر اباد باغ
کندرم انارک سهراب طسوج جوره وجرکان امویه بلغستان انجرده هزارد
استجان موشه نیمروده صعر اباد حماد اباد اشنجان محمد اباد مروان محمد
محمد صفر یحیی اباد زکریا اباد واز طسوج خرجه وادودجویکان جروزان شه
جوزلک سکنه داغان جرکان زاغان نصر اباد جعفر اباد موسی اباد تبرتر
کمان دروان احمد اباد **رستاق فراهان** بشر اباد تیراذاد برهنیا اباد
اسعدون نیراونده ویسهر هبون اباد دونعقد فارکجرد داود اباد انفارجان
دستجرده جوشر ابوکویر سومنا دکرکان خوزما اباد محمد اباد ویله وید[سیقان] برهمی
اسکن ومزارعها خوشابه اسبخان محمد اباد قادرنز علیا اباد ودادنیا اباد خیز اباد
استانقان وزنر دارا اباد والابجرد **ضیعه و طسوج نیم شق**
ابر وهیلادجرد خادحین وردنر مهران اشهدبر ابوستق کلنجیر
وده جونجان خرکین مرازا اباد انارک خوزجیر العتیق القیجان الدارقان

باذنجان جذبان طرده نفوسان درسد کریدوع بسین سپیدان کرکان
فرکین طاء کهاک سینیان درده کبوذان دشنجا مرزوباه طرخوران جلاب
طسوج جاسب ویرسینکان خوانساه الدین ولکیان میقان نودیج وردهد
وشکان واذان مزادکان وسقونقان کرکردکان بیجکان کبودفرید ززدستکرد
وزستهربیان دستاق انار وادکواذر دوره اسغشوان اصفهانک مملجه
سلمه‌اباد شق میلادوانار از طسوج سراجه جوستان ارواد مرنیان واسط
مرسنو لاباد زیاداباد مهاباد

فصل دوم در ذکر بعضی از قریه‌های قم و اطراف قم چنانچه که در تاریخ قم مسطور است

کرمه در کتاب حمزه اورده است که چون عرب بقم نزول کردند زمین دیهها فرا میگرفتند و بران بنا مینهادند و عمارت میکردند و عشران بدیوان میرسانیدند و قم چنین بر اورده است که مجموع ضیعها که عرب را بقم بوده همه نو و اسلامی بوده‌اند و عرب آن شهرها آن را بنا کردند و از مثل ضیعت و باغ و بیت و عربیه شعری بنا کردند و استخراج آن نمودند و کاریزها بیرون آوردند و بر بعضی کوران را بان فرستادند و بعضی در اصل دیر قدیمه بوده و ایشان ما بتدا آن را بنا کرده‌اند و بعضی در ایام بوده‌اند و خراب شده بودند ایشان دیگر باره آن را عمارت کردند و آن دو بیست و پنجاه دیر و چیزی دیگر است از آنجمله سعداباد سعد بن مالک بن احوص بنا کرده است و این جو که بدان مشهور است فان را سعداباد میگویند در یک شب آب بدان روان کرد مالک‌اباد مزاجد مالک بن احوص آن را بنا کرده است و بنام خود آن را نام نهاده و بدو منسوب است **شعیب‌اباد** شعیب بن عبدالله بن سعد آن را بنا کرده است و مدینه آن را استخراج کرده است کاریزان بیرون آورده و بنام خود نام نهاد **یعلی‌اباد** یعلی بن حماد بنا کرده و کاریز آن بیرون آورده بدان سبب باو باز میخوانند بنین بن خالد که نام او ذکر رفت این مالک بن احوص استان را بنا کرده و نام نهاده بنام خود و هم چنین است سبیل و طریق دیگر ضیاع و دهات و باغهای عرب و نام ایشان و نام های بنا کننده از و من بلدین قد ذکر یاد کرده‌ایم از دیگر ضیاعها اقتناعت میکنیم و اختصار مینمائیم زیرا که مشهور منسوبند بان بنا کننده کان و از ذکر ایشان ملول میکنیم باز دیگر ضیاع بر وجه

و صفتی از عجیبه و بره و غیره و حکایت کرده الله و گفته اول ممجان کراه مرقد قصبه قم است و نام او مهام بوده یعنی منازل کبار و اشراف **اما جمکران** ازیخشف باذان ذاجلبین او برای پسر خود ادیحشف بنا کرده است و منسوب بدو است **و نجو کادار** جلبین آن را از برای پسر خود بنا کرد دزنجا را جلبین آن را از برای دختر خود دزنکه بنا نهاده کیخسرو ملک آن را بنا کرده است و گویند که کیخسرو بدین موضع رسید که سرفته است و آن دریایکی بود گرد بر گرد آن ابهای کاریزها و رودخانه ها بدان دریاچه روی نهاده بود کیخسرو گفت این موضع بس مناسب است از برای بنا نهادن و عمارت کردن بفرمود تا بنیان سرفته بنا نهادند و آن را سراف نام نهادند و بزبان ایشان یعنی سر آب و بعربی راس الماء و در روایتی گویند که کیخسرو از شهر شیراز بدین ناحیت بطلب اژدهایی آمد چون بدین ناحیت رسید گرد آن اژدها بود بکاو بدو بکافت اژدها بگریخت و بدان پشته رفت کیخسرو انجا سرفته بنا نهاد و با او منجمی بود کیخسرو را گفت که ای ملک روزی باشد بر این بطیحه یعنی جای جمع شدن آب بنا و عمارت پدید شود این آب بدین موضع محبوس شد چنانکه بنجام گر بکشند تا باب برسد و بکمتر از آن آب بیرون نیاید و زود باشد بدین بطیحه در این ساحت که آب کم واقع شده است عمارت بنا کند از پس از آن مسکنهای بسیار معمور در آن بنا ازند و در آن مساکن جمعی از متکبران و معجبان و اهل شادی و فرح و طرب و ناز و نعمت فرو نایند پس منجم گفت ای ملک من بر ایشان حکم کردم و این کوه بلند که بر این دیه مشرف است و بر آن هیچ درختی و نباتی دست رسند و نیز در آن چشمه آب نیست که مجموع ذلیل حکم منند و عمارات و علامات بر آن و بعضی گویند که کیخسرو ملک سرکان کوه که نزدیک بدین سرفته قلعه بنهاد و چند خانه کرد ببنید و آثار آن الی یومنا هذا باقیست

ابرستجان از روانا ضعیر بن ملاثان آن را بنا کرده و بعضی دیگر گویند که رستم دلستان بنای آن کرده است و گویند که نام ابرستجان پیش از این استجان بوده است اصل آن دیر از پیروان پیغمبران بکشتند حق سبحانه و تعالی بر ایشان خشم گرفت و این دیر را بر زیر فرو برد بعد از این دیر را که امروز قایم است بعوض و بر بالای آن نهادند و گفتند ابرستجان یعنی بالا استجان و بدین دیر اشراف و بزرگان عجم ساکن بودند و از آنکه آتش آنجا است که مجوزان است و گویند که ابرستجان آتشکده بوده و دلیل آن دیر

یزدان فاذار بوده در روزگار بنی امیه وان کسی است که بادوغ عجم را کشیده است
چنانکه ذکر آن گذشت **سجاذان** سیاوش بن شیده بن افراسیاب بنا نهاده است و پدر
او را بعوض خون و قصاص سیاوش بکشتند و گویند سجاذان را سیاوش بن
برادر رستم بنا کرده و بعضی گویند سجاذان و ابرنجان را قیران بن دلیشیان و دیرام
بنا کرده است و در آن تاریخ که افراسیاب بر ایران شهر غالب گردید هر ده و دیه قدیمی
بناها آلی کبوده دشتند و بر آن کوه که نزدیک سجاذان و ابرنجان است قلعه است حصن
و حصین محکم **مزدجان** آن را مردی از عجم بنا نموده و نسبت آن از سید کان خود
نام او مزده بر عمارت و بنای آن موکل بوده پس مزده دیه مزدجان را بنا کرد و آن
بنام خواجه اش نام نهاد و نام خواجه او این بود بنابر خود را گفت چه کردی مزده گفت
شهری را بنام خود بنا کردم و جوی را بنا کرده ام هیچ چیز را حیاة و بقا نیست مگر باب
چنانکه حق تعالی فرموده وجعلنا من الماء کل شیء حی خواجه مزده بر مزده خشم گرفت
و آنچه مشهور و معروف است بنام خود گردید که آن مدینه و دیه است و جوی آب که
بعضی از خواص کیستان را نه شناسد و بمیند اند بنام من باز خوانده مزده را بدین سبب
بکشت و نام مزده مملوک بر مزدجان بماند و باز میخوانند و در کتاب سیر الملوک
عجم آورده اند که بادوی شهر مزدجان را بهرام گور بنا کرده است **کمیذان**
چنین گویند که دیه کمیذان پیش از بناء عمارت چراگاه مادیانها بوده است و بدین
آن را کمیذان میخوانند یعنی جای مادیانها و این تفسیر با این اصل موافق و مناسب این نام
لکن من چنانچه یافته ام یاد کردم مترجم این کتاب حاجی حسن قمی چنین گوید که این از دو وجه
خالی نیست اول چنانچه گفته اند که این دیه جای مادیانها بوده و این لفظ معرب و در ایام قلب
کردند گفتند کمیذان دوم کوما جمعیکه بدین مزارع ساکن بودند و اسبان را محافظت نمودند
در کبیره اوقات چنانچه عادت است در این موضع اسب دوانیده اند و این اسبان جود
دوانیده اند و قسم سیم آنست که موضعی که در آن اسب دوانند میدان میخوانند
جهت این دیه را کمیذان نام نهاده اند **خمامابد** خمام دختر جهرزاذان بنا کرده است
همهرسبان این دیه را از برایجان همرسبان نام نهادند که این موضع دیه موضع
بوده است و سبان بزبان عجم جای منفعت آب بوده و بر این آب و موضع مرد

مهر نام موکل بوده است پس این قریه را بدین جهت مهرسبان نام نهادند **سکن**
این قریه را از بهر آن سجن نام کردند که زمین آن ریگستان و سنگلاخ بوده و زمینی
که در آن سنگ و ریگ باشد آن را سجن و سنگن خوانند پس تخفیف کردند و گفتند
سکن و سجن **جمهن موبد** موبد آن مدینه باغی که آن را باغ موبد خوانند بنا
و گویند در این باغ هزار خانه و باغ و زد بوده است و موبد با اهل و عیال و تبع
خود در آن فرود آمده بود پس از مدتی دختر شهران بانو جمهن را بنا کرده و با مهر
موبد در آن ساکن شده و من قصه و حکایات ایشان را یاد کنم در باب عجم **براوستان**
چنین گویند که بعضی از ملوک از دور آتشی را دیدند بر صحرای براوستان گفتند
این چیست گفتند بر آذر است یعنی در آنجا آتش بفرمود تا بدین موضع این قریه را بنا
کردند و نام نهادند براذرستان پس بمرور ایام قلب کردند و براوستان گفتند از
جمله بزرگترین و بهترین قم است و گویند که بنای آن تا خوادجرد است و خوادجرد بن
برزین براوستان بنا کرده اند و بعضی گویند که در قدیم نام این ده انبارستان بوده
زیرا که انبارهای عجم بدین بوده است و دیه براوستان بیشتر بزرگستر به ملی
براوستان اهل آن تا جایی آن را ابرنجان نام کرده اند یعنی بیشتر اهل براوستان
دو روایت گفتند که براوستان آنجا بوده است که الیوم بیشتر است و اهل برا
وستان مردمان بد و شریر بوده اند و ایشان را غله بسیار بوده است و از
فروختن آن منع کرده اند در قحط و سالهای تنگ تا غایتی که مردمان از
بی قوتی بجان رسیده اند و هر گاه که اهل براوستان فروختند اول آن غله را
در میان تابها و خزانها بر آن کرده اند و بعد از آن بفروختند که تا نیابند و
غله از ایشان بخرند و قناعت نمایند و غله بسیار گردد و نرخ غله کم شود در قحط سال
بفراخی مبدل شود و این ها غله را برابر نمیکردند تا چون از ایشان بخرند و زرع نمیکند
سبز نشود و غله ایشان بر فراخی فروخته شود بخشم قریه براوستان و مردم او را
سرا و موضع ایشان را زیر و زبر گردانید تا غایتی که نشیب آن را بلند و بلندان را نشیب
و نگون سار گردانید و گویند بعضی اوقات ظرفها و ابدانها و جمعیتها بدین قریه یافتند
مغلوب و نشست نگون پس بعوض این قریه را بنا نهادند و گویند که در براوستان کنیزکی بوده صالحه

کرده بقربت حق و تقرب درین مطلب بخدای عز و جل نمودی تا چون مردم آن را
ببرند و زراعت نمایند و بدان منتفع شوند آن کنیزک صالحه را بر وقف یا مستاجری عظیم
باشد فلان که از آن کنیزک می‌خریدند و صحیح و برقیا ناکرده او از بر آن کرده جدا میکردند
و زراعت میکردند و کنیزک بعد از آخیر ازین نمودند چون حقیقتم خواست که آن قریه را
و اهل آن از بهی فرو بردن کنیزک بنا کردند که ای کنیزک صالحه ازین ضیعه بیرون رو
که خشم خدا نصیب ایشان است و نظر باز پس مکن پس آن کنیزک از قریه بیرون آمد و باز پس نگریست
در حال سنگ شد نعوذ بالله من سخطه و نسئله توفیقا لرضاه برحمته انه
شهرستان بعضی از مردم قم گویند که این دیه را بنا کرده بدست مردی نام او شهر و اولیز
قریه‌ها بنا نهاد بنام خود و چهر برحلبین از برای پسر خود چهر بنا کرده است و بنام او باز
خوانده **طبشقوران** از عمر کبری روایت کنند که او گفت این قریه را قومی از اهل طبرستان
بنا کرده‌اند و نام آن طبشکران بوده است پس معرب کردند و گفتند طبشقوران **فرابه**
این قریه را بنا کرده است فرا و مردی بوده است از ملوک کابل ملک اعظم بر او خشم گرفت و از
پیش خود براند و با او جماعتی از خواص و ممالیک و حشم که از آن حوزه با او بیرون
آمدند تا بدین قم و بدین موضع فرود آمد و این قریه را بنا کرد و منزل ساخت و گویند که
بدان علت نام نکردند بلکه بدان سبب نام کردند که آن دیه آب دو فرا پر بعضی از آن **فرابه**
فرالان را بنا کرده است **جهستار** راوی چنین گوید که این قریه را جهستان کامل گم
ملک بر او خشم گرفته بود از کابل بیرون آمد با جماعتی از خواص و حشم و لشکر و جهستار
را بنا کرد لشکر و دو لشکر قم جمعی هستند از ممالیک معروف **لیمج** کی بن میلاد
آن را بنا کرده است الیوم مندرس است **صعراحیر** راوی گوید زمین قطعه او
اصلا عمارت نبوده او آن عمارت کرد و او بنا نهاده و صعرالکی بوده گفتند صعرای چیز
و بعد از آن معرب کردند و گفتند صعراجیر **ینجان** معنی آن دیه آنیان است یعنی شجاع
و دلیر و دیگر از فرزندان عجم قومی بوده که شجاعت منسوب بوده از دیه برینان هم
شجاع باشد و بعضی قریه پس دهنیان یعنی دیه شجاعان **نواران** چنین گویند
که اول دهی که اندیشه‌ای سراجیر بنا نهادند این قریه بوده از این جهت گفتند نو اران
خراجرد ابن مقنع گوید که این قریه را حبیب بن حمید بنا کرده پس مخفف کردند

برزاباد

و گفتند خراجرد **منقطعه** ابن مقنع گوید که این قریه را بنیت بن حمود بنا کرده است
و نام آن بیغار سی مجوسیه است و آن را مجوس اقتدار این نام کردند که بنی کناراب واقع شد
بود و بعضی دیگر گویند که نوشیروان زنان مزدکیه را بعد از آنکه مردان آنها کشته
بود بدین قریه فرستاد و فرمود که ایشان را بپلیند تن و سرشته تو بریز و سخت تو بریزکار
مثل کوچه‌ها و دو تن و منزلها از نجاست پاک کردن معقوبه کشتند این طایفه را بیغار سی
مجوس گویند یعنی انها نسبت بدان طایفه کرگشتند هم چرا بیغاریست و بعد از آن کم
منقطع شود در حفرها و کورها بماند و در اسلام منقطعه نام کردند و سبب آن بود
اصحاب شبیب لشکر مهلب در آن وقت که قطری و اصحاب او بطبرستان بر مهلب زدند و بر او
غلبه کردند متفرق شدند و لشکر مهلب منهزم شدند چون به منقطعه رسیدند بران مجوس
محو کردید ندا از اهل جدل و کلام آن شیخ از ایشان پرسید که شما را چه مذهب است و چه
ملت و چه کیش گفتند مذهب ما ضرر و زحمت رساندن بمردم و شعر خاص ایشان است
و فرزندان کشتن شیخ گفت پیش از بیم کنید و حجت گوید و اعلام کنید اصحاب ایشان را
باسلام دعوت کنید و مردم بدین فرستید و تعریف کنید مذهب و ملت خویش را
عرض اصحاب ملت گفتند بلی شیخ مجوس گفت این حرکت و معنی و اعتقاد که بر انیدید چه
کودکی از ایام شما کرده‌اند یا آنکه چون بزرگ شدید و از اهل دانش و عقل گشتید این شغل را
آموختید گفتند ما آموخته‌ایم در حالت بزرگی و عقل شیخ گفت چگونه شما از اهل فکر
و عقل روا دیدید از برای خود کشتن و غارت کردن و از دیگران روا ندیدید و
فرزندان آنها که در شکم مادر بودند شما از کجا معلوم شده که آنها کافرند پس بعضی از آنها
بیخ مجوسیه کردند و بعضی تکذیب نمودند و متفرق شدند و بعضی کشتن اطفال را حرام
و بعضی بران بایستادند و این قریه را از مهران منقطعه نام کردند که این طایفه در اینجا از یکدیگر
متفرق و منقطع شدند آن مجوس را طلب کردند که او را بکشند که در میان ایشان تفرقه
انداخت و ایشان را پراکنده کرد و کار و بار ایشان بر هم زد او را دنیا فتند و بر او قادر
نشدند **ممیم** راوی گوید که این قریه را بدان سبب ممیم نام کردند که یکی از آتش
بفرمود تا از مواضع متفرقه چند خروار خم جهت او بیاوردند چون خمها بیاوردند
بر او عرض کردند او هر خانه بعضی خم همیم پسند کرد گفت بزبان عجم مم ام بعضی مم

پس بدین سبب این بقعه را تیمره نام کردند **قلعه یزدانستان** و این قلعه هم بدین نزدیکست
و بانی آن را نمیدانند از بناکنان گبر [illegible] و قدیمست و این قلعه بر کوهی بلند
و آنجا آتشگاه بوده است از دور دیده میشود تا الیوم باقیست چنین گویند که این قلعه بس منیع و محکم بوده
و اکنون منهدم گشته است ابو الحسین ابن سهل [illegible] قلعه بلند و حصین و محکم
و گویند [illegible] قلعه [illegible] از سنگ تراشیده بوده است و بنای آن قلعه [illegible] آن قلعه [illegible]
مانند بوده است [illegible] بوده است مقابل این قلعه منار بنا کرده اند از سنگ و [illegible]
اند و بر سر منار [illegible] قلعه [illegible] آتشگاه خوش ساخته
اند و چون [illegible] ابو اسحق ابراهیم بن محمد [illegible] عایشه را خواسته است [illegible] قلعه
ما للصدقات است **تیمره کبری** ابن مقنع گوید که این را تیمره کبری [illegible] نام نهاده اند تیمره صغرا
تیمره اصغر [illegible] نام کرده اند گویند که این هر دو تیمره [illegible] آب رود خانه
نهاده اند جمع شده اند و آن را مخرجی و منفذ نبود [illegible] آن کوهها بوده اند
دیوی را فرمود تا آن کوهها [illegible]
بعضی [illegible] تیمره کبری [illegible] نام نهادند [illegible] دیوان
[illegible] آب [illegible] خانه [illegible] بر تیمره جمع شد پس این چنین گویند که
آن موضع که آن دیو بریده تا امروز ظاهر است و معلوم و چون آب [illegible]
[illegible] الملک را گفتند که [illegible]
[illegible] تیمره کبری بنا کردند [illegible]
[illegible]
نام کردند و آن هر دو [illegible]
احنف بن قیس [illegible]
[illegible] ابو موسی اشعری بوده [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
با ابو موسی اشعری چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تا الیوم قایم و محکم است [illegible]

[illegible] آن با میند که با [illegible] نام [illegible] و [illegible] بیرون رفته اند هم است
[illegible] ملک بنا کرده است [illegible] بنا کرده
چنانکه شرح آن در اخبار گذشت **قاسان** و ذکر قاسان اینجا کردیم بواسطه آنکه [illegible] بن صباح
[illegible] قاسان [illegible] خراسان نام کرده اند
چنین گویند که قاسان [illegible] یوسف [illegible] قاسان اصغر [illegible]
است [illegible] و گویند که قاسان را نام نهاده اند
[illegible] کاسه [illegible] قاسان [illegible] کاسه رود خوانده
اند [illegible] موضع [illegible] بلندترین موضع است
پس چون [illegible] زبان عجم [illegible]
نام نهادند [illegible] آن موضع [illegible] نام کرده اند
گویند نام او [illegible] در اصل [illegible] بوده است [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] گفته [illegible] یوسف
[illegible] باز کرد [illegible] رود خانه [illegible]
[illegible] بیشتر و زیادتر بوده [illegible] موضع [illegible]
آن موضع [illegible]
[illegible]
و جور [illegible] بگذاشت [illegible] و مکر [illegible] باشند
و اختیار ایشان [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] غلو کرده اند [illegible]
[illegible] در موضعی [illegible] قم است و معدن نمک گشته [illegible]
[illegible] قم [illegible] چنین [illegible] گویند [illegible] نام نهادند [illegible]
[illegible] بوده [illegible] دیگر گویند [illegible]
[illegible] این موضع را بنا کردند [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible]

[illegible] قم است این دستاق شش نیز شیدا و مجموع این [illegible] سهلیه
وجبلیه صد فرسخ بوده اند از انجمله خود ها با دعوی بن ادریس ذدان بنا کرده است و بر جرمی
رخین بلین کوشکی بنا نهاده بر پشته مشرف و منبع و اساس و بنیاد آن از قرار زمین
کرد بر کردان پشته سه کز بناز و بنا بسنگ و کچ بر آورده است و بر ظاهر زمین و بیرون
بالاکان بناز تا سر کز و بنا تا هفتاد کز دو کوشکی که اندر در هر کوشه جوبی بنا نهاده است
و بر هر جوبی چاهی کنده است از سنک و بناز در میان این کوشک کوشکی بنا نهاده است
منبع و منیع دراز بنا آن سه کز در پشته بنا نهاده است و کویند وزن هر خشتی که در این بنا
بکار برده است سی من است و بر این کوشک بر سر کوشکی که آن را کوه خوز کویند و آن چنان
است در بلندی که هیچ کس قادر نیست که در انجا رود و جوبی بنا نهاده است مثل مناره
دراز بکار سه کز و بر بهان بنره دراز نشانده و بر بهان دو موش و بچه بر یکی منع بر ایت و بر ما
میکند و دیکری منع باد ها میکند باذن الله و قدرته و از یکجانب این قریه موضعی که آن را
سنلم ذکر کویند که آن ذدان بوده است اسکندر خراب کرده است و برابر آن چشمه ایست و آب آن
کرم هر کس را بیماری و علتی باشد بدان چشمه قصد میکنند و بدان آب غسل مینمایند شفا
می یابند و دعوی میکنند که برقعی ترک که امیر قم بوده است در سنه ۲۰۸ [illegible]
در سنه ۳ قصد این چشمه کرده که بر کرد این چشمه کاروانسرایی بنا نهاده است تا مردمانی
که بعلت دوا قصد این آب کنند در این کاروانسرا منزل کنند و اثر آن الی یومنا هذا

باب ششم در ذکر خراج قم و در این باب سه فصل است

فصل اول در ذکر رسم و دستور کرفتن خراج بقم هر چند

که در تاریخ قم مذکور است ذکر رسم و دستور در ستدن خراج بقم قدیما
و سبب کرفتن آن و وجه ستدن آن بخراج ولد الاب مراد بخراج ولد الاب آنست که اداء
مرد قبیله هر کس که مشهور و معروف بود خراج آن قبیله بنام آن شخص باز خواستند و آن را
خراج ولد الاب کویند چنین روایت کنند اهل دانش و معرفت بامر خراج بقم از پیران
خود که ایشان کفتند که در قدیم رسم اینچنان بوده است که عامل بقم ده مرد از بزرکان
بقم ضامن وظیفه مال الخراج کردانیده اند و باسم سلطان بر ایشان عقد نامه بسته اند
و مهر کرده اند و امر بستانند خراج با این ده مرد بوده است نه عامل و چون بعضی از

از او باب خراج بجستی مال بجهد بسبب عجز یا غیر آن خلل در میان آمدی آن ده مرد که حال
بدانچه وقت رفتن اقتضا میکرد ضیعه ایشان را تدبیر و مکرمه نمودند که اهل ضیعه
و کاهی رهن میکردند و از این جا است معنی سخن عبید الله بن سلیمان و غیر وزرا ان که مکاتبه
که صعنیه دختر محمد بن علی بن عیسی طلحی نزد وی رفت و تظلم نمود و شکایت کرد از طلب کردن
بنی عم او مال بعضی از او بخراج ولد الاب پس وزیر نظر بکتاب فرمود و اصحاب خود کرد و کفت این
زن از بعضی خود بقم بسبب این رسم شکایت که در میان ایشان است جاری و متعارف شده
است شکایت میکند و آن اینچنانست که چون یکی را ایشان بسبب عجز بخراج خود خلل
می آورد و بدان سبب غیبت مینمود ضیعه او را امینی میفروختند و چون او باز میکشت
میکفت ضیعه مرا کی فروختند میکفتند که اصحاب ما بفروختند پس چون میکفتند که
بحر به میکفتند اصحاب ما پس چون میکفت کی بر آن کواه است میکفتند اصحاب ما پس
اکر میخواست و اکر نمیخواست که رهن مینهاد و تسلیم می شد و حکم ایشان مضی و ثابت و
کذارده می شد پس این معنی در میان ایشان بدان رسید که بر دهای ایشان دو یله شد
و درویش شدند و جلاء وطن کردند و چنین کویند که سبب اصل در این حکایت
آن بوده است که عاملان قم عاجز میشدند از کرفتن خراج از ارباب املاک و صاحبان
و سایر وجوه خراج بسبب زیادتی قوت مردم و دلیری نمودن بر عمال پس بضرورت
عمال ده مرد را از وجوه عرب ضامن مال وظیفه خراج میکردانیدند و بر ایشان
چنانچه ذکر رفته عقود و خطوط می بستند و مهر مینمودند پس بدین سبب بضرورت
این رسم در میان ایشان مستعمل و معتاد کشت چنانچه ذکر شد پس هر آن کس که
بر حقیقت این واقف می بود انکار این رسم میکرد و بر آن می پنداشت تا غایتی که
در بعضی اوقات تعصب و نزاع بر ایشان میکشت چنین کویند که چون علی بن هاشم
بقم آمد و یکی از او مطالبه ترکی و کسی را از او مال و ملکی از این کفلاء ده گانه بجمله مال الخراج
مطالبت میکردند و هلاک شد بدان سبب واقع شد و هم از برای این رسم ابو القاسم بن صبیح
را بعراق بردند در خلافت معتضد بسبب شکایت کردن بنا ابو [illegible]
هو پس از آنکه این رسم ما و از آن ابو القاسم الزام کرده بود بخراج ولد الاب پس ابو القاسم
سبب این رسم عیب و منکر داو را معد و در داشتند و بدین سبب بر او اعانه اصحاب نوشتند

وازان سبب ابو القاسم معز زد و مکرم باز کرد و به صنیعتهای ولد آدم در دست او بودند
تا آنگاه که وفات یافت و هم چنین حال ابو الهیجاء در روزگار دولت بدین سبب از
شهر بیرون آمد و عبد الله بن احمد حماد نیز درویش گشت و هم چنین جمعی از وجوه اشراف و
بزرگان و توانگران عرب درویش و بد حال گردیدند و من که حسن معقود دو مکتوب
بدان ده نفر نام که ضامن مال الخراج قم یکسال شده بودند و نیز از ان نسخه این کتاب نبشت
از ان امیر المؤمنین فلان و عامل فلان بن فلان بکوره قم که بنوشتند از برای و فلان
بن فلان که از ما فلان عامل بخواهکردیم که ما را ضامن وظیفه صنیعتهای مال الخراج
کوره طسم کذا کردانند و مبلغ آن چندین هزار درهم هشت درم بشمار بحساب هفده
درهم بدینار رایج چنانچه چندین هزار دینار باشد بنقد بیت المال و وزن آن بوانکه
این مال بعضی جمیعه منصوب از بهر این شغل فرو دادیم و در نجوم اهل خراج قم و آن ١٢
ماه است و اول ماه آن خرداد از ماه های سنه کذا و آخر آن اردی بهشت از ماه های
کذا هر ماهی آنچه بقسط واجب شود با آنچه ملحق شود بدان از تکلم و تجزی و توابع و لواحق برسانیم
و در رسانیدن و مماطله ننمائیم و بهیچ وجه علتی و حجتی و اختلال و احتجاج نکنیم و مال
هر ماهی از وقت و محلش باز پس نداریم و در این دعوی هیچ آفتی آسمانی و لا زمینی نکنیم
و هم چنین سبب تا جو شیدن چشمها و نقصان عمارات و از زلزله و انداختن اشجار و نبات
نیاوریم و سخن نگوئیم و بسبب خلل بنا و آوردن و خلل بنا و لشکر و کرمیتی عاجز و هیچ
چیز از وجوه که رخنه در آنها در مال این ضمان و چون از بعضی از ما با بعضی تنی از این
خراج منتقل و حوالکرده شود آن بعض مال از ان کس موضوع و مدفوع بود از جمله مال
او و مضاف و ملحق بود با ضمان آن کس از ما که این مال بدو منتقل شده باشد پس ما اجابت
کردیم و قبول نمودیم و ما را ضامن او کردانید بدین پس ما از برای امیر المؤمنین و عامل او و آن
کس که قائم مقام او باشد ضامن آن شدیم ضمانی صحیح و لازم از جانب ما و منتها از این ضمان
بری نگردند الا انجام بذان و از ان بیرون آوردن هر یک از ما در این ضمان کفیل و پایندان
اصحاب خود ضامن است از ایشان ما دام تا در این ضمان داخل باشد و در این کتاب هر یک
از ما زنده از مرده و از حاضر و غایب و توانگر و درویش ما مرات و ذمت هیچ یک از
ما بری نشود الا بوفا نمودن بدانچه ما ضامن آن شده ایم و ما بر نفس خود عقد بستیم

[illegible]

از برای امیر المؤمنین و عامل او و آنکس که نایب مناب و قایم مقام او باشد و عهد کردیم
که ما را اگر خواهد با جمعنا بدین مال بخطا التبه بخواهد یا پراکنده و جدا و چون یکی از ما ضیعه
خود را از مال الخراج برساند دفعتا و بری نگردد و از باقی نصیب دیگران تا آنکه جمیع مال
ضمان را استیفاء نمایند و بستانند و بر این جمله جمعی را شهود که در این کتاب نام ایشان
برده الله برا اقرار این جمع که بر این توقیع و نشان کرده اند و نام خود ثبت نموده اند در این کتاب
بعد از آنکه هر آنچه در این کتاب مسطور و مضمون بود راست جمعا احتیا المعرف بر ایشان خوانده
پس ایشان بمعرفت آن اقرار کردند و معترف شدند و بر نفس خود واجب و لازم کردانیدند
در صحت عقول و جواز امور فیما لهم و علیهم و کذلک فی شهر کذا السنه کذا و الله اعلم

فصل دوم در ذکر احیاء از قم و خراج صنیعتهای ایشان

منسوب بوده بخراج بنی ... و آن را احیا ذکر کرده الله چنانچه از هر قبیله یکی که معروف
و مشهور بوده خراج آن قبیله بنام او تعیین دفتر و جمع دادوری بسلک کشیده و منقش
داده بحیز فلان و جمیع خراج قم قرار کرده اند بر احیا انچنانچه در این موضع ذکر میکنیم

اثلث نعم ا	حی بان ١	ولد الاحوص از انجمله
حیز	......	جمع او
ولد محمد بن سعد بن مالک بن احوص	......	عبد و بیر کرد و احمد بن محمد بن سعد و علی
حیز	......	جمع او
ولد محمد بن سعد بن مالک	......	محمد بن حمید و الفراوند و محمد بن حسن و حموه علی
حیز	......	قوم او
ولد احوص بن سعد بن مالک	......	محمد بن احوص
حیز	......	مرد مراو
ولد اسحق بن سعد بن مالک	......	محمد بن اسحق و مصقله بن اسحق
حیز	......	جمع او
ولد زکریا بن سعد بن مالک	......	علی بن مالک بن سعد و اکثر اولاد او
حیز	......	مرد مراو
ولد اسحق بن احوص اکبر	......	متوکل بن اسحق

[illegible]

حسن ...... فسوم راو

ولد موسی بن احوص
حسین ...... حمزه او
ایوب بن موسی و مطهر بن موسی

ولد مالک بن سعد
حسین ...... فسوم راو
مرزبان بن مالک

ولد حسین بن سعد بن مالک
حسین ...... فسوم راو
صیلوس و صیلوس و غیرهم

ولد ابن خالد ذکر ابن مالک بن احوص
حسین ...... فسوم راو
بنین ابی خالد محمد بن حسن

ولد عیسی بن سعد بن مالک
حسین ...... فسوم راو
علی بن عیسی و ابن حسن علی

ولد عامر بن سعد بن مالک
حسین ...... فسوم راو
عبد بیر و ابن عامر

ولد محمد بن مالک بن احوص
حسین ...... فسوم راو
حسن بن متویر

ولد سعد بن احوص
حسین ...... فسوم راو
جعفر بن سعد و حسن بن سعد و علی و عبد

ولد محمد بن احوص
حسین ...... فسوم راو
احیا قم ... ابراهیم ... شاذ نکو و ... ابراهیم

عامر بن عمران و یحیی بن عمران
حسین ...... فسوم راو
ولد ابی بکر بن عبد الله

ولد عمران بن عبد الله
حسین ...... فسوم راو
عامر بن عمران و یحیی بن عمران

ولد ابی بکر بن عبد الله
حسین ...... فسوم راو
علی بن ابی ... و یحیی ... و سهل

ولد الیسع بن عبد الله بن ابی بکر
حسین ...... فسوم راو
حمزه الیسع و سهل بن ...

حمزه الیسع و سهل بن ...
حسین ...... حمزه او
ولد عمران بن ... ابی غسان الکلابی بن عامر

الطلحه ابن عبد الله بن سائب بن مالک ...... علی بن موسی و علی بن عیسی و محمد بن علی
عیسی و ابو محمد بن عبد الله و اخوه ابو جعفر محمد بن علی و ابنه ابو الحسن علی بن محمد
طلحی

حسین ولد الاباء

... ایشان ... ولد الاباء ... ایشان و ... ایشان و ایشان
ولد عبد الرحمن بن سعد ... بن عبد الله و عبد الله بن عبد الله و محمد بن عبد الله
و شعیب بن عبد الله و عبد الملک بن عبد الله و داود بن عبد الله و موسی بن
عیسی بن عبد الله و یعقوب بن عبد الله

فصل سیم در ذکر صورت

خراج بقم و صورت اهل آن از عرب و سبب هلاک و
نابود شدن ایشان از قم چنین میفرماید حسن تاریخ قم که از دیوان قم باز
کرده اند که رسم خراج بقم بر ذکر بوده است از دیگر شهرها و در دیوان قم در آن هنگام

از نویسندگان تاریخات و تحویلات و نویسندگان اخبار و استخراج وجهیده و
اذرویمشاو فیوج و فراشان بیتا و بجد بوده اند در خراج کوفتن اجتناب جهیده را
بوده است و کاتب تاریخ و روزنامجه‌ها اکبر بوجهیه مشرف بوده اند عاملان قم
سبب آنکه اهل قم از عرب چون غالب بوده اند و توانا از ادای خراج امتناع نمودندی و
چون بر ایشان غلبه کردند کردن نهادندی بخاری و مذلت و مکروهی و ناشایست
از زدن و رنجانیدن و دشنام شنیدن تا باشد که از خراج کم بستانند بعضی
در ایشان بماندند و برستانند پس بوقت استخراج از ایشان مطالبت طالع مینمودند
و ایشان امتناع میکردند تا بدان میرسید که ایشان را سرنگون در چاه آویختندی و
میزدند و سرانهای ایشان را خراب میکردند و ضیعتهای ایشان را بدست فرا میگرفتند
و اموال ایشان را بر میداشتند و ابو محمد الحسن بن الحسین بن عبد الله بن مهدی
الکاتب حکایت کرد از برای ابی الفضل محمد بن الحسین العمید از نادرها و قصه‌های
عجیبه که از اهل خراج عرب بقم واقع شده اند و آن را اشعار خود کرد بینه اند اول آنکه
او یکی از عرب قم طلب خراج میکردند و او اصرار می نمود بر ندادن آن شکایت میکرد و
میگفت که نهایت تنگحالی و دست تنگم و هیچ ندارم تا بدان رسید که او را سرنگون
در دیوان او بختند و از جیب او صره از دنانیر بیرون افتاد که زیاده و بیشتر بود از خراج
او پس آن نقد که بر او متوجه شده بود از آن کیسه برداشتند و آنچه زیادتی بود باو رد کردند
و او را باز گشودند پس آن زر را باز گرد دید و تحسر میخورد بر آنچه از او برداشتند بی رضای او
و هم چنین حکایت کرد از برای ابی الفضل بن حسین العمید که یکی از عرب که معروف و مشهور
بود بکسر خراج یکی از عمال العجم در زمان او را بخواند و مبلغ خراج او از خاصه مال خود بوی
او داد و گفت این را بستان و فردا بر سر دیوان که همه مؤدیان و دهندگان خراج حاضر
این مبلغ را خراج خود بده تا دیگران متابعت کنند و خراج خود بدهند تا در مال سلطان
کسری و خللی و نقصانی واقع نشود آن مرد عرب گفت بالرأس والعین اینچنین بتمام
بنمایم و از پیش او بیرون آمد و ظاهرا ذکر دید پس چون مؤدیان و ارباب خراج را حاضر کردند
آن مرد عرب که عامل مبلغ خراج او را از خاصه مال خود بوی داده بود که تا بسر دیوان
در مجمع مؤدیان بدهد طلب خراج از او کرد او بر عادت معهوده خود ابا کرد و امتناع

کی کفت چیزی ستدم از عامل او را نزدیک خود خواند و کفت پنهانی که مبلغ خراج کرچه
زادم که او بدین بیاد ندهد نزد مینا و توشرطی رفته کفت ان دنایم که تو بمن دادی همه
بیش امد در ان صرف کردم پس چندان که عامل سعی کرد بغیر از ضایع شدن مبلغ مال
خود که باو داده بود فایده ندید و ایضا حکایت کرده یکی از عرب بسبب انکه خراج بسیار
بروی متوجه شده بود بخانه پنهان شد وکیل و معروف باحمد بن الصلت بن عتاب
بدیوان نزدیک عامل حاضر امد و خلوتی کرده نشستند و وکیل قصه صاحبش با عامل باز
میراند و التماس کرد که در خراج صاحبش نظری نماید و سبک فرماید و در میانه سخن
نزدیک تر میشد تا انکاه که جستی زد و خصیه عامل را در مشت کرفت و بفشرد
عامل فریاد و اواز میکرد و او را منع مینمود و او دست باز نمیداشت عامل کاهی نرم و
کاهی درشت با او سخن میکفت و خصیه او [illegible] نمیکرد تا ان کاه که عامل عقد بست که بعضی
این مکروه که احمد بن الصلت رسانده و را ابلاغ نکند و خراج صلاح او در دو او را [illegible]
کرداند بعد از ان رها کرد و عامل بر عهد وفا کرد و بفرمود که غلات صاحبش برندارند
و خراج او سبک کردانید ابو الفضل چون این حکایت شنید بسیار بخندید و بسیار تعجب کرد
پس از ان بو محمد کفت که اهل محلت غرزان از فرزندان عرب تر بوده اند و ان کسانی بوده اند که
فتنه انکیخته اند تا غایتی که بسبب طمع ایشان در کسر خراج و کم کردانیدن ان فرزندان خود را
تحریص میدادند در حالت کوچکی و خیره میکردانیدند بر کسر و بجا موختند ایشان
چنانچه مردم مرغان شکاری در حالت خوردی در طلب صید خیره میکردند و
[illegible] پیدا ارند و همچنین رسانیده اند بعضی از ایشان که شاخهای کوچک درخت
میکرفتند و پسران کوچک خود را [illegible] و بدان چوبها ایشان را میزدند
و در زبان ایشان مینهادند که بکویند الله الله ایها الاستاد تا ما فی حالی فقد وقع
البرقان علی غلتی فافسدها و وقع الدود علی حنطتی واکل واضاع الجراد والقمل سائر [illegible]
یعنی الله الله ای استاد [illegible] حال من بحقیقت که زنکار در غله من افتاد و
ان را بخورد و تباه نمود و کرم واقع شده در کندم من وان را بخورد و [illegible] مانند ملخ
بکلی بخورد کودکان [illegible] این کلمات تکرار میکردند و باز میکفت تا ان کاه که [illegible]
چنانچه بوقت احتیاج بدان تکلم میکردند پس ابو الفضل دیکر باره بخندید و تعجب نمود و بعضی

از مشایخ کفتند که این حکایات و روایات بدرستی پیوسته است زیرا که همیشه همت قوم و غرض
ایشان پیوسته بر کسر خراج بوده است و پاکیزه کردانیدند سراها و فرشها و جامهای
ایشان و انکه اسبان و چهار پایان ایشان نیکو و مرغان شکاری ایشان [illegible] و طعم
و علف بسیار بود و پیوسته بذل طعام کنند و عطا دهند و ذکر ایشان بشجاعت و
شجاعت منتشر بود و پس از این جهت بارها ایشان را بسبب خراج بلاد هلاک کرده بجهة اول
انکه نافرمانیها کردند و عاملان مامون را فرمان نمیبردند و عصیان کردند تا مامون علی
بن هشام را با خیل تمام بدیشان فرستاد تا ایشان را بکشت و خراب کرد و مالی بسیار
جمع کرد و دیکر در خلافت معتصم بر روی علی بن عیسی بیرون امدند
و نافرمانی کردند تا مامون علی بن عیسی را با لشکری چند بر سر ایشان فرستاد تا ایشان
را خراب کردانید و سراها و منازل و باغات و بساتین ایشان را بسوزانید و بنیاد
زیان با ایشان رسانید پس هم چنین در خلافت مستعین واقع شدن فتنه در میان و در
صغر امتناع نمودند از ادای خراج پس از ان چند سال دیکر تا مستعین مفلح ترکی را بدیشان
فرستاد تا کشش کرد و مال بسیار جمع کرد بعد از ان در خلافت معتمد مدتی چند سال
کردند و [illegible] را که کاتب بود منع کردند از انکه در شهر [illegible] تا ان کاه که بر ایشان ظفر یافت
و خراج هفت سال جمع کرد پس معتضد ابرهیم کیلغ را بفرستاد تا در میان ایشان کشش کرد
بعضی را بکشت و بعضی را سر بریده و بکرفت و بعضی را از خانمان اواره کردانید یکی از اسباب
وقلع شدن ایشان این بود که یاد کردیم و تمامی هلاک و نیست شدن ایشان افتراق کلمه
ایشان بود یعنی بعد از انکه همه یکدل و یکزبان بودند هر کس [illegible] ایشان راهی [illegible]
و اختیاری کرفت و کروه کروه شدند و هر چند بعضی جمعی دیکر کرد میامدند و بارها
خذلان یکدیکر میکردند و چون فتنه بیش میامد تدارک و اصلاح ان هر یک با دیکری
کذاشتند و هم چنان در توقف میافتاد پس چون حمزة الیسع والی ایشان شد و برادر
علی بن حمزه پس از او عامر بن عمران فرزندان احوص مخالفت نمودند و متابعت نکردند و چون
یحیی بن عمران بر عاملان بیرون امد و عصیان کرده هیچ کس با او در ان موافقت نکرد و از او
دور شدند تا غایتی که علی بن هاشم بر او ظفر یافت و فرزندان عبدالله در حرب مفلح
الحسن با خذلان کردند تا او را کشتند و هم چنین با محمد بن علویه و سعد و علی بن [illegible]

وغیر ایشان خذلان کردند تا ایشان بکرفتند و محبتر امیر بردند و ایشان را بکشتند
و بیشتر از این علی بن محمد خزرج و جعفر بن محمد را خذلان کردند و بگذاشتند تا ایشان
را بکرفتند و عراق بردند پس جعفر را بکشتند و علی بن خزرج را محبوس کردانیدند
و مدتی محبوس بود تا آنکاه که خلاصی یافت و هم چنین خذلان یکدیکر میکردند
تا دشمنان اموال و اسباب ایشان را بدست فرا میکرفتند و بر ایشان دلیری میکردند
هم چنین کاهی غالب میشدند و کاهی مغلوب تا آنکاه که طایفه دیلم بدین ناحیه غلبه
کردند پس بعضی از ایشان جلاء وطن کردند و بعضی هلاک شدند نعوذ بالله من
سوء العاقبة انتهی از کتاب تاریخ قم

باب هفتم در ذکر وزرای قمیین میباشد

و این باب مشتمل بر هفت فصل میباشد

فصل اول در ذکر مؤید الدین محمد بن محمد بن عبد الکریم قمی میباشد

چنانچه که در مجالس المؤمنین مذکور است که ابن کثیر شامی گفته که او وزیر خلیفه
مستنصر بود و اخر او را با برادرش حسن و پسرش فخر الدین احمد بن محمد و سایر
اصحابش کرفت و حبس نمود و ابو الازهر احمد بن محمد با قلندا انجامی او منصوب ساخت
و در تاریخ الوزرا مسطور است که مؤید الدین محمد قمی بعد از فوت مؤید الدین
قصاب قلادهٔ وزارت شد چون ناصر خلیفه از این مرحلهٔ فانی در کذشت و الظاهر
بالله بر مسند خلافت نشست بدستور زمان پدر آن منصب را بمؤید الدین مسلم
داشت و مؤید در زمان المستنصر بالله نیز بعز تحت رایت وزارت بر افراشت

فصل دوم در ذکر مؤید الدین ابو طالب محمد بن علی ابن محمد العلقمی قمی میباشد

هم چنانکه در مجالس المؤمنین مذکور است که او از
اکابر وزرا و اعاظم فضلا و اسخیا بوده علمای اسلام بنام او کتب نفیسه تالیف کردند
و شعرا در مدح او قصاید غرا نظم فرموده ابن ابی الحدید معتزلی را شرح نهج البلاغه را
در ده جلد بنام نامی او نوشته و هزار دینار زر سرخ و خلعت لایق و اسب و زین
فایق صلهٔ آن یافته و شیخ ابو الحسن صغانی که از علمای اهل سنت است کتاب عباب زاخر
و لباب فاخر را بنام او نوشته و در خطبهٔ آن فصلی که متضمن شطری از بزرکی و
فضیلت پروری آن وزیر بحر یراست ذکر نموده و کفته لما کان مولانا [illegible]

الوزیر الاعظم الصاحب الکبیر المعظم العالم العادل المؤید المظفر المنصور المجاهد
صدر العالم مؤید الدنیا و الدین عماد الاسلام و المسلمین عضد الدولة
تاج الملة رکن الملک ظهیر الخلافة المعظمة صفی الامامة المکرمة ملک الوزراء فی
الشرق و الغرب غیاث الوری ابو طالب محمد بن السعید المرحوم کمال الدین ابو العباس
احمد بن محمد علی العلقمی نصیر امیر المؤمنین ذو الفضایل المشهورة و الفواضل المشکورة
و المناقب المبرورة و المآثر المأثورة الواقف علی مصالح العباد همه و لها ما المبذول فی
حراسته نفایسهم و نفوسهم اقصی جهده و منتهاه الذی منحت الوزارة منه قطب الائمة
و حیزها و اسعدها و زهیت و سادتها علما بانه اعلم من ولیها و اکرم من تولاها
شعر ان الوزارة لم یکن کفوا لها الا الوزیر محمد بن العلقمی الذی اخصب به
ربع الفضایل و کان ذاوی وضح بسعیه معلم العلوم بعد ان کان دارسا و حییت به سنة
المرهونة بقوله الاسلام و اصبحت بقوایض مکارمه جوامع الامال و اضحت بعواقبها
النفقة الوفرة و افاض علی حفدة الادب سجال مواهبه لعامره و حببه الیهم بما اثا لهم من منحه
السابقة فاصبحت رباعه بعد الدروس فتنبهت همم اولی العلوم و کانت راقدة و فاضت
شعاب الفواید فیض ایادیه الغرایر و کانت تلک الشعاب جامده شعر کلما قیل قد تناهی
ارانا کرما اهتدت به لیالی الکرام لا زال الاسلام محروسا بعوالی همه و الایمان محمیا
بماضی سیفه و قلمه و الوغا یا فی ظلال نعایته وادعین و مملوکا لما النفضل الغنا [illegible]
قاصفین نفق بضاعتی من العلم بعد ان کانت کاسدة و اصلح مجد من نظره الی طویتی الدهر و کنت
اجهد بها فاسدة و [illegible] بمطالعه مصنفاتی و ارتضاء مؤلفاتی و لقد انفقت علی کل نفیسة
فی غیر طائلة و کلمة کل عرضتها علی غیر فضیلة و ددت ان تلک الساعة لم تسمع و علمت ان تلک
الکلمة کانت تقول و عنی فلما قشی فی هذا الشرف ان سیقرض غیر ذکری بعد انقضاء
عمری لم ازل افکر فیما یخلد لی من بیوت الاشا الی حکم جنابه و یجعل الوجود بی خلقا یقول
فی الخدمة ما جشان منابر الی ان ادغر الی اسما فعد الله تعالی الاوان [illegible] امره و عضد الاسلام
بافاضته البرکة علی عرایان اولف فی لغة العرب کتابا یکون انشاء الله تعالی بیمین نقیبته و فوق الا
رب جامعا شتاتها و شواردها حاویا مشاهیر لغاتها و ادابها تشتمل علی [illegible]
التراکیب و اقاصیها و لا یغادر سوی المهملة صغیرة و کبیرة الا یحصیها فنمتی هو موسم

الشریف علی ما کنت تاده جویت فی طاعته و توخی کریم رضاه علی ما انا معتاد مودة فقت
هذه الجریدة العیداء و الفریدة العذراء الی کریم کفو و خطب اعلم کل ذی فطنة و لب فانتزح
استحقاق عقایل نتایج العقول لعقول الیسر طبعه و نعم المثل السایر ذوافق شن طبقه انتهی
اکثر کلام صنعای را اظهار شطری از فضایل آن وزیر بصفت مبانی نقل کرده و بالجمله بر هیچ
یک از ناظران آثار مخفی نیست که مؤید الدین انواع فضایل فطری و کمالات کسبی داشت
و هم واره رقم محبت اهلبیت بر لوح ضمیر و صفحه خاطر می نگاشت و چون مستعصم
خلیفه با آنکه خود را امام و خلیفه بر حق میدانست هم واره و مناهی را در شام و صبح
گاهی مباشرت و از نضال لنتوار نکاب بدعت یکساعت نمی پرداخت و مؤید الدین
از مشاهده آن آزرده خاطر بوده در اصلاح حال او تامل بسیار می نمود تا آنکه در
سنه ۶۵۴ میان سنیان و شیعیان بغداد بتعصب فتاده آتش نزاع بالا گرفت و پسر
مستعصم ابوبکر با فوجی از سپاه بحمایت اهل سنت و جماعت کرخ بغداد را که ساکنانش
شیعی مذهب بودند غارت نمود و بسیاری از سادات را اسیر نمود بجواری هر چه تمام
تر محبوس گردانید و چون وزیر قمی الاصل بوده در مذهب تشیع و محبت اهلبیت و میل
ایشان غلو می نمود ازین حرکت عنان اختیار از سلوک طریق دولتخواهی برتافته و سعی
و اجتهاد نمود در ویرانی اساس دولت عباسیه تا از یافت و در سنه اربع و خمسین و ستمائه
که هلاکوخان از ماء النهر بقصد تسخیر ولایت عزیمت نهضت نمود و خاطر از مهم ملاحده
فارغ ساخته رایت عزیمت بجانب دار السلام بغداد بر افراخت خواجه نصیر الدین محمد
طوسی که در آن حین از حبس ملاحده نجات یافته و از هلاکوخان انواع تعظیم و اکرام دیده
بود همراه بود ابن العلقمی فرصت را غنیمت دانسته قاصدان مخصوص بپایگاه فرستاد
و ایشان را بتوجه بغداد ترغیب نمود و اظهار کرد که جمیع امرا و لشکریان خلیفه را بهر
حسن تدبیر از حوالی خلیفه دور ساخته ام هر چند زودتر رکاب ظفر انتساب متوجه
بانصوب گردانید که تا سایر این ملک بدست خواهد آمد هلاکوخان شرح احوال به
تفصیل و اجمال دانسته با لشکر بی عدد احتشام و شیاه بهرام انتقام روی بسوی دار
السلام بغداد نهاد و بعد از تلیا و لتی روز یکشنبه چهارم ماه صفر سنه ۶۵۶ مستعصم
مضطرب گردیده با دو پسر ابوبکر و عبد الرحمن و بسیاری از علویان و دانشمندان

عزیمت ملاقات هلاکوخان کرد و طرقوتوان از دروازه دار السلام بیرون رفته روی
بدرگاه خان آورده چون بکرباس گردون اساس رسید خلیفه و پسران را
با دو سه نفر خادم باو نهاده باقی را موقوف گردانید و هلاکوخان در باب افنا و
ابقاء خلیفه مذکور با خواجه نصیر الدین و دیگران مشورت مسلوک داشته همه بر
قتل خلیفه متفق گردیدند و مستعصم را در نمد پیچیده بوزه میان مالیدند تا
صد مرسد هادی وزا از یکدیگر جدا ساختند و شیعه امیر المومنین بانتقام خون
ائمه معصومین مسرور گشتند در کتاب تحفة الوزراء مسطور است که سبب انقراض
دولت مستعصم عباسی و قتل او و اولاد او آن بود که امیر ابوبکر بن مستعصم شبی در
محله کرخ که مسکن شیعیان بود میگذشت وقتی سحری شنید که در نماز وتر یکی دعا
میخواند که بر مزاج عصبیت امتزاج او ناخوش آمد و بنابرین لشکر برنشاند و محله کرخ
را غارت کرد و قریب هزار دختر از علویه و غیرهم اسیر کرد و وزیر ابو الفضل محمد بن العلقمی
که شیعی بود چون این حال را مشاهده نمود برآشفت و سوگند خورد که قرار نگیرد
تا آل عباس را بدست مغول ندهد در حال چهار طبق کاغذ را وصل کرده و صورت
بغداد را بجا نقش فرمود و پنهان بقاصدی امین داد و بپادشاه جهانگیر
خان اعظم هلاکوخان بن چنگیزخان فرستاد در وقتی که هلاکو از جیحون گذشته
بود کاغذ بوی رسید و وزیر بتخریب لشکر عرب مشغول بود و بتقویت لشکر مغول میکرد
تا خلیفه و اولاد او بدست پادشاه جهانگیر داد و بکشت و یکصد و پنجاه دانشمند
را از اهل سنت که فتوی بقتل و غارت اهل کرخ داده بودند بپاداش رسانید تا بخون
ایشان چه رسید فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین ابو القاسم الحسین بن
علی بن الحسین بن محمد بن یوسف الوزیر المغربی شیخ نجاشی گفته که او از اولاد بهرام گور است
و مادر او فاطمه دختر ابو عبد الله محمد بن ابرهیم بن جعفر النعمانی است که شیخ ما و صاحب
کتاب غیبت بوده حسین را مصنفات بسیار است از آن جمله کتاب خصایص در علم قرآن
و کتاب اختصار اصلاح المنطق و کتاب اختصار غریب المصنف و رساله در معرفت
قاضی و کتاب الاطلاق بالاشتقاق و کتاب اختیار شعر ابی تمام و اختیار شعر بحتری
و اختیار شعر متنبی و طعن بر او در منتصف شهر رمضان وفات یافت سنه ۴۱۸

فصل سیم در ذکر ابو الفضل محمد بن الحسین قمی هم چنانچه در مجالس المؤمنین
مذکور است ابو الفضل محمد بن الحسین المعروف باستاد بن العمید القمی وزیری
بحر بر جواد و مشیری که در هر فن استاد بود صاحب بن عباد از زمره اصحاب و عبید
عبد الحمید کاتب مکاتبت از غرر بدایع است در حقایق علوم غریبه ماهر و دقایق
حکم و فنون عقلیه بر طبع نکته دانش ظاهر بود و در تاریخ یافعی مسطور است که او
وزیر رکن الدوله بویه بود و در علوم فلسفه و نجوم مهارت تمام داشت و در علوم
ادبیه و ترسل در زمان خود بی نظیر بود و کامل الریاسة و جلیل القدر بوده
یکی از اتباع او صاحب بن عباد است که بواسطه شرف صحبت او بصاحب ملقب شده و
چون در کتابت و انشا ید بیضا داشت در شان او گفته اند شعر بدئت الکتابة
بعبد الحمید وختمت بابن العمید و جمعی از شعرا قصد خدمت او نموده اند و مدایح
برو خوانده اند و صلها گرفتند از انجمله متنبی در ارجان بخدمت او رسید و او را مدح
کرد بقصیده که اولش این بیت شعر بادمواک صبرت ام لم تصبرا و بکاک ان لم یجر
دمعک او جری و سه هزار دینار زر سرخ باو داد **مؤلف تاریخ مصر و
قاهره آورده** که چون صاحب بن عباد به بغداد رفت و مراجعت نمود استاد از
او پرسید که بغداد را چون دیدی صاحب بن عباد گفت بغداد فی البلاد کالاستاذ فی
العباد و ایضا روایت نموده که روزی صاحب بن عباد بعد از وفات ابن عمید در سرای
او میگذشت در بیرون آن سرا هیچ کس ندید بعکس آنچه پیشتر از خدمتکاران زبون را
ابیاتی از روی عبرت بر زبان راند شعر ایها الربع لم علاک اکتیاب این
من کان الدهر یفزع منه و از علی بن سلیمان روایت نموده که گفت در شهر ری
خانه خراب دیدم که سوای درگاه آنخانه بر جا نمانده بود چون تامل نمودم دانستم
که در ابن عمید است و در آنجا این چند بیت را نوشته دیدم اعجب لصرف الدهر معتبرا
فهذه الدهر من عجایبها عهدی بها بالملوک زاهیة قد سطع النور فی جوانبها
تبدلت وحشة بعد ساکنها ما اوحش الدار بعد ساکنها **و در بعضی
تواریخ مذکور است که ابو الفضل بن عمید** در عهد سلطنت
رکن الدوله بمرتبه وزارت رسید و ترقی تمام او را دست داده بغایت معتبر گردید

تمنا میکرد در آن ایام رکن الدوله را رشد خود رنجیده بود و پهلو در بستر ناتوانی
نهاده بود و عضد الدوله اندیشید که مبادا پدر او را معنی از ورود حضرت رضوان
شتابد و بی رخصت نمیتوانست که متوجه ملازمت گردد بعد از تامل قاصدی
نزد ابو الفضل فرستاد پیغام داد که کدورت مرا از خاطر رکن الدوله بیرون کن
بر چنان کن که مرا طلب دارد ابو الفضل انگشت قبول بر دیده نهاد در آن
باب سعی موفور بتقدیم رسانید و جهت احضار عضد الدوله کسی بشیراز
ارسال داشت و چون عضد الدوله در بلده اصفهان بملازمت پدر بزرگوار
رسید رکن الدوله و باقی فرزندان نیز حاضر ساخته ابو الفضل جشنی عظیم
ترتیب نمود رکن الدوله اولاد بخانه وزیر تشریف برده رکن الدوله در آن مجلس
ممالک خود را در میان پسران منقسم گردانید و فخر الدوله و مؤید الدوله را باطاعت
و فرمان برداری عضد الدوله مأمور ساخت والله اعلم **فصل چهارم
در ذکر ابو الفتح علی بن محمد بن عمید قمی هم چنانچه در
مجالس المؤمنین مذکور است که بعد وفات پدر وزیر شد و**
ذو الکفایتین لقب یافت و در تاریخ مسطور است که ابو الفتح علی بن محمد بن حسین
وزیر رکن الدوله حسن بن بویه بود و بعز یگانه بمرتبه رسید که صاحب بن عباد
با وجود اجلال الحق در مدح او گفتی و بیا خواستی و بار خواندی ثعالبی در حق
او گفته که عین الشرف لسانه و سیف الملک سنانه اشعار خوب و فضایل بی
نظیر دارد ابن خلکان گفته که ابو الفتح مذکور جوانی جلیل نبیل سری صاحب فضایل
بود و متنبی در بعضی قصاید والد خود اشعار بملح او نموده و او بوزارت رکن
الدوله هم و اراده از روی استقلال اشتغال نمود چون رکن الدوله وفات
یافت و پسرش مؤید الدوله بویه بر سریر سلطنت نشست ابو الفتح مذکور همچنان بدستور
وزیر بود تا آنکه میان او و صاحب العباد کلفت و نزاع بهم رسید و صاحب خاطر
مؤید الدوله را بر او متغیر گردانید در سنه ۳۶۶ او را مصادره و مؤاخذه و تعذیب
بسیار نمود و حبس کرد و چون از خود نا امید شد و دانست که او را خلاصی نیست
اگر چه جمیع اموال و اسباب خود را تسلیم نماید تذکره را که جمیع ذخایر و اموال او در

پدر او را با او بجا بود طلبیده و در آتش انداخت و چون آن تذکره سوخته شد شخصی که موکل او بود گفت هرچه میخواهی بعد از این با من بکن که مرا بسوختن صاحب تو از مال من یکدینار بخواهند با او واصل شد و او همچنان در شکنجه و عذاب گرفتار بود و در بعضی از شعرای آنجا صفا این دو بیت را گفته ال العمید وال البرمان مالکم قل المعین لکم ومال الناصی کان الزمان یحبکم فبدلله ان الزمان مواخون لغادر و ابو الفتح بچند مدت پیش از آنکه کشته شود این ابیات را بر زبان میراند شعر

دخل الدنیا اناسا قبلنا رحلوا عنها وخلوها لنا و نزلنا ها کما قد نزلوا ونخلیها لقوم بعدنا

فصل پنجم در ذکر مجد الملک قمی مشار الیهم چنانچه در مجالس المؤمنین مذکور است مجد الملک ابو الفضل اسعد بن محمد بن موسی البراوستانی القمی صاحب معجم البلدان گفته که براوستان دیهی است از قم و از آنجاست وزیر مجد الملک ابو الفضل سعد بن محمد براوستانی که وزیر سلطان برکیارق بن ملکشاه بود و بر او غالب بود و لشکریان او را متهم ساختند بآنکه با ایشان سلوک خوب نمینماید و بر او خروج کردند و از سلطان او را طلبیدند و سلطان از روی ضرورت او را تسلیم ایشان نمود و با ایشان شرط کرد که قصد جان او نکنند اما ایشان اطاعت نکردند و او را شهید ساختند و تفصیل این قصه بر وجهی که در حبیب السیر مسطور است آنست که سلطان ملکشاه در اواخر حیات خواجه نظام الملک را عزل کرده و منصب وزارت بتاج ابو الغنایم قمی عنایت فرموده و شرف الملک را از وزارت معزول ساخته بود لاجرم هیجان و غبار فتنه کشته و الحربکیه و در عهد سلطان محمد بن ملکشاه که والی آن خطه بود او را منظور نظر عنایت فرموده و مؤید الملک سلطان محمد را بر مخالفت برادر دلیر ساخت تا لشکر فراهم آورده در شوال سنه اثنی و تسعین و اربع ماه از گنجه بجانب قتال بیرون آمد و برکیارق نیز متوجه برادر گشت ... او را غاظم امرای و قصد مجد الملک که منصب مستوفی داشت نمودند بسبب آنکه کفایت اموال دیوان شده ابواب منافع معزبان درگاه را مسدود کردانیده بود و مجد الملک چون سیل الطبر متوجه بکشتی شاطفشر برکیارق پناه برده امرا گریخته خود را در دولت خانه پادشاه انداخت او را تعاقب نموده در حوالی سراپرده غالی صف زدند و کس نزد برکیارق فرستادند که او را

طلبیده اند و او دست از بیرون سینه ملتمس ایشان نهاد امر الواحی حرمتی بر افراشته و عیزل پادشاه در آمده مجد الملک را پاره پاره کردند و برکیارق از این جهت هرچه قیاس بجویده راه از پدره دامن خیمه برداشت و از راه قهستان بلاد الملک رحمت شتافت

و شیخ عبد الجلیل رازی در ذکر وزیر در کرجناب خواجه شیعی معتقد مستبصری عالم و عادل بود و آثار خیرات او در حرمین مکرم و مدینه ظاهر است و در مشاهد ائمه طاهرین و سادات فاطمی احسان هایی او متواتر است و احسان تا بآن مرتبه بود که بیک قصیده که امیر معزی برای او خوانده هزار دینار در سر خیش بداد

و از سید سعید فخر الدین شمس الاسلام روایت نموده که گفت روزی در خدمت بودم باز دوکان غریب درآمدند یکی حلبی شیعی علی نام و یکی ماوراء النهری حنفی عمر نام بود و هر دو بر سلطان مبلغی قرض داشتند مجد الملک بفرمود تا مال ماوراء النهری را که عمر نام بود از خزینه زر نقد دادند و علی حلبی را بیکی از شهرها حواله فرمود پس او خاضر بود که گفت ای خداوند این عجب است که عمر را نقد میدهی و علی را نسیه گفت میدانم اما این کار چنان کردم که جهانیان بدانند که وزیر پادشاه و مغان تعصب روا نباشد و لهذا در عنایت و تسنیا را شامل بود و این را تعمد دادی و عمر را تا کردی و تمکین فرمودی و الحق طایفه علیه شیعه و سادات ایشان را در آنجا که حکم او بفرما و غرض تسبیه فرمون نموده آن کافر مستط باشد و از دیگران آکران آثار ظاهره بر سیرت و سنت طریقه ایشان رفته اند و از اینجا ظاهر شد عنادی که در کتاب فضایح الروافض گفته که چون ابو الفضل براوستانی در عهد برکیارق و سلطان محمد بر مسند وزارت استیلا یافت روزی کار دبیری را در دیوان بخواست بگرفتند و نام کار در ابوبکر بود اما او رافضی بود چون او را پیش مجد الملک بردند گفت او را بیدیا بیخا ضرا تا گفتند ای خداوند او مردی مؤمن است گفت شما گفتید ابوبکر نام دارد و هر رافضی ابوبکر نام کشتنی است و وجه فساد آنستکه هیچ پادشاه ملک مغرب و مشرق را بجا هلی نادان نسپارد که بی گناه مجرد آنکه ابوبکر نام داشته باشد هلاک سازد و این سخن چه صورت دارد که در حواشی و خدم او هر دو آن ابوبکر و عمر و عثمان سنی و شیعی موجود و هفتصد غلام ترک داشت که اکثر حنفی و سنی بودند و از

آثار قبه حسن بن علی است در بقیع که علی زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق
و عباس بن عبد المطلب در آنجا آسوده اند و چهار طاق عثمان بن مظعون که
اهل سنت چنان پندارند که مقام عثمان بن عفان است که او بنا کرده است و
مشهد امام موسی کاظم و امام محمد تقی در مقابر قریش و در بغداد هم او فرموده است
و مشهد سید عبد العظیم حسنی در شهر ری و غیر آن از مشاهد
سادات علوی و اشراف فاطمی علیهم السلام از آثار او است و از جمله آثار حسن خاتمه
او است آنکه بعد از فوت بعد حسب شهادت در جوار فایض الانوار حضرت امام
حسین مدفون قرار یافته رحمة الله تعالی **استاد ابو منصور اوی شیخ**
عبد الجلیل رازی گوید که استاد ابو منصور و برادرش ابو سعید
وزیران محترم صاحب جاه و مکنت بودند و رفعت ایشان از آفتاب ظاهرتر
است و اعتقاد اهل آبه معلوم است که جز شیعه نباشد تبدل و ترادنی زاد و برادر
بیست و هفت قصیده غرا است جامع الحکایات گفته که استاد ابو منصور در
سلک وزرای سلطان طغرل منتظم بوده و پیوسته بادای وظایف طاعات و
رعایت عبادات قیام می نمود و هر صباح بعد از فریضه بامداد بر سجاده نشستی
تا وقت طلوع آفتاب اوراد خواندی بعد از آن سوار شدی و خود را بملازمت سلطان
رسانیدی روزی پادشاه را مهمی روی نمود کس بطلب او فرستاد و ابو منصور
بقراءت اوراد مشغول بود فرستاده را جوابی نداد و چون انتظار شهریار صاحب
اختیار از حد اعتدال تجاوز نمود جمعی از اهل غمز و سعایت زبان بغیبت وزارت
منقبت کشودند و بعرض رسانیدند که پیوسته ابو منصور بنا بر کوتاهی و خود
رائی بحکم حضرت کشورکشائی التفات نمی نماید و سرانجام امور در عهده تعویق
دیوان خاص میکرد و از استماع این سخن سلطان بغضب رفته چون وزیر بپایه سریر
سلطنت مصیر رسید بآن بر وعید که چرا دیر بدرگاه عالم پناه آمدی ابو منصور
جواب داد که من بنده پروردگار عالمیانم و چاکر شهریار جهان با خود نذر کرده
ام که هر صباح تا از عرض بندگی بدرگاه کریم کارساز نپردازم روی بدرگاه سلطان
ایستادگان درگاه پادشاه منتظم نسازم نایره غضب پادشاهی از این کلمات

انبار تسکین یافت و پرتو عنایت بر حال ابو منصور تافت **شعر** ای خوشا آن دانا
که پیش شاه دم / که قهر از نکته خوش می زند / نکته چون آب میارد لطیف
شاه را بر آتش میزند **فصل ششم در ذکر تاج الملک**
قمی میباشد هم چنانکه در مجالس المؤمنین مذکور
است که تاج الملک ابو الغنایم قمی در تاریخ الوزراء مسطور است که
مزاج سلطان ملکشاه در اواخر ایام حیات نسبت بخواجه نظام الملک تغیر و
رنجش بود و منکوحه سلطان ترکان خاتون بود لاجرم فرمان شد که تاج الملک
قمی که دیوان خاتون مذکور وزیر صاحب تدبیر بود با جواب در طریق عداوت
سلوک نمود و بتحقیق مهمات دیوانی اشتغال نماید از آنکه روزی ابو طاهر ارانی
که از فدائیان حسن صباح بود خواجه نظام الملک را باشارت بکاردی دشنه
و بعد از هم گذرانید و تاج الدوله وزیر باستقلال شد **فصل هفتم**
در ذکر شرف الدین قمی میباشد هم چنانکه در مجالس
المؤمنین مذکور است که شرف الدین ابوطاهر بن سعد القمی در اوایل
ایام شباب از بلده قم که مولد او بود طریق مسافرت اختیار کرده و در بغداد
شتافت و در سلک ملازمان عارض سپاه سلطان ملکشاه انتظام یافت
و در سنه احدی و ثمانین و اربع مائة که رعایای مرو از عامل شکایت بدرگاه
عالم پناه خواجه نظام الملک ورزیدند آن شغل در عهده شرف الدین کردند
منشور عاملی مرو فرمودند نام او را وجیه الملک نوشتند و او قریب چهل سال
در بلده مرو بدان مهم اشتغال داشت بعد از آن دیوان والده سنجر گشت
و چون شهاب الاسلام وفات یافت کوکب اقبال شرف الدین باوج شرف و
دولت انتقال کرده بمنصب وزارت سلطان رسید و او بغایت متدین و
متشرع بود و در کمال حلم و وقار بامر وزارت اشتغال نمود اما پس از آنکه مدتی سه ماه
بدان کار پرداخت ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الخ بگوش جانش رسیده
بریاض جنان منزل ساخت صاحب جامع التواریخ گوید که مرقد شرف الدین در جوار
روضه مطهره امام هشتم واقع است و در نواحی مشهد تربت بزرگوار است

باب هشتم در ذکر احادیثی که دلالت دارد بر شرافت و فضیلت بلدهٔ طیبهٔ قم و این باب مشتملست بر یک فایده و بر بیست و یک نور شعشعانی و یک فضل پس میگوئیم اولا
تیمناً و تبرکاً میگوئیم در فضیلت بلدهٔ قم باین آیه شریفه بسم الله الرحمن الرحیم
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی چونکه از بهر کرده مراد از
این مسجد اقصی بیت المقدس میباشد و این فضیلتیکه خلاق عالم در این آیه شریفه از برای
بیت المقدس فرموده است ممکن است که بگوئیم شامل این بلدهٔ طیبهٔ قم هم باشد زیرا که حضرت
امام علی النقی ع فرموده قم قطعه ایست از بیت المقدس هم چنانکه در مقام خود ذکر خواهد
شد ان شاء الله تعالی **فائده** بدانکه از برای بلدهٔ طیبهٔ قم اسمهای بسیاریست که از اخبار مستفاد میشود
و ما آنها را استخراج نمودیم از آن اخباری که در شرافت قم وارد شده هر چند این اسما علم
نیستند مگر کلمهٔ قم لکن صحیح است اطلاق این اسما بر وی بادنی مناسبتی و دلالت بر زیادتی
شرافت و فضیلتش میکند **اول قم** ۲ زهراء ۳ ارض الجبل ۴ قطعه من بیت المقدس
۵ مجمع انصار القائم ۶ حرم اهلبیت ۷ مطهره ۸ مقدسه ۹ حجة علی البلاد ۱۰ مجمع
۱۱ ماوی للفاطمیین ۱۲ مستراحا للمؤمنین ۱۳ عش آل محمد ۱۴ معدنا للشیعة
۱۵ کوفه صغیره ۱۶ ماوی الشیعة المجد(?) ۱۷ معدنا للعلم والفضل ۱۸ مقصم
الجبارین ۱۹ مذاب الجبارین ۲۰ بلد الائمة ۲۱ بلد الشیعة الائمة ۲۲ امان
للخائفین ۲۳ مفزع للمؤمنین ۲۴ مفر للهاربین ۲۵ المدفوع عنها البلاء
۲۶ المرفوع عنها البلاء ۲۷ المفتوح الیه باب الجنة ۲۸ بلد الامین
۲۹ مختار البلاد پس در اینمقام ذکر کنیم اخبار و احادیثی که متضمن این اسماء و دلالت
کننده بآنها است از حضرت رسول و ائمه هدی **نور مشعشع اول در ذکر
احادیثی که دلالت دارد بر نامیده شدن این بلده است بقم** و وجه
نامیده شدنش بقم و مشتملست این نور بر مصابیح الزاهره و ذکر احادیث المعراجیه **مصباح
اول در ذکر حدیثی که دلالت دارد بر نامیده شدن قم بقم** هم چنانکه
در درهٔ خضراء ذکر خواهد شد حاصل او آنست که حضرت پیغمبر ص فرمودند
که در شب معراج در آسمان چهارم نظر کردم بسوی قبه که از لؤلؤ بود و از برای او چهار

رکن

فائده

و هم ارکان کوه(?) این چهار قبه از استبرق سبز بود گفتم یا جبرئیل چیست این قبه آنچنانکه کردیدیم(?)
در آسمان مثل او و نیکوتر از این پس گفت این صورت شهریست که قم گفته میشود از برای شیعیان تو ای محمد(?)
پس این حدیث دلالت دارد از کلام جبرئیل که اسمش قم میباشد **مصباح دویم
در ذکر حدیثی که دلالت دارد بر وجه نامیده شدنش بقم
و آن حدیث هم در نور مشعشع چهارم ذکر خواهد شد** حاصلش
آنکه رسول اکرم فرمودند در شب معراج نظر کردم بسوی بقعه در زمین جبل که نیکوتر بود
از زعفران از حیث رنگ و نیکوتر بود از مشک از جهت خوشبوئی و شیخی در آن بقعه نشسته بود
و بر سر شیخ برنسی بود گفتم ای جبرئیل این بقعه چیست عرض کرد این بقعه ایست که جمع میشوند در آن
شیعیان علی بن ابیطالب گفتم این شیخ کیست گفت ابلیس است گفتم چه اراده دارد از ایشان
عرض کرد اراده دارد که منع کند ایشان را از ولایت و دوستی علی بن ابیطالب و بخواند
ایشان را بفسق و فجور پس گفتم یا جبرئیل مرا فرود آور بسوی او زودتر از
برق جهنده پس گفتم از برای او قم یا ملعون یعنی برخیز از این زمین پس شریک شو با مرجئه در زنهای
ایشان و اموال ایشان بجهت آنکه اهل قم شیعیان من و شیعیان وصی من علی بن ابیطالب میباشند
پس این حدیث دلالت دارد بر وجه نامیده شدنش بقم بنا بر مرجئه شیخ طریحی در کتاب
مجمع البحرین فرموده که در احادیث مذکور است که طایفه
مرجئه اشخاصی هستند که میگویند ترک نماز و روزه و ترک غسل جنابت و خراب کردن
کعبه و نکاح کردن مادر ضرری ندارد بایمان بجبرئیل و میکائیل میباشد لعنة الله علیهم
اجمعین **مصباح سیم در ذکر حدیثی که دلالت دارد بر وجه**
نامیده شدنش بقم علامه مجلسی میفرماید در بحار و فی روایات الشیعة ان رسول الله
لما اسری به رای ابلیس بارکا بهذه البقعة فقال له قم یا ملعون فسمیت قم بذلک یعنی در شب معراج
پیغمبر دید ابلیس را که در بقعه قم نشسته بود پس فرمود از برای او قم یا ملعون پس
پس از این جهت نامیده شده بقم **مصباح چهارم در ذکر حدیثی که دلالت دارد
ایضا بر وجه نامیده شدنش بقم و ایضا دلالت دارد که قم
را ارض جبل گویند هم چنانکه علامه مجلسی**
فرماید در بحار که در کتاب علل الشرایع صدوق نقل است عن علی بن عبد الله الوراق عن سعد

بن عبدالله

عن عبد الله عن احمد بن محمد بن عیسی و الفضل بن عامر عن سلیمان بن مقبل عن محمد بن زیاد الازدی
عن ابان بن عثمان عن الصادق جعفر بن محمد قال حدثنی ابی عن جدی عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لما اسری بی الی السماء حملنی جبرئیل علی کتفه الایمن فنظرت الی بقعة بارض الجبل حمراء
احسن لونا من الزعفران و اطیب ریحا من المسک فاذا فیها شیخ علی راسه برنس فقلت لجبرئیل ما
هذه البقعة الحمراء التی هی احسن لونا من الزعفران و اطیب ریحا من المسک قال بقعة
شیعتک و شیعة وصیک علی فقلت من الشیخ صاحب البرنس قال ابلیس قلت فما یرید منهم
قال یرید ان یصدهم عن ولایة امیر المؤمنین و یدعوهم الی الفسق و الفجور فقلت یا
جبرئیل اهو بنا الیهم فاهوی بنا الیهم اسرع من البرق الخاطف و البصر اللامح فقلت قم یا ملعون
فشارک اعدائهم فی اموالهم و اولادهم و نسائهم ان شیعتی و شیعة علی لیس لک علیهم
سلطان فسمیت قم یعنی **نور مشعشع در بیان زمانی که مرا سیر دادند
بسوی آسمان حمل نمود مرا جبرئیل بر کتف** راست خود پس
پس نظر کردم بسوی بقعه در زمین جبال که سرخ بود رنگ او و نیکوتر از زعفران بود از جهت رنگ
و پاکیزه‌تر از مشک بود از جهت بوی پس ناگاه در آن بقعه شیخی بود بر سر او برنس بود پس گفتم از
برای جبرئیل چیست این بقعه سرخ که نیکوتر است از جهت رنگ از زعفران و پاکیزه
تر است از مشک از جهت بو گفت جبرئیل این بقعه شیعیان تو و شیعه علی بن ابی طالب است پس گفتم کیست
این شخصی که صاحب برنس میباشد گفت ابلیس گفتم چه اراده دارد از ایشان گفت میخواهد
منع کند ایشان را از ولایت امیر المؤمنین و بخواند ایشان را بسوی فسق و فجور پس گفتم یا جبرئیل
اهو بنا الیهم **حاصلش آنکه حضرت فرمودند مرا ببر در نزد
ایشان** معلوم میشود که شیطان با اولادهای خود بودند در این بقعه پس مرا برد
بسوی ایشان شتابتر و زودتر از برق خاطف و زودتر از چشم بهم زدن پس گفتم قم یا
ملعون یعنی برخیز ای ملعون پس شریک شو با دشمنان ایشان در اموال ایشان و در اولاد
ایشان و در زنهای ایشان بدرستیکه بر شیعیان من و شیعیان علی نیست تو را سلطنتی پس آن
حضرت قم نامیدند از این جهت که حضرت رسول فرمودند بشیطان قم پس نامیده شد بقم **بیان**
بر این کلام ... بوده ... اسلام ... میکنند **شعر** با ابلیس گفتا شه
دین کرم ... ملعون ... بقم گفتا ...

**نور مشعشع در قم در بیان حدیثی که دلالت دارد
بر آنکه قم قطعه‌ایست از بیت المقدس و ایضاً دلالت دارد بر
وجه نامیدنش بقم چنانچه که علامه مجلسی در بحار ره**
فرموده عن مقاتل الدیلمی نقیب الری قال سمعت ابا الحسن علی بن محمد یقول انما سمی قم
به لانه لما وصلت السفینة الیه فی طوفان نوح قامت و هو قطعة من بیت المقدس یعنی گفت که
شنیدم از حضرت امام علی النقی که فرمود نامیده شد بقم بجهت آنکه زمانیکه رسید کشتی حضرت
نوح باین زمین در طوفان آنحضرت ایستاد و آن قم قطعه ایست از بیت المقدس **شعر**
محفوظ از بلا بود این دار مؤمنین طوفان بد و در نوح بنا شد این زمین **نور مشعشع
در بیان حدیثی که دلالت دارد بر آنکه قم مجمع انصار
حضرت قائم است و ایضاً دلالت دارد بر وجه نامیدنش بقم**
چنانچه که علامه مجلسی در بحار منیر میفرماید و باسناده عن عفان البصری عن ابی عبد الله
قال قال لی اتدری لم سمی قم قلت الله و رسوله و انت اعلم قال انما سمی قم لان اهله یجتمعون مع
قائم آل محمد و یقومون معه و یستقیمون علیه و ینصرونه یعنی عفان بصری روایت کند از حضرت
امام جعفر صادق که فرمودند حضرت از برای من آیا میدانی از برای چه نامیده شد قم
بقم عرض کردم خدا و رسول خدا و تو داناتر میباشید فرمود بجهت آنکه اهل قم اجتماع میکنند
با قائم آل محمد و یاری مینمایند آنحضرت را پس از این حدیث و بعضی احادیث دیگر که اهل قم را
که اهل قم انصار قائم میباشند میتوان گفت که قم مجمع انصار قائم است **نور مشعشع
چهارم در ذکر حدیثی که دلالت دارد بر آنکه حساب
اهل قم در میان قبورشان است و ایضاً دلالت دارد بر
آنکه ارض قم را ارض جبل گویند و قم را او دلالت دارد بر وجه نامیدنش
بقم هم چنانچه در بحار مذکور است** و من روایات الشیعة فی فضل
قم و اهلها ما رواه الحسن بن علی بن الحسین موسی بن بابویه باسانید ذکرها عن ابی
عبد الله الصادق ان رجلا دخل علیه فقال یا ابن رسول الله انی ارید ان اسئلک
عن مسئلة لم یسئلک احد قبلی و لا یسئل احد بعدی فقال عساک تسئلنی عن الحشر
و النشر فقال الرجل ای و الذی بعث محمدا بالحق بشیرا و نذیرا ما اسئلک الا عنه فقال

سؤال سائل از حضرت صادق

بشر كلهم الى بيت المقدس الا بقعة بارض الجبل يقال لها قم فانهم يحاسبون في حفرتهم ويحشرون
من حفرتهم الى الجنة ثم قال اهل قم مغفور لهم قال فوثب الرجل على رجليه وقال يابن رسول الله
هذا خاصة لاهل قم قال نعم ومن يقول بمثل مقالتهم ثم قال ازيدك قال نعم قال حدثني
ابي عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلعم نظرت الى بقعة بارض الجبل خضراء احسن لونا من الزعفران
واطيب رائحة من المسك فاذا فيها شيخ بارك على راسه برنس فقلت حبيبي جبرئيل ما هذه البقعة
قال فيها شيعة وصيك علي بن ابي طالب قلت فمن الشيخ البارك فيها قال ذلك ابليس اللعين
قلت فما يريد منهم قال يريد ان يصدهم عن ولاية وصيك علي ويدعوهم الى الفسق والفجور
فقلت يا جبرئيل اهو بنا اليه فاهوى بنا اليه في اسرع من برق خاطف فقلت له قم يا ملعون
فشارك العالم في نسائهم واموالهم لان اهل قم شيعتي وشيعة وصيي علي بن ابي طالب

یعنی از ابی عبد الله حضرت امام جعفر صادق عم روا
روایت میکند مردی داخل شد بر امام و عرض کرد یابن
رسول الله بدرستیکه من اراده دارم سؤال کنم از مسئله

که سؤال نکرده شما را احدی پیش از من و سؤال نخواهد نمود احدی بعد از من پس فرمود
که میخواهی سؤال کنی از حشر و نشر پس عرض کرد بلی بحق خدائی که مبعوث نمود محمد را بحق بشیرا
و نذیرا که سؤال نمیکنم مگر از همان مسئله حشر و نشر مردم فرمود محل حشر تمام اهالی
زمین بیت المقدس میباشد مگر بقعه زمین جبل که گفته میشود او را قم بدرستیکه
حساب میکشند از انها در میان قبرشان و محشور میشوند از میان قبرهای خود بسوی
بهشت پس فرمود اهل قم امرزیده شده است او را وی گفت برو از خوشحالی پای خود را بر
زمین میزد و برجست و عرض نمود این مطلب برای اهل قم است فرمود بلی و کسیکه مقاله
بمثل مقاله اهل قم بوده باشد و اعتقادش بمثل اعتقاد انها باشد **شعر** روزی که
حشر و نشر و قیامت بپا شود ایمان ز کفر و نیک و از هم جدا شود بهر حساب خلق چه میزان
بپا شود بر اهل قم حساب در قبرها شود خرم کسیکه دفن شود در مزار قم چنین معلوم شد
که این مرد که بوجه خوشحال شد از اهل قم بوده حضرت دیدند که او زیاد مسرور شد فرمودند باو که
ایا میخواهی زاید ازین فضیلت قم را برایت بگویم عرض کرد بلی حضرت فرمودند که حدیث کرد
مرا پدرم از پدرش و او از جدش رسول خدا فرمودند در شب معراج نظر کردم بسوی بقعه

جواب

بر زمین جبل الی اخر این مطالب که در مصباح دویم در ترجمه این حدیث گذشت پس گوی گفته
شود بنا بر مضمون این حدیث شریف که پیغمبر دور نموده شیطان را از این بلده طیبه
قم بنا بر اینکه اهلش معصیت و فسق و فجور ننمایند **جواب اینستکه اولا میگوئیم**
که این بلده طیبه قم بیک امتیازی دارد از شهرهای دیگر از قبیل معصیت
و فسق و فجور در دنیا لکن شیطان اراده داشته که اصل ایمان را از انها منع نماید
همچنانکه این مطلب مستفاد میشود از سؤال پیغمبر از جبرئیل که چه اراده دارد جبرئیل
عرض کرد که میخواهد منع نماید اهل این بقعه را از ولایت علی بن ابی طالب حضرت تشریف اوردند
در این سرزمین مثل برق جهنده و شیطان را از این زمین دور نمودند و فرمودند بشیطان که
تو سلطنتی نداری بر ایشان انها شیعیان من و شیعیان علی بن ابی طالب میباشند
شعر نور محمدی چو بمعراج در رسید ابلیس را ببقعه قم با سپاه دید زد بانک احمدی
بشو دور ای پلید این سرزمین بهشت نه جای تو مرید اخرج توای لعین پلید تباه کار
و از این جهت میباشد که از ابتدای عمارت و ابادی قم همیشه اهلش شیعه اثنی عشری بودند
و تا این زمان سنی و اهل دیگر خارج از مذهب در این بلده طیبه قم عمارتی و بنائی نداشته
اند نیز اگر خلاف غالوا و از امطهره و مقدسه اشاعت نموده است پس خدا خواسته اهلش هم
شیعه اثنی عشری باشند اهلها حواسش که ملا اخطاکی و صنیعه که فتح این بلده طیبه بلی امتیازی
داشته از بلاد دیگر و اسباب فحش [illegible] نوع دیگر فراهم امده بعد از انکه تمام اهل این بلاد
عجم گبر و مجوس و اتش پرست بوده اند و تعظیم اتش نموده اند و اگر خوف طالب بودی هر اینه
ذکر اتشکدهای انها را مینمودم بخصوص اتشکدهائی که در قم و اطراف او بوده و میتوان گفت
که در این اوقات هم ایض نمونه از ان مطلب که تعظیم اتش باشد در بلاد عجم در بین جهال ایشان مرسوم است
و هیچ ملتفت نباشند و ماخذ [illegible] که مشهور و مرسوم و متداول بین جهال عجم است
چهارشنبه سوری است که ان چهارشنبه آخر سال باشد که در شب ان چهارشنبه اتش روشن کنند
و از روی ان [illegible] میشوند و بگذرند و این مطلب را [illegible] و نمونه دیگر انکه در بلاد عجم است
مطلب متداول است که چراغ روشن کنند سلام کنند و حال انکه نزد یکی کردن گشته اند
و اگر بجهة روشن کردن چراغ بود سلام نمیکردند پس همین مطلب یک نمونه ایست از اتش و دیگر انکه
کسیکه بازار [illegible] چراغ روشن کنند میگویند السلام علیک یا شاه چراغ و حال انکه این سلام [illegible]

ماخذی ندارد مگر انکه میتوان گفت نمودن ایشان از تعظیم اتش که از قدیم الایام باقی مانده
اولی و بهتر ترک التفات است هم چنانکه از شارع مقدس منع و نهی رسیده از نماز کردن بر مقابل
اتش و چراغ و این منع و نهی مخصوص باشخاصی نموده است که پدران و اجداد ایشان اتش پرست
مجوس بودند هم چنانی که در کتاب احتجاج طبرسی مذکور است
در جواب از حضرت حجة از مسائلیکه ابو الحسن محمد بن
جعفر الاسدی سؤال نموده بود که او گفت وارد شد بر من از شیخ
جعفر محمد بن عثمان العمری در جواب مسائلیکه نوشته بودم خدمت حضرت حجة که من جمله
از مسائل این بود که نماز کردن در حالتی که چراغ و صورت و اتش در نزد او میباشد آیا جایز است
نماز کردن یا نه و مردم اختلاف نموده اند در این مطلب پیش از تو و این مطلب جایز نیست از برای کسی
که پدرانش اتش پرست بوده اند انتهی پس از این حدیث مستفاد میشود که از برای سادات جایز است
زیرا که سادات از خلقت ادم در اصلاب شامخه و ارحام مطهره بوده اند لکن الحال فتوی جمهور
امامیه بر انست که مطلقا مکروه است چه از برای سادات و غیر سادات زیرا که [illegible]
مذکور است که اتش و صورت باشد مشغول کننده میباشد نماز گذار را حاصل انکه
عمر لشکر اسلام را میفرستاد به بلاد عجم و فتح بلاد میکرد و اهل
عجم را مسلمان مینمود و حکام از جانب خود میفرستاد بان بلادها و هم چنین عثمان در
زمان خلافت حکام از جانب خود نصب میکرد از این جهت اهل بلاد عجم سنی شدند اما
زمین قم شهری نبوده که عمر اهل او را سنی کند بلکه در این سرزمین قلعه ها چند بوده که مشهور بوده
بهمن خدا داد که بعد از هجرت طایفه اشعریین امدند در این سرزمین
و بنا شهر قم را نمودند و اهل ان قلعه ها را بعضی از انها را کشتند و بعضی فرار نمودند
و بعضی مسلمان شدند و انهائی که مسلمان شدند از شیعیان اثنی عشری شدند بواسطه
اهل اشعری هم چنانکه در باب دویم ذکر نمودیم پس بواسطه دور کردن پیغمبر شیطان را از
این سرزمین سنی و خارجی مذهب پیدا نشد بلکه در حقیقت خداوند عالم ذخیره نمود
این زمین طیبه برای طایفه اشعری شاهد بر این مطلب حدیثی است که بعد از این ذکر خواهد
شد که خداوند عالم [illegible] زمین قم را بعرب و این طایفه از عرب یمنی ان مردمانی بودند
که پیغمبر فرموده در حق ایشان اشعریون از منند و من از ایشانم و حضرت ابو الحسن فرموده

که

که اهل قم از خوبان شیعیان ما میباشند در سایر بلاد پس معلوم میشود که مردمان
اهل ان بلادها را سنی نموده بودند و اهل قم از شیعیان خالص بودند و باهل قم روایت است
که حضرت فرموده اند که عجین و خمیر نموده خلاق عالم ولایت ما را در طینت ایشان و حضرت
امام جعفر صادق فرموده اند که تربت قم مقدس میباشد اهلش از ما هستند و ما از ایشان
هم چنانکه اخبار فضایل اهل قم را بعد از این بتفصیل ذکر خواهد شد انشاء الله و از جمله
مفاخر انها بود که اظهار تشیع مینمودند و تقیه نمیکردند و خوفی از کسی نداشتند
بر این مطلب حتی انکه مسلمانان دیگر هم که اثنی عشری بودند در بلادهای دیگر بودند و تاب
تقیه نمیاوردند می امدند در قم و ماوی میگرفتند دیگر اسوده بودند و محل امن
بود این بلده طیبه از برای مؤمنین هم چنانکه در حدیث میباشد که امام فرموده که قم محل
راحت مؤمنین است و ماوی شیعیان ما میباشد که از اول بنای این بلده طیبه خارجی
و سنی در این جا منزل و ماوی نداشته که واقعا یک امتیازی دارد از سایر بلدان که در
ملاحظه کنی میبینی یهود و نصاری و گبر مگر اندکی انهم محله و خانه و عمارتی ندارند از هر
مگر انکه در کاروانسرای بجهة کسبی مانده باشند انهم در بعضی اوقات بخلاف سایر
شهرهای دیگر که خانه ها و عمارتهای انها دارند و محله مخصوص دارند لکن این حقیر یاد
دارم که در نزدیکی خاله فرج یک فرنگی امده عمارتی برای خود بنا کرد زمانی نگذشت مگر انکه
خلاق عالم سیلابی فرستاد بسوی ان عمارت و همه او را خراب کرد و فرنگی [illegible]
و در کمال ذلت و خواری از این شهر فرار نمود و الحال در انجا زراعت میکنند و چیزی از ان
عمارت باقی نیست مگر یک دیوار خرابه و خداوند عالم این مطلب را عبرت قرار داد از برای
سایرین از ملل خارجه دیگر طمعی نداشته باشند و صرف نظر کنند از این زمین و خداوند عالم
پاک نمود این قطعه زمین را از لوث انجاس مذهب و نجاسات ماکولات و از قبیل شراب و مشروب
و اگر خمر و شراب در انجا [illegible] بود که شراب [illegible] و معلوم نبود که چیز مطهر
ان زمین شود [illegible]
امده باشد بمثل او چگونه چنین نباشد و حال انکه خلاق عالم از اول مطهر و مقدس خلق
نموده و اخبار [illegible] ذکر انها خواهد شد در مقام خودش و اگر العیاذ
بالله از اهل مذاهب مستحدثه در این بلد پیدا شود یکی یا دو تا اولا جرئت بر اظهارش نمیکنند

و ثانیا

و ثانیاً خداوند عالم انها را مفتضح و رسوا نماید و اهل قم در کمال ذلت و خواری از این بلده
طیبه او را بیرون میکنند و از صدر اول چنین بوده تا بحال مثل بیرون کردن علی بن
بابویه قمی حسین بن منصور حلاج را که ادعای بابیت کرد و توقیع هم از جانب حضرت حجت
بر لعن او بیرون آمد و او مرد ساحر و جادوگر و شعبده باز بوده بنا بر قول بعضی از
علما در قم آمد علی بن بابویه او را ... و دیگر او را در قم ذلیل ... و بتفصیل این حکایت ذکر
خواهد شد در مقام خود و همیشه اهل قم مؤید بودند بتوفیقات الهی هم چنانکه خبرش
هم در این باب وارد شده و ذکر خواهد شد این خبر الحاصل تمام این امتیازهائی که دارد
از سایر البلاد ... دانستی که پیغمبر در شب معراج شیطان را از این سرزمین دور کردند و فرمود
با قوم ملعون که نباید تو سلطنتی و دست رسی و نصیبی ... اهل این سرزمین داشته
باشی ... انها را امنع ... ولایت پسر عم من و وصی من علی بن ابی طالب نور مشعشع

پنجم در ذکر حدیثی است که دلالت دارد بر نامیدن این بلده طیبه است بزهراء و ذکر حدیثی که دلالت دارد بر وجه نامیدنش بزهراء و این نور مشتمل است بر دره بیضاء و دره خضراء دره بیضا فی ذکر تسمیة القم بالزهراء چنین

مستفاد میشود که از برای این بلده قم اسمی است که زهراء باشد هم چنانکه علامه مجلسی
... در کتاب بحار ... وقال ابو عبد الله الفقیه الهمدانی فی کتاب البلدان ان ابا موسی الا
شعری روی انه سئل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عن اسلم المدن و خیر المواضع عند
نزول الفتن و ظهور السیف فقال ع اسلم المواضع یومئذ قصبة قم تلک البلدة التی
یخرج منها انصار خیر الناس ابا و اما و جدا و جدة و عما و عمة تلک
التی تسمی الزهراء بها موضع قدم جبرئیل و هو الموضع الذی نبع الماء الذی من شرب منه
امن من الداء و من ذلک الماء عجن الطین الذی عمل منه کهیئة الطیر و منه یغتسل الرضا ع و من
ذلک الموضع یخرج کبش ابراهیم و عصا موسی و خاتم سلیمان یعنی ابو عبد الله
فقیه همدانی گفت در کتاب بلدان انکه ابا موسی اشعری سؤال کرد از حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از سالمترین شهرها و بهترین مواضع نزد نازل شدن
فتنها و ظاهر شدن شمشیرها حضرت فرمودند سالمترین مواضع در آن زمان زمین

جبلت

جبل است پس هنگامیکه اضطراب و اختلاف واقع شود در خراسان و واقع شود
جنگ بین اهل جرجان و طبرستان و خراب شود سجستان که سیستان باشد پس سالمترین
مواضع در آن زمان قصبه قم میباشد آن بلده ایکه از آن بلده ایستکه بیرون میاید انصار
البته ... از آن بهترین مردم از جهت پدر و مادر و جد و جده و عمو و عمه و آن بلده ایکه آن
بلده ایستکه نامیده شده بزهراء و آن بلده قم است موضع قدم جبرئیل ایکه آن موضع
ایستکه جوشیده و بیرون آمد آب از آنجا که هر کس بنوشد از آن آب ایمن میشود از درد و مرض
و از این آب ایستکه سرشته شد آن گلیکه حضرت عیسی از آن گل صورت مرغی ساخت پس بسبب
نفس عیسوی در آن دمیده شد بقدرت خدای تعالی مرغی گردید و پرواز نمود
و در بعضی روایات آمده که آن مرغ شب پره بود که حضرت عیسی
از آن گل ساخت و خداوند عالم آنرا از معجزه و در قرآن خبر داده و رسولا الی بنی اسرائیل
انی قد جئتکم بآیة من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن
الله و از این چشمه حضرت امام رضا غسل خواهد کرد و از این موضع گوسفند ابراهیم بیرون
آمده از برای فدای اسماعیل و از آن موضع انگشتری حضرت سلیمان بیرون آمد و عصا
حضرت موسی آمده و در ترجمه کتاب تاریخ قم بعد از تمام این حدیث نیز مطلب مذکور است
اینجا همدانی روایت میکند از ابی منذر هشام بن محمد بن سائب
کلبی که چون ... بن مسلم بر فیروز بن کسری بن یزدجرد ظفر یافت در آن وقت که
خراسان را فتح کرد و بعضی گویند دختر فیروز شاه را بگرفت و با آن دختر چند ... بود
قتیبه او را با چند ... پیش حجاج بن یوسف فرستاد حجاج او را بپیش خود طلبید ... را
بگشاد در آنجا کتابی یافت در ذکر خواص شهرهائی که قباد آنرا ذکر شهرها جدا کرده
بود و تمیز نموده بود در آن آبها و زمینها و خاکها تا هر موضع که نیکوتر و بهتر باشد
قباد بدان شهر رفته منزل کرده و قرار نمود و چنین گوید مصنف
این کتاب حسن بن محمد که من از آن کتاب خواص بر گرفتم و بدانستم و بدان اختصار کردم و در
آنجا آن یافتم که بهترین مواضع نیز هست از اقلیم مملکت قباد سیزده موضع اول تل ...
بقم و گویند که آن پشته ایستکه نظیر او مثل بهشت و هم چنین یافتم که نیکوترین و بزرگ
ترین اهل ... اقلیم او که نظر کردم در خاتم کارها و عواقب امور بر اهل آن بهشت

موضع

موضع استاد بوده طهرو دو دیگر از جمله قراء قم یکی از این مواضع هشتگاه است که اینان طهر بوده
چهار هزار سوار بوده اسفند قهان کشته اند بسبب خفت و کمی عقل ایشان چنانکه در فصل
ششم از این باب یاد کردیم **و همچنین راوی گوید که تیمارا** از مضافات شهر بلخ معتبر
پاکیزه تر و خوشتر مواثق از قم مبرنا عقبه همدان نیافت و بدین موضع بنا فاصله خود
حمام نیز پاکیزه بنا کرده که در دیگر دهها مانند آن نیکو و باغ بوده انتهی کلام صاحب تاریخ قم چهار
حدیث شریف چنین مستفاد میشود که حضرت امام رضا تشریف بقم اورده اند زیرا که حضرت امیر
خبر داده و از کتاب فرحة الغری سید عبد الکریم بن طاوس چنین مستفاد میشود که حضرت
بقم تشریف فرما شده اند اما ان کتاب در نزد این حقیر نیست لکن آنچه حکایت از آن کتاب شده
ما حصلش این قرار است که وقتی که آنحضرت تشریف آوردند مشایخ قم استقبال نمودند هر کس التماس
نمودند که حضرت وارد بر ایشان شود حضرت فرمودند ناقتی مأموره یعنی ناقه و شتر من مأمور
میباشد هر کجا که زانو بر زمین زد و خوابید در آنجا منزل میکنیم و شتر آنحضرت آمد تا مقامیکه الحال
میباشد [illegible] خوابید بعد از تشریف بردن حضرت آنمکان را مدرسه بنا کردند
و آن مدرسه را مأموریه و رضویه نام گذاردند انتهی حکایت ما حصل از آن کتاب اما نامیدنش
برضویه پس وجهش معلوم است اما نامیدنش بمأموریه شاید جهتش این باشد که حضرت
فرمودند ناقتی مأموره و شتر حضرت هم مأمور بوده خوابیدن در آنمکان و الحال آن مدرسه
مخروبه میباشد و از سنگ تاریخ آن معلوم میشود که در زمانی تعمیر آن مدرسه را نموده اند
پس خوبست که شاه عباس [illegible] در تعمیر چنین مدرسه بکوشند و نگذارند که مندرس شود و اسباب
شرف را اهل قم از خود خلع نمایند زیرا که بنا بر حکایت فرحة الغری این منزل و ماوای حضرت
امام رضا میباشد پس وجود این مدرسه خودش از اسباب فخر است از برای اهل قم که امام آمده
در شهر قم و منزل در این مکان بوده است **و دیگر از جمله چیزهائی که باید**
این مطلب کند که آمدن حضرت معصومه باشد تشنگی در نزد
هائی [illegible] مدرسه علمیه ایست که مشهور است بشاه خراسان پس اسم گذاردن اهل قم قدیما
از این کند که شاه خراسانی مدرسه بقم و علماء و رجال در کتب شان و در [illegible] انها متداول
این مطلب که اطلاق شاه خراسانی باینجا [illegible] میکنند الحاصل از روایت مذکور
که حضرت امیر خبر داده و از مطلبیکه در کتاب فرحة الغری میباشد چنین معلوم میشود که حضرت

بقم تشریف فرما شده اند لکن مأمون نهی کرده عبور نمودن حضرت را از قم و از این روایت چنین
مستفاد میشود که حضرت تشریف نیاورده باشند بقم و ممکنست جمع ما بین آنها کرد بگوئیم که حضرت دو
دفعه تشریف برده باشند بخراسان که در یکمرتبه ممنوع نشده باشند از عبور و در دفعه
دیگر ایشانرا مأمون منع کرده باشند شاهد بر این مطلب این روایتیست که در بحار است در [illegible]
معجزات این حضرت [illegible] مذکور است که روایت نموده برسی در کتاب مشارق الانوار و قال ان الرضا
لما قدم من خراسان توجهت الیه الشیعة من الاطراف الی آخر حدیث یعنی بدرستیکه حضرت
امام رضا زمانیکه بر گشته بود از خراسان شیعیان از اطراف بخدمت حضرت میرسیدند و
علی بن اسباط با تحف و هدایا از منزل و بلد خود حرکت کرد که خدمت آنحضرت برسد
در بین راه دزدان چندی مال او را گرفتند و او را زدند و یکی از آنها زبانش را بدهانش او کردند
[illegible] افتاد [illegible] بسوی قریه [illegible] بود پس در خواب دید حضرت را که باو فرمودند
محزون مباش بدرستیکه هدایا و تحف تو رسید بسوی ما اما زبانت معالجه کردند آنها
پس سعد مکوب و برنج را در [illegible] تا شفا یابی پس از خواب بیدار شد و در حالتی که
حال بود پس سعد را گرفت و کوبید و در دهان نهاد [illegible] خداوند عالم شفا کرامت
کردند [illegible] بعد از اینکه خدمت حضرت رسید باو فرمودند یافتی آنچه
که ما گفتیم در معالجه [illegible] عرض کرد بلی حضرت فرمودند داخل شو در فلان
و نظر کن پس داخل شد و دید تحف و هدایای خود را در میان حجره [illegible] میباشد
روایت [illegible] علامه مجلسی نقل نموده شاهد میشود بر اینکه حضرت دو دفعه تشریف
فرما شده بخراسان لکن در کتب دیگران غیر از این طریق نقل ننموده اند والله اعلم بحقایق الامور
اما چشمه که در متن حدیث مذکور است که حضرت امیر خبر داده
موضع قدم جبرئیل است و حضرت امام رضا از آن چشمه غسل خواهد کرد معلوم نیست
که در چه مکانی از زمین قم واقع است و در کتابی دیده نشده لکن بعضی گویند شاید آن چاه
در آن مدرسه رضویه باشد بعضی گویند چاه در بدر دروازه ایستکه [illegible] میرفتند
مطالب صحیح نیست زیرا که در حدیث چشمه مذکور است نه چاه غیر از چشمه میباشد و بعضی
گویند که شاید آن چشمه باشد که مشهور است بآب سیاه [illegible] علاوه از آبادی
است و بعضی از عوام الناس اهل قم میروند میان آن چشمه و میگویند برای دفع امراض

لکن این مطلب مسلم است که این چشمه در روایت بان اوصاف مذکوره مستوره میباشد و
در زمان ظهور حضرت حجت و زمان رجعت ائمه هدی ظاهر خواهد شد و حضرت
امام رضا هم بطریق عمل نموده باشد در این چشمه که کسی ندیده باشد این مطلب ظاهر
این چشمه در این حدیث همان چشمه باشد که انشاء الله حضرت امیر بپیغمبر خبر داده است
هرچند لکن تفصیلش در باب دهم خواهد آمد انشاء الله تعالی **درة خضراء یعنی وجه**
تسمیة القمة بالزهراء اما وجه نامیدنش بزهراء این حدیث
میباشد همچنانکه علامه مجلسی ره میفرماید لاختصار
روی عن علی بن محمد العسکری عن ابیه عن جده عن امیر المؤمنین قال قال رسول الله
لما اسری بی الی السماء الرابعة نظرت الی قبة من لؤلؤ ولها اربعة ارکان واربعة ابواب کانها
من استبرق خضر قلت یا جبرئیل ما هذه القبة التی لم ار فی السماء الرابعة احسن منها
فقال حبیبی هذا صورة مدینة یقال لها قم یجتمع فیها عباد الله المؤمنون ینتظرون محمدا
وشفاعته للقیامة والحساب یجری علیهم الهم والغم والاحزان والمکاره قال فسالت علی بن محمد
العسکری متی ینتظرون الفرج قال اذا ظهر الماء علی وجه الارض **واضح علامه**
مجلسی ره فرموده تاریخ قم عن ابی مقاتل عن ... مثله یعنی روایت شده از علی بن محمد
عسکری از پدرش و او از جد خود از امیر المؤمنین فرمود که رسول خدا ص فرمود زمانی که سیر
داده شدم بسوی آسمان چهارم نظر کردم بسوی قبه که از لؤلؤ بود که از برای آن قبه چهار ارکان
بود و چهار در گویا آن قبه از استبرق سبز بود پس گفتم یا جبرئیل چه چیز میباشد این قبه که چنانکه
که ندیدم در آسمان چهارم نیکوتر از این قبه پس گفت حبیب من محمد این قبه صورت شهری است
که گفته میشود از برای او قم جمع میشوند در آن شهر بندگان خدا که مؤمن میباشند و منتظر
باشند محمد را و شفاعت او را بجهت روز قیامت و روز حساب جاری میشود بر ایشان غم و اندوه
و حزن و مکاره گفت راوی که سؤال کردم علی بن محمد را که چه زمانی منتظر میشوند
فرج را حضرت فرمودند در وقتی که آب ظاهر شود در روی زمین **و در تاریخ قم**
ایضا از ابی مقاتل دیلمی از آنحضرت مثل این روایت نقل کرده
اما وجه مناسبت آنکه قم را زهراء مینامند آنستکه زهراء یعنی روشنی و ضیاء و در
میباشد و چون این بلده طیبه قم صورت و شبیه او در آسمان چهارم بلکه تلألؤ و درخشندگی

داشت که بیک امتیازی داشت از صورت شهرهای دیگر در صفا و پاکیزگی بجدی که
پیغمبر از راه تعجب فرمودند این چه قبه ایست که ندیده ام مثل آن در آسمان چهارم
و نیکوتر از او پس از این جهة قم را زهرا گویند **و در خلاصة البلدان**
مذکور است که قم را زهرا گویند بجهت آن باشد که زهرا و خضراء باشد چنانچه
در حدیث معراج گذشت و خضراء یعنی کبود است قم را در تقلیم کبود هم میخوانند و
الله اعلم انتهی بعد از ذکر حدیث علامه مجلسی ره میفرماید **بیان** شاید مراد امام که ذکر فرج
نموده وقت فرج اهل قم وقتی است که آب ظاهر شود بر روی زمین آنستکه آب ظاهر شود
در اصل بلده زیرا که در قم نبوده در آن زمان آب جاری اصلا هم چنانکه ذکر شده در
تاریخ قم که در ابتدای حدوث وادی قم که در او بوده و نهرهای جاری نبوده انتهی
از کلام علامه مجلسی ره **بیان** احتمال میرود که مراد امام آن باشد از کلامش که ذکر
نمودند که وقت انتظار فرج اهل قم وقتی است که آب ظاهر شود بر روی زمین کنایه از آن
باشد که خرابی هر شهری و بلدی پیش از ظهور فرج آل محمد و ظهور حضرت حجت بلا بوده
است لکن خرابی قم باب خواهد بود و این احتمال نیکو است و که چنین روایتی وارد شده باشد
در باب خرابی قم در آن زمان لکن روایتی بر خلاف این وارد شده از روایات در بحار
که علامه مجلسی ره فرموده عن عبد الله بن سنان سئل ابو عبد الله عن بلد الجبل فقال انا
روینا ان اذا لح رد الیکم الامر یخسف ببعضها فقال ان فیها موضعا یقال لها بحر
ویسمی بقم و معدن شیعتنا یعنی عبد الله بن سنان میگوید که **از حضرت صادق ع**
سؤال نمودند که بلاد جبل کجا باشد بعد رستی که خبر داده شده وقتی که رد
شود بسوی شما امر یعنی وقت ظهور فرج آل محمد و ظهور دولت حقه و خراب خواهد
شد بعضی از آن بلاد جبل پس حضرت فرمودند در آن موضعی است که گفته میشود از برای
او بحر و نامیده شده بقم و آن معدن شیعیان ما میباشد الی آخر حدیث که تمامش ذکر خواهد
شد پس اگر گفته شود خرابی قم بمقتضای این روایت بخسف که فرو رفتن باشد میشود لکن
منافات ندارد خرابی باب بشود لکن میتوان چنین استنباط کنیم از کلام امام که مرادش
آنستکه قم همیشه محفوظ باشد از چنین بلیها بخصوص بمقتضای این روایتی که خداوند
عالم قرار داده که اهل قم قائم مقام حجة باشند و اگر نبود این مطلب هر آینه زمین اهلش را

فرو میبرد و باقی نخواهد بود مگر قم و در خبر دیگر که بلده قم و اهلش حجه میباشند بر خلایق
و این در زمان غیبت امام میباشد تا زمان ظهور امام پس این روایت هم اشعار دارد که بلد
قم محفوظ است از خراب شدن لیکن اگر چنین باشد که قم را بخراب کنند شاید بجهت مقدمه
برپا شدن قیامت باشد که هر شهری را بجهتی خراب شود و قم را بخراب کنند والله العالم
بحقایق الامور **ودر کتاب ترجمه تاریخ چنین مذکور است ان**
حدیث گذشته واز سعد بن عبدالله بن ابی خلف روایت
استکه گفت حدیث کرد مرا حسن بن محمد بن سعد از حسن بن خزاعی و او از عبدالله
بن سنان و او از حضرت امام جعفر صادق که از آنحضرت سؤال نمودند و گفتند یا
ابا عبدالله چون تحقیق این امر و فرمان بر شما رد کنند و چون قائم آل محمد ظاهر شود با اهل جبال
کجا باشد که ما در بعضی روایات خوانده ایم و شنیده ایم که بعضی از شهرهای جبال را
نگون سار کنند امام فرمود وای بر شما در جبال موضعی استکه آنرا بحر گویند شما از
جبال سؤال میکنید یا از بحر گفتند بحر کدامست فرمود موضع جبال شهری استکه آنرا قم گویند
دیگر بار گفتند قم را بحر بسبب چه گویند فرمود بسبب آنکه قم معدن ما است که اهلبیت رسولیم
الی آخر **ودر خلاصة البلدان مذکور است از حدیث تا المقام که**
حضرت فرمودند وای بر شما که این اعتقاد در باره قم دارید و آن قم همیشه محفوظ
است از خراب شدن و مردم نواحی آن پناه میبرند **بیان دیگر** آنکه راوی سؤال نمود که
چه زمانی اهل قم انتظار فرج را بکشند یا آنکه سؤال کرده باشد از وقوع فرج و معلوم است
که انتظار فرج غیر از وقوع اوست حضرت فرمودند وقتی که آب ظاهر شود پس بنابر این حضرت
یکی از علامات ظهور آنحضرت را مثل سایر علامات ظهور آنحضرت که پیغمبر و ائمه اطهار ذکر
بیان فرموده اند که هرگاه یکی از آن علامات ظاهر شود شیعیان باید انتظار فرج را داشته باشند
اما وقوع ظهور حضرت حجت و ظهور فرج علمش عندالله میباشد و هر کس
وقتی برای آن تعیین کند تحقیقا کذب او قاتون کذاب خواهد بود پس بعد از این مطالب خیر
گوئیم که الحمد لله اثر کلام معجز نمای امام آن علامت ظاهر و هویدا گردیده و در سال هزار و
سیصد ... یاد دارند بود که چنان آب در زیر زمین طیبه قم بالا آمد بحدی که بسیاری از عمارات
و خانه ها و سردابها خراب شد که از استنقاع افتادند بخصوص محله که مشهور است در قم به ...

بحدی که آب از زمین میجوشید و بر روی زمین میآمد بمثل آنکه دریاچه ای ظاهر و هویدا بود
در آن محل و عمارتها و خانه های آن محله خراب و ویران گردید بحدیکه از استنقاع افتادند سکنه
و اهلش فرار نمودند پس از وقوع این علامت باید اهل قم انتظار فرج ایشان و انتظار ظهور
امامشان بسیار باشد که خود این انتظار یک عبادت مخصوص میباشد پس باید اهل قم همیشه
دعا نمایند که خداوند عالم تعجیل نماید بفرج آل محمد و از این حزن و اندوه بیرون آیند چیز
مناسب نیستکه این کلام او در این مقام ذکر شود **که حضرت امام حسن عسکری**
توقیعی نوشتند بسوی علی بن بابویه قمی که من جمله بعضی از کلمات آن توقیع مبارک این
استکه بهره نماید در خلایق که خطاب بعلی بن بابویه میفرماید که علیک بالصبر وانتظار الفرج
ولا یزال شیعتنا فی حزن حتی یظهر ولدی الذی بشر به النبی انه یملاء الارض قسطا وعدلا
کما ملئت ظلما وجورا فاصبر یا شیخی وامر جمیع شیعتی بالصبر فان الارض لله یورثها من یشاء
من عباده والعاقبة للمتقین والسلام علیک وعلی جمیع شیعتنا ورحمة الله وبرکاته
ترجمه این کلام شریف آن استکه حضرت میفرماید بعلی بن بابویه قمی بر تو باد بصبر نمودن و انتظار
فرج کشیدن و همیشه شیعیان ما در حزن و اندوه و غصه میباشند تا آنکه ظاهر شود فرزند من آنچنان
فرزندی که پیغمبر بشارت داده باو بدرستیکه آن فرزند من پر خواهد کرد زمین را از قسط و
عدل بعد از اینکه پر شده باشد زمین از ظلم و جور پس صبر کن یا شیخ و امر کن شیعیان ما را بصبر
بدرستیکه خدا خواهد داد زمین را بهر کس که خودش میخواهد یعنی خداوند عالم سلطنت تمام
روی زمین را بفرزند من خواهد داد و عاقبت از برای متقین خواهد بود و سلام و درود
بر تو و بر جمیع شیعیان ما و رحمة الله و برکاته **نور مشعشع ششم در بیان**
حدیثی که دلالت دارد بر بودن قم حرم اهلبیت پیغمبر همه
چنانچه علامه مجلسی منیر نماید وروی عن عدة من اهل الری انهم
دخلوا علی ابی عبدالله ع فقالوا نحن من اهل الری فقال مرحبا باخواننا من اهل قم فقالوا نحن
من اهل الری فاعاد الکلام قالوا ذلک مرارا واجابهم بمثل ما اجاب به اولا فقال ان لله حرما
وهو مکة وان للرسول حرما وهو المدینة وان لامیر المؤمنین حرما وهو الکوفة وان لنا حرما
وهو بلدة قم وستدفن فیها امرأة من اولادی تسمی فاطمة فمن زارها وجبت له الجنة قال الراوی
وکان هذا الکلام قبل ان یولد الکاظم یعنی روایت شده که چند نفر از اهل ری وارد شدند

بر حضرت امام جعفر صادق عرض کردند ما از اهل ری میباشیم فرمودند مرحبا باد برادران
ما اهل قم پس عرض کردند که ما از اهل ری میباشیم حضرت اعاده نمودند کلام را انها چند
دفعه عرض کردند حضرت جواب دادند بمثل جواب اول پس حضرت فرمودند بلدیکه
از برای خدا حرمیست و آن مکه میباشد و از برای رسول خدا حرمیست و آن مدینه است
و از برای امیر المؤمنین حرمیست و آن کوفه میباشد و از برای ما اهلبیت حرمیست و آن قم
میباشد و زنیکه دفن شود در آن قم از اولاد من نام او فاطمه میباشد پس کسی
که زیارت کند او را واجب میشود از برای او بهشت راوی میگوید این کلام را فرمودند
و خبر دادند پیش از آنکه حضرت کاظم بدنیا آمده باشد پس این حدیث دلالت دارد بر اینکه
قم حرم اهل بیت میباشد **نور مستشعر در بیان آنکه بلدهٔ قم را بلدهٔ
ائمهٔ اطهار و شیعیان انها میباشد و مطهره و مقدسه میباشد
هم چنانکه علامهٔ مجلسی مفرمایدو باسانید** عن الصادق قال قم بلدنا
و بلد شیعتنا مطهرة مقدسة قبلت ولایتنا اهل البیت لا یریدهم احد بسوء الا عجلت
عقوبته ما لم یخونوا اخوانهم فاذا فعلوا ذلک سلط الله علیهم جبابرة سوء اما انهم انصار قائمنا
و دعاة حقنا ثم رفع رأسه الی السماء و قال اللهم اعصمهم من کل فتنة و نجهم من کل هلکة یعنی روایت
از حضرت امام جعفر صادق که فرمودند قم بلده ما میباشد و بلد شیعیان ما میباشد این
بلدهٔ مطهره و مقدسه میباشد قبول نمودند ولایت ما اهلبیت را قصد نمیکند ایشان
احدی ببدی کردن مگر آنکه تعجیل عقوبت خواهد شد مادامیکه خیانت نکنند برادران خود را
پس هر وقتی که خیانت کنند بهم دیگر را مسلط میکند خداوند عالم بر ایشان جبابرهٔ بدرا
اما بدرستیکه انها انصار قائم ما میباشند و خوانندهٔ حق ما میباشند پس بلند کرد حضرت
سر مبارک خود را بسوی آسمان و عرض کرد بدرگاه الهی اللهم اعصمهم من کل فتنة یعنی خدا
یا ایشانرا حفظ کن از هر فتنه و نجات بده ایشانرا از هر مهلکه پس فتنه که امام دعا میکند
که خدایا حفظ نما ایشانرا از هر فتنه شاید مراد فتنه در دین و فتنهٔ آخر الزمان باشد
والحمد لله از زمان ائمه تا بحال این بلدهٔ طیبه محفوظ بوده از این فتنها و امیدواریم که
محفوظ بماند تا زمان ظهور حضرت حجة **و این صد در بجا دمندی کور است**
و روی محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن محمد بن الحسن الخضر می عن محمد بن بهلول عن ابی

مسلم العبدی عن ابی عبد الله الصادق قال تربة قم مقدسة و اهلها منا و نحن منهم لا
یریدهم جبار بسوء الا عجلت عقوبته ما لم یخونوا اخوانهم یعنی روایت شده از حضرت امام جعفر
صادق که تربت قم مقدسه میباشد و اهل قم از ما میباشند و ما از ایشان قصد نمی
کند جباری ببدی کردن بانها مگر آنکه تعجیل کرده میشود عقوبت و آتش جهنم از برای
ظالم این حدیث شریف است لکن صاحب ترجمهٔ تاریخ قم باین عبارت در این مقام ذکر نموده
که حضرت امام جعفر صادق فرموده که خاک قم پاکیزه و مقدسه میباشد و اهل قم
از ما میباشند و ما از ایشان و چون یکی از آنها عاجز و مضطر شده باشند و مبتلا
گرفتار شده باشند چون خدا را بخوانند البته او را اجابت کند و پیش از این هیچ طایفه و کسی
را این کرامت نبوده و هیچ جباری قصد کردن کشتن ایشان نکند مگر آنکه خداوند
عالم او را با آتش جهنم عقوبت کند انتهی **غرض از این اصح البلدان بلند
کو راستند که قم را خاک فرج میناما مند جهتش همین با**
که امام فرموده تربت قم مقدسه میباشد انتهی **و بیان دیگر** اینکه هرگاه ظالمی بر اهل قم مسلط
شود اهل قم بخواهند که آن ظالم مخذول و منکوب شود و دستش از ظلم کوتاه شود باید نماز
بجوینند بان دعائی که حضرت امام حسن عسکری تعلیم اهل قم از برای دفع ظلم موسی بن بغا
هم چنانکه در باب سیم گذشت که صاحب تاریخ قم گفته که موسی بن بغا بود و بعد از ان
کرده و روایتی وارد شده که موسی بن بغا بقم آمده بر اهل قم ظلم نمود و اهل قم نوشتند
حضرت امام حسن عسکری و شکایت از ظلم موسی بن بغا نمودند حضرت دعائی نوشتند
از برای اهل قم فرستادند و فرمودند از برای دفع ظلم این دعا را در نماز و تر بخوانید و آن
دعا در باب دیم ذکر خواهد شد انشاء **نور مستشعر هشتم در بیان آنکه بلدهٔ
طیبهٔ قم حرم آل محمد و ماوای شیعیان هم چنانکه علامهٔ
مجلسی در کتاب خود روایت میکند** و میفرماید عن سهل بن زیاد عن عبد
العظیم الحسنی عن اسحق بن الناصح مولانا جعفر بن محمد عن ابی الحسن الاول قال قم عش آل
محمد و ماوی شیعتهم و لکن سیهلک جماعة من شبابهم بمعصیة آبائهم و الاستخفاف
و السخریة بکبرائهم و مشایخهم و مع ذلک یدفع الله علیهم شر الاعادی و کل سوء یعنی روایت
است از ابی الحسن که فرمودند که قم محل عیش آل محمد و ماوی شیعیان ایشان میباشد و لکن

و زود است که هلاک شوند جماعتی از جوانان ایشان بسبب معصیت پدرهای خود را و
استخفاف و سخریه کردن بزرگهای خود و با وجود این مطلب دفع میکند خداوند عالم
از ایشان شر دشمنان و هر بدی را پس از این روایت معلوم میشود که اهل قم چه قدر مقام
داشتند پیش خدا برحال اینها **نور مشعشع نهم در بیان انکه بلده**
طیبه قم ماوای فاطمیین و مستراح مؤمنین میباشد هم چنانکه
علامه مجلسی ره منیر مایند و عن ... الحسین بن محمد الکوفی عن محمد بن حمزه
القاسم العلوی عن عبد الله بن عبد الهاشمی عن محمد بن جعفر عن ابیه الصادق ع قال اذا
اصابتکم بلیة و عناء فعلیکم بقم فانه ماوی الفاطمیین و مستراح المؤمنین و سیأتی زمان
ینفر اولیاؤنا و محبونا عنا و یبعدون منا و ذلک مصلحة لهم لکیلا یعرفوا بولایتنا و یحقنوا
بذلک دماءهم و اموالهم و ما اراد احد بقم و اهله سوء الا اذله الله و ابعده من رحمته یعنی
فرمودند حضرت امام جعفر صادق ع هر وقتی که برسد شما را بلیه و رنج پس بر شما باد بقم زیرا
بدرستیکه قم ماوای فاطمیین و محل استراحت مؤمنین میباشد و زود باشد که بیاید زمانی که دور
میشوند دوستان ما از ما و این مطلب بجهت مصلحتی میباشد از برای ایشان بجهت انکه شناخته نشوند
بولایت و دوستی ما و حفظ میکنند بسبب این مطلب خونهای خود را و اموال خود را و قصد بدی
نکند احدی بقم و اهل قم مگر انکه خدا ذلیل میکند او را و دور میکند او را از رحمت خود چونکه
این بلده طیبه پیش تر اینها طایفه اشعری بودند و در این شهر تقیه نبوده و امامزادهها در این
شهر ساکن بودند پس ماوای فاطمیین شد از بس اهل این شهر اخلاص داشتند با ائمه و ذریه ایشان
اینها میامدند در این جا وطن میگرفتند و در این بلده از دنیا میرفتند لهذا معصوم میفرماید
قم ماوای فاطمیین میباشد شعر مشتمل بر پانصد و چهل و چهار از شرف مدفون بامر حق
شد چون تن در این مدفن اولاد مرتضی علی ان شاء الله و کشف فرق مدان میان قم و کعبه و نجف
ان جا میبرد هند اهل خود در نثار قم و هم چنین مؤمنین در بلاد دیگر باید تقیه نمایند و در این
بلده تقیه نبوده میباشد مؤمنین در این بلده طیبه مسکن مینمودند و از اعادی و دشمنان
دور بودند لهذا معصوم میفرماید این بلده محل استراحت مؤمنین میباشد **نور مشعشع دهم**
در بیان انکه این بلده طیبه و اهلش حجت میباشند از برای سایر بلاد
دیگر ... دلالت دارد که مقصد الجبارین است یعنی هم محل شکسته شدن جبابره

نهم

نور مشعشع دهم

و ظالمین است هم چنانکه علامه مجلسی ره منیر مایند و عن محمد بن قتیبة الهمدانی و الحسن بن علی
الکشی رحمها الله عن علی بن النعمان عن بعض الاکراد عن میمون الصائغ عن ابی عبد الله قال ان
الله احتج بالکوفة علی سائر البلاد و بالمؤمنین من اهلها علی غیرهم من اهل البلاد و احتج ببلدة
قم علی سائر البلاد و باهلها علی جمیع اهل المشرق و المغرب من الجن و الانس و لم یدع الله قم
و اهله مستضعفا بل وفقهم و ایدهم ثم قال ان الدین و اهله بقم ذلیل و لو لا ذلک
لاسرع الناس الیه فخرب قم و بطل اهله فلم یکن حجة علی سائر البلاد و اذا کان کذلک لم
تستقر السماء و الارض و لم ینظروا طرفة عین و ان البلایا مدفوعة عن قم و اهله و سیأتی زمان تکون
بلدة قم و اهلها حجة علی الخلائق و ذلک فی زمان غیبة قائمنا الی ظهوره و لو لا ذلک لساخت الارض
باهلها و ان الملائکة لتدفع البلایا عن قم و اهله و ما قصده جبار بسوء الا قصمه قاصم الجبارین
و شغله عنه بداهیة و مصیبة او عدو و ینسی الله الجبارین فی دولتهم ذکر قم و اهله کما نسوا
ذکر الله **یعنی روایت شده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند**
که بدرستیکه خدا حجت قرار داد کوفه را بر سایر بلاد و مؤمنین از
اهل کوفه بر مردم از غیر بلاد کوفه حجت قرار داد بلده قم را بر سایر بلاد و حجت قرار داد اهل قم را بر
سایر جمیع اهل مشرق و مغرب از جن و انس و وانگذارد قم و اهل قم را مستضعف بلکه توفیق
داده ایشان را و تایید نموده اهل ایشان را و فرمود دین و اهل دین بقم ذلیلند و اگر نبود این ذلت
از برای اهل دین در قم هر اینه سرعت و شتاب میکردند و میرفتند مردم بسوی قم پس خراب میشد
قم و باطل میشدند اهل قم پس حجت نمیشدند بر سایر بلاد و در وقتیکه بوده باشد که حجت نشوند بر سایر بلاد
اهل زمینها مستقر و برقرار نمیشدند آسمانها و زمین و مهلت داده نمیشدند اهل زمین بطرفة
عین و بدرستی که بلاها دفع کرده شده از اهل قم و زود باشد که بیاید زمانی که بوده باشد
بلده قم و اهل قم حجت باشند بر خلایق و این در زمان غیبت قائم ما است تا زمان ظهور او و
اگر نبود این حجت بودن قم و اهل قم بر خلایق هر اینه فرو میبرد زمین اهل خود را بدرستیکه ملائکه
دفع میکنند بلاها را از قم و اهل قم و قصد نمیکند ظالمی به بدی کردن به اهل قم مگر انکه میشکند
او را خداوندی که شکننده جبارین است و مشغول میکند خدا ان ظالم را بانواع در دیگر مصیبتی
یا دشمنی که فراموش میدهد خداوند عالم در دولتشان ذکر قم و اهل قم را هم چنانکه فراموش
نمودند ذکر خدا را **نور مشعشع یازدهم در بیان انکه قم معدن**

بیان اجمال میرود سکه مراد امام ع که فرمود بلد مستیکه دین و اهلش در قم قلیلند
آن باشد که اهل قم دارای صفت فقر میباشند و عالم فقر اهل قم با صفت ذلت میباشد و
بلد امینا از بعد از ندا اهل این بلده طیبه قم از سایر شهرهای دیگر بصفت فقر که مشهور
و معروفست در زبان مردم که میگویند قم کدا خانه است این مطلب بجهة مصلحت و حکمتیست
که امام بیان منیر فرمایند که اگر این دولت نباشد از برای اهل قم هر آینه مردم شتاب میکردند
بسوی قم و اهلش باطل میشدند و متمولین و صناد و لشکر و ثروت در شهر قم بسیار کم است
و نباشد هم است که اشخاص متمولین در قم آمده اند و رفته رفته فقیر شدند و جهت او همین است
که خلاق عالم این بلده و اهلش را حجة قرار داده است بر سایر بلدان دیگر و مال دنیا و غنی
بود جا باعث طغیان و غفلت از ذکر خدا میشود بمقتضای این آیه شریفه ان الانسان
لیطغی ان رآه استغنی یعنی بدرستیکه انسان طاغی میشود هرگاه خود را بی نیاز ببیند و باعث
دوری از خدا میشود پس باید اهل قم فقیر باشند که صاحبان دولت و اهل دنیا رغبت نکنند
سکنای در این بلده طیبه قم که رفته رفته این کثرت و جمعیت در قم باعث بجا آمدن معصیت
و فجور زیادی شود و قم خراب شود و اهلش باطل شوند و دیگر حجة نباشند از برای سایر
بلدان دیگر و وقتیکه حجة نشدند همانست که امام فرموده که زمین اهل خود را فرو میبرد
و زمین و آسمان قرار نخواهد گرفت پس آنچه مستفاد میشود از این حدیث بنابر این توجیه مطلوب
بودن کثرت جمعیت است در این بلده طیبه بجهت همین مصلحت که امام بیان فرموده لیکن
این حدیث منافات دارد با ظاهر اخبار دیگر که مستفاد میشود از آنها ترغیب و تحریص نمودن
ائمه اطهار مردم را برفتن در قم که محل امن و امان است و روایت دیگر دارد در ذکر قم
مرهان عمارت تحلی که خرابی میشود موضع لیت سبب بهزار در قم و روایت دارد
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمودند در قم شیعیان
و دوستان ما هستند و بنا میشود در قم عمارت و قصد میکنند مردم بسوی قم
و اجتماع میکنند مردم در قم بحدی که واقع میشود جمعی در بین شهر قم هم چنانکه ذکر خواهد شد
آن اخبار در مقام خود پس جمع ما بین این حدیث و آن اخبار اینکه علی الظاهر با هم منا
فات دارند باین باشد که کلمه الناس عموم مقصود نیست بلکه مقصود از ناس اشخاص ظالم
و جبارین است باین طریق بگوئیم که خداوند عالم صفت فقر را از برای اهل قم خواسته که

بیان

روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

کرد در نظر مردم عیبت و ذلت و این عیب نظیر همان عیبست که خداوند عالم از برای
آن کشتی خواست و حضرت خضر ع بامر خدا بر آن کشتی وارد و در حکمتش از نظر حضرت
موسی ع پوشیده و پنهان بود و از این جهت سبب سؤال نمود و حضرت خضر در جواب گفت
اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها وکان وراءهم ملک
یاخذ کل سفینة غصبا یعنی این کشتی از برای مساکین بود که از برای انها در دریا کار میکردند و نفع
میبردند و این خرابی پادشاه جبار ظالم است که اگر میدید این صحیح و سالم است غصب مینمود و
حال که ببیند معیوبست اعتنا نخواهد کرد بان هم چنانکه آن عیب باعث امن و امان آن کشتی
شد از غصب نمودن آن سلطان جبار و ظالم این صفت فقر و ذلت از برای اهل قم باعث امن
و امان است از شر جباران و ظالمان بجهت آنکه هر گاه این بلده طیبه قم در نظر شان حقیر آمد و بر
زبانشان جاری شد که قم کدا خانه است اعتنائی ندارند و اهلش از شر انها آسوده میباشند
و بگوئیم که امام ع هم در مقام بیان این مطلب است که منیر فرماید اگر نبود این ذلت از برای اهل قم هر آینه
شتاب میکردند جباران و ظالمان بسوی قم و باطل میشد اهلش و بعد از باطل شدن انها دیگر حجة
بر سایر بلدان نبود و وقتی که حجة نباشد امام منیر فرماید که آسمان و زمین قرار نخواهد گرفت شاهد
این مطلب مناسبت است که این حکایت در این مقام ذکر شود که در چند سال قبل از این در زمان
سلطنت سلطان مظفر الدین شاه قاجار بود که او میخواست حاکمی روانه قم
از برای حکم رانی این بلده طیبه قم نماید آن حاکم از بعضی از اهل قم که در دار الخلافه طهران بودند سؤال
نمود از مدخل و در آمد قم جواب گفته بود که اهل قم فقیر و بی مدخلند که لایق شان شما باشد
ندارد از این جهت آن حاکم جبار ظالم حکومت قم را استعفا نمود و بعد از آن حکومت شهر دیگر را باو
دادند وقتی که وارد آن شهر شده بود در آن شهر چنان آتش ظلمش افروخته شد که اهل آن شهر از جهة
ظلم او عرضشان و مال شان در امان نبودند بعد از زحمتهای زیاد او را معزول نمودند پس مناسب
آنست که در این مقام از برای تقویت این توجیه روایتی ذکر کنیم که در حق زائده از حضرت امام
جعفر صادق ع وارد شده که الحدیث نظیر همین حدیث است که در حق
اهل قم از آنحضرت وارد شده و الحدیث در رجال میرزا مذکور است و در
کتاب مکاسب استاد مشایخنا المعاصرین العالم الجلیل المحقق المدقق الشیخ مرتضی الانصاری
در این مقام که فرموده جایز است غیبت بجهت دفع نمودن ضرر مذکور است و این حدیث را دلیل

از برای اینمطلب ذکر فرموده وان روایت باین طریقست حدثنی حمدویه بن نصیر عن محمد بن عیسی
عن یونس بن عبد الرحمن عن عبد الله بن زراره قال قال لی ابو عبد الله اقرء علی والدک السلام
وقل له انما اعیبک دفاعا منی عنک فان الناس والعدو یسارعون الی کل من قربناه و
حمدنا مکانه لادخال الاذی فیمن نحبه ونقربه ویذمونه لمحبتنا له وقربه ودنوه منا ویرون
ادخال الاذی علیه وقتله ویحمدون کل من عیبناه نحن وانما اعیبک لانک رجل اشتهرت منا
بمیلک الینا وانت فی ذلک مذموم غیر محمود الاثر بمودتک لنا ومیلک الینا فاحببت ان اعیبک
لیحمدوا امرک فی الدین بعیبک ونقصک ویکون ذلک منا دافع شرهم عنک یقول الله
عز وجل اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها وکان وراءهم ملک یاخذ کل
سفینة غصبا هذا التنزیل من عند الله لا والله ما عابها الا لکی تسلم من الملک ولا تعطب
علی یدیه ولقد کانت صالحة لیس للعیب فیها مساغ فافهم المثل یرحمک الله فانک والله
احب الناس الی واحب اصحاب ابی الی حیا ومیتا فانک افضل سفن ذلک البحر القمقام الزاخر وان
من ورائک ملکا ظلوما غصوبا یرقب عبور کل سفینة صالحة ترد من بحر الهدی لیاخذها غصبا
ثم یغصبها واهلها فرحمة الله علیک حیا ورحمته ورضوانه علیک میتا و حاصل
ترجمهٔ این حدیث انستکه یعنی عبد الله بن زراره گفت که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که سلام مرا به پدرت برسان
و بگو از برای او بدرستیکه عیب ترا میگویم بجهت انکه دفع کنم از تو ظلم ظالمین را بجهة انکه مردم
و دشمنان شتاب میکنند بسوی هر کسیکه قرب بما پیدا کند و اذیت میکنند هر کسیرا که
ما دوست داشته باشیم او را و مذمت میکنند بجهت دوست داشتن ما مر ان کس را و در صدد
اذیت و قتل بر می ایند هر کسیرا که ما مدح کنیم وان دشمنان مدح میکنند هر کسیرا که ما مذمت
و عیب جوئی او کنیم و بدرستیکه عیب جوئی ترا میکنم بجهت انکه تو مرد گشتهٔ مشهور و معروف
شده بدوستی ما و این مطلب در نظر دشمنان مذموم است و ترا اذیت میکنند پس من دوست دارم که عیب
جوئی و مذمت ترا بکنم تا انکه در نزد دشمنان پسندیده شوی و ذم کننده هستم بسبب
این مطلب شر دشمنان را از تو خداوند عالم میفرماید اما السفینة فکانت لمساکین یعملون
فی البحر الخ پس بفهم مثل را خدا رحمت کند ترا قسم بخدا که تو دوست ترین مردمی بسوی من از مردم و
دیگر واز اصحاب پدرم در حالتیکه زنده میباشی و در حالتیکه مرده میباشی پس بدرستیکه

قربناه

افضل از کشتیهای این دریای بزرک مواج بلند مرتبه هستی که از عقب تو ظالمها و غصب کنندگان
باشند که منتظر عبور هر کشتی که صحیح و نیکو میباشد که از دریای هدایت تا انکه
بگیرند و غصب کنند ان کشتی و اهل او را پس رحمت خدا و برکات او بر تو باشد در حالت حیات
و رحمت و خوشنودی خدا بر تو باد در حال مردنت انتهی پس هم چنانکه کلمهٔ الناس در این حدیث
عمومش مقصود نیست و کلمهٔ عدو که بعد از او واقع است عطف تفسیر است و مراد از مردم
جباران و ظالمان میباشند پس هم چنین کلمهٔ الناس در حدیث قم که گذشت عمومش مقصود نیست
و مراد از ناس اشخاص ظالمین و جبارین است و امام فرموده بفهم مثل را هم چنانکه کشتی
عیب دار او نبود حصر تخضر بجهة انکه سلطان ظالم او را غصب نکند معیوبش نمود پس من
تو هیچ عیبی و نقصی نیست و من بجهة دفع شر ظالمان و دشمنان عیب جوئی ترا کنم و همچنین
در حق اهل قم که امام فرموده بدرستیکه اهل قم رسوا و ذلیلند این صفت فقر و مشهور شدن
در نزد ایشان مردم با انکه قم که خانهٔ است و محل ائمه اطهار است این نوع ذلت است برای انها در نزد مردم
این شرافت بسیار بزرگی است که خداوند عالم خواسته است این مطلب از برای انها که از شر
ظالمان روزگار اسوده باشند بهمان طریقیکه امام بیان فرموده و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام زراره را که شیعهٔ علیه است تعبیر نموده و اهل قم را
بجهة تعبیر نموده و نسق و روش هر دو روایت یکنوع است و چنین معلوم میشود که از حدیث اول
اینمطلب مشهور و معروف بوده مدح اهل قم هم چنانکه در باب سیم در فضل جد اکبر از
قم از اصفهان چنین گذشت که عبد الله کوشید در نزد ان سلطان ظالم و جائر که هرون
الرشید باشد این کلمه را گفت که اهل قم درویش حالند و بوقت ادراک ارتفاع غلات
برسید از ندو از ادای خراج و مالیات تقاعد کنند و تکاسل و مسامحه نمایند الی اخر ان
مطالب که گذشت نور مشعشع یازدهم در بیان انکه قم و اهلش
قائم مقام حجت میشوند و بیان انکه قم معدن علم و فضل است
هم چنانی که علامهٔ مجلسی میفرماید در روی باسانید عن الصادق
انه ذکر کوفة وقال ستخلو کوفة من المؤمنین ویأزر عنها العلم کما تأزر الحیة فی جحرها ثم یظهر العلم
ببلدة یقال لها قم وتصیر معدنا للعلم والفضل حتی لا یبقی فی الارض مستضعف فی الدین حتی المخدرات فی
الحجال وذلک عند قرب ظهور قائمنا فیجعل الله قم واهله قائمین مقام الحجة ولولا ذلک لساخت

مبالغه

الارض باهلها ولم يبق في الارض حجة فيفيض العلم منه الى سائر البلاد في المشرق والمغرب فيتم
حجة الله على الخلق حتى لا يبقى احد على الارض لم يبلغ اليه الدين والعلم ثم يظهر القائم ويسير
سببا لنقمة الله وسخطه على العباد لان الله لا ينتقم من العباد الا بعد انكارهم حجة يعنی روايت
شده باسانید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستیکه
آنحضرت ذکر فرمود کوفه را و فرمودند زود است که خالی بشود کوفه از مومنین و
قبض شود علم و جمع شود علم از کوفه هم چنانکه مار در سوراخ خود راجع کند پس مقصود آنست که علم
از کوفه برچیده شود و ظاهر بشود علم در بلده قم و بگردد قم معدن از برای علم و فضل تا انکه
باقی نمانند در زمین مستضعف در دین حتی زنان هائی که مستوره هستند در حجله ها
و این مطلب نزدیک ظهور قائم ما است پس قرار میدهد خدا قم را و اهل او را قائم مقام
حجت و اگر نبود این مطلب هر اینه زمین فرو میبرد اهل خود را و باقی نمیماند در زمین حجت پس علم
پیدا میکند و منتشر میشود علم از قم بسوی سایر بلاد در مشرق و مغرب پس تمام
حجت خدا بر خلق تا انکه باقی نمیماند احدی بر روی زمین که نرسیده باشد بسوی او دین و علم پس ظاهر میگردد
قائم ما و میگردد سبب از برای غضب الهی بر بندگان بجهة انکه خدا انتقام نمیکشد از بندگان
مگر بعد از انکار ایشان حجت را نور مشعشع دوازدهم در بیان انکه قم
نا امید شده بحر و معدن الشیعه میباشد هم چنانکه علامه
مجلسی میفرماید کتاب تاریخ قم تالیف الحسن بن محمد بن حسن القمی
قال روی سعد بن عبد الله بن ابی خلف عن حسن بن محمد بن سعد عن الحسن بن الخزاعی عن
عبد الله بن سنان سئل ابو عبد الله ع این بلاد الجبل فانا قد روینا انه اذا رد الیکم الامر
یخسف ببعضها فقال ان فیها موضعا یقال له بحر وینسب بقم وهو معدن شیعتنا فاما
الری فویل له من جناحیه وان الامن فیه من جهة قم واهله قیل ما جناحیه قال ع احدهما بغداد
والاخر خراسان فانه تلتقی فیه سیوف الخراسانیین وسیوف البغدادیین فیعجل الله عقوبتهم
ویهلکهم ویأوی اهل الری الی قم فیؤویهم اهل قم ثم ینتقلون الی موضع یقال له اردستان
یعنی سوال کرده شد ابو عبد الله که کجا است بلاد جبال بدرستیکه خبر بما رسیده که وقتی
گردد بسوی شما دولت و سلطنت یعنی ظهور حضرت حجت ع پس فرمودند حضرت
بدرستیکه در ان بلاد جبل موضعیست که گفته میشود برای او بحر و نا امید میشود قم

وان معدن شیعیان ما میباشند اما ری پس وای از برای او است از دو طرفش و بدرستیکه امن
در ری از جهة قم و اهل او میباشد گفته شد از برای حضرت که کدام است دو طرف ری فرمودند یکی از
انها بغداد میباشد و دیگری خراسان بدرستیکه ملاقات خواهند کرد در شهر ری شمشیر ها
بغدادیها با خراسانیها پس تعجیل خواهد نمود خداوند عالم در عقوبت ایشان و هلاک میکند خدا ایشان
را پس قصد میکنند اهل ری بسوی قم پس ماوی میدهند اهل قم اهل ری را پس نقل میکنند
اهل ری از قم بسوی مکانیکه گفته میشود اردستان نور مشعشع سیزدهم
در ذکر حدیثی که دلالت دارد بر بودن قم مختار البلاد
همچنانکه علامه مجلسی در بحار میفرماید و عن الحسن بن یوسف
عن خالد بن ابی یزید عن ابی عبد الله ع قال ان الله اختار من جمیع البلاد کوفة وقم وتفلیس
یعنی امام جعفر صادق ع فرمودند خدا اختیار نموده از جمیع بلاد کوفه و قم و تفلیس را نور
مشعشع چهاردهم در بیان انکه قم مفتوح الیها باب الجنة میباشد
همچنانکه قاضی نور الله در کتاب مجالس المومنین میفرماید انه
ان الجنة ثمانية ابواب ثلثة منها الی قم یعنی از برای بهشت هشت در میباشد
سه تای از ان درها بسوی قم است و روایت دیگر در بحار مذکور است در مقام ذکر حدیث تربت
قم بعد به همچنانکه خواهد امد که در اخر حدیث که پیغمبر فرموده و فتح الیه باب الجنة
یعنی کشوده شد بسوی قم دری از درهای بهشت نور مشعشع پانزدهم در بیان
احادیثی که دلالت دارد بر انکه مردم قم بهشتی میباشند و عمارت و بنا
بسیار میکنند و زمین او گران شود هم چنانکه علامه مجلسی در بحار
میفرماید وفي بعض الروايات ان قم يبلغ من العمارة الى ان يشترى موضع فرس بالف
درهم یعنی بدرستیکه در بعضی از روایات شیعه مذکور است که بدرستیکه قم میرسد از عمارت بجائی که
خریده میشود مکان اسبی بهزار درهم الی اخر میتوان گفت که در این زمان که سنه ۱۳۲۰ است بعض
از امکنه بازار قم باین قیمت مذکوره در روایت رسیده بلکه علاوه و ایضا در بحار مذکور است
که علامه مجلسی میفرماید و عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله
قال کنا عنده جالسین اذ قال مبتدءا خراسان خراسان سجستان سجستان کانی انظر الیهما
مسرعین الی قم یعنی راوی میگوید بودیم ما نزد حضرت امام جعفر صادق ع ابتداء گفت

بودیم انتهی مختصراً پس فرمودند خراسان و کوفه و سیستان بجهت ... بسوی ایشان نظر میکنیم بسوی اهل
این دو شهر که شوا ... و سرعت و شتاب میکنند بسوی قم میروند انتهی اما خراسان پس
معلوم است اما اهلش هم خدمتی در ... ایشان واقع شده هم چنانچه که ذکر خواهد شد در
مقام خود که حضرت امام جعفر صادق فرمودند اهل خراسان اعلام ما و اهل قم انصار ما
و اهل کوفه اوتاد ما الخ اما سیستان مذکور نیست ... اهلش شیعیان خالص بودند هم چنانچه
که قاضی نور الله در کتاب مجالس المؤمنین میفرماید که صاحب کتاب گوید که سیستان معرب
سیستان است نام ناحیه ایست کبیره و ولایتی وسیع که در جنوب هرات واقع است و زمینش اکثر ریگ
و سنگ است و همیشه بادهای تیز در آنجا وزان است و گردش آسیاهای آنجا از آنست و در آنجا
بی شمار است و خرماهای فراوان و مردم آنجا ... غالب است تا آنکه بکوچه و بازار
بی سلاح راه نمیروند و با ظاهر ... آنجا بغایت نیک معامله شنیده شد و در میزان دستغیب ...
کرمیند ... و در فریاد رسی ملهوف ... حال ضعیف ... و اگر چنانچه کار ...
و جمع کشتن ... مردی و ... ذکر شد است که بوجهیکه
ذهبی شامی در کتاب میزان ذکر نموده در زمان فراعنه بنی امیه که منابر
شرق و غرب عالم مکه و مدینه لعن علی بن ابی طالب کردند و اهل سیستان از آن امتناع
نمودند تا آنکه در عهد نامه شرط نمودند با بنی امیه لعن نکردن آنحضرت را داخل کردند و الحق همین شرف
ایشان را کافی و ... صفای فطرت اصلی ایشان ... شاهد است و از اکابر ...
و تقوی اشتهار دارند و جریر بن عبد الله است که از اصحاب امام جعفر صادق بوده و خلیفه سجستان
که تاریخ آل عهد را تألیف نموده انتهی ایضاً در بحار مذکور است و عن یعقوب
بن یزید عن ابی الحسن الکرخی عن سلیمان بن صالح قال کنا ذات یوم عند ابی عبد الله فذکر فتن
بنی عباس و ما یصیب الناس منهم فقلنا جعلنا فداک فاین المفزع و المفر فی ذلک الزمان فقال
الی الکوفة و نواحیها و الی قم و نواحیها ثم قال فی قم شیعتنا و موالینا و تکثر فیها العمارة و یقصد
الناس و یجتمعون فیها حتی یکون الجمر بین بلدتهم راوی میگوید دیدم در روزی نزد
امام جعفر صادق علیه السلام بودیم پس فتنه های بنی عباس را ذکر کرده شد ...
آن ظالمها که از آنها بمردم میرسد پس عرض کردیم فدایت شویم پس کجا است محل پناه و محل فرار از شر
آنها در آن زمان پس فرمودند بسوی کوفه و جوانب کوفه و بسوی قم و اطراف قم پس

پس فرمودند در قم شیعیان ما میباشند و بسیار میشود در آن بلده قم عمارت و قصد میکنند
مردم آن قم را و اجتماع میکنند در آن قم تا آنکه واقع میشود جمر بین بلدتیشان شعر
هر جا که موج فتنه تو از دریا گرفت طغیان نمود ظلم تمام جهان گرفت فضل بهار
زندگی است از خزان گرفت باید که پند از زکی باغبان گرفت خود را کشید و رفت
بقم یا جواد قم علامه مجلسی میفرماید بیان جمر اسم نهر من انهار التی کانت بتلک البلدة
کما یلوح من التاریخ یعنی جمر اسم نهریست از نهرهای آنجا که بوده است پیش از بناء قم هم
چنانچه که ملاحظه میشود انتهی کلام علامه مجلسی مؤلف گوید که جمر مذکور
در روایت معرب کمره است و اسم از نواحی مزرعه ایست در قم که شاید مراد حضرت از باشد
که شهر قم انقدر بزرگ شود که جمره و مزرعه با شهر باشد شهر واقع شود بنا بر این مسبوق
گفت که در زمان آنحضرت این طور نبوده باشد زیرا که در کتاب تاریخ قم مذکور است هم چنانچه که در
باب سیم این کتاب هم گذشت که عرب ملک قم و قرار گرفتند و بسیار شدند در صحاری شش ده
سرایها و مقامها ساختند و بارو بنیاد نهادند و آن شش ده مجان و مالون و قمرودان و سکن
و جمر و کمیدان و از کثرت جمعیت نزدیک به شهر قم آوردند تا بالفعل فرمایش علامه مجلسی
که فرموده اند جمر اسم نهر یست در قم میتوان گفت که حال در بین بلده قم واقع است نه آنکه بعضی
گویند که نهر کمره از بالای رودخانه آب میداد و بعضی گویند که از زیر پل رودخانه
آب میداد و بین این نهر که واقع شده ما بین آبادی قم و آبادیهای قمرود رودخانه است
نور مشعشع شان ذو همه در نهر بیان یعنی است که دولت
دار در یک رفعه هذا الجبار نزدیک است یعنی محل داخته شد جبار ...
هم چنانچه که علامه مجلسی میفرماید و عن سهل بن زیاد عن علی بن ابراهیم
الجعفری عن محمد بن الفضل عن عدة من اصحابه عن الصادق جعفر بن محمد قال ان لعلی قم ملکا
رفرف علیها بجناحیه لا یریدها جبار بسوء الا اذابه الله کذوب الملح فی الماء ثم اشار الی
عیسی بن عبد الله فقال سلام الله علی اهل قم یسقی الله بلادهم الغیث و ینزل الله علیهم البرکات
و یبدل الله سیئاتهم حسنات هم اهل رکوع و سجود و قیام و قعود هم الفقهاء العلماء
الفهماء اهل الدرایة و الروایة و حسن العبادة یعنی حضرت امام جعفر صادق میفرماید که در
بر بالای قم ملکیست که با بالهای خود را پهن نموده و کشوده بر قم که قصد نمیکند جبار

وظالمی مکر انکه خداوند عالم او تمام میکند و کداخته میکند و مثل انکه نمک در اب کداخته
و تمام میشود و مکرر اهل تجربه شده و اثر قول امام ظاهر کردیده شعر بعد یکه ظلم بدهد
خانه اب میشود رحم از میان خلق چیزی نایاب میشود روی زمین چیز کوره بیمار میشود
ظالم بلد شد قم چو نمک اب میشود کر بکشان چه بهبر بلند از دیار قم پس اشاره
کرده حضرت موسی عبد الله بن عیسی قمی پس فرمود سلام و درود خدا بر اهل قم و سیراب
کند خدا بلاد ایشان را از باران و نازل کند خدا بر ایشان برکات را و
بدل کند خدا کناهان ایشان را بحسنات ایشان اهل رکوع و سجود و قیام و قعود هستند
ایشان فقها و علما میباشند ایشان اهل درایت و روایت میباشند و ایشان را نیکو عبادت
او کنند **نور مشعشع هفدهم در بیان حدیثی که دلالت دارد**
بر انکه قم مرفوع عنها البلاء میباشد همچنانکه علامه مجلسی ره
میفرماید و روی مرفوعا الی محمد بن یعقوب کلینی باسناده الی علی بن موسی الرضا
قال اذا عمت البلدان الفتن فعلیکم بقم و نواحیها فان البلاء مرفوع عنها یعنی در
وقتی که عمومیت پیدا کنند فتنه ها پس بر شما باد رفتن بقم و اطراف قم بدرستیکه بلا از قم
برداشته شده از قم **نور مشعشع هیجدهم در ذکر حدیثی که دلالت**
دارد بر بودن قم امان للخائفین همچنانکه علامه مجلسی ره
میفرماید عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد البرقی عن سعد بن سعد الاشعری
عن جماعة عن ابی عبد الله اذا عمت البلایا فالامن فی الکوفة و نواحیها من السواد و قم
من الجبل و نعم الموضع قم للخائف الطائف یعنی روایت شده از ابی عبد الله که فرمود در وقتی
که شیوع پیدا کند بلاها پس امن در کوفه و جوانب کوفه است از سواد و قم از جبل و نیکو موضعیست
قم از برای ترسان و سرکردان **نور مشعشع نوزدهم در بیان انکه قم**
مدفوع عنها البلاء میباشد همچنانکه علامه مجلسی ره میفرماید
عن محمد بن سهل بن الیسع عن ابیه عن جده عن ابی عبد الله قال اذا فقد الامن من البلاد
و رکب الناس علی الخیول و اعتزلوا النساء و الطیب فالهرب الهرب عن جوارهم فقلت جعلت
فداک الی این قال الی الکوفة و نواحیها او الی قم و حوالیها فان البلاء مدفوع عنها
یعنی حضرت امام جعفر صادق فرمودند در وقتی که مفقود شود امن از بلاد و سوار شوند

مردم بر اسبها و عزلت بکیرند از زنها و بوهای خوش شاید این مطلب کنایه باشد از عمل قوم
لوط در صورت عزلت کرفتن از زنها حضرت میفرماید در این صورت باید فرار کرد از جوار
ایشان راوی میکفت فدایت شوم کجا باید رفت فرمودند در کوفه و جوانب کوفه و در قم و اطراف
قم بدرستیکه بلاها دفع شده از این شهر **نور مشعشع بیستم در بیان انکه**
قم مفر و مفزع از برای خائفین است همچنانکه علامه
مجلسی ره میفرماید عن یعقوب بن یزید عن ابی الحسن الکریمی عن سلیمان بن صالح
قال کنا ذات یوم عند ابی عبد الله فذکر فتن بنی عباس و ما یصیب الناس منهم فقلنا جعلت
فداک فاین المفزع و المفر فی ذلک الزمان فقال الی الکوفة و حوالیها و الی قم و نواحیها راوی
میکوید در نزد حضرت امام جعفر صادق بودیم پس ذکر شد فتنه های بنی عباس و مصیبتی که میرسد
مردم را از ایشان پس عرض کردیم فدایت شویم پس پناه کجا میباشد در ان زمان فرمودند کوفه
و اطراف کوفه و قم و جوانب قم پس فرمودند در قم شیعیان و دوستان ما میباشند
نور مشعشع بیست و یکم در بیان انکه بلده طیبه قم بلد
الامین است یعنی محفوظ است از جمیع بلاها و فتنه ها و مخفی
نماند که بلاها و فتنه ها بر چند قسم میباشند یکی از انها امراض
مهلکه است و دیکر ظلم ظالمین است و دیکر از انها فتنه دینی است که بمقتضای ان اخبار
مذکوره و بمقتضای دعای حضرت امام جعفر صادق که در حق اهل قم نموده و عرض کرده بلد که
اللهم اعصمهم من کل فتنة و نجهم من کل هلکة یعنی خدا حفظ کن اهل قم را از هر فتنه و نجات
بده ایشان را از هر هلاکتی باید اهل قم و بلده قم سالم باشند از این اقسام بلاها و فتنه های
مذکوره و غیر انها از هر چه که او را بلیه و فتنه کویند اکر چه فقیر باشد لکن فقر از برای اهل قم
عین رحمت است بجهة همان مصلحتی که در نور مشعشع دهم کذشت فراجع پس در این نور در
ضمن سه فصل کفتکو میشود **فصل اول در بیان انکه قم باید محفوظ**
باشد از ظلم ظالمین و جباران و اخبار بسیار در این باب وارد
شده و ذکر انها کذشت که مضمون بعضی از انها این بود که در صورت عمومیت
بلاها و فتنه ها در بلاد بر شما باد بقم که بلاها از ان بلده دفع و رفع و برداشته شده و در
خبر دیکر که ملائکه حفظ میکنند او را از بلاها و فتنه ها و مضمون بعضی از انها این بود که

ملکی بالهای خود را گشوده در بالای قم از برای محفوظ بودنش از بلاها پس مطلب آنستکه
در این مقام ذکر شود بعضی از مطالبی که کشف از آن کند که خداوند عالم چه کیفیتی و کرامتی
بر رکن از برای این بلدهٔ طیبهٔ قم قرار داده بود و من جمله از آن مطالب آنستکه در ابتدای عمارت قم
یکشت شیعهٔ اثنی عشریه بیشتر نبودند در قم و در بلاد عجم همین یکشهر قم شیعه بودند و شهرهای
اطرافش سنی بودند در زمان سلاطین بنی عباس و از مآثر جرأت اینها **و از مفاخر**
اهل قم چنین نوشته‌اند که اظهار تشیع می نمودند و هیچ
خوفی نداشتند و تقیه هم نمیکردند اما شیعیانی که در اطراف بلاد بودند از ترس خلفای
بنی عباس بایستی تقیه کنند همیشه در زحمت و سختی بودند بخصوص در زمان خلافت هرون
الرشید که چه قدر شدید العناد بود بالنسبه بسوی شیعیان که نمیتوانستند اظهار تشیع
نمایند از ترس هرون الرشید که مبادا کشته شوند یا ضرری کلی وارد آید لکن اهل قم هیچ خوفی
نداشتند از هرون بلکه عالم الغیب فرمانش اورا میکردند کاشف بر این مطلب حکایتی است که
از کتاب تاریخ قم نقل نمودیم در باب پنجم در فصل جدا کردن قم از اصفهان **که حمزة بن الیسع**
رفته در نزد هرون الرشید و باو گفت قم را از اصفهان جدا کن و عیب
هر چه باید بد هستند و اهل قم بالنسبه بسوی هرون از جملهٔ مطیعان و فرمانبرداران
هرون قبول کرد این مطلب از حمزة بن الیسع پس این حکایت کشف از آن کند که اهل قم هیچ خوفی از
هرون نداشتند و در صدد نافرمانی او بودند و خداوند عالم برای استیلا و سلطنتی
با آنها کرامت فرموده و یک خوفی از آنها بر دل دشمنان آنها قرار داده بود که مامون الرشید
در زمان خلافتش از آنها خوف [داشت] کاشف بر این مطلب ممانعت نمودن مامون است آنحضرت
رضا را از عبور نمودن آنحضرت از قم این منع نمودن مامون کشف از این مطلب کند که از
تسلط و استیلای اهل قم خوف داشت که اگر حضرت وارد قم شود مبادا اهل قم از او
داعی کنند که نگذارند امام از قم بیرون آید و بمقصود خود نرسد **و من جمله**
از استیلاء و سلطنت آنها آن بود که حاکم سنی را در بلد خود راه
نمیدادند و اگر حاکم شیعه بود قبول میکردند چنانچه در کتاب مجالس المؤمنین مذکور
کرده از کتاب کشف الغمه مذکور است که در زمان بعضی از خلفای بنی عباس از اطاعت
حاکم امتناع نمودند و هر که را بحکومت میفرستادند با او مقاتله و محاربه نمودند و مجال التصرف

نمیدادند و عسکر و لشکر هم بر سر ایشان فرستادند معتضد بعد از آن امیر ناصر الدوله بن حمدان
را که امیر الامرای خلیفه بود بر ایشان فرستاد و چون ناصر الدوله نزدیک قم رسید اعیان
آنجا با تحف و هدایا استقبال او نمودند و او را گفتند ما بحکومت غیر مذهب خود راضی نبودیم
و الحال که تو آمدی بالطوع و الرغبة امتثال حکم کنیم و اضعاف آنچه اهل قم زیاده از مال
مهمات که گذشته بناصر الدوله رسانیدند تا او بخلیفه رسانید بعد از آن خلیفه از موافقت
اهل قم با امیر ناصر الدوله اندیشه نمود و او را نزد خود طلبید پس چنین معلوم میشود
که این بلدهٔ طیبهٔ قم و اهلش همیشه از بلاها و فتنه‌ها که از ظلم ظالمین و جبارین باشد آسوده بوده
و هستند چگونه چنین نباشد و حال آنکه ائمهٔ اطهار صریح فرموده‌اند بلدهٔ قم را از ما است و اهلش
از ما میباشند و ما از ایشان میباشیم پس چنین معلوم میشود که برای امدادی داشتند در
باطن و یک نظر مرحمتی داشتند با این بلد و اهلش و کاشف بر این مطلب همانا غیبت حضرت حجت
بودن شیعیان خود میباشد که فتن نسبت به قم هرگاه ... فتنه بنی عباس را که شیوع پیدا کرد
که محل راحت مؤمنین است بخصوص در زمان غیبت بلکه خاطر جمعی بود برای شیعیان خود و این
خاطر جمعی کشف میکند که برای امداد باطنی و نظر مرحمتی داشتند با این بلدهٔ طیبه پس هر حکم
را که وارد قم شود باید ملاحظه از این بلد و اهلش داشته باشد که امام فرموده این بلدهٔ
قم از ما میباشد پس مثل آنستکه الحال حضرت حجت بفرماید که بلدهٔ قم از من است و اهلش هم
از منند و من از ایشان میباشم و ظلم در این بلدهٔ طیبه میمنت ندارد و صاحب بلد که
حضرت حجت باشد او غضب ... خواهند نمود و قاصم الجبارین او را بهم میشکند و
خداوند او را ذلیل و خوار کند پس اگر گفته شود بنا بر مضمون این اخبار باید اهل قم همیشه سالم
باشند از ظلم ظالمین و حال آنکه چنین نیست دیده شده که در بعضی از اوقات تسلط بر اینها تسلط
جواب این حدیث شریف آنستکه این مطلب در وقتی تمام است در صورتی که خیانت نکنند یکدیگر را
همچنانکه در آخر حدیث میباشد که هرگاه خیانت کنند همه
دیگر را خداوند عالم مسلط مینماید بر سر آنها جبارین
و ظالمین بد را که ظلم خود را با آنها مینمایند پس این مطلب کلی ... ثابت میشود
میشود که هرگاه اهل قم دیدند که ظالم و جباری بر آنها مسلط شده بدانند که خیانت در میان
آنها پیدا شده و باید ساکنین این بلده ملاحظه کنند و با یکدیگر خیانت نکنند تا هم

الهی چنانکه از کلام معجز نمای امام ظاهر و هویدا گشته بنا بر حکایت صاحب تاریخ قم که این
طایفه عرب که سبب آبادی قم شدند مادامی که متفق الکلمه و یکدل بودند هیچ ظالمی نه
توانست بر ایشان مسلط شود ولکن بعد از آنکه اختلاف افتاد ما بین ایشان یعنی خیانت در میان
ایشان پیدا شد ظالم بر ایشان مسلط شد و سبب تفرقه و هلاکت ایشان شد اعوذ بالله من سوء العاقبة
پس مناسب است که در این مقام ذکر کنیم حکایت مسلط نمودن حق تعالی بخت النصر را بر اهل بیت
المقدس تا آنکه عبرت باشد از برای اهل قم نیز از آنکه قم شریک است با بیت المقدس در فضیلت و
شرافت چنانکه در حدیث است که قم قطعه از بیت المقدس میباشد و این حکایت از قرار مکتوب
در تفسیر مذکور است باین طریق روی القمی عن الصادق (ع) انه قال ان خضر فرموده
ارمیا را در بنی اسرائیل اهل معصیت شدند و سر پیچیدند از امر پروردگار
خود اراده کرد حق تعالی مسلط نماید بر ایشان کسی که ذلیل کند و بکشد ایشان را پس وحی نمود
حق تعالی بسوی ارمیا که ای ارمیا من شهری را انتخاب و اختیار نمودم از ما بین بلدان و شهرها
و غرس نمودم در آن بلد از کرایم الشجر پس میکنم ایشان را و بجای ایشان خرنوب میرویانم پس خبر داد
ارمیا اخیار و خوبان بنی اسرائیل را پس عرض کردند از برای ارمیا سؤال کن از حق تعالی که چیست
معنی این مثل پس روزه گرفت هفت روز پس وحی شد بسوی او ای ارمیا اما بلد و شهر پس
بیت المقدس میباشد اما آن درختهای کرام که غرس نمودم بنی اسرائیل میباشند که ایشان را
در آن بلد مسکن دادم پس اهل معصیت شدند و تغییر دادند دین مرا و بدل نمودند نعمت مرا
بکفران بذات مقدس خود قسم یاد کردم هر آینه امتحان کنم ایشان را ببلیه و فتنه که شخص حکیم در آن
حیران بماند و مسلط میکنم بر ایشان بدترین از بندگان خود را از جهت ولادت و بدترین
ایشان را از جهت طعام پس هر آینه مسلط نمایم او را بر ایشان که بکشد و اسیر نماید حریم
ایشان را و خراب نماید خانهای ایشان را و خراب خواهم نمود خانه را که بآن نسبت میدهند
خود را با نخانه و فخر میکنند باو در مزامیر صد سال پس خبر داد ارمیا
و خوبان بنی اسرائیل گفتند خدایا گناه فقرا و ضعفا و مساکین چیست پس
ارمیا روزه گرفت و وقت افطار لقمه افطار ننمود پس وحی بسوی او نشد پس روزه گرفت
هفت روز دیگر غذا خورد وحی بسوی او نشد پس از آن روزه گرفت هفت روز دیگر
هفت روز پس فرستاد ارمیا خود را و نگاه داشت زبان خود را از این گفتگو و لا ادری

صورت مرا بسوی پشت تو پس چه شد مرا بسوی تو و گرفتم از برای ایشان هر آینه دیدید شما
منکر را منکر نشمردید و نهی نکردید پس عرض کرد ارمیا ای خدای من دانا نما مرا که کیست که
مسلطش خواهی نمود تا آنکه بروم نزد او و از برای خود و اهل بیت خود امان نامه بگیرم خطاب
رسید برو بفلان موضع پس نشان نمود او را و میشوی برخواست و یک مادری دارد که او
غذا میدهد باین طریق که نان را ریزه کرده در کاسه و خون خنزیر در آنجا بوده کاسه نان را
نیز پستان خنزیر گرفته و شاید و نزد او گذاشته و خورد پس گرفت ارمیا و بوده
در میان این خبر را که خدا وصف نموده پس یافت بر آن شخص پس نزدیک او آمد و فرمود از برای
او که اسم تو چیست پس عرض کرد بخت نصر پس شناخت او را که همانست که خدا فرموده پس معالجه
نمود او را تا خوب شد پس گفت ارمیا با او که میشناسی مرا گفت نه پس گفت منم ارمیا
و نیکوئی بسیار من ارمیا پیغمبر هستم از بنی اسرائیل خبر داده مرا خدا که تو
کرده باشد که خدا مسلط نماید ترا بر بنی اسرائیل پس خواهی کشت مردان ایشان را و
تفعل بهم ما تفعل فی نفسه فی ذلک الوقت پس گفت ارمیا گفت بنویس از برای
من امان نامه پس نوشت از برای او کتابت امان نامه و بود که میرفت بکوه و هیزم
جمع مینمود پس صیحه زد مردم را بسوی جنگ طایفه بنی اسرائیل
و بود مسکن ایشان در بیت المقدس پس آمد بخت النصر با اشخاصی که اجابتش نمودند بجانب
بیت المقدس و حال آنکه لشکر زیادی اجابتش نمودند پس آمد با لشکرش پس خبر بارمیا
رسید که بخت نصر با لشکر زیادی روی نموده بجانب بیت المقدس ارمیا بر خواست
سوار حمار خود گردید و استقبال کرد او را با همان امان نامه که نوشته بود از برای
او بخت نصر پس ارمیا نتوانست خود را باو برساند از کثرت لشکرش پس امان نامه را بچوبی
بربست و بلند نمود پس بخت نصر سؤال نمود که تو کیستی گفت من همان ارمیای پیغمبرم که
بشارت تو دادم که مسلط خواهی شد بر بنی اسرائیل و این هم امان نامه است که بمن داده پس گفت
اما ترا امان دادم اما اهل بیتت را پس تیری می اندازم از همین مکان اگر تیر رسید به
بیت المقدس پس امانی از برای ایشان نخواهد بود و اگر نرسید پس ایشان در امانند پس تیر را
بکمان نهاد و کشید تا آنکه تیر پرواز کرد تا به بیت المقدس رسید پس گفت
از برای ایشان امانی نخواهد بود پس نظر کرد بسوی کوهی از خاک در وسط شهر و خون از وسط

ان کوه میجوشید و بالا می آید و هرچه خاک میریختند روی ان خون باز میجوشید
و بالا میامد و هرچه خاک میریختیم فایده نداد پس گفت این قدر میکشم از بنی اسرائیل
تا انکه این خون باز ایستد و ساکن شود و این خون یحیی بن زکریا بود در زمان او پادشاه
جبار ظالمی که زنا مینمود با زنان بنی اسرائیل و یحیی بن زکریا باو فرمودند بپرهیز خدا را
نیست روا این کار زنا نمودن پس روزی که مست بود آن سلطان آن زن که خواست که
با او زنا کند گفت ای سلطان یحیی بن زکریا را بکش پس امر کرد بقتل او رفتند سرش را
از بدن جدا نمودند و در میان طشت گذاردند و اوردند نزد سلطان سر مبارک
یحیی بسخن آمد و فرمود ای سلطان حلال نیست زنا کردن پس خون یحیی در طشت جوشید
تا بزمین رسید متصل از زمین میجوشید و ساکن نمیشد و بود بین قتل یحیی و خروج
بخت نصر چند سال و بخت نصر از انها کشت و داخل قریه ها میشد و میکشت مردان را
و زنان و کودکان را و حیوانات و خون میجوشید تا همه انها را کشت و فانی نمود تا انکه
سؤال نمود که ایا دیگر کسی باقی مانده از ان مادران بلاد گفتند بلی عجوزی باقی مانده
در فلان موضع فرستاد که سر او را گردن زدند پس خون ساکن شد و ان عجوز آخر
از انها بود که باقی مانده بود پس رفت ببابل و در انجا بنا نمود شهری را مؤلف
گوید که در این بلدهٔ طیبهٔ قم خداوند عالم چه درختان کرام
غرس نموده بود و این زمین مقدس را از برای انها ذخیره کرده بود هم چنانکه رسول
اکرم فرمودند که خداوند عالم زینت داد قم را بعرب پس این حکایت عرب است از برای ایشان
قم کردند این زمین شریف معصیت نکنند خدا را و خیانت نکنند بیکدیگر و بدل نه
کنند نعمت خدا را بکفران که سبب هلاکت انها شود و ملاحظه کنید در احوالات بعض
از تابعین اهل قم که چه مردمانی بودند که معصیت نمیکردند و از مکر و حیله و خیانت
چه قدر دور بودند من جمله از ان اشخاص زکریا بن ادم قمی بوده
که هم مجاور حضرت امام رضا علیه السلام بوده از مدینه
تا مکه این زکریا بن ادم قمی عرض کرد بخدمت حضرت امام رضا که میخواهم از میان قم بیرون
روم بجهت انکه در قم سفهای زیاد شدند حضرت فرمودند که تو باید در میان انها باشی
و بیرون نروی بدرستیکه خداوند عالم از قم دفع میکند بلاها را بواسطه وجود تو در میان

انها هم چنانکه خداوند عالم بلاها را دفع میکند از اهل بغداد بواسطه قبر پدرم موسی
بن جعفر ببینیم جهت انکه میخواست بیرون برود از قم چه مطلبی بود که عرض کرده
خدمت امام که سفها در قم پیدا شده این حقیر جائی ندیدم لکن یکی از علمای اعلام
اهل قم جناب مرحوم شیخ محمد حسن قمی که ساکن در محله ... بود
بود و او اطلاع تامی داشت از تاریخ چنین نقل کردند که
زکریا بن ادم روزی که از محلهای قم میرفتند دید کرد که گوشت فرار نموده
و صاحبش خواست که او را بدست اورد نتوانست تا انکه دامن خود را که خالی از چیز
بود بدست گرفت ان حیوان بگمان انکه چیزی در دامن اوست نزدیک او امد و او را بگیرد
مطلب را که دید حال از دزده شد و گفت در قم اهل مکر و حیله و خیانت پیدا شد
باید از قم بیرون روم و اخبار دیگر در مدح او وارد شده در جلد سیم این کتاب که
مخصوص بذکر روایات قم خواهد شد انشاء الله و مطلب دیگر انکه نقل میکنند که
در زمان سابق یکی علف در دامن خود کرده بود و نشان
گوسفند خود میداد لکن که همراهش آن حیوان بود دهن که اهل قم این مطلب را دیدند
گفتند که او اهل مکر و حیله میباشد که حیوانشان میدهد علف را و باو نمیدهد یکی
روایات او را قبول نکردند فصل دوم در بیان انکه قم باید
محفوظ باشد از امراض مهلکه مخفی نماند که بمقتضای اخبار
مذکوره بایستی که این بلدهٔ طیبه محفوظ باشد از امراض مهلکه
از قبیل وبا و طاعون بجهة انکه مضمون ان احادیث از اعظم البلایا
یعنی در وقتی که عمومیت پیدا کند بلاها بر روی زمین بقم و اطراف و معلوم است که بلا قم
از بلاها امراض مهلکه میباشد و مضمون بعضی از ان احادیث انست که ملائکه دفع
بلاها از قم میکنند و در حدیث دیگر است که حضرت امام جعفر صادق
سر مبارک خود را بلند نمودند و دعا کردند در حق اهل قم و عرض کردند بدرگاه الهی
اللهم اعصمهم من کل فتنة و نجهم من کل هلکة یعنی خدایا حفظ کن اهل قم را از هر فتنه
و نجات بده ایشان را از هر مهلکه و هلاکتی پس بمقتضای این احادیث و دعا انحضرت
انست که بلدهٔ طیبه بایستی بلد الامن باشد و طاعون در انجا اثر نباشد که اهل قم و خود بلده

درامان و سلامت باشد و محفوظ از امدن وبا و طاعون باشد وحال انکه محفوظ
نیست این بلده و اهلش از امراض مهلکه سببش انستکه بسبب مجاورت مردمان معصیت
کار در این بلده طیبه این اثر از او رفته لکن بشرافت خود باقی است و از برای او قطاتر بسیار است
من جمله از ان قطاتر تربت سید الشهداء میباشد که چه قدر اخبار در حقش وارد شده
که شفای مرض میباشد و حال در بعضی اوقات این اثر از او میرود و بسبب عدم وجدان شرایط
و مالیده شدن دستهای گناه کاران همچنانی که در تحفة الزائر مذکور است
در انجائی که میفرماید شنیدم بعضی از انها که تربت را بر میدارند ان را سبك می شمارند حتی
بعضی از ایشان ان را در توبره چهار پایان میاندازند یا در ظرف طعام یا چیزهائی که در ان
دست بسیار مالیده میشود از خورجین ها و جوالها پس چگونه شفا میباید کسی از ان که ان
را این نوع حرمت ندارد الی اخره پس معلوم میشود که بواسطه عوارضات خارجیه از ان اثری که
خلاق عالم قرار داده از برای او بیفتد و مثل اب فرات که وارد شده اگر فرو رفتن بدنهای
گناه کار نبود دردی از اهل امید شفا بود از برای هر دردی فرات اثرش انستکه باید شفای مرضی
باشد لکن بجهة فرو رفتن بدنهای گناه کاران اثرش رفته اما شرافتش باقی است که خود این مکان
یک اثری دارد و مثل سنگ حجر الاسود که وقتی که از بهشت امد و ردند نورانی و سفید بود لکن
بجهة مالیدن دستهای گناه کاران سیاه شد پس زمین طیبه قم بمقتضای این اخبار باید
محفوظ باشد از بلا لکن بسبب مجاورت و ساکنین گناه کاران رفته رفته این اثر از او افتاد لکن شرافت
خود باقی است **و همچنین دعای حضرت امام جعفر صادق ع**
در حق اهل قم که فرمودند غرض که بند بدرگاه خداوند عالم که خداوند اهل قم را
از هر فتنه و نجات دهد ایشان را از هر بلیه که یکی از ان بلیه ها امراض مهلکه میباشد پس دعای
حضرت بجهة شرافت این زمین است که باید ساکنین در او محفوظ باشند یا بجهة شرافت اهل
چونکه اهلش مردمان خوبی بوده اند و بجهة ترحم بر انها حضرت دعا فرمودند اگر بجهة
شرافت خود زمین باشد که کیفیتش منافاتی ندارد امدن بلا و امراض مهلکه در این بلده طیبه
بتمام تفصیلی که ذکر شد و اگر بجهة شرافت اهلش باشد دعای حضرت شامل حال انها هست
مادامیکه خودشان از ان شرافت خلع نکنند و اسباب هلاکت خود را بسوء اختیار خود فراهم
نیاورند یکی از اسباب هلاکت جوانان اهل قم استخفاف و سخریه و استهزاء بمشایخ خود

و بزرگان خود نباشد همچنانکه ابو الحسن الاول فرموده اند که قم محل عیش و زندگانی
ال محمد است و محل شیعیان ال محمد لکن زود است که هلاك شوند جماعتی از جوانان اهل قم
بسبب مخالفت نمودن انها پدران خود را و استخفاف و سخریه نمودن انها بزرگان و مشایخ
خود دیگر سبب امدن وبا از نا میباشد همچنانکه **در اخبار وارد شده که در**
اردوی لشکر حضرت موسی علیه السلم یکی از لشکریان حضرت مشغول
زنا بود بهمان وبا نازل شد و بسیاری از لشکر حضرت بواسطه مرض وبا هلاك شدند
و سید نعمة الله جزائری ره در انوار نوشته که سبب وبا انستکه زانی که غسل
میکند زمین قبول نمیکند اب غسل زانی را ان اب بخار میکردد پس میرود بجانب اسمان
و اسمان هم قبول نمیکند ان بخار را پس نازل میشود و واقع میشود بر هم جنس خودش از
قبیل چاهها و چشمه ها و چالهای اب و نهرها و دریاها پس متکیف میشود هوا بسبب
کردن هوا دو دفعه که یك دفعه بالا میرود هوا با او مجاورت میکند و یکدفعه که برمی
کردد ملاقات میکند ان هوا با ان بخار پس بعد از ملاقات نمودن هوا ان بخار را متکیف
میشود ان هوا از ان بخار حاصلش انکه هوا سمیت پیدا میکند مردم نفس میکشند در ان
هوای مسموم و میخورند از ان ابهائی که ان بخار مسموم در این ها ریخته شده و ان ابهائی
هم دارای سمیت شدند بواسطه ان بخار مسموم پس حاصل میشود مادهای فاسده
در بدن مردم پس از این جهة بسیار واقع میشود بر اطفال لیکه مزاج انها ضعیف میباشد و
مردمان غریبی که در ان سر زمین عادت نکرده اند ماندن در انجا انتهی الحاصل بعد از
انکه بعضی از جهال و نادانان اهل قم قدر این زمین طیبه را نکه ندارند و حال انکه خداوند
عالم او را مطهره و مقدسه و منزه و پاکیزه او را خلق نموده و او را ملوث نمایند باین معصیت
کردن تا باشد دیگر با این نیست از امدن وبا پس هر کاه دیدند که وبا شیوع پیدا کرد در بلده طیبه
قم بدانند که زنا شایع شده در میانها اعوذ بالله من غضب الجبار پس ماحصل از این دو فصل
ان شد که دعای حضرت و شرافت این بلده طیبه مقتضی هستند از برای این اثر که محفوظ باشد
از این بلاها و مقتضی وقتی اثر کند که مانعی پیدا نشود و موانع از اثر این مقتضی زیاد است
همچنانکه ذکر انها شد **فصل سیم در بیان انکه این بلده طیبه قم باید**
محفوظ باشد از فتنه دیگر دین که انهم یکی از اقسام فتنه ها و بلاها

ونباید این بلده قم محفوظ باشد از این همه فتنه مجید که این دلیل اول آن اخبار معراجیه که
گذشت در مصابیح از حجاجیه و مفاد آن اخبار دور کردن پیغمبر است در شب معراج از این
بلده طیبه شیطان را که مبادا فتنه در دین نماید در شیعیان این بلده طیبه را گمراه نماید و
دلیل دویم آنکه در اخبار وارد شده که تربت قم مطهره و مقدسه
میباشد پس نباید ملوث شود این تربت مقدسه بلوث خارجی دلیل سیم آن
دعائی است که حضرت امام جعفر صادق ع نمودند بر اهل قم و سابق گذشت
اللهم اعصمهم من کل فتنة و نجهم من کل هلکة یعنی خدایا حفظ کن اهل قم را از هر فتنه
و نجات بده ایشان را از هر مهلکه و بدترین فتنه ها و اقبح آنها فتنه در دین می باشد دلیل
چهارم آن روایتی است که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که قم
بلد ما و بلد شیعیان ما میباشد مثل است که الحال در این زمان حضرت حجت عجل الله
که قم بلد من و بلد شیعیان من میباشد و بمقتضای این حدیث میتوان گفت که این بلده
طیبه منسوب بحضرت حجت میباشد صاحب بلد خودش نگهداری میکند و وقتیکه از
که صاحبان مذاهب مستحدثه و باطله رکنند ولیکن امتیازی دارد از شهرهای دیگر
در محفوظ بودنش از این فتنه العیاذ بالله اگر کسی پیدا شود از این نوع شیطان انسی
این بلده مقدسه صاحب بلد او را مخذول و منکوب خواهد نمود و آن شیطان انسی
بذلت و خواری بیرون میکند و این زمین مقدسه را از لوث چنین شیطانی پاک خواهد
نمود دلیل پنجم آن روایاتیست که ملائکه حفظ میکنند بلاها را از قم دلیل
ششم آن روایاتیست که دلالت دارد بر محفوظ بودنش از بلاها و فتنه ها پس
باید اهل قم هم مسامحه نکنند در این مطلب که العیاذ بالله کسی پیدا شود از این نوع
اشخاص که دارای مذاهب فاسده میباشند باید سعی کنند در بیرون کردن آنها را از این
بلده طیبه قم بمقتضای چند اخباری که وارد شده در حق اهالی قم باید کوتاهی نکنند در
این مطلب یکی آنکه مؤید میباشند از جانب حق تعالی هم چنانکه خبر باین مضمون وارد شده
دلیل دیگر آن احادیثی است که امام فرموده که اهل قم انصار ما میباشند
و خبر دیگر وارد شده که اهل قم انصار قائم میباشند خبر دیگر که اهل قم قائم مقام
حجج میباشند از زمان غیبت امام تا زمان ظهور آن حضرت پس این منصب

دلیل دوم — سوم — دلیل چهارم — دلیل پنجم — ششم

بسیار بزرگیست از برای اهل قم و قدر این منصب جلیل را باید بدانند و خود را خلع
نکنند از این منصب و شرافت و ترتیب آثار این منصب جلیل را بدهند و در ترویج احکام
دین پیغمبر ساعی باشند که اگر خود حضرت حجت ظاهر بود این نوع اشخاص که مرتد میشوند
گردن میزد و بدرک اسفل روانه مینمود پس بمقتضای آنکه اهل قم مؤید هستند من
عند الله نباید خوفی داشته باشند در مقام نهی از منکر و در اجرای احکام الهی و بمقتضای
آن حدیث که امام فرموده که اهل قم انصار ما میباشند و انصار قائم ما میباشند باید
همیشه یاری کنند امام خود را و نگذارند که این بلده طیبه که حرم اهل بیت پیغمبر و حرم ائمه
اطهار است ملوث شود بلوث صاحبان مذاهب مستحدثه لا اقل آنکه اتفاق کنند و چنین
اشخاص را بیرون کنند از حرم ائمه اطهار الحمد لله از اول بناء این بلده طیبه محفوظ بوده
از فتنه دینیه تا بحال و امید است که محفوظ بماند تا زمان ظهور حضرت حجت ع ملاحظه کنید در
احوالات سابقین از قم که چگونه اهتمام داشتند که از غیر شیعه اثنی عشری بر در قم نمانند
هم چنانکه حاکم سنی را راه نمیدادند در این بلده قم و اگر شیعه بود قبول میکردند
و اگر از کسی استشمام غلو میکردند و میشنیدند که کسی در باب امام خود صاحب
غلو بوده است او را از قم بیرون میکردند حتی آنکه در تعلیقه منیر فرمایند که محقق شیخ
محمد چنین فرموده که اهل قم بیرون میکردند و بعید بمجرد آنکه توهم ریب میکردند شکی در
غلو و میرفتند همه چنانکه در حالات احمد بن محمد بن عیسی قمی
نوشته اند که چند نفر را از قم بیرون کرد که یکی از آنها محمد بن
علی بن ابراهیم الهمدانی القرشی که او آمد بقم و وارد شد بر همین احمد بن محمد بن عیسی مذکور
پس مشهور شد محمد بن علی بکذب پس از آن مشهور شد بغلو و ارتفاع در حق ائمه
اطهار پس از آن از قم بیرونش کرد مخفی و پنهان شد پس همین احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون
کرد و در مقام تدین و دینداری ملاحظه رفاقت و ملاحظه و ... او را نمود و
دیگر کسی را که از قم بیرون کرد سهل بن زیاد آدمی بود که اظهار دین
از او میکردم چنانکه در رجال میرزا مذکور است که از کلام شیخ طوسی ره اختلاف
حالات این سهل بن زیاد دیده میشود پس در موضعی فرموده است که او ثقه است
و در چند موضع دیگر او را ضعیف در حدیث شمرده و فرموده اعتقادی در حدیث

وبمقتضای ... دلالت دارد ... العقبتین ... علی بن عثمان ...

رغبت واستدلال میکنند برآنکه احمد بن محمد بن عیسی قمی شهادت میدهد در حق او
بغلو و کذب و بیرون کرد از قم بسوی ری و ساکن در زمین ری شد و ابن غضائری
گفته که این سهل بن زیاد قمی ضعیف در حدیث بوده و روایت او فاسد بوده و مذهبش
هم فاسد بوده و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد و اظهار بیزاری مینمود
از او و مردم را نهی میکرد که گوش بسخنان او ندهند و نهی میکرد مردم را که روایت از او
کنند و روایت مراسیل میکرد و اعتماد بر ضعفاء در حدیث مینمود و دیگری
کسی که او را از قم بیرون کرد همین احمد بن محمد بن عیسی مذکور
احمد بن محمد بن خالد البرقی بود با آن جلالت قدری که داشت او را از قم بیرون کرد
همچنانکه آقای بهبهانی در تعلیقه خود ذکر فرموده که ابن غضائری گفته که احمد بن
محمد بن خالد البرقی باکی نداشت از اخذ روایت از هر کس و بیرون کردن او را احمد بن
محمد بن عیسی از قم بجهت این مطلب بوده و غیر این مطلب نبوده انتهی مؤلف گوید
که او را برقی گویند بجهت آنکه او ساکن برق رود قم بوده که الحال مشهور است
در قم ان برق رود ... بیرون خانه ... یا برقان و هرجا که روایت میکنند از برقی مراد
همین احمد بن محمد بن خالد البرقی است لکن باز همین احمد بن محمد بن عیسی او را برگردانید
بقم وقتی که او وفات نمود در پای جنازه اش پابرهنه راه میرفت و تاسف میخورد و
بیزاری میجست از نفی که در حق او کرده بود و همین کارش که او را برگردانید و
در وفاتش در پای جنازه او با پای برهنه راه میرفته دلالت بر جلالت قدر برقی کند
تمام این مطالب بتفصیل در مجلد ... این کتاب که مخصوص است بذکر حالات رواة قم خواهد
آمد انشاء الله و غرض از ذکر این مطالب اینست که سابقین از اهل قم چه قدر اهتمام و سعی و
کوشش داشتند که اگر کسی را میفهمیدند که قدری در اعتقادش خللی است فورا او را
از قم بیرون میکردند حتی آنکه برقی با اجلال التقدرش راضی نشدند و بخود نپسندیدند
که در قم باشد که چرا او روایات از ضعفاء و اعتماد بر مراسیل میکند چه رسد بکسی که از
مذاهب باطله و مذاهب مستحدثه باشد که کجا سزاوار است که چنین بلده طیبه کار بشرح
برسد که کسی بیاید در قم بخواهد ترویج مذهب باطل ... دهد و حکایت او از این قرار است
که کسی ... بود در قم در میان ... کاروان سرائی از برای کسب کردن منزل داشت و ...

بابی بود

بابی بود و کتابی هم از کتب بابیه آورده بود از برای آنکه ترویج مذهب نماید و خواست که
تفتیش بر پا کند و مردم قم را آن شیطان انسی خواست فریب دهد که اگر مؤمنین از روی غیرت
خون ... بنا ... که چنین بلدی که حرم ائمه اطهار است و جا و مقام رواة
ائمه اطهار است کارش باین جا رسیده باشد الحمد لله از آنجا که این بلده طیبه بلد ائمه اطهار است
و ملک مخصص حجت است و از آنرو که صاحب بلد باید خودش نگاه دارد کسانیکه بابی را مفتضح
و رسوا نمود ... نظر مرحمتی انداخت و از آثار نظر الخصوص ... علماء اعلام
اهل قم کثر الله امثالهم فهمیدند این مطلب را و از احوالات کبر بابی مطلع شدند اتفاق نمودند
او را بطرز ذلت از قم بیرون کردند الحمد لله اهل قم همیشه موفق من عند الله بودند و در هر
زمینه چند واقعه اتفاق افتاده که اطلاع یافتند از احوال این انواع
شیاطین انسی در کمال ذلت و خواری ... از قم بیرون کردند از جمله چنین بوده
مثل بیرون کردن علی بن بابویه قمی شخص حلاج را و آن حسین بن منصور است که توقیع
از جانب حجت بیرون آمد بلعن او و بسیاری از بزرگان در مذمت او فرمایشات فرموده
اند بخصوص شیخ مفید ره کتابی برد او نوشته و اسم آن کتاب را رد بر حلاجیه گذارده است
و فرمایشاتی که علماء در مذمتش فرموده اند ... در کتاب ... القلوب بتفصیل ذکر نموده ام
و از آن کتاب ... نوشته ایم اما حکایت بیرون کردن
علی بن بابویه قمی حسین حلاج را از این قرار است همچنانکه
زمان علی بن بابویه حسین بن منصور آمد بقم ... که توقیع از جانب ...
... این شخص آمد بقم و ادعای بابیت ... دین را فریب دهد ...
... نمود و ... فتنه ... بابویه
نوشته هم چنانکه شیخ طوسی ره در کتاب غیبت تمام این حکایت را نقل میفرماید
شیخ طوسی خبر میدهد از جماعتی از حسین پسر علی بن بابویه که حلاج آمد بقم و مکتوبی بخویشان
پدرم نوشت که در آن مکتوب پدرم را با خویشان او دعوت کرد بسوی اطاعت و انقیاد خود
و میگفت من فرستاده امام و وکیل او هستم حسین میگوید چون این نوشته به پدرم
او را پاره نمود و بحامل آن نوشته ... عمو زاده ... بود گفت ...
کارهای ... باو خندیدند و استهزا کردند بعد از آن پدرم برخاست

از مجلس

ثم داود زمان با اصحاب خود بدکان خود رفت و چون داخل خانه شد گرد کانش بد انجا بود که
هر کسی که در انجا بودند از برای تواضع کردند و از جا برخواستند مگر مردیکه در جای خود
نشسته بود و از جای خود برنخواست پدرم او را نشناخت و وقتی که نشست دالات و
جناب خود را او آورد چنانچه بخارات بخار است انگاه بر بعضی از تجار خصا متوجه شد پرسید
از ایشان کیفیت و احوال شیندم خبر دادند این سوال و جواب را آن مرد شنید و بپدرم
متوجه گردیده گفت مرا از دیگران میپرسی و حال آنکه خودم در انجا حاضرم پدرم گفت
که امیر من ترا بزرگ داشتم و تعظیم کردم و از این جهة احوال از خودت نپرسیدم او گفت دعوت
مرا باور میکنی در حالتیکه من مشاهده میکنم پس پدرم گفت توانمردی و بغلام خود
فرمود که گردن او را گرفته آن دشمن خدا و رسول را از خانه بیرون کردند و باو فرمود با
ادعای معجزات میکنی لعنت خدا بر تو باد با انکه او خوش بیرون نرفت بلکه غلام پشت گردن
او را گرفت بیرون کرد بعد از آن او را در شهر قم ندیدیم **وهم چنین در هر زمان**
و عصری تا باین زمان هر گاه یکی از این مذهب مستحدثه پیدا شد اهل بلد المؤمنین
قم نگذاشته‌اند که این بلده ملوث شود و امید است که تا زمان ظهور حضرت حجة محفوظ باشد
و ملوث نشود و از برای نجات از فتنه آخر الزمان باید متوسل شوند بدعائی که از حضرت امام
وارد شده و آن دعا اینست یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک
مؤلف گوید که در این ازمنه که سال تاریخ تالیف رساله
هزار و سیصد بیست و [illegible] تاریخ میباشد تمام اطراف بلاد پر است از شورش و غوغا
و هرج و مرج و فتنه‌ها برپا شده و مردم در اطراف بلاد در امان نیستند و الحال عرض شکایت
و نالشان در بعضی بلاد ظاهر گردیده و در بعضی از بلاد در معرض تلف است الحمد لله
آثار کلام معجز نظام ائمه اطهار که فرموده‌اند وقتی که عمومیت پیدا کند بلاها و فتنه‌ها در
اطراف بلاد پناه برید به قم یا اطراف قم بلد رستگی قم دفع شده از او بلاها و فتنه‌ها در حوالی
بلده طیبه قم در این ازمنه کالشمس فی وسط السماء ظاهر و هویدا گردیده و قعها یک امتیازی
از سایر بلدان دیگر در امنیت و سلامت بود و از فتنه‌ها و بلیه‌ها پس صدق میکند
که این بلده طیبه قم بلد الامین میباشد **فصل در ذکر خبر دادن**
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقعه که در قم اتفاق میافتد چنانکه علامه مجلسی ره

فی خطبة الملاحم لامیر المؤمنین التی خطب بها بعد وقعة الجمل بالبصرة قال یخرج الحسنی صاحب
طبرستان مع جم کثیر من خیله و رجله حتی یاتی نیسابور فیفتحها و یقسم ابوابها ثم یاتی
اصبهان ثم الی قم فیقع بینه و بین اهل قم وقعة عظیمة یقتل فیها خلق کثیر فینهزم اهل قم
فینهب الحسنی اموالهم و نسائهم و یخرب دورهم فیفزع اهل قم الی الجبل یقال له وراردها
فیقیم الحسنی ببلدهم اربعین یوما و یقتل منهم عشرین رجلا و یصلب منهم رجلین و یخرج
عنهم **یعنی حضرت امیر المؤمنین در خطبه ملاحم بعد از وقعه**
جمل بصره فرمودند بیرون میاید حسنی صاحب طبرستان با جمعی بسیاری از لشکر تا میاید
به نیشابور و تقسیم میکند اموال او را پس میاید بسوی اصفهان پس بسوی قم پس واقع میشود
بین آن حسنی و بین اهل قم وقعه بزرگی و کشته میشود در آن واقعه خلق بسیاری پس فرار
میکنند اهل قم و غارت میکنند حسنی اموال ایشان را و اسیر میکنند بچه‌ها و زنهای ایشان
و خراب میکنند خانه‌های ایشان را پس پناه میبرند اهل قم بسوی کوهی او را وراردها گویند
پس میایستد حسنی بلد ایشان چهل روز و میکشد از ایشان بیست مرد و بدار میکشد دو
از ایشان و کوچ میکند از انجا **علامه مجلسی ره میفرماید ظاهر میشود از**
این تاریخ که وراردها اسم بعضی رستاق قم و توابع قم میباشد و فرموده در او وهق بخویح
بوده از رستاق اصفهان بوده پس ملحق شده بقم **وایضا علامه مجلسی میفرماید**
عن احمد بن خزرج بن سعد عن اخیه موسی بن خزرج قال قال لی ابو الحسن الرضا ع تعرف
موضعا یقال له وراردها قلت نعم ولی فیه ضیعتان فقال الزمه و تمسک به ثم قال لی
نعم الموضع وراردها یعنی روایت میکند موسی بن خزرج **که حضرت امام**
رضا علیه السلام فرمودند که آیا میشناسی مکانی که گفته میشود از برای او وراردها
عرض کردم بلی در انجا از برای من دو مزرعه میباشد پس فرمودند نگاه بدار او را پس فرمودند
نیکو موضعیست وراردها **مؤلف گوید که از بعضی از مطالب چنین مستفاد**
استظهار کرده که این واقعه مذکوره واقع شده است زیرا که بعد ترجمه تاریخ قم مذکور است
در ترجمه نمودن آن خطبه میفرماید در انتها میکه در خطبه وارد و تغیر داده تعیین کرده
کرد که بر داشته‌اند این تعیین در خطبه حضرت نیست که اسم مزرعه است و بعد از
ترجمه خطبه میفرماید مضی هذا که ظاهر این عبارت آنست که این واقعه واقع شده و گذشته

و شاید شنیده باشد که در آن واقعه آن دو نفر زاده که رنج بر ولد کشیدند پس بنا بر این شاید
آن واقعه که حضرت خبر داده واقع میشود در قم همان واقعه باشد که علامه مجلسی ره از
علامه نقل میکند که فرموده بعضی از سالها قتال و جنگی واقع شد و
جماعتی از علویین در قم بودند اهل قم بسبب آن جنگ و محاربه و قتال شدید که واقع
شد متفرق در بلاد شدند نظر از آن خبر صاحب طبرستان که در خطبه مذکور است سید
حسنی باشد و مراد از سید حسنی احتمال دارد که یکی از آن دو برادر باشند از سادات حسنی
که در طبرستان سلطنت کردند یکی از آنها حسن بن زید که داعی کبیر داعی اولش خوانند
و دیگری برادرش محمد بن زید است که بعد از برادرش سلطنت پیدا کرد اما نسب داعی کبیر
و حالات او از این قرار است هم چنانچه که صاحب ناسخ التواریخ منبعد مینماید داعی کبیر امیر
حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل بن حسن بن زید بن حسن بن
علی بن ابیطالب ع حسن بن زید را داعی کبیر و داعی اول گویند مادرش دختر
عبد الله بن عبید الله الاعرج بن حسین الاصغر بن امام زین العابدین در سال دویست
و پنجاه هجری در طبرستان خروج کرد در سال دویست و هفتاد وفات یافت و سلطنتش
بیست سال بود در سال دویست و پنجاه دو هجری بر سلیمان بن طاهر تاختن برد و او را
از طبرستان اخراج کرد و در آن ممالک استیلا یافت و او در قتل عباد و هدم بلاد
مبالات نداشت در ایام سلطنت و بسیاری از وجوه ناس و اشراف سادات عرضه هلاک
دمار گشت از جمله دو تن از سادات حسینی را مقتول ساخت یکی حسین بن احمد بن محمد بن
اسمعیل بن محمد بن عبد الله بن امام زین العابدین ع دویم عبید الله بن
علی بن حسین بن حسین جعفر بن عبید الله بن حسین اصغر بن امام زین
العابدین علیه السلام و ایشان از جانب داعی حکومت قزوین و زنجان داشتند که
کرموسی بن بغا بکفر و استخلاص زنجان و قزوین مامور شد و با لشکری لایق تاختن آورد
ایشان را نیروی نبود لاجرم بطبرستان گریختند داعی هر دو تن را خاص
ساخت و در برکه آب غرق ساخت تا جان بدادند آنگاه جسد ایشان را در سرابی در
انداخت و این واقعه در سال دویست و پنجاه هشتم هجری بود بالجمله گاهی که یعقوب بن لیث
بطبرستان آمد داعی فرار نمود بلکه جسد ایشان را از سرداب بر آورد و بنهاد سپرد

دیگر

و دیگر از مقتولین داعی کبیر ع قبطی است که او پسر خاله داعی بود نامش حسن بن محمد بن
جعفر بن عبید الله بن حسین الاصغر بن امام زین العابدین و او از جانب حکومت شهر
ساری داشت در غیبت داعی جامه سیاه که شعار عباسیان بود پوشید و خطبه بنام اهل
خراسان کرد چون داعی مراجعت کرد و مغاورت نمود قبطی را دست بکوبند بسته حاضر
ساخت و گردن زد و دیگر جماعتی از مردم طبرستان را با خود در مقام کین و کینه دانست
و خواست که تا همگیرا از تیغ بگذراند پس چند روزی آوازه مرگ خود را انداخت پس او را
در جنازه جای دادند و بمسجد حمل دادند تا بر وی نماز بخوانند چون مردم در آن مسجد
انجمن شدند ناگاه آن جماعت که با ایشان مواضعه نهاده بود از جا برخواستند و درهای
مسجد را بستند و تیغ بکشیدند و داعی کبیر هم شاکی السلاح بیرون جست و شمشیر کشید
و جماعتی را گردن زد منتهی اما داعی ثانی که برادر حسن بن زید است هم چنانچه
که در ناسخ التواریخ مذکور است از این قرار است و اما داعی ثانی محمد
بن زید باشد بعد از وفات حسن بن زید شوهر خواهر داعی کبیر که او ابو الحسن احمد
بن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن ع سه سلطنت را
بر مملکت طبرستان استیلا یافت محمد بن زید از گرگان لشکر براورد و ابو الحسن را بگرفت
و او را بکشت و طبرستان در تحت فرمان او شد و از سال دویست و هفتاد و یکم هجری تا
و هفت ماه استقرار یافت و چنان سلطنت او محکم شد که رافع بن هرثمه در نیشابور دعوت
کار وی بنام وی خطبه میکرد و ابو مسلم محمد اصفهانی کاتب معتزلی وزیر وی بود و در
پایان امر محمد بن هرون سرخسی صاحب اسمعیل بن احمد سامانی در گرگان که رجعت باشد
مقتول ساخت و سر او را برگرفت و با پسرش که اسیر شد بسوی مرو گسیل داشت و از آنجا
بخارا و جسدش را در جرجان در کنار قبر محمد بن جعفر صادق ع دفن نمودند اما واقعه
بقیه هم چنانچه که علامه مجلسی ره در کتاب دار السلام از این
قرار که مذکور است که علامه مجلسی در جلد بیستم از بحار ذکر فرموده که علامه
در کتاب منهاج الیقین نقل کرده است و او از کسیکه از او روایت میکند که آن را روایت میکرد
که واقع شد در بعضی از سالهای ملحمه در قم بعینه واقع شد در قم قتالی و جنگی بودند
بقم جماعتی از علویین پس متفرق شدند اهل قم بواسطه آن جنگ در بلاد و شهرها و

وسلمان والمقداد وحذیفه وعمار واصحاب رسول الله رضی الله تعالی عنهم وابو
الملئکة علیهم السلام حولوا لله رب تعالی شانه و تقدست اسمائه محیط بی وحافظی
وحفیظی والله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ فالله خیر حافظا وهو
ارحم الراحمین واذ قد بلغ بی التمام فقال کرره فکررته وقرئت علیه بقراءته صلوات
علیهم ثم قال ابلغ واعاده علی هکذا کلما بلغت منه النهایة بعیده علی الحدیث حفظه
فانتهت عن سنتی متلهفا علیها الی یوم القیمة وکتب بیمناه مستولا لشمس الفضلاء
العرفاء ونجم الاخلاء النجباء ابلغه الله سبحانه من کمال العلم وتمام العرفان ذروة الفلک
وارج السما احوج المربوبین الی رب الغنی محمد بن محمد یدعی باقر الداماد الحسینی ختم
فی نشاتیه بالحسنی ثانی عام سنه ۱۳ من الهجرة المبارکة المقدسة النبویة حامدا مصلیا

انتهی باب نهم در ذکر احادیثی که دلالت دارد بر فضل و شرافت اهل قم و این باب مشتمل بر سه فصل میباشد

فصل اول در بیان شرافت عموم اهل قم است و این فصل مشتمل بر یک فایده و دو نور شعشعانی

فائده مخفی نماند که اخبار و احادیث در مدح اهل قم وارد شده که بسیاری از آنها در باب هشتم گذشت و قدری از آن احادیث در این باب ذکر میشود پس مناسب نیست که در این فائده از همه اشان کنیم بسوی کلمه ازان ما انگاریم در فائده باشد من جمله احادیث معتبره است که قول پیغمبر است از برای شیطان که اهل این بقعه قم شیعیان من و شیعیان وصی من علی ابن ابی طالب اند و در بعضی احادیث دارد که پیغمبر فرمودند به شیطان علاوه بر کلام سابق که تو سلطنتی نداری بر ایشان بنا بر فرمایش حضرت که اهل قم داخلند در مصداق این آیه شریفه ان عبادی لیس لک علیهم سلطان یعنی بدرستیکه تو سلطنتی نداری بر بندگان من و در بعضی احادیث است که جبرئیل عرض کرد به پیغمبر که این بقعه قم اهلش شیعیان وصی تو میباشند و در خبر دیگر دارد که حضرت را چه سبب گویند مجتهد انکه اهل قم اجتماع کنند در یاری کردن حضرت حجت و در خبر دیگر دارد که اهل قم را حساب ایشان را میان قبرشان میکنند و روز قیامت از میان قبورشان داخل در بهشت میشوند و در حدیث دیگر دارد که

دارد که اهل قم انصار خیر الناس میباشند یعنی انصار ما میباشند و در حدیث دیگر عباد الله المؤمنین دارد در حق اهل قم و در حدیث دیگر دارد که امام فرموده اهل قم شیعیان ما هستند و در حدیث دیگر دارد که امام فرموده مرحبا برادران که اهل قم میباشند و در حدیث دارد که اهل قم انصار قائم ما و دعاة حق ما میباشند حضرت دعا در حق اهل قم فرموده و گفته اللهم اعصمهم من کل فتنة ونجهم من کل هلکة و در حدیث دیگر دارد که امام فرموده که خدا دفع میکند از اهل قم شر اعادی و دشمنان را و مریدی را و در حدیث دیگر دارد در حق دشمنان انها فرموده اند که خدا ذلیل میکند انها را و در خبر دیگر دارد در دعا اهل قم که خداوند عالم رسوا میکند انها را و در خبر دیگر دارد که ظلم کننده اهل قم خدا گداخته میکند انها را مثل نمکیکه در اب گداخته میشود و خبر دیگر دارد که اهل قم حجت میباشند بر جمیع اهل مغرب و مشرق و حجت بر خلایق میباشند و در حدیث دیگر دارد که اهل قم قائمین مقام الحجج میباشند و در حدیث دیگر دارد که اهل قم دوستان و شیعیان ما میباشند و در حدیث دارد که حضرت امیر و حضرت صادق فرمودند سلام الله علی اهل قم و در حدیث دیگر اولیاء ما و محبوب ما دارد و در حدیث دیگر دارد که خدا توفیق داده با اهل قم و تایید نموده ایشان را و در حدیث دیگر دارد که اهل قم از ما هستند و ما از ایشانیم و خبر دیگر دارد که پیغمبر فرمود که خدا زینت داده قم را بعرب و در حدیث دیگر دارد که مصداق این ایه شریفه هستند که خداوند عالم فرموده حتی اذا جاء وعد اولیهما الخ و در حدیث دیگر وارد شده که حضرت امام رضا فرمودند با اهل قم مرحبا بشما شما شیعیان ما میباشید حقا و شما زیارت قبر من را خواهید کرد و در حدیث دیگر دارد که رسول اکرم فرمودند که اشعریان از منند و من از ایشان و در حدیث دیگر دارد که امروز شما از برای اهل قم و ابو میباشد مجتهد زیارت کرده انها حضرت امام رضا را و در حدیث دیگر دارد که اهل قم انصار ما میباشند و در حدیث دیگر دارد که دری از بهشت مخصوص اهل قم است و در حدیث دیگر سه در بهشت مخصوص ایشانها است و در حدیث دیگر دارد که اهل قم خیار شیعتنا من سایر البلاد رحمهم الله تعالی و لا تنسنا فی طینتهم و در حدیث دیگر وارد کرده در حق انها که اهلبیت النجباء هستند چنانکه در فصل سیم در فضیلت عیسی بن عبدالله قمی خواهم

و در حدیث دیگر وارد است انهم قوم النقبا و در حدیث دیگر وارد است لولا القمیون لضاع
الدین و در حدیث دیگر وارد است که امام فرمود اهل قم انصار ما میباشند نور مشعشع

شعشع در بیان توقیع که حضرت امام حسن عسکری بسوی اهل قم و
اهل آبه فرستادند و صورت توقیع مبارک هر چنانکه در بحار مذکور

است از این قرار است کتب ابو محمد الی اهل قم و آبة ان الله تعالی بجوده و رأفته قد من علی عباده بنبیه
محمد بشیرا و نذیرا و وفقكم لقبول دینه و اکرمکم بهدایته و غرس فی قلوب اسلافکم الماضین
رحمة الله علیهم و اصلابکم الباقین تولی کفایتهم و عمرهم طویلا فی طاعته حب العترة الهادیة
فمضی من مضی علی وتیرة الصواب و منهاج الصدق و سبیل الرشاد فوردوا موارد الفائزین
واجتنوا ثمرات ما قدموا و وجدوا غب ما اسلفوا و منها فلم تزل نیتنا مستحکمة و نفوسنا
الی طیب آرائکم ساکنة القرابة الراسخة بیننا و بینکم قویة وصیة اوصی بها اسلافنا و
اسلافکم و عهد عهد الی شبابنا و مشایخکم فلم تزل علی جملة کاملة من الاعتقاد لما جعلنا
الله علیه من الحال القریبة و الرحم الماسة یقول العالم سلام الله علیه اذ یقول المؤمن اخو المؤمن

لامه و ابیه یعنی نوشت ابو محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بسوی اهل قم و آبه و اهل آبه ایضا مثل اهل قم از شیعیان خالص ائمه اطهار بوده اند و آبه نزدیک
ساوه می باشد حضرت توقیع بسوی اهل این دو شهر نوشتند که مضمونش اینست بعد از رحمت
که خداوند عالم بجود و رأفت خود منت گذارد بر بندگان خود به پیغمبر خود محمد صلعم که در حالتی
که بشارت دهنده و ترساننده بود باشد و توفیق داده خداوند عالم شما را از برای قبول نمودن
دین او و گرامی داشت شما را بسبب هدایت نمودن او شما را و غرس نمود در دلهای
سابقین و پیشینیان شما که رحمت خدا بر ایشان باشد و اصلاب و اعقاب شما که باقی هستند
مباشر شد خداوند عالم در کفایت امور ایشان و عمر داد خدا با ایشان عمر طویلی که در اطاعت
بودند و یاد دوستی عترت هادیه را پس رفتند همچنان اشخاصی که گذشتند بر وتیره صواب و طریق
و راه صدق و راه ارشاد پس وارد شدند بموارد رستگاران و چیدند میوههای چیزی
را که پیش فرستادند و یافتند عاقبت آن چیزی را که بنوعی در دنیا بجا آوردند از اعمال صالحه و
نیت ما در باره مستحکم باشد و نفوس ما بسوی طیب آراء شما ساکنه باشد و قرابت
الراسخه بین ما و شما قویه باشد و این وصیتی است که وصیت کرده شده است ما را پیشینیان

ما و پیشینیان شما و این عهدیست که عهد کرده شده است بسوی جوانان ما و مشایخ
شما پس همیشه بوده ایم بر نیکوئی کامله باشیم از اعتقاد بر چیزی که قرار داده خدا ما را
بر او از حالت قریبه و خویشی نزدیک چنانچه میفرماید عالم سلام الله علیه زیرا که مومن
برادر مومن است بجهت خاطر پدر و مادر انتهی نور مشعشع در ورود

در بیان حدیثی که دلالت دارد بر اینکه ترویج دین بواسطه
قمیین شده است چنانچه علامه مجلسی ره میفرماید در
بحار که روایت شده از ائمه اطهار لولا القمیون لضاع الدین یعنی اگر

قمیین نبودند دین خدا ضایع میشد که واقعا این بکثرت است نسبت بایشان که زیرا
انها آنان را همیکر دین خدا را از همه چیز عزیزتر است در نزد او و چه قدر انبیا و رسل
فرستاده از برای ترویج دین خود که آنها حجت بودند از جانب خدا برای مردم و آسمان
و زمین بواسطه آنها برپا بود که اگر آنها نبودند دین خدا ضایع و باطل میشد و وزیر
قرار داده مکرر بعد از ایشان اهل قم را در مقام ترویج دین و نشر احکام سید المرسلین خود را
باین مقام رسانیدند که قائم مقام حجت شدند و اخبار هم بر طبق این مضامین در حق
انها گذشت در باب سابق نور مشعشع شعشع در بیان شرافت

اهل قم است بائمه قرآنی و حدیث و در بیان آنکه اهل قم
از یاوران حضرت حجت میباشند چنانچه علامه مجلسی ره میفرماید

و روی فی بعض اصحابنا قال کنت عند ابی عبد الله جالسا اذ قرء هذه الآیة فاذا جاء
وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا
مفعولا فقلنا جعلنا فداک من هؤلاء فقال ثلث مرات هم والله اهل قم یعنی
در وقتی که بیاید وعده اولی مبعوث خواهیم کرد بر ایشان بندگان که از برای ما است
که صاحبان باس شدید و سخت و صاحبان قوت عظیم میباشند که خانه ها می جویند را خالی
گذارند و جنگ کنند و این وعده کرده شده خواهد بود راوی عرض کرد فدایت شویم
کیستند ایشان فرمودند قسم بخدا که اهل قم میباشند پس این اشاره میباشد بزمان ظهور
حضرت حجت که یاوران او اهل قم میباشند و ایضا علامه مجلسی ره میفرماید و عن علی
عن ایوب بن یحیی الجندل عن ابی الحسن الاول قال رجل من اهل قم یدعو الناس الی

يجتمع مع قوم كزبر الحديد لا تزلهم الرياح العواصف ولا يملون من الحرب ولا يجبنون
وعلى الله يتوكلون والعاقبة للمتقين يعنی روایت شده از ابو الحسن الاول که فرمودند
مردی از اهل قم میخواند مردم را بسوی حق و جمع میشوند در دور او قومی که مثل پاره‌های آهن
میباشند در محکمی که زایل نمیکند ایشان را بادهای وزنده و کوه
از جنگ نمیشوند و دوری نمیکنند و بر خدا توکل کنند و عاقبت از برای متقین است
این ظاهر ترجمه این حدیث شریف است لکن صاحب ترجمه تاریخ قم طریقی ذکر نموده
که دلالت بر زمان ظهور حضرت حجت دارد و فلان او و یاران زمان از اهل قم میباشند بار
عیناه ذکر نموده که امام فرموده که خواننده مردم را با اهل قم حق عز و جل بیرون شد و نما
از مردم را جمع کنند هم چون پاره‌های آهن باشند و بادها [illegible] او در آن وقت و در آن زمان
فرزندان مالك بن عامر بوده و دلهای ایشان هم چون پاره‌های آهن بود بادهای چند
ایشان را نلغزاند و از حرب و جنگ نکول نکنند و باز نایستند و بد دل نشوند
و بر پروردگار خود توکل نمایند العاقبة للمتقین مؤلف گوید اینمعنی خلاف ظاهر
این حدیث میباشد و اینهم اخبار دیگر در باب سابق گذشت که مضمون بعضی از آنها
که اهل قم اصحاب حضرت بهترین مردم است از حیث پدر و مادر و جد و جده و عم و عمه
در حدیث دیگر اهل قم انصار قائم و خوانند حق ما میباشند و در حدیث دیگر
دارد که قم را قم گویند بسبب آنکه اهلش اجتماع میکنند با قائم آل محمد و یاری میکنند
او را و ایستادگی دارند در یاری کردن آنحضرت پس از این اخبار چنین مستفاد
میشود که اهل قم یك امتیازی دارند از سایر بلدان در بودن اینها از یاوران آنحضرت
و هم چنین مستفاد میشود از اخبار دیگر که اصحاب آنحضرت بشماره اصحاب بدر سیصد و
سیزده نفر اگر باید وقت ظهور حضرت در پای رکابش حاضر شوند که از قم زیاده از
بلدان دیگر میباشند که از قم بیست و پنج نفر میباشند که دوازده از اینها از خود قم
باشند سیزده نفر اینها از اطراف قم است پس سزاوار است که اهل قم هم بیشتر اهتمام داشته
باشند که هر روزه بعد از نماز صبح یك تجدید عهدی با آنحضرت نمایند هم چنانکه از
برای جمیع شیعیان آنحضرت اینمطلب مستحب است هم چنانکه علامه
مجلسی ره در کتاب زاد المعاد فرمایند که منقول شده در کتاب تحفة الزائر ذکر کرده

و در این مقام زیارت مختصری با تجدید عهد امامت و ولایت آنحضرت ایراد مینمایم که
امام خود را سوی مستر یاد نمایند و از برکات عنایات آنحضرت بهره‌مند گردند سید بن
طاوس ره ذکر کرده که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح حضرت صاحب الامر را
چنین زیارت کند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بلغ
مولای صاحب الزمان صلوات الله علیه عن جمیع المؤمنین والمؤمنات
في مشارق الارض ومغاربها وبرها وبحرها وسهلها وجبلها حيهم و
ميتهم وعن والدي وولدي وعني من الصلوات والتحيات زنة عرش الله
ومداد كلماته ومنتهى رضاه وعدد ما احصاه كتابه واحاط به علمه اللهم
اجدد له في هذا اليوم وفي كل يوم عهدا وعقدا وبيعة له في رقبتي اللهم كما
شرفتني بهذا التشريف وفضلتني بهذه الفضيلة وخصصتني بهذه النعمة
فصل على مولاي وسيدي صاحب الزمان واجعلني من انصاره واشياعه
والذابين عنه واجعلني من المستشهدين بين يديه طائعا غير مكره في الصف
الذي نعت اهله في كتابك فقلت صفا كأنهم بنيان مرصوص على طاعتك
وطاعة رسولك وآله عليهم السلام اللهم هذه بيعة له في عنقي الى يوم القيامة
اینهم سزاوار است برای اهل قم که اهتمام داشته باشند باین عهد نامه که هر که
چهل صباح بخواند خداوند او را از یاوران حضرت قائم گرداند که خواندن اهل قم
آنرا باعث و کثرت شدن اینمطلب شود در حق اینها از کرم خدا و فضل او اینها از جمله
یاران آنحضرت قرار دهد و این عهد نامه بطریقی که علامه مجلسی ره در کتاب زاد المعاد
ذکر میکند از این قرار است بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که
چهل صباح این عهد نامه را بخواند از یاوران قائم باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد
خدا او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آنحضرت باشد و حق تعالی بهر کلمه هزار حسنه
او را کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند و آن عهد اینست اللهم رب النور العظيم
ورب الكرسي الرفيع ورب البحر المسجور ومنزل التوراة والانجيل والزبور ورب
الظل والحرور ومنزل القرآن العظيم ورب الملائكة المقربين والانبياء والمرسلين
اللهم اني اسألك بوجهك الكريم وبنور وجهك المنير وملكك القديم يا حي

يا حيّ يا قيّوم أسألك باسمك الّذي أشرقت به السّماوات والأرضون وباسمك
الّذي يصلح به الأوّلون والآخرون يا حيّ قبل كلّ حيّ ويا حيّ بعد كلّ حيّ و
يا حيّ حين لا حيّ يا محيي الموتى ومميت الأحياء يا حيّ لا إله إلّا أنت اللّهمّ بلّغ مولانا
الإمام الهادي المهديّ القائم بأمرك صلوات الله عليه وعلى آبائه الطّاهرين
عن جميع المؤمنين والمؤمنات في مشارق الأرض ومغاربها سهلها وجبلها وبرّها و
بحرها وعنّي وعن والديّ وولدي وإخواني من الصّلوات زنة عرش الله و
مداد كلماته وما أحصاه علمه وأحاط به كتابه اللّهمّ إنّي أجدّد له في صبيحة
يومي هذا وما عشت من أيّامي عهداً وعقداً وبيعة له في عنقي لا أحول عنها ولا
أزول أبداً اللّهمّ اجعلني من أنصاره وأعوانه والذّابّين عنه والمسارعين إليه في
قضاء حوائجه والممتثلين لأوامره والمحامين عنه والسّابقين إلى إرادته والمستشهدين
بين يديه اللّهمّ إن حال بيني وبينه الموت الّذي جعلته على عبادك حتماً فأخرجني من
قبري مؤتزراً كفني شاهراً سيفي مجرّداً قناتي ملبّياً دعوة الدّاعي في الحاضر والبادي
اللّهمّ أرني الطّلعة الرّشيدة والغرّة الحميدة واكحل ناظري بنظرة منّي إليه وعجّل
فرجه وسهّل مخرجه وأوسع منهجه واسلك بي محجّته وأنفذ أمره واشدد أزره
واعمر اللّهمّ به بلادك وأحي به عبادك فإنّك قلت وقولك الحقّ ظهر الفساد في البرّ والبحر
بما كسبت أيدي النّاس فأظهر اللّهمّ لنا وليّك وابن بنت نبيّك المسمّى باسم رسولك حتّى لا يظفر
بشيء من الباطل إلّا مزّقه ويحقّ الحقّ ويحقّقه واجعله اللّهمّ مفزعاً للمظلوم من عبادك
وناصراً لمن لا يجد له ناصراً غيرك ومجدّداً لما عطّل من أحكام كتابك ومشيّداً لما
ورد من أعلام دينك وسنن نبيّك صلعم [illegible] برؤيته ومن تبعه على دعوته وارحم
استكانتنا بعده اللّهمّ اكشف هذه الغمّة عن الأمّة بحضوره وعجّل لنا ظهوره إنّهم يرونه
بعيداً ونراه قريباً برحمتك يا أرحم الرّاحمين پس سه مرتبه دست بر ران
خود میزنی و در هر مرتبه میگوئی العجل یا مولای یا صاحب الزمان ع
نور مشعشع ع در ذکر سیصد و سیزده نفری که از اصحاب حضرت حجت میباشند
و اسم های یاوران مختصر که از اهل قم میباشند هم چنانکه در حدیقه مذکور است
از این قرار است که ۲ تن از پیغمبران عیسی بن مریم و ادریس نبی و خضر و الیاس و ۴ تن

از فرزندان حسن بن علی ع دو وازده تن از اولاد ابا عبدالله الحسین ع و ۴ تن از مکه معظمه
مثل آن از بیت المقدس و ۱۲ تن از شام و مثل آن از یمن و ۳ نفر از آذربایجان و مانند آن از ربعه
عرفه و ۵ تن از بنی حمیره و ۳ کس از بنی تمیم و ۲ نفر از بنی سعد و ۲ نفر از بغداد و ۴ کس از اولاد
عقیل و مثل آن از واسط و ۲ تن از بصره و مثل آن از کوهستان و ۳ تن از ناحیه مصر و ۴
تن از خوزستان و مثل آن از جرجان و مانند آن از ری و ۱۲ تن از ری قم و ۱۳ تن از نواحی
قم و یکتن از اصفهان و ۲ تن از کرمان و یک کس از مکران و ۳ تن از موالیه و ۳ تن از مرو و
۵ نفر از هندوستان و ۳ از غزنین و ۳ از ماوراء النهر و ۳ از حبشه و ۱۲ تن از کوفه و ۴ تن از
نیشابور و ۱۲ نفر از سبزوار و ۲ نفر از طوس و ۳ از دامغان و ۲ تن از خاور و ۵ نفر از کوه
پایه [illegible] و ۴ نفر از مصر و ۴ نفر از شیراز و ۲ نفر از طبرستان و ۳ از حلب و ۴ از کوس که این جمله
سیصد و سیزده نفر باشند انتهی و در کتاب نور الانوار اسم های اصحاب حضرت
حجت را ذکر میکند پس مناسب است که در اینمقام اسم های حضرت حجت را که از اهل قم
میباشند ذکر کنیم هم چنانکه در کتاب نور الانوار مذکور است که در کتاب غایة المرام از ابو بصیر
منقول است که او گفت خدمت حضرت صادق ع رسیدم و سؤال نمودم از آنجناب از احوال
اصحاب جناب قائم ع پس حضرت اسم های ایشان مخصوص بیان فرمود بان تفصیل من جمله از
قم ۱۸ نفر شمرد یکی غسان پسر محمد غسان ۲ علی پسر احمد ۳ عمران پسر خالد ۴ سهل پسر
۵ عبد العظیم پسر عبدالله ۶ حسک پسر هاشم ۷ احوص پسر محمد ۸ بلبل پسر مالک ۹ موسی
پسر عمران پسر اسحق ۱۰ عثمان پسر [illegible] ۱۱ اجر پسر بشیر ۱۲ آمر پسر علی ۱۳ [illegible] ۱۴ اصفی پسر اسحق
۱۴ کامل پسر هشام ۱۵ محمد پسر اسمعیل ۱۶ نعیم پسر طریف ۱۷ اسعد پسر طلحه ۱۸ احمد
پسر احمد پسر جریر نور مشعشع پنجم در بیان آنکه فضیلت قبه و
اثر کمبیت زیارت نمودن ها حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیات
هم چنانکه علامه مجلسی ره در بحار و سفینه ما از عیون عن تمیم بن عبدالله
القرشی عن ابیه عن احمد بن علی الانصاری عن ابی الصلت الهروی قال کنت عند الرضا ع
فدخل علیه قوم من اهل قم فسلموا علیه فرد علیهم ثم قال لهم مرحبا بکم و اهلا و انتم شیعتنا حقا
فستأتی علیکم یوما تزورون فیه تربتی بطوس الا فمن زارنی و هو علی غسل خرج من ذنوبه
کیوم ولدته امه یعنی ابو الصلت هروی گوید بودم در نزد حضرت امام رضا پس داخل شد

بران

این بزرگوار طایفه از اهل قم پس سلام کردند بر آن خصی پس خصی جواب سلام ایشان را
داد و نزدیک خود نشانید و فرمود بایشان مرحبا بشما و اهلا پس شما شیعیان ما
میباشید حقا پس بیاید در عصر شما که زیارت کنید دران روز تربت مرا و لهو
پس کسیکه زیارت کند مرا و حال آنکه او با غسل باشد بیرون میاید از گناهان مثل
روزیکه از مادر متولد شده باشد و منه عن محمد بن احمد بن السنانی عن محمد بن
جعفر الاسدی عن سهل بن زیاد عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال سمعت
علی بن محمد العسکری یقول اهل قم واهل آبه مغفور لهم لزیارتهم لجدی علی بن موسی
الرضا ع بطوس الا من زاره فاصابه فی طریقه قطرة من السماء حرم الله جسده علی النار
یعنی حضرت عبد العظیم فرمودند شنیدم از حضرت امام علی الهادی که اهل قم و
اهل آبه آمرزش از برای ایشانست بجهت زیارت کردن جدم علی بن موسی الرضا بطوس
پس سبب تخصیص دادن امام اهل این دو شهر را آنستکه دران زمان غیر از
اهل همین دو شهر شیعیان خالص نبودند کسیکه زیارت کند و از این برود در راه
زیارت قطره از آسمان حرام میکند خداوند عالم او را بآتش اکنون معصوم آنستکه صد
کبر او وارد آید بلا که اجر میباشد و اندوه معرفت کامل باید زیارت کند که
باندازه معرفت ثواب میدهند **مولف گوید** شخصی را دیدم دیوانه شده بود و
حال آنکه در سابق دیده بودم او را که عاقل بود و چنین نقل کردند که بنا داشت رفتن
بزیارت حضرت رضا ع و در بین راه گفته بود کاش این پولها را خرج زراعت میکردم
و ملا خلی کرده بود پشیمان میکه که چرا پولها را در راه زیارت آنحضرت خرج کردم
در همان بین راه دیوانه شد و هر چه معالجه نمودند فایده نبخشید و تا بحال بهمان حالت
باقیست و معلوم استکه معرفتش نقد نباشد اثر همانست **نور مشعشع**
ششم در بیان آنکه اهل قم انصار ائمه میباشند
چنانچه علامه مجلسی در بحار منقول مایند عن یعقوب بن یزید عن
محمد بن ابی عمیر عن جمیل بن دراج عن زرارة بن اعین عن الصادق ع قال اهل خراسان
اعلامنا واهل قم انصارنا واهل کوفة اوتادنا واهل هذا السواد منا ونحن منهم یعنی
حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند اهل خراسان اعلام ما میباشند واهل

انصار ما میباشند و اهل کوفه اوتاد ما میباشند و اهل این سواد از ما میباشد
و ما از ایشان **نور مشعشع هفتم در بیان آنکه دری از بهشت**
مخصوص اهل قم است چنانکه علامه مجلسی
در بحار الانوار منقول مایند عن علی بن عیسی عن علی بن محمد بن الربیع عن عفان
بن یحیی بیاع السابری قال کنت یوما عند ابی الحسن ع فجری ذکر قم واهلها ومیلهم
الی المهدی ع فترحم علیهم وقال رضی الله عنهم ثم قال ان للجنة ثمانیة ابواب وواحد
منها لاهل قم هم خیار شیعتنا من بین سایر البلاد خمر الله تعالی ولایتنا فی طینتهم
یعنی راوی گفت بودیم خدمت حضرت ابو الحسن ع ذکر قم در مجلس آمد و اهل قم
ومیل ایشان بحضرت مهدی عجل الله فرجه پس حضرت ترحم نمود بر ایشان
و فرمودند بدرستیکه از برای بهشت هشت در میباشد و یکی از آنها از برای اهل
قم میباشد و ایشان از خوبان و برگزیدگان شیعیان ما میباشند از سایر بلاد خداوند
عالم خمیره ایشان را عجین نموده ولایت و دوستی ما را در طینت ایشان **و در حدیث**
دیگر گذشت که پیغمبر فرمودند و فتح الیکم باب من ابواب الجنة یعنی گشوده شده بسوی
قم دری از درهای بهشت **شعر** بر فضل او بس است که خلاق عالمین یکدر
ز هشت خلد گشاید از این زمین قم را نموده مدفن اخیار مؤمنین از لطف
حق شرافت این خاک را ببین بوی بهشت میوزد از مرغزار قم هر ذره اش بچشم
چو کحل الجواهر است و در خبر دیگر که قاضی نور الله نقل نموده و ذکرش در سابق در این
حدیث که فرمودند که کوفة صغیرة الا ان للجنة ثمانیة ابواب ثلثة منها الی قم یعنی قم کوفه کوچک
میباشد بدرستیکه از برای بهشت هشت در است سه تای از آنها بسوی قم میباشد و
روایت دیگر فی البحار ایضا عن سهل عن احمد بن عیسی البزاز القمی عن ابو
اسحق العلاف النیشابوری عن واسط بن سلیمان عن ابو الحسن الرضا ع فان للجنة
ثمانیة ابواب ولاهل قم واحد منها فطوبی لهم ثم طوبی لهم یعنی حضرت امام رضا ع
فرمودند بدرستیکه از برای بهشت هشت در میباشد و از برای اهل قم یکی از آن درها
میباشد یعنی یکی از آن درها مخصوص اهل قم است حضرت میفرمایند مرتبه طوبی
لهم پس خوشا حال اهل قم با این کرامت و شرافتی که از برای ایشان میباشد از لطف حق
شرافت این خاک را ببین یکدر گشوده میشود از خلد هشتمین بوی بهشت

موده‌اند از مرغزار قم بود مستشعع هشتم در بیان دعای حضرت امیر ع
و حضرت امام جعفر صادق ع بر اهل قم و مدح نمودن ایشان
اهل قم را همچنانکه قاضی نورالله در مجالس المؤمنین
می‌فرماید روایت است از حضرت امیرالمؤمنین روایتست که فرمود سلام الله علی اهل قم
رحمة الله علی اهل قم سقی الله بلادهم الغیث وینزل علیهم البرکات ویبدل الله سیئا
تهم حسنات هم اهل رکوع وسجود وقیام وصیام هم الفقهاء العلماء الفهماء هم
اهل الدین والولایة وحسن العبادة صلوات الله علیهم وبرکاته یعنی امیرالمؤمنین
فرمودند سلام خدا بر اهل قم باشد و رحمت خدا بر ایشان سیراب کرداند خدا بلاد
ایشان را از آب باران و نازل بکرداند خدا بر ایشان برکات را پس بدل کند خدا
گناهان ایشان را بحسنات ایشان اهل رکوع و سجود میباشند و اهل قیام و روزه
میباشند ایشان فقها و علما و الفهما میباشند ایشان اهل دین و ولایت و عبادت
و عبادت را نیکو بجا آورند صلوات خدا بر ایشان باشد و حضرت امام
جعفر صادق ع در حق اهل قم باین مضمون دعا فرمود سلام الله علی اهل قم
الی آخر حدیث که در باب هشتم در بیان شان نزهه هم گذشت پس اگر گفته شود بنا بر
مقتضای دعای امام در حق اهل قم بایستی همیشه اوقات این بلده طیبه قم با برکت
باشد و اهلش در رفاهیت باشند و کسب‌ها و زراعت‌ها همیشه با برکت باشد
و هرکه از افضل زراعت‌ها و از دنیا باید و حال آنکه این طریق نیست بلکه بیشتر از
اوقات آثار بی‌برکتی در قم ظاهر است و دیگر آنکه بمقتضای دعای امام که فرمود
سقی الله بلادهم الغیث بایستی وقت احتیاجشان بباران در موسم آن سیراب
باشد بلده طیبه قم از باران و حال آنکه [illegible] شده در بعضی اکثر باران نیامده
حتی آنکه مؤمنین و اخیار بلد قم در بعضی اوقات رفتند در بیابان از برای طلب
باران و دعای آنها مستجاب نشده اما [illegible] آنست که دعای امام ع از قبیل مقتضی
است و مقتضی وقتی اثر کند که مانعی نباشد لکن الحال موانع زیاد است و از آخر حدیث
چنین مستفاد میشود که در زمان حضرت صادق ع اوصاف حمیده در اهل قم
موجود بود و موانع مفقود بود لابد مقتضی اثر خود را نموده و در آن از منه [illegible]
پس چگونه مقتضی اثر خود را نماید در این از منه که دیگر امام خبر داده‌اند حضرت امیر ع

امیر ع از اوصاف حمیده اهل قم بطریق معجزه بود که در این عصر زیرا که از تواریخ چنین مستفاد
میشود که طایفه عرب در سنه [illegible] آمدند بقم و سبب آبادی قم شدند و ساکن شدند و قم
را شهر نمودند اما در زمان حضرت امام جعفر صادق ع این بلده طیبه قم مملو بوده از
روات احادیث همچنانکه محدث عصر خود حاجی میرزا حسین نوری میفرماید در [illegible]
خوبکه طایفه جلیله اشعریین که سبب آبادی قم شدند و در میان ایشان از عهد جناب
امام جعفر صادق ع تا نزدیک بعصر شیخ طوسی در هر طبقه از علما و روات
و محدثین و مؤلفین و مصنفین و صاحبان مقامات عالیه بودند که سبب [illegible]
و کمتر کتاب حدیثی است که در قسمتی از آن روات اشعریین نباشند انتهی کلام [illegible]
را بیک مقامی رسانند که حجت بر اهل مغرب و مشرق شدند و قائم مقام حجت گردیدند
چونکه دارای اوصاف حمیده مذکوره در روایت بودند امام فرمودند سلام الله علی
اهل قم باقی دعاها که در حق آنها نمودند تا آنکه آن دعاها شامل حال هر فساق و فجار
قم بوده باشد بخصوصه باشد و حال آنکه در روایت وارد شده که حضرت امام جعفر صادق ع
رفیقی داشتند تا یکروزی آن شخص بغلام خود گفت یا ابن الفاعله حضرت با او تغیر نموده
که چرا بغلام خود این فحش را دادی عرض کرد عقد و نکاحی نیست میانه آنها حضرت فرمودند
من چنانستکه تو فهمیدی بلکه از برای هر طایفه عقد و نکاحیست و دیگر حضرت با او
رفاقت نکردند پس هر گاه حبس باران شود کشف میکند که طلب معصیت [illegible]
حبس باران است زیاد واقع شده حتی آنکه این حقیر تا یاد دارم در سالی حبس باران شد
در قم اهل قم و اخیار و علما بطلب باران رفتند دعاء آنها بهدف اجابت نرسید و اما
باعث بی‌برکتی در قم اگر بخواهم ذکر کنم موقوف است بذکر یک مقدمه و آن مقدمه
اینستکه نقل میکنند که گنجشک نری با ماده خود میگفت اگر بخواهم تخت
حضرت سلیمان را در هم شکنم میتوانم حضرت مطلع شدند گنجشک را بنزد خود طلبید
و فرمودند چه گونه میتوانی که تخت مرا در هم شکنی عرض کرد نزد ماده خود از این حرف
ها لاف میزنند لکن اگر بخواهم میتوانم حضرت فرمودند چه میگوئی عرض کرد میروم و قدری
خاک را فقط بمنقار خود بر میدارم و در میان تخت و سریر تو میریزم تا ویران شود [illegible]
میشود یکی از چیزهائی که باعث بی‌برکتی است تصرف در مال وقف است بطریق [illegible]

غصب نمیکنند و علامه مجلسی در بحار میفرماید که اهل قم وقف مینمودند مزارع و
عقارات کثیره برای ائمه خود پس معلوم میشود که باعث بی برکتی قم همین مطلب میباشد
والله العالم بحقایق الامور **نوزدهم مشتمل بر بیان بعضی از مفاخر**
و فضایل اهل قم چنانکه علامه مجلسی ره در بحار
فرموده بعضی از مفاخر و فضایل آنستکه ائمه اطهار اکرام نمودند جماعتی از اهل قم
را بهدیه ها و تحفه ها و کفن دادن ایشان را مثل ابی جریر که زکریا ابن ادریس باشد و زکریا
بن آدم و عیسی بن عبد الله بن سعد و غیر ایشان که طول داده میشود کلام بذکر اینها و بشارت
دادند ائمه اطهار بعض از ایشان را بانگشتر دادن و خلعت دادن انتهی و دیگر از مفاخر
آنستکه علامه مجلسی میفرماید که اهل قم اول اشخاصی بودند که خمس مال خود را بسوی
ائمه خود فرستادند و دیگر آنکه مزارع و عقارات وقف برای ائمه مینمودند و دیگر آنکه اظهار
تشیع مینمودند در غیبت صغری و حاکم سنی را در شهر راه نمیدادند هم چنانکه علامه
مجلسی ره در حق الیقین این نوع حکایت میکند و قطب راوندی در خرایج
از حسن مثنی روایت میکند که گفت روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان
ناصر الدوله بودم در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب و غیبت آنحضرت مذکور شد و من
استهزا میکردم باین سخنان در آنحال عمویم حسین داخل مجلس شد من باز همان سخنان را
میگفتم گفت ای فرزند من نیز این اعتقاد ترا داشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را بمن
دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند
و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه رسیدم بشکار
رفتم شکاری از پیش من بدر رفت و من از پی آن رفتم و بسیار دور رفتم تا بنهری
در میان نهر روان شدم و هر چند میرفتم وسعت آن بیشتر میشد در آنحال سواری پیدا
شد بر اسب اشهبی سوار بود و عمامه خز سبزی بر سر داشت بغیر چشمانش در زیر آن نمی
نمود و دو موزه سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز
یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفت چرا عیب میکنی و سبک میشماری ناحیه
ما را و چرا خمس مال را باصحاب ما نمیدهی من مرد صاحب وقار و شجاعی بودم
که از چیزی نمیترسیدم از سخن او بلرزیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه فرمودید گفت چون

برسیدی بآن موضع که متوجه آن گردیدی بآسانی و بدون مشقت و قتال داخل شهر
شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آن را بمستحقش برسان گفتم شنیدم و اطاعت
میکنم گفت برو و عنان اسب خود را گردانید و رو گردانید و از نظر من غایب شد و ندانستم
بکجا رفت و از جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من
زیاده شد برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر
خود چون بشهر قم رسیدم گمان داشتم که با ایشان جنگ خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند
و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب بسوی ما میآمد ما با او محاربه میکردیم و چون
تو از مائی و بسوی ما آمدی میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر را
بنحوی که خواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم
پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند
تا آنکه مرا عزل کرد و پس برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم
بعد بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من میآمدند در این حال محمد بن عثمان عمری
آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه کرد و من
از این حرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم میآمدند و میرفتند و او نشسته بود و
حرکت نمیکرد و هر ساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد نزدیک
من آمد گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب میگوید
که وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم گفتم میشنوم و اطاعت
میکنم و بجان منت دارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در خزینه
خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی را که فراموش کرده بودم او بیاد من آورد
خمسش را گرفت و بعد از آن من در امر [illegible] صاحب شک نکردم پس ناصر الدوله
گفت تا من این قصه را از عم خود شنیدم شک نکردم و ریب از من زایل شد و یقین
کردم امر آنحضرت را **و دیگر از مفاخر ایشان** آنکه جبه حضرت رضا علیه السلام را که
جبه جبل خز بود اهل قم بسی هزار اشرفی خریدند چنانکه در مجالس المؤمنین این حکایت
مذکور است **از جمله** در کتاب کشف الغمه از دعبل نقل نموده که چون قصیده
موسومه بمدارس آیات را نظم نمودم قصد آن کردم که بخدمت حضرت ابو الحسن

علی بن موسی الرضا بخراسان رفتم و آن قصیده را بعرض ایشان رسانم پس چون
بخراسان بخدمت آنحضرت مشرف شدم آن قصیده را برای ایشان خواندم تحسین بسیار
نمودند و فرمودند که زنهار این قصیده را برای کسی مخوان تا امر کنم خبر آمدن مامون
رسید و مرا نزد خود طلبید خبرها پرسید آنگاه گفت که قصیده مدارس آیات را
برای من بخوان من تجاهل انکار معرفت آن کردم پس یکی از خادمان گفت که حضرت امام رضا
را طلب نماید بعد از ساعتی حضرت تشریف فرمودند مامون بآنحضرت گفت که از دعبل
استدعا نمودیم که قصیده مدارس آیات را برما بخواند انکار معرفت آن نمود آنحضرت
به او امر فرمودند که ای دعبل آن قصیده را بخوان پس بخواندم آن را و مامون تحسین
بسیار نمود و پنجاه هزار درهم کرم کرد و حضرت امام رضا با آن مبلغ انعام فرمود پس
بان گفتم که توقع آن داشتم که از جامهای بدن مبارک خود جامه بمن کرم نمائی که از برای
وقت مردن کفن نمایم فرمودند چنین کنم و جامه بمن بخشید که خود آن را استعمال نموده
بودند و منشفه لطیف نیز شفقت فرمودند و فرمودند که این را نگاه دار که به برکت آن
مصون و محفوظ خواهی بود بعد از آن فضل بن سهل ذوالریاستین که وزیر مامون
بود صله نیکو بمن داد و اسب ترکی با یراق برای من فرستاد چون مدتی بر آمد معاودت بعراق
در خاطرم جلوه کرد در اثنای راه بعضی از قطاع الطریق بر ما بیرون آمدند مرا و رفیقان مرا
غارت کردند چنانکه ربعهن من غیرتها کهنه نگذاشتند و من تاسف از هیچ چیز اسباب
خود نمیخوردم الا بران منشفه و جامه که حضرت بمن انعام فرموده بودند و تفکر
کردم در آن سخن که بمن گفته بودند که این جامه و منشفه را حفظ کن که به برکت آن محفوظ
خواهی بود که ناگاه یکی از گروه حرامی بر همان اسب که فضل بن سهل بمن داده بود سوار شده
بود نزدیک من آمد و این مصرع شعر را میخواند ع مدارس آیات خلت من تلاوة و بگریه
افتاد چون من این حالت از او مشاهده کردم تعجب کردم که در آن میان شخصی شیعه دیدم
و بنابراین طمع در استرداد جامه و منشفه حضرت امام کردم بآن شخص گفتم که ای مخدوم
این قصیده از کیست گفت ترا با این چه کار است گفتم این پرسش سببی دارد که ترا از آن خبر
خواهم کرد گفت این قصیده را شهرت او نسبت به صاحبش بیش از آنست که مخفی ماند گفتم
از کیست گفت دعبل خزاعی شاعر آل محمد جزاه الله خیرا پس گفتم والله دعبل منم و این

قصیده

را این قصیده از منست گفت این چه سخن دور از کار است که میگوئی گفتم از اهل قافله تحقیق
نما پس فرستاد و جمعی را حاضر ساخت و از حال من سوال کرد همگی گفتند که این دعبل
بن علی خزاعی است چون مرا یقین دانست که دعبلم گفت جمیع مال اهل قافله را بجهت خاطر تو بخشیدم
آنگاه منادی کرد در میان اصحاب خود تا جمیع اموال ما را دادند و ما را بدرقه کردند تا جای
امن رساندند و سری که حضرت امام بمن خبر داده بود بمن ظاهر شد و جمیع اهل قافله
ببرکت منشفه و جامه آنحضرت مامون ماندند **و در کتاب عیون اخبار
الرضا مذکور است** که چون دعبل از این ورطه خلاصی یافت بشهر قم رسید
شیعه قم بخدمتش آمدند و التماس خواندن قصیده مذکوره نمودند دعبل ایشان
را بهمراه خود بمسجد جامع برد و بمنبر رفت و قصیده را برایشان خواند و اهل قم
مال و خلعت بسیار برو نثار کردند آنگاه چون خبر جبه مبارک آنحضرت که آن را
به دعبل داده بود بگوش اهل قم رسید از او التماس نمودند که آن را بهزار دینار بایشان
بفروشد دعبل از آن امتناع نمود دیگر باره التماس نمودند که پاره از آن را
بایشان بفروشد آن نیز از او قبول نیافت و چون دعبل از قم بیرون رفت بعضی از جوانان
قم که بان نواحی بوده اند خود را باو رسانیدند و جبه را از او گرفتند دعبل بقم
برگردید از اهل آنجا التماس نمود که جبه را باو پس دهند آن جوانان از آن امتناع کردند و امر
مشایخ و اکابر خود نکردند لاجرم دعبل را گفتند که جبه بدست تو نمی آید همان
هزار دینار را بگیر دعبل قبول نکرد آخر چون از آن نومید گردید التماس کرد که پاره
از آن جبه باو بدهند آنجماعت قبول نمودند و پاره از آن جبه با هزار دینار باو دادند
و دعبل بوطن خود معاودت نمود چون بوطن رسید دید که دزدان خانه او را بالتمام
غارت کرده اند چون در وقت از حضرت امام رضا صرة مشتمل بر صد دینار رضوی داده
بود و فرموده بودند که این را نگاه دار که بان محتاج خواهی شد دعبل آن را بشیعه عراق هدیه نمود در
عوض هر دینار صد دینار باو دادند چنانچه از آن صره صد هزار دینار بدست آمد
و مقارن این حال چشم جاریه دعبل که محبت عظیم باو داشت درد عظیم پیدا کرد طبیبان
را بر سر او حاضر ساختند چون در چشم او نظر کردند گفتند که چشم راست او معیوب

وما

و ما علاج نمیتوانیم نمود اما چشم چپ را معالجه میکنیم و امید داریم که خوب شود و عیب
زاین سخن غمناک شد و گفت کلفت بسیار یافتم تا آنکه بمحبت حضرت امام ع را ذکر
همراه داشت و بنا دا مدن کاهاو را بجهت خار بیرون مالید چشم اول شب نعبنا بر آن
بست و چون صباح شد به برکت آن بهتر از سابق شد نور مشعشع دهم

در بیان دعاء آنجنابی که حضرت امام حسن عسکری فرستاد برای اهل قم بجهت دفع ظلم موسی بن بغی در رجال

میرزا و در نقد الرجال میر مصطفی در ترجمه محمد بن محمد ریاح
الکوفی مذکور است که محمد بن محمد بن ریاح گفت حدیث کرد مارا ابو جعفر
محمد بن الحسین بن عبدالله بن سعید الطبری در بغداد که او گفت خبر داد مارا ابرهیم
ابرهیم بن عبدالله بن سعید که او گفت نقل کرد که محمد بن بغا بسوی قم بنا کرد ظلم را
با اهل قم و بسیار با اهل قم سخت گذشت و تنگ آمدند از ظلم او و در باب سیم
گذشت که موسی بن بغا برج و باروی قم را خراب کرد پس نوشتند این مطلب را بسوی
حضرت امام حسن عسکری ع و از آنحضرت التماس نمودند دعائی برای دفع ظلم
او پس حضرت این دعا را برای اهل قم فرستادند و فرمودند او را در قنوت نماز وتر
بخوانید انتهی و در جلد صلوة در بحار و در مهج الدعوات سید بن طاوس ره
این دعا مذکور است لکن در این دو کتاب مذکور است که این دعائیست که حضرت امام
حسن عسکری ع از برای اهل قم فرستادند که در قنوت نماز وتر بخوانند پس سزاوار
است که از برای اهل قم هرگاه ظالمی برایشان مسلط شود بجهت دفع ظلم ایشان این دعا را
در قنوت نماز بخوانند که امید است خداوند عالم که قاصم الجبارین است او را در هم شکند
و احتیاط آنست که دعا را در قنوت نماز وتر بخوانند چون که این دعا طولانی است
و از حفظ مشکل است بخوانند پس از رو بخوانند و آن دعا از قراری که در مهج الدعوات
مذکور است اینست

دعاء فی قنوته لما امر اهل قم بذلک لما شکوا من موسی بن بغی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله شکراً لنعمائه و استدعاءً لمزیده و استخلاصاً له و به دون غیره و عیاذاً
به من کفرانه و الالحاد فی عظمته و کبریائه حمد من یعلم ان ما به من نعمائه فمن عند

ربه و ما مسه من عقوبته فبسوء جنایة یده و صلی الله علی محمد عبده و ر
سوله و خیرته من خلقه و ذریعة المؤمنین الی رحمته و آله الطاهرین ولاة امره اللهم
انک ندبت الی فضلک و امرت بدعائک و ضمنت الاجابة لعبادک و لم تخیب
من فزع الیک برغبته و قصد الیک بحاجته و لم ترجع ید طالبة صفراً من عطائک
و لا خائبة من نحل هباتک و ای راحل رحل الیک فلم یجدک قریباً او وافد وفد
علیک فاقتطعته عوائق الرد دونک بل ای محتفر من فضلک لم یمهه فیض جودک
و ای مستنبط لمزیدک اکدی دون استماحة سجال عطیتک اللهم و قد قصدت
الیک برغبتی و قرعت باب فضلک ید مسألتی و ناجاک بخشوع الاستکانة
قلبی و وجدتک خیر شفیع لی الیک و قد علمت ما یحدث من طلبتی قبل ان یخطر
بفکری او یقع فی خلدی فصل اللهم دعائی ایاک باجابتی و اشفع مسألتی
بنجح طلبتی اللهم و قد شملنا زیغ الفتن و استولت علینا غشوة الحیرة و قارعنا
الذل و الصغار و حکم علینا غیر المأمونین فی دینک و ابتز امورنا معادن الابن
ممن عطل حکمک و سعی فی اتلاف عبادک و افساد بلادک اللهم و قد عاد فیئنا
دولة بعد القسمة و امارتنا غلبة بعد المشورة و عدنا میراثاً بعد الاختیار للامة فاشتریت
الملاهی و المعازف بسهم الیتیم و الارملة و حکم فی ابشار المؤمنین اهل الذمة و ولی
القیام بامورهم فاسق کل قبیلة فلا ذائد یذودهم عن هلکة و لا راع ینظر الیهم بعین
الرحمة و لا ذو شفقة یشبع الکبد الحری من مسغبة فهم اولو ضرع بدار مضیعة
و اسراء مسکنة و حلفاء کآبة و ذلة اللهم و قد استحصد زرع الباطل و بلغ نها
یته و استحکم عموده و استجمع طریده و خذرف ولیده و بسق فرعه و ضرب بجرانه
اللهم فاتح له من الحق یداً حاصدة تصدع قائمه و تهشم سوقه و تجب سنامه و
تجدع مراغمه لیستخفی الباطل بقبح صورته و یظهر الحق بحسن حلیته اللهم و لا
تدع للجور دعامة الا قصمتها و لا جنة الا هتکتها و لا کلمة مجتمعة الا فرقتها
و لا سریة ثقل الا خففتها و لا قائمة علو الا حططتها و لا رافعة علم الا نکستها
و لا خضراء الا ابرتها اللهم فکور شمسه و حط نوره و اطمس ذکره و ارم بالحق
رأسه و فض جیوشه و ارعب قلوب اهله اللهم و لا تدع منه بقیة الا افنیت

ولا بقية الا سويت ولا حلقة الا فصمت ولا سلاحا الا اكللت ولا حدا الا فللت
ولا كراعا الا اجتحت ولا حاملة علم الا نكست اللهم وانصاره عبابيد بعد الالفة
وشتتهم بعد اجتماع الكلمة ومقنعي الرؤس بعد الظهور على الامة واسفر لنا
عن نهار العدل وارناه سرمدا لا ظلمة فيه ونورا لا شوب معه واهطل علينا
ناشئته وانزل علينا بركته وادل له ممن ناواه وانصره على من عاداه اللهم
اظهر الحق واصبح به في غسق الظلم وبهم الحيرة اللهم واحي به القلوب الميتة
واجمع به الاهواء المتفرقة والاراء المختلفة واقم به الحدود المعطلة والاحكام
المهملة واشبع به الخماص الساغبة وارح به الابدان اللاغبة المتعبة كما
الهجتنا بذكره واخطرت ببالنا دعاءك له ووفقتنا للدعاء اليه وحياشة اهل
الغفلة عنه واسكنت في قلوبنا محبته والطمع فيه وحسن الظن بك لاقامة
مراسمه اللهم فات لنا منه على احسن يقين يا محقق الظنون الحسنة ويا مصدق
الامال المبطئة اللهم اكذب به المتالين عليك فيه واخلف به ظنون القا
نطين من رحمتك والايسين منه اللهم اجعلنا سببا من اسبابه وعلما
من اعلامه ومعقلا من معاقله ونضر وجوهنا بتحليته واكرمنا بنصرته واجعل
فينا خيرا تظهرنا له به ولا تشمت بنا حاسدي النعم والمتربصين بنا حلول الندم
ونزول المثل فقد ترى يا رب براءة ساحتنا وخلو ذرعنا من الاضمار لهم
على احنة والتمني لهم وقوع جائحة وما تنازل من تحصينهم بالعافية وما اضب
لنا من انتهاز الفرصة وطلب الوثوب بنا عند الغفلة اللهم وقد عرفتنا من
انفسنا وبصرتنا من عيوبنا خلالا نخشى ان تقعد بنا عن اشتهار اجابتك
وانت المتفضل على غير المستحقين والمبتدئ بالاحسان غير السائلين فات
لنا من امرنا على حسب كرمك وجودك وفضلك وامتنانك انك تفعل ما
تشاء وتحكم ما تريد انا اليك راغبون ومن جميع ذنوبنا تائبون اللهم و
الداعي اليك والقائم بالقسط من عبادك الفقير الى رحمتك المحتاج الى
معونتك على طاعتك اذ ابتدأته بنعمتك والبسته اثواب كرامتك والقيت
عليه محبة طاعتك وثبت وطاتك في القلوب من محبتك ووفقته

للقيام بما اغمض فيه اهل زمانه من امرك وجعلته مفزعا لمظلوم عبادك وناصرا لمن
لا يجد ناصرا غيرك ومجددا لما عطل من احكام كتابك ومشيدا لما رد من اعلام
دينك وسنن نبيك عليه وآله سلامك وصلواتك ورحمتك وبركاتك فاجعله اللهم
في حصانة من باس المعتدين واشرق به القلوب المختلفة من بغاة الدين وبلغ به
افضل ما بلغت به القائمين بقسطك من اتباع النبيين اللهم واذلل به من لم تسهم
في الرجوع الى محبتك ومن نصب له العداوة وارم بحجرك الدامغ من اراد التاليب
على دينك باذلاله وتشتيت امره واغضب لمن لا ترة له ولا طائلة وعاد الاقربين
والابعدين فيك منا منك عليه لا منا منه عليك اللهم فكما نصب نفسه غرضا فيك للابعدين
وجاد ببذل مهجته لك في الذب عن حريم المؤمنين ورد شر بغاة المرتدين المريبين
حتى اخفي ما كان جهر به من المعاصي وابدى ما كان نبذه العلماء وراء ظهورهم مما اخذت
ميثاقهم على ان يبينوه للناس ولا يكتموه ودعا الى افرادك بالطاعة والا يجعل لك
شريكا من خلقك يعلو امره على امرك مع ما يتجرعه فيك من مرارات الغيظ الجارحة
بحواس القلوب وما يعتوره من الغموم ويفرغ عليه من احداث الخطوب ويشرق
به من الغصص التي لا تبتلعها الحلوق ولا تحنو عليها الضلوع من نظرة الى امر من
امرك ولا تناله يده بتغييره ورده الى محبتك فاشدد اللهم ازره بنصرك واطل باعه
فيما قصر عنه من اطراد الراتعين في حماك وزده في قوته بسطة من تاييدك ولا
توحشنا من انسه ولا تخترمه دون امله من الصلاح الفاشي في اهل ملته و
العدل الظاهر في امته اللهم وشرف بما استقبل به من القيام بامرك لدى موقف
الحساب مقامه وسر نبيك محمدا صلواتك عليه وآله برؤيته ومن تبعه على دعوته
واجزل له على ما رايته قائما به من امرك ثوابه وابن قرب دنوه منك في حياته وارحم
استكانتنا من بعده واستخذاءنا لمن كنا نقمعه به اذ افقدتنا وجهه وبسط
ايدي من كنا نبسط ايدينا عليه لنرده عن معصيته وافتراقنا بعد الالفة والا
جتماع تحت ظل كنفه وتلهفنا عند الفوت على ما اقعدتنا عنه من نصرته وطلبنا
القيام بحق ما لا سبيل لنا الى رجعته واجعله اللهم في امن مما يشفق عليه منه و
رد عنه من سهام المكائد ما يوجهه اهل الشنآن اليه والى شركائه في امره ومعاونيه

علی طاعتہ ربہ الذین جعلہم سلاحہ وحصنہ ومفزعہ وانسہ الذین سلوا عن
الاهل والاولاد وجحوا الوطن وعطلوا الوثیر من المهاد ورفضوا تجاراتهم و
امنوا بمعایشهم وفقدوا فی ذی بیتهم بغیر غیبة عن مصرهم وحالوا البعید ممن
عاضدهم علی امرهم وقلوا القریب ممن صد عن وجهتهم فاسلموا بعد التنافر و
التقاطع فی دهرهم وقطعوا الاسباب المتصلة بعاجل حطام الدنیا فاجعلهم اللهم فی
امن حرزک وظل کنفک ورد عنهم باس من قصد الیهم بالعداوة من عبادک واجزل
لهم علی دعوتهم من کفایتک ومعونتک وامددهم بتاییدک ونصرتک وازهق بحقهم
باطل من اراد اطفاء نورک اللهم واملا بهم کل افق من الافاق وقطر من الاقطار قسطا
وعدلا ومرحمة وفضلا واشکرهم علی حسب کرمک وجودک وما مننت به علی
القائمین بالقسط من عبادک وادخرت لهم من ثوابک ما یرفع لهم به الدرجات
انک تفعل ما تشاء وتحکم ما ترید

فصل دویم در ذکر شرافت طایفه مخصوص از اهل قم که انها طائفه عرب و اشعریین بوده باشند و ذکر حالات انها در ایام

جاهلیت و سبب اسلام انها در ابتدای بعثت و حدیث جعفر و این فصل مشتمل
بر پنج نور شعشعانی مخفی نماناد که اکثر اهل قم عرب و ایل اشعری بوده‌اند و سبب بنا و
عمارت بلده قم انها شده‌اند چنانکه گذشت که خلاق عالم گویا ذخیره نموده بود این
تربت مقدسه قم را از برای انها و این طایفه را اشعریین گویند بسبب انکه سلسله
نسب انها منتهی میشود بسوی اشعر که او پدر قبیله بوده در یمن و او اشعر بن سبا بن
یشجب بن یعرب بن قحطان میباشد و نسب شیخ معیله منتهی میشود بکهلان بن سبا
بن یشجب بن یعرب بن قحطان و ان کهلان برادر اشعر است هم چنانکه در دفاتر ثبت است
جلد ... این کتاب بمناسبت ذکر خواهد شد **نور مشعشع اول در
بیان احادیثی که دلالت دارد بر اینکه خلاق عالم برگزید
قوم عرب هم چنانکه علامه مجلسی ره میفرماید** و باسناد
عن عبد الواحد البصری عن ابی وایل عن عبد الله اللیثی عن ثابت الشیبانی
عن انس بن مالک قال کنت ذات یوم جالسا عند النبی ص اذ دخل علی بن ابی طالب

فقال لی الی یا ابا الحسن ثم اعتنقه وقبله ما بین عینیه وقال یا علی ان الله عز اسمه
عرض ولایتک علی السموات فسبقت الیها السماء السابعة فزینها بالعرش ثم
سبقت الیها السماء الرابعة فزینها بالبیت المعمور ثم سبقت الیها السماء الدنیا
فزینها بالکواکب ثم عرضها علی الارض فسبقت الیها مکة فزینها بالکعبة ثم سبقت
الیها المدینة فزینها بی ثم سبقت الیها الکوفة فزینها بک ثم سبقت الیها قم فزینها
بالعرب وفتح الیه بابا من ابواب الجنة یعنی انس بن مالک میگوید که روزی در پیش پیغمبر
نشسته بودیم که داخل شد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب پس پیغمبر فرمود بیا بسوی
من یا ابا الحسن پس معانقه کرد با او و بوسید میان دو چشم او را و فرمود که یا
علی بدرستیکه خدای عز اسمه عرضه داشت ولایت تو را بر اسمانها پس پیشی گرفتند
بسوی ولایت تو اسمان هفتم پس زینت داد خداوند عالم او را بعرش پس پیشی گرفت
بسوی ان ولایت اسمان چهارم پس زینت داد او را به بیت المعمور پس پیشی گرفت بسوی ولایت
تو اسمان دنیا پس زینت داد او را بستارها پس عرضه نمود ولایت تو را بر زمینها
پس پیشی گرفت بسوی ان ولایت مکه پس زینت داد بکعبه پس پیشی گرفت بسوی ان ولایت
مدینه پس زینت داد او را بمن پس پیشی گرفت بسوی ان ولایت کوفه پس زینت داد
او را بتو پس پیشی گرفت بسوی ان ولایت قم پس زینت داد او را بعرب و گشود بسوی قم
دری از درهای بهشت پس چنین معلوم میشود که خداوند عالم ذخیره نموده بود زمین
مطهره را از برای این طایفه از عرب که بیایند در این سرزمین و شهری بنا کنند
پس ملاحظه نما در مقام و قدر شرافت این طایفه از عرب اشعریین باشند چون در مقام
عبودیت و بندگی خدا بیکمرتبه رسانیدند که قابلیت این مطلب را پیدا نمودند که میتوان
گفت که شخص شریف پیغمبر ص انها را تالی خود و امیر المؤمنین قرار داده است که پیغمبر
مدینه را خدا بمن زینت داد و کوفه را بعلی و قم را بعرب و حضرت رسول
فرمودند الاشعریون منی وانا منهم یعنی حضرت رسول فرمودند اشعریین از
منند و من از ایشان **ایضا در کتاب ترجمه تاریخ قم** مذکور است
که رسول خدا ص فرمودند با شعریین انوقتیکه امدند بخدمت رسول خدا و صحبت او
دریافتند رسول ایشان را فرمود که شما از کجا معلوم شد که من پیغمبرم و بدین

شهر خروج کرده ام و مردم را بدین اسلام میخوانم اشعریان گفتند که ما در بعضی از
کتب خوانده ایم که شما باین بلده طیبه ظهور کنی و خروج مردم را بدین اسلام بخوانی
حضرت رسول فرمودند هداکم الله یعنی خدا هدایت کند شما را و حضرت فرمودند
دستهای ایشان طعام بود یعنی صاحب کرم و مروت هستند و دهنهای ایشان
سلام است یعنی سبقت بسلام میکنند بهر کس برسند سلام میکنند و
تواضع و خلق و لطف و بزرگی نمایند و روهای ایشان بر من نیکو و مبارک می
باشند احساب و انساب ایشان بزرگ و شریف اند هنرها و مفاخر ایشان نیکو
هیچ مسلمانی ایشان را دشمن ندارد و هیچ منافق ایشان را دوست ندارد و
ایضا حضرت رسول صلعم فرمودند ایشان کینه نورزند و همیشه از اهل
فتح و ظفر باشند و بر ایشان غلبه نکنند و دجال را نه بینند نه من گویم بلکه
خداوند عالم میفرماید و دیگر فرموده که قبیله اند و اشعریان شیران
خدا میباشند و کم میخواهند که ایشان بنفشند خار و ذلیل باشند و خدا قبول
نمیکند مگر رفعت و بلندی ایشان را و دیگر فرموده من و از اشعریان
کردر شب قران میخوانند میدانم و میشنوم صوت ایشان از قران خواندن آنها در
منازل ایشان را میدانم اگرچه من در روز منازل ایشان را ندیده ام و هم
چنین ایضا فرموده که با اشعریان وصلت کنید و با ایشان دختر بدهید و از ایشان
بخواهید که ایشان همه چه بندهای بشکنند نور مشعشع روشنی ده

ذکر مفاخر و مقام و مناقب اشعریین در ایام جاهلیت و در
ایام اسلام انها و در کتاب ترجمه تاریخ قم چنین نوشته

که بعضی از مفاخر ایشان در ایام اسلام اول آنکه مالک بن عامر اشعری در
مدائن اسب داد در فرات راند پیش از همه کس تا دیگر مسلمانان بدو اقتدا کردند
هم چنانچه ذکر خواهد شد دیگر آنکه اشعریان در کشتیها نشستند و از بلاد یمن
بطوع و رغبت هجرت کردند و بحضرت آمدند و اسلام آوردند از سر ارادت
و میل تا قریش و دیگر آنها بر رسول کافر شدند در اول و چند نوبت
مکر و حیله کردند و رنج و تعب بوجود مبارک آنحضرت رسانیدند و انکار اسلام

نوانگاه ایشان اسلام کردند و کاره بودند چنانچه حق تعالی از ایشان خبر میدهند قوله تعالی
حتی ظهر امر الله وهم کارهون یعنی ظاهر شد امر خدا و ایشان کاره بودند ما در شان
اشعریین همین بس که این آیه در مدح ایشان نازل شده که وان تتولوا یستبدل قوما
غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم چنانچه صاحب تاریخ قم نقل میکند که این آیه در مدح اشعریین
فرود آمده و حاصل مضمون این شریفه آنست که خطاب بکفار است که اگر شما پشت کنید
و ایمان نیارید بدل میکند از شما قوم دیگر غیر از شما باشند که طایفه اشعریین بوده
باشند پس این طایفه اشعریین مثل شما نباشند مثل شما کفار و دیگر از مفاخر
ایشان آنکه مالک بن عامر از جمله مهاجران است استقبال کرده
پیش از نزول این آیه غنیمت را قسمت کرد رسول و فرموده یکسهم از آن از برای خدا
بگذار مالک بن عامر عرض کرد خمسی از آن بهر خداست پس خداوند عالم امضاء
قسمت او را کرد و این آیه فرستاد که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول
ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل چنانچه صاحب تاریخ قم چنین نوشته
و دیگر از مفاخر ایشان فضیلتهایی است که از حضرت رسول صلعم و ائمه و امیر المؤمنین
روایت شده در باره ایشان و دیگر آنکه سه نفر از پسران سعد بن عبد الله
عامر اشعری راوی و اهل حدیث بودند از جعفر بن محمد الصادق ع و
زیاده از صد نفر از فرزندان سعد بن عبد الله و از فرزندان و از فرزندان
سائب بن مالک از فرزندان نعیم بن سعد روایت کنند کان می باشند از دیگر
و دیگر از مفاخر ایشان حدیث جعفر است که انشاء الله ذکر خواهیم کرد و او را در
خود نور مشعشع ستیم در بنیاد ابتدای اسلام اشعریین
و سبب اسلام انها هم چنانچه در کتاب تاریخ قم مذکور است
که روایت کند هشام بن محمد بن سائب کلبی از ابی سائب مخزومی که او گفت که قبیله
بنی ذخران بن وائل بن حارث بن اشعر از یمین یمن بتی بود نام آن بت مضر بود و آن را بغایت
دوست میداشتند و گوسفندان خود را در حال کشتن رو به بت میکردند چنانچه
شاعر در اینباب شعر گفته حلفت بمالی بکل محرم و ما ذبحت ذخران یوما لدی مضر
و خازن و مجاور بت خازم مردی بوده اسم تمام ایشان را و علی بن نومیان خازن گفته

کہ ما او از این بت را آهسته شنیدیم که میگفت اقبل نورًا فاضاء واعبر فنضی بمکة
قضی لقضا ان خالت ما را اثر رسانید و با خود گفتم گویا که در مکه حادثه واقع شده
وقضیه پدید آمده و از آن بت بار دیگر شنیدیم که میگفت یا ابا مازن جاء لنا العلی علی
بن امنه النبی یعنی گوید بجانب سوکند که نبی پیدا آمد که پیغمبر در مکه خروج کرده و اینها
در کتاب ترجمه تاریخ قم مذکور است که این اشعار را بگفت تبعت رسو
الی ان جاء بالهدی فاصبحت بعد الکفر والجحد مسلما وودعت لذات القداح وقد
اری بها یا بنی ذهلان دهری معرما وحرمت شرب الخمر وهی لذیذة مدی الدهر حتی
اتقی القبر اعظما فیا راکبا اما عرضت فبلغا علی الناس منی عبد شمس واسلما
وانی ادین الیوم دین محمد علی رغم من اصبح من الحی مرغما انکما قد نزلتمونی سمای نخلة
سبیل الی الاسلام ان الهما سار خدعتی منکما اذ ظلتما ان الله قد ذنی الیکم مسلما
در ترجمه تاریخ قم مذکور است که از برای اینها بتی بود و آنجوفه شکم این بت
آواز شنیدند که رسول خدا بمکه خروج کرده و مالک بن عامر اشعری از دیگر مهاجران
سبقت گرفت بصحبت رسول خدا بسبب تکرار شان اسلام و ایمان در دل و پدید آمده
بود و مالک بن عامر اشعری گوید که مردی از مکه آمد میان ما و ما را خبر کرد که پیغمبر
بمکه خروج کرده و مردم را با اسلام میخواند من تعجب کردم که اسلام چیست و مراد به اسلام
چیست چون خواستم که بمکه روم نزد پیغمبر تا ببینم چه میفرماید مرا بود قوم من عبد
الشمس و اسلم پسران هانی رسیدند و بمن دیگرا ورد ند و من چسپیدند و مرا
بند کردند و مالک ابن کر فتند پس من بشتافتم و نزدیک بت دویدم و او را بشکستم
و روی براه نهادم و آمدم تا بمکه رسیدم و طلب ستودی کردم که بصحبت رسول روم
مرا گفتند که رسول برون خواهد آمد تا از ببینید چون رسول از خانه بیرون
آمدند و نظر مبارک او بر من آمد فرمود که تو اشعری نیستی گفتم بلی و بروایتی فرمودند
که تو مالک اشعری نیستی که پدر تو در حال صحت در اول شب بخفت و چون صبح در
آمد مرده بود گفتم بلی یا رسول الله فرمودند که بیند تو مالی بکذاشت و
تو بمیدانی که در کجا نهاده گفتم بلی یا رسول الله و دیگر فرمود که یا دیدار
کرده که اهل مکه تو رسید و گفت که در مکه شخصی پیدا شده و مردم را باسلام

میخواند چون این را شنیدم تعجب کردم گفتم بلی دیگر فرمود که مرد و عمت تو را پیدا
و ترا بند نهادند و مجموع مالت را بر داشتند عرض کردم بلی اشهد ان لا اله الا
الله وانک رسول الله و بروایت دیگر رسول فرمودند که بگو اشهد ان لا اله
الا الله و انی رسول الله زود باشد ای مالک که تو مال خود را فراگیری و دفینه
پدر را بیرون آوری انگه بعد از آن رسول فرمودند که ای مالک فردا در سرای تو
دو درخت بید مشک میشود عرض کردم بلی فرمود میان هر دو درخت را بر تیشه
چون میان آن بر سینی موضع را بشکاف که مال پدرت آنجا مدفون است چون مالک
این سخن را شنید این اشعار را بگفت از مکه ببلاد یمن رفت و دفینه پدر را برداشت
مالک اول کسی بود که از بلاد یمن هجرت نمود و بصحبت پیغمبر رفت بعد از آن همه
مردم اشعری هجرت کردند پس او دو هجرت کرده و روایت کنند یوسف بن
حرث وا از یوسف بن عبدالله و او از زید بن هرون و او
از حمید طویل و او از انس بن مالک که رسول خدا فرمودند که قومی نزد
من آیند که دلهای نرم باشند بعد از آن اشعریان بحضرت رسول آمدند شعر
زنان و رجز گویان شعر غدا نلقی الاحبة محمدا وحزبه وهم از این هر دو روایت یعنی
عبید از عمرو از علا از شهر بن حوشب که ابو عامر اشعری بر رسول در آمد رسول
فرمود که او از خوش اشعریان در خال قرآن خواندن دلالت کرد مرا بر حسن و نیکوی
و اسلام ایشان و روایت دیگر اینست که کتاب تاریخ قم میفرماید
یوسف حرث از یحیی بن نضر و او از بقیه بن ولید و او از عبدالله بن عباس و او
از مسعود که رسول فرمودند که اشعریان انصار و یاران منند و تازه رویان
و خوب رویان و خوش خوی و خوش بوی طعام رعیت و قوة دادند ایشان را و ایشان
من نیکو دارید و مراعات کنید حرمت ایشان را تا دید نور مشعشع جهان
در ذکر حدیث جفنه که باشد همچنانکه در کتاب
تاریخ قم مسطور است مراد بجفنه کوکی است که عرب میان زنان
طعام میکذارند و میخورند و مشهور است در میان ایشان تولد و جفان کالجواب
روایت کرد ما را ابو عبدالله از عمران بن عبدالله علیه السلام و همچنین از ابی زیاد

ازدیاد ما انکه کفت که رسول فرمود که در این شب نزد من خواهند آمد بهترین سواره
وبهترین مردمان پس در آن شب هشت نفر از اشعریان رسیدند و در مسجد به
نشستند و کفتند اباموسی عبد الله بن قیس را واو در میان ایشان کهتر بود
که نزد پیغمبر برو واو را از آمدن ما خبر بده تا از برای ما چیزی بفرستد تا بخوریم
پس عبد الله آمد تا بدر حجرهٔ حضرت رسالت رسید چون بدر حجره رسید این
آیه را شنید که وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها ویعلم مستقرها و
مستودعها عبد الله چون این آیه را شنید دیکر سخن نکفت برکشت و کفت
اکنون مائده و طعام شما بیاید طولی نکشید که دو مرد بیامدند و لاوه کی
داشتند پر از نان و کوشت چنانچه از بسیاری کوشت و نان از آن میافتاد آن
لاوکی را نزد ایشان کذاردند ایشان از آن مائده فایده برداشتند بعد از آن
پیغمبر از حجره بیرون آمد تا نماز کذارد چون رسید آنجماعت را دید فرمود
که ای اشعریان شنیدید کفتند بلی یا رسول الله فرمود که چرا خبر نکردید تا از برای شما طعام
کفتند یا رسول الله خبر ما میخوردیم از طعام مهمانخانه شما بود رسول فرمود که من برای
شما طعامی نیاوردند عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند شما مهمان خدایید
و زهری و زید بن ثابت انصاری روایت کنند از عائشه
که او کفت آنچه از مائده اشعریان زیاد آمد ما که زنهای پیغمبر بودیم بریکدیکر
قسمت کردیم و بان تبرک و تیمن نمودیم و کودکان و بیماران خود را بان معالجه
میکردیم و روایت دیکر آمده که چون اشعریان از یمن بمکه آمدند تا
رسول را زیارت کنند رسول از بعضی پرسید که شما در کدام جهت از جهات یمن
مینشینید کفتند یا رسول الله ما مرجانه و زبیره و شجیره و مسلیجه می نشینیم
واین ده اند و همچنین زبید و دمع و آن کوهند متصل به دریا رسول فرمود که
اللهم بارک فی زبید یعنی خدا برکت بده زبید را ایشان عرض کردند بکو در دمع و رحم
فرمود خداوندا در دمع نیز برکت کن بعد کاهر چه کر بودند تا هر چه در دست
داشتند خرج کردند پس آنجماعت یکی از خود را نزد رسول فرستادند تا از رسول
طلب بخشش و عطا کند چون بنزدیک حضرت رسید حضرت این آیه را تلاوت

و میخواند یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون چون این
آیه را شنید بازکشت و تکلم نکرد چون روز دویم شد آمد دیکر باز کس فرستادند
نزد رسول باز ایضاً رسول این آیه را خواند و باز کردید و تکلم نکرد چون روز سیم
در آمد دیکر باره رسول اشعریان نزد رسول آمد و رسالت ایشان رسانید
رسول برخواست و در حجره زنان خود کردید بر آمد و چیزی میطلبید که از برای
ایشان بفرستد هیچ نیافت رسول اشعریان را فرمود تو برو در عقب آنچه باید
از برای ایشان میشود چون شب در آمد و کرسنکی بنهایت رسید مردی را دید
که می آمد لاوکی داشت پر از طعام کرد و او را ان بر ما نهاد پس از آن طعام بسیار
بخوردند تا سیر شدند پس آن لاوکی نیز داشتند چون بامداد آمد نزد رسول خدا
در نزد ایشان آمد و کفت در این شب هیچ خوردنی یافتید عرض کردند بلی یا
رسول الله فرستاده تو آمد لاوکی از طعام آورد که بجا آوردیم همه نیز بنیاید
بخوردیم تا سیر شدیم بعد از آن لاوکی را با باقی طعام برسول تو دادیم رسول
فرمودند آن رسول جبرئیل بود و آن طعام از بهر شما از نزد خدا آورده بود بعد
از آن فرمودند بحق آن خدایی که نفس من بقبضهٔ قدرت اوست که اکر شما آن طعام را
بر نمیداشتید از آنجا بفراخ عیشی میخوردید تا روز قیامت و بروایت
دیکر فرمودند این مائده آوردن جبرئیل در میان امت من همچو مائده
عیسی است در بنی اسرائیل و فرزدق شاعر در این باب در قصیده بلال بن ابی برده
را بان مدح کرده میکوید شعر وانتم ولاة الحق فی کل مشهد ومن جاء ههنا
یستضیف محمداً فاووا هدا للقری ثم ارسلوا فاطعمهم ذو المن طعاماً مشرما
نور مشعشع پنجم در زیاد کردانیدن مال مالک بن عمر اسدی
را در وقت رفتن در جنک خندق مدائن در کتاب ترجمه تاریخ
مذکور است که کلبی روایت کند از پدر خود و او از محمد بن عبد الملک
بن عمیر که او کفت من از سائب بن مالک شنیدم که او کفت پدرم بخدمت رسول
الله رفت و کفت دعا کن در باره من که از جملهٔ اهلبیت من یک نفر مانده ام
و من بقیهٔ ایشانم رسول خدا فرمود اللهم کثر عدده و ولده و کلبی کوید که

بن عامر اول کسی بود که اسب در قرات زاند و نزان عبود کرد بجانب عجم در زمن او
با پنج نفر و بعد از آنچه با معنت نفر بدان وقت که اسب در قرات میراند این شعر میخواند
امضوا فان البحر مامور واول القاطع منكم ماجور قد خاب كسرى وابوه سابور
ما تصنعون والحديث مأثور بعد از ان مالک بن عمر و ابو الصهبا الصباح در قرات میراند
این شعر میگفت لا ملكم مد الخضم المزبد فهيجوا في خوضه وصعدوا فان تموتوا فبمجد
الموعد و پس از او عمر و پس از او بکر بیه در قرات امد و میگفت الموت في عنقي وفي اعنا
ان ما كلوا اشبا شوا زاقكم ان سلط الماء على اعزاقكم غرقكم كوهها على اشفاقكم پس از او
هاشم بن عتبه خير عالم فان صاحب امير المومنين ع اسب بدر قرات زاند و این شعر گفت
لابد ان يجتمعوا للقاسم يوما انا المعتبل ناته هاشم ارهاشم عبده شيخ ظالم والله
بالعباد راحم پس از او مردی از بنی جعفر و بروایتی از بجیله جعفر بالحنفی اسب بدر قرات راند
و این شعر گفتن کانه تجنی فيما اجل لن يهلك المرء وان عمل سهلت للناس القطوع
الاسل کم قاطع بدها یقد جان بحل و چون عجم نظر کردند و مالک بن عامر و مصاحب
او را دیدند که اسب خود را به بحار انداخت جمله اند لختند … میگفتند که دیوان امدند
پس اهل عجم از ایشان بترسیدند و از آنجمله کرد در قرات راند … یکی از انها …
مالک از ان زمان که قصد کرد که از قرات عبور نماید گفت عبور نمائید بکذرید که حافظ
دریا هم مثل حافظ در دنیا با ان است و در ان وقت که مالک بن عامر اسب خود را در
قرات راند عجم بر او … میگفتند هر کس که اجل او رسیده باشد در عبور کردن
هلاک شود. کلبی میگوید که از جملهٔ اشراف شعرای زمان در ایام اسلام مالک
عامر اشعری اول کسی است که از اب عبور کرده و کسی را دعبور کردند و اهل عجم و
فرس را … و … اول کسی که … جمله کرد و بکذشت مالک بن عامر
اشعری بود سرای او انست که سرای بهرام جود بود و ان سرای … مالک بن
عامر … بدان سرای … جمع شدند و ان سرای مشهور شد
بمالک بن عامر و هم چنین کلبی گوید که عمر مالک بن عامر انکس است که عمر …
نامه نوشت بنعمان بن مقرن که در کارها مشورت با مالک بن عامر کند اما او را متولی
امور مردم نکند … چیزی … بکند … کردند … جمله کرد … از

ازکلبی روایتست که مالک بن عامر از جملهٔ معمرین است چنانچه روایتست که او را دویست
سال بوده است و مالک در این باب شعری گفته و ان اشعار اینست ماذا ارجی
من الحیوة اذا خلقت مثل المعبد الجرب لا اسمع الصوت ان دعوت و لا اكفى من
شانی و لا كلب من بعد ما قوة اقد بها عنا شیا الاشیبی بنو الشعب ابقی فی الدهر
ذلة هلقا فصرت بعد المراح كالوصب هل بعد عمرو و عامر بن معا و بعد كلثوم
فارج الكرب صيد غرانتو حيث ما سلكوا نادى لهم طوائف العرب غير مراجيح في
المشكل افاحف الجاهيل ساوت مجب اودت بهم كرة الدهر كما اودت عقيد الند
ابا كرب للمرتجين المخلوون مطالب كلا و باد الانام ذو العجب **فصل سیم در بیان**
بعضی از اجلاء و اهل قم و این فصل مشتمل است بر سه نوع
نوع اول مخفی نماند که جلد سیم این کتاب را مخصوص نموده بم بذکر رواة قم لکن علی الحال
این اوراق را مسود میکنیم بذکر چند نفری از انها که علاوه بر محلی که در … بعضی از
مفاخر و فضایل ایشان است که ائمه اطهار اکرام نموده اند جماعت بسیاری از اهل قم
را بهدایا و تحفها و کفن دادن انها مثل ابی جریر زکریا بن ادریس و عیسی بن عبدالله
بن سعد و غیر ایشان که طول میشود کلام بذکر انها و شرافت داده اند ائمه بعضی از انها
را بانگشتر دادن و خلعت دادن و انها خریده اند از دعبل جامه حضرت رضا ع را به هزار
اشرفی و انچه در بحار است که اول کسیکه در قم اظهار تشیع نمود موسی بن سعد اشعری
نوع مشتغ اول در بیان فضیلت عیسی بن عبدالله
قمی … هم چنانچه در رجال ابو علی مذکور است قال حدثنا
محمد بن الحسین ابی الخطاب عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن یوسف بن یعقوب قال دخل
عیسی بن عبدالله القمی علی ابی عبدالله ع فاوصاه باشیاء ثم ودعه و خرج عنه و قال
الخادم منه فانصرف الیه فخرج الیه فاوصاه باشیاء ثم قال یا عیسی ان الله عز و جل یقول
وامر اهلك بالصلوة وانك منا اهل البيت فاذا كانت الشمس من ههنا من العصر
فصل ست ركعات ثم ودعه وقبل ما بين عيني عيسى يعني داخل شد عيسى بن عبدالله
بر حضرت امام جعفر صادق ع پس وصیت نمود حضرت بعیسی عبدالله بچند چیز
پس وداع نمود او با آن حضرت را … امد … نمود … خادم بخوان او را

پس آمد بسوی او پس بیرون آمد بسوی او پس وصیت کرد حضرت او را باشیاء چند
پس حضرت فرمود او را یا عیسی بدرستیکه خدای عز وجل فرموده و امر اهلک بالصلوة
یعنی امر کن اهل خود را بنماز بدرستیکه تو از ما اهلبیتی می باشی پس در وقتی که بوده باشد
شمس در اینجای از عصر پس نماز کن شش رکعات پس وداع او کرد و بوسید میان دو چشم او را
پس مهلت حضرت نمی نماید از این مقام بالاتر میشود که حضرت با او این نوع سلوک نموده
راوی میگوید بعد از آن که این نماز را حضرت بعیسی بن عبد الله فرموده میگوید من ترک
نکردم این نماز را پس چون شما بجا آرید این نوع ببینید کان خداوند محشور نماید شما را با ایشان
ابن عیسی همان عیسی می باشد که در آن روایت ذکر شد که حضرت امام جعفر صادق ع اشاره
نمود بسوی او و فرمودند سلام الله علی اماقتم **نور مشعشع دویم در**
بیان فضیلت عمران بن عبد الله قمی می باشد مجلسی ره در بحار
میفرمایند الکشی عن محمد بن مسعود و علی بن محمد معا عن الحسین بن عبید الله عن عبد
الله بن علی عن احمد بن حمزة عن عمران القمی عن حماد بن الناب قال کنا عند ابی عبد الله ع
و نحن جماعة اذ دخل علیه عمران بن عبد الله القمی فسئله وبره وبشه فلما ان قام قلت لابی عبد الله ع
من هذا الذی بررت به هذا البر فقال هو من اهل بیت النجباء یعنی اهل قم ما اراده جبار من
الجبابرة الا قصمه یعنی راوی میگوید بودیم در نزد حضرت صادق ع و جماعتی بودیم
پس داخل شد عمران بن عبد الله قمی بر آنحضرت پس سؤال کرد و بشاشت داد حضرت او را
و نیکوئی نمود آنحضرت در حق او پس زمانیکه ایستاد از آن مجلس عرض کردم چه کسی بود این
که این همه نیکوئی کردید در حق او پس فرمود این مرد از اهلبیت نجبا می باشد یعنی اهل قم قصد
نمیکند ایشان را جباری از جبابره و اهل ظلم مگر آنکه میشکند او را خداوند عالم و
ایضا میفرمایند و منه بهذا الاسناد عن احمد بن محمد بن حمزة عن مرزبان بن
بن عمران عن ابان بن عثمان قال دخل عمران بن عبد الله علی ابی عبد الله ع فقربه ابو عبد الله
فقال له کیف انت و کیف ولدک و کیف اهلک و کیف بنو عمک و کیف اهل بیتک ثم حدثه
ملیا فلما خرج قیل لابی عبد الله من هذا فقال نجیب قوم النجباء ما نصب لهم جبار الا قصمه
الله قال الحسین عرضت هذین الحدیثین علی احمد بن حمزة فقال عرفهما و لا احفظ اسم
راوی گفت که داخل شد عمران بن عبد الله بر حضرت صادق ع پس حضرت نزدیک نشانید

پس فرمود برای او چگونه میباشد حال تو و چگونه میباشد حال پسران عموی تو پس خبر
داد او را از ایشان پس زمانیکه بیرون رفت گفته شد برای حضرت این شخص کیست فرمود مرد
نجیب قوم نجبا است قصد نشد از برای ایشان جباری مگر آنکه شکست او را خدا حسین
میگوید عرض کردم این دو حدیث را بر احمد بن حمزه پس گفت میشناسم این دو حدیث را
و حفظ نیست که کی روایت کرده این دو حدیث را **و ایضا علامه مجلسی ره**
میفرمایند و منها ان الصادق ع قال لعمران عبد الله ظلک الله یوم لا ظل الا
ظله یعنی حضرت فرمودند از برای عمران بن عبد الله سایه بدهد ترا خدا در روزی
که سایه ممکن نباشد مگر سایه او انتهی کلام علامه مجلسی و روایت شده در رجال میرزا محمد
والذی یمکن ما رویتم عمران و عیسی بن عبد الله القمیین حدثنی محمد بن قولویه قال حدثنی
سعد بن عبد الله القمی قال حدثنی احمد بن محمد بن عیسی عن موسی بن طلحة عن بعض الکوفیین
قال کنت بمنی اذ اقبل عمران بن عبد الله القمی و معه مضارب للرجال و النساء فیها کنف
فضربها فی مضرب ابی عبد الله اذ اقبل و معه نسائه فقال ما هذا قالوا جعلنا
فداک هذه مضارب ضربها لک عمران بن عبد الله فنزل بها ثم قال یا غلام عمران بن
قال فاقبل قال جعلت فداک هذه مضارب التجار تنحیها انا اعلها لک فقال لکم ارتفع
فقال جعلت فداک الکرابیس من صنعتی و عملتها لک فانا احب جعلت فداک ان تقبلها منی هدیة
فانی قد رددت ما الذی اعطیتنی فقال ابو عبد الله علیه السلام ثم قال اسئل الله ان یصلی علی محمد
و آل محمد و ان یظلک و عترتک یوم لا ظل الا ظله یعنی روایت کنند بعضی از کوفیین که در
منی بودم در آن هنگام آمد عمران بن عبد الله قمی و با او بود خیمه ها از برای مردها و زنها
و در آن خیمه ها کنیف و مستراح هم بود پس زد آن خیمه ها را در محل زدن خیمه حضرت امام
صادق ع بعد آنحضرت تشریف آوردند و با آنحضرت بودند زنهای آنحضرت فرمودند
چه میباشد اینها عرض کردند فدایت شویم این خیمه ها را عمران بن عبد الله برای شما زده
پس وارد شد حضرت در میان خیمه ها و فرمودند یا غلام عمران بن عبد الله را حاضر
کن پس آمد عمران پس عرض کرد فدایت شوم این خیمه ها نیست که فرمودید درست کنم از
برای شما پس فرمودند که چقدر خرج اینها شده پس عرض کرد فدایت شوم مجدد نیستیک
کرباسهای آن از صنعت و کار خودم می باشد که از برای شما [illegible]

می دارم اینکه غلامیت شوم ابن جعفر بما ان الزمن تمول کینند بطریقی همه مدد دستگیر
من دکردم اما لیکن شما می خوهید پس کرامت مخصوص ... واقع بود که سؤال
میکنم از خدا انکه صلوات و رحمت بر محمد و آل محمد فرستد و سایه بلند خدا ... دور
کر سایرین نیست بجز سایه او و بعضی ... اهل قم استکه موسی بن عبد الله اول
کسی بود که اظهار تشیع نمود و حال انکه تمام شهرها در اطراف سنی بودند و خارج

نور مشعشع سیم در بیان فضیلت احمد بن اسحق قمی و از بعض

اخبار چنین مستفاد میشود که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
حیات داشته هم چنانچه که از این اخبار معلوم میشود که احمد بن اسحق زنده بود بعد
از وفات امام حسن عسکری ... و بعضی نیز هم چنین مذکور استکه بوده
در زمان سفراء محمودین طایفه که از ثقات بودند و وارد میشد بر ایشان تو
از جانب منصوبین برای سفارت از جانب حضرت حجة ... فرموده بعضی از ان
طایفه احمد بن اسحق قمی بوده و جماعتی که توقیع بسوی ایشان ... مدح ایشان
هم چنانکه ذکر گذشت لکن در کمال الدین صدوق فرموده که در حلوان از دنیا رفت
در وقتی که از خدمت حضرت امام حسن عسکری بر میگشت در نجم الثاقب
حکایتی نقل میکند که طولانی است لکن مقصود ما از آخر این حکایت
استکه میگوید علی بن حسین یمانی که مکتوبی از احمد بن اسحق قمی رسید در آن سال
که در حلوان وفات کرد ... و حاجت ... آورده شد و در حاجت ...
گفتند ... میخواهیم ... که خواستی و حاجت ان بود که استعفا کرده
از عمل ... ضعیف شده نمیتواند ... عمل ... پس در حلوان وفات کرد و شیخ
ابو جعفر محمد بن جریر طبری در دلائل خود گفته احمد بن
اسحق اشعری شیخ صدوق وکیل ابو محمد بود پس چون ابو محمد
بکرامت حق رسید مقیم بود بر وکالت خود از جانب مولای ما صاحب الزمان
و میرسید باو توقیعات ان جناب و حمل میشد بسوی او اموال از جمیع نواحی که در آنجا
بود موالی ما ... تسلیم میکرد تا انکه خواست که قم برود و فرمان رسید که برو
و ذکر نمود باصحاب که او تا قم نمیرسد مگر انکه مریض میشود و وفات میکند در راه پس

پس مریض شد در حلوان و مرد و در انجا مدفون شد و اقامت فرمودند مولای ما بر
ان فوت احمد بن اسحق اشعری مدتی در دستور ... انگاه غایب شد حلوان
همین پل زهاب استکه معروف است در راه کرمانشاهان و بغداد است و مزار
بزرگوار در زمان ... رودخانه ... فاصله هزار قدم تقریبا از طرف ...
بنای محقر خرابیست و شیخ عسکری بنا کرده و سالها وکیل در ان نواحی بوده
... و بجمع معرفت اهل ثروت ان ... اهل کرمانشاهان وقتی ...
چنین بی نام و نشان نمانده و از هزار نفر یکنفر زیارت ان بزرگوار نمیرود با
انکه کسی را که امام خادم خود را بطی الارض با کفن برای تجهیز او فرستد
باید با او رفتار نمایند ... را باید ... معتبر ... خود را ... باقی فضایل او
بسوط ... در جلد سیم این کتاب ذکر خواهد شد

نور مشعشع چهارم در بیان فضیلت محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری القمی

در رجال مذکور است مکاتبات چند داشت با حضرت حجة و
سؤال نموده از ابواب شریعت مسائلی و آن در بحار مذکور است
ان مسائل اما درین مقام اکتفا کنیم باین رقعه که خدمت حضرت حجة نوشته
و جواب امده ... رقعه از قرائی ... در مجلد سیزدهم بحار مذکور استباین
که این رقعه که اول کسیکه این توقیع را بما خبر داده ابو الحسین محمد بن علی بن تمام
استکه او گفت که من این را از روی رقعه نوشتم که در نزد ابو الحسن بن داود بود
وقتی که ابو الحسن ... ابو ... گفت این رقعه را بعینه ... از ابو القاسم
نوشته بوده ... چند مسئله بر شیخ ابو القاسم که در پشت آن بخط احمد بن ابراهیم
... ایشان ... مذکور ... نوشته ... رقعه ... ابی الحسن بن داود ...
ان بدین نهج بود مسائل محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری این است بسم الله الرحمن الرحیم
اطال الله بقاءك وادام عزك وتأييدك وسعادتك وسلامتك واتم نعمته عليك
وزاد في احسانه اليك وجميل مواهبه لديك وفضله عندك وجعلني من
السوء فداك وقدمني قبلك الناس يتنافسون في الدرجات فمن قبلتموه كان
مقبولا ومن دفعتموه كان وضيعا والخامل من وضعتموه ونعوذ بالله من

من ذلك و يبلد ما اليك منهم جماعة من الوجوه يتساوون و يتنافسون في المنزلة
و ورد عليك كتابك الى جماعة منهم في امر امرتهم به من معاونة ومن اخرج
علي بن محمد بن الحسين بن مالك المعروف بمالك باذوله وهو ختن من رحمه الله
من بينهم فاغتم بذلك وسئلني ابقاك الله ان اعلمك ما نالهم من ذلك فان كان من
ذنب استغفر الله وان يكن غير ذلك عرفته ما يسكن نفسه اليه انتهى حاصل مضمون اين كلام
آنستكه شيخ ابو القاسم خطاب نموده و ميكويد كه خداى تعم زنده بدارد ترا و اطوله لی کند
وعزت و تمامیت نیز سلامت و سعادت ترا دایمی کند و نعمتش را بر تو تمام نماید و احسان
خود را بتو زیاد تر بن بخششهای خود را در نزد تو و تفضل خود را برای تو بیفزاید
و مرا فدا وقت رواو کند چیزهای جیر بد و ناخوش فدای تو کرداند و مرا پیش از
تو بمیراند مرد رم بر بدیل کردن بلند پاکی اظهار حرص و رغبت دارند هر کس را عثمان ابو
کنید هر اینه معقول و بلند پایه میشود و هر کره اشماردن نماید و بوا اینه هر اینه
فرو پایه میخواهد کشت و کم نام که شما اورا ابیت کنید و ازواندن و دمودن شیطان
اینباه میبرم بخداوند عالم از قوت بد هند و مؤید کرداند در شهر ما جماعتی از معرفه
کردر و تبه ظاهرند بر ابر بوده در تحصیل قدر و منزلت حرص و رغبت دارند خداوند ترا
مؤید کرداند بمکتوب بجماعتی از ایشان در خصوص یاری نمودن بحق که ایشان را
بان امر نموده بودید سید علی بن محمد بن حسین بن مالک رحمهم الله که مشهور است
بمالک باذوله از آن ختن خراست از میان آنجماعت بیرون کرده و او را در مکتوب
ننوشته باین سبب مهموم و مغموم کشته خداوند ترا مؤید کرداند از من خواهش کرد
بتو اعلام نمایم این هم و غم او را که با او زیاد ده بود ای نکر توسبب ننوشتن نام اورا
کنی اکر سببان کناهی است که از او سر زده او از آن کناه توبه و باز کشت کند و اکر
غیر او باشد باید چیزی باو بکوئی که دلش از آن بسبب آرام بکیرد و در جواب
توقیع بدین نهج در آمد لم نكاتبه الا من كاتبنا یعنی ما آنکه با ایشان
مکتوب نوشته بودیم بسبب مکتوب نوشته بودند وانیم و ما چیزی
نوشته بود تا آنکه نام او را داخل نامهای ایشان نمودمی پس بسبب ننوشتن
من نوشتن او بود و مسائلی که جناب حضرت حجه نوشته و حضرت

حجه جواب نهاد او نوشته و از برای او فرستاده است چنانچه کذشت در جلد سیم این کتاب مذکور خواهد
شد نور مشعشع نجم دویم انکه بعضی از اهل قم آنحضرت حجه
را دیده اند و آنحضرت زیارت آنکه یکی از مشایخ قم در عالم خواب خدمت
حضرت حجه رسیدند و آنحضرت دعائی تعلیم او نمودند از برای کشف
کربات در نجم الثاقب مذکور است اشخاصی که خدمت حضرت رسیدند از
قم احمد بن اسحق قمی و برادرش محمد بن اسحق حسن بن نضر و محمد بن محمد علی و علی بن محمد بن اسحق
و پدر او حسن بن یعقوب انچه مینقر مایند جماعتی از اهل قم و انچه مینقر مایند محمد بن عبدالله
قمی و انچه مینقر مایند رسول قمی و ابن فرمایند علی بن حسین موسی بن بابویه قمی والد شیخ
صدوق و انچه مرد بزاز قمی و انچه حسین بن محمد اشعری مرد عالم حسن بن مثله
جمکرانی نیز روایت کرده از اسحق بن حامد کاتب کفت در قم مرد بزاز مؤمنی بود و او شریکی
مرجیه داشت یعنی از اهل سنت با طایفه از ایشان پس جامه نفیسی بدست ایشان افتاد
پس آن مؤمن کفت این جامه صلاحیت دارد برای مولای من شریک کفت من مولای ترا
نمیشناسم اما هر چه میخواهی بکن در این جامه پس آن جامه بخدمت حجه رسید آنرا از طول
نصف کردند پس نصف آنرا برداشتند و نصف آنرا رد کردند و فرمودند ما را احتیاج
بمال اسحق
نیست مرجی پس خوبست که بنزد او بکویم در ختم نمودن این باب با الحکایه که بعضی از مشایخ
قم در عالم خواب خدمت حضرت حجه رسیدند و حضرت بجهت استغاثه و کشف کربات
دعائی تعلیم او نمودند و آن خواب باین طریق می باشد که جناب حاجی میرزا حسین
نوری نور الله مرقده در کتاب دار السلام ذکر میفرمایند از جلد
بیست و سیم بحار مجلسی ره از فقیه المصباح للشیخ الصهرشتی ره کفته شنیدم
از شیخ ابا عبدالله الحسین بن حسن بن بابویه در ری سنه که روایت نمود از عم خود ابی
جعفر که صدوق باشد فرمود خبر داد مرا بعضی از مشایخ القمیین فرمود که کاری بر من
سخت شد و از برای کار ابنود که اظهار کنم پس خوابیدم و حال آنکه محزون بودم پس دیدم
در خواب مردی نیکو صورت و نیکو لباس که بوی خوش داشت و میآمد خیال کردم که این مرد
از مشایخ خود ما است که قرائت بر او میکردیم که از اهل قم است پیدا شد پس کفتم در نفس
خودم تا کی این مطلب را در دل خود پنهان نمایم و متصل محزون باشم و اظهار بکسی نکنم

واین شیخ استاد مشایخ علمای خود مان اظهار مطلب خود نمایم شاید فرج باشد پس
ابتدا فرمود بعض کهف و فرمود استغاثه بنجوی من حجة الزمان علیه السلام پناه ببر او بگذار
که او خوب معینی است پس گرفت دست مرا و فرمود زیارت کن او را و سلام نما
بر او و سؤال کن از او اینکه شفیع تو شود نزد خدای تعالی در حاجتت پس عرض کردم او
که تعلیم نما بمن که چگونه بگویم پس فراموش کردم آن چه ذکر داشتم پس فرمود لاحول ولا
قوة الا بالله و مسح نمود سینه مرا بدست خویش و فرمود کفایت نماید خدا ترا و باکی
نیست بر تو وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان پس رو بیت خدا کن و رو بقبله باشی
در زیر آسمان و بگو سلام الله الکامل التام الشامل العام و صلواته الدائمة و
برکاته القائمة علی حجة الله و ولیه فی ارضه و بلاده و خلیفته علی خلقه و عباده
سلالة النبوة و بقیة العترة و الصفوة صاحب الزمان و مظهر الایمان و معلن
احکام القرآن مطهر الارض و ناشر العدل فی الطول و العرض الحجة القائم المهدی
والامام المنتظر المرضی الطاهر بن الائمة الطاهرین الوصی بن الاوصیاء المرضیین
الهادی المعصوم بن الهداة المعصومین السلام علیک یا امام المسلمین والمؤمنین
السلام علیک یا وارث علم النبیین و مستودع حکمة الوصیین السلام علیک
یا عصمة الدین السلام علیک یا معز المؤمنین المستضعفین السلام علیک یا
مذل الکافرین المتکبرین الظالمین السلام علیک یا مولای یا صاحب الزمان یا ابن
امیر المؤمنین و ابن فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین السلام علیک یا ابن الائمة
الحجج علی الخلق اجمعین السلام علیک یا مولای سلام مخلص لک فی الولاء اشهد انک
الامام المهدی قولا و فعلا و انک الذی تملأ الارض قسطا و عدلا فعجل الله فرجک و سهل
مخرجک و قرب زمانک و کثر انصارک و اعوانک و انجز لک ما وعدک و هو اصدق
القائلین و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم
الوارثین یا مولای حاجتی کذا و کذا فاشفع لی فی نجاحها و بخوان انچه
که دوست داری و حاجت داری میگویم وقتی که از خواب بیدار شدم یقین نمودم
بر آمدن حاجتم و فرج و بود شب تیره پس مبادرت نمودم بنوشتن آنچه که در
خواب تعلیم من نموده بود جهت انکه مبادا فراموش نمایم پس وضو گرفتم و آمدم در زیر

اسما

آسمان و دو رکعت نماز کردم در رکعت اول بعد از حمد انا فتحنا و در رکعت دوم بعد
از حمد اذا جاء نصر الله خواندم هم چنانکه در خواب تعیین نمود و چون سلام
نماز گفتم ایستادم و رو بقبله کردم و زیارت نمودم پس حاجت خود را
از خدا خواستم و استغاثه بمولای خود صاحب الزمان نمودم پس سجده شکر بجا آوردم
و طول دادم سجده را بحدی که ترسیدم که نماز شب فوت شود پس ایستادم و
نماز شب را بجا آوردم و روایت کرده شده که گفت نشستم و تعقیب نماز صبح را خواندم
قسم بخدا که هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که حاجتم و فرج از برای من حاصل شد که تا
زنده بود دیگر این سختی برای من روی نداد محمد حاجی میرزا حسین نوری میفرماید که این
زیارت را روایت سید بن طاوس ره در مصباح الزائر از غیر تعیین سوره و شیخ
کفعمی در بلد الامین با تعیین انچه و زیاد نمودن اورده قبل از نماز زیارت تمام

باب دهم در بیان کیفیت مسجد جمکران که مسجد امر نمود بنای آن حضرت صاحب الزمان و انچه در فضیلت و شرافت او وارد و انما مشتملست بر هفت نوع و شش فایده و یک خاتمه و مقدمه

در بیان آنکه شرافت این بلده طیبه قم ناحیه مبنیا شده معلوم است چیزی که خود شرف
و مجد ذاتی دارای شرافت و کمال باشد اشرفیت آن دیگر که شرافتش بواسطه اسباب
خارجیه باشد مثل لؤلؤ که چراغ که لؤلؤ و صفای او لذاته و خود ذاتی مبنیا شد اما روشنی
چراغ بواسطه روغن او میباشد و واضح است که لؤلؤ اشرفست از چراغ بعد از فرض
اذا این مطلب گوئیم اخبار و احادیثی که وارد شده در شرافت قم چنین مستفاد میشود
که خلقت عالم او لطف خداوند تبارک تعالی دارای شرافتش مؤثر شده نه بواسطه عنایت ارضیه
و نه بواسطه اسباب خارجیه که واقعا این بلده طیبه بلکه اراده این مطلب که ملت امتیاز
دارد از اماکن مشرفه که ساکنین در آنها غیر شیعه اثنی عشریه که بعضا انها هستند که از
بلاغ انها محله و عمارات و سکنائی دارند لکن اماکن مشرفه لکن بلده طیبه قم از ابتدای
غیر از شیعه اثنی عشریه معلوم نشده که محله و عمارتی داشته باشند چنانچه
که انهم طلبت را ثار شرافت ذاتیه که خدا در آن قرار داده اما اخبار در آنها که ذکر شد

لیس

پر مناسب است که در اینمقام اشاره شود بسوی بعضی از کلمات آن اخبار که در خبری
دارد که حضرت صادق ع فرموده بلده قم مطهره مقدسه است و در جای دیگر فر
موده بلده قم مقدسه است و پاکست و اهلش از ما میباشند **وخبر دیگر وارد شده**
که بلا مدفوع است از قم و اهلش و خبر دیگر بلده قم حجت است بر سایر بلاد و اهلش
حجة الله بر سایر مردم و خبر دیگر که حضرت صادق فرموده پس قرار میدهد خدا قم
و اهلش را قائم مقام حجت **وخبر دیگر** فرمودند ملائکه دفع میکنند بلا را از قم و اهلش
پس از این اخبار چنین مستفاد میشود که خداوند عالم خود بلده را دارای شرافت و قدر
نموده بجهت آنکه خود بلده را دارای فضل و جلالت کرده و اهلش را جدا گانه ذکر فرموده
وخبر دیگر آنکه معصوم میفرماید در وجه نامیدن این زمین طیبه را بقم
که کشتی حضرت نوح ع رسید قامت بعضی ایستاد لهذا مسمی بقم شد معلوم است که
ایستادن آن کشتی در این زمین بجهت شرافت این زمین بوده احتمال دارد که ایستادن او
در این زمین اشاره باشد بسوی دو مطلب یکی از آن دو مطلب اینستکه شرافت خود زمین
را برساند باین نحو هم چنانکه کشتی نوح اسباب نجات ساکنین میباشد از غرق شدن آب
طوفان این زمین طیبه قم هم از آثارش اینستکه سبب نجات ساکنین خود میباشد از فتنه آخر الزمان
و فتنه دینی در دنیا و اسباب نجات آنها میشود از عذابهای آتش جهنم در آخرت هم چنانکه
که روایت بر طبق این وارد شده که تمام مردم در قیامت باید در زمین بیت المقدس
جمع شوند برای حساب مگر اهل قم که مدفونین این ارض طیبه در قبور شان حساب
آنها میکشند و از قبور شان داخل بهشت میشوند که معلوم صحرای محشر و جهنم را
نخواهند دید **ومطلب دیگر آنکه** ایستادن آن کشتی در این زمین اشاره بهم
شرافت اهلش باین طریق هم چنانکه اهل کشتی نوح مؤمن و موحد هستند این زمین
طیبه قم هم از همین طریق خواهند بود و شیعه اثنی عشری و محب محمد و آل محمد خواهند
بود و داخل در کشتی نجات محمد و آل محمد خواهند بود و اتفاقا از زمانی که عرب در این
زمین شهر بنا نمودند اهلش همیشه شیعه اثنی عشری بوده اند و طایفه سنت و اهل کتاب
و اهل مذاهب مختلفه طمع در این زمین طیبه ننمایند و گاهی وطن نکرده اند و محله از برای
خود نداشته باشند العیاذ بالله اگر یکی از دو تا پیدا شود از اهل مذاهب مختلفه

اهل قم او را بطریق ذلت و خواری بیرون نمایند و از صدر اول چنین بوده تا بحال مثل
بیرون کردن علی بن بابویه حسین بن منصور حلاج را و مثل چند نفر از صوفیهای دیگر
که در محل خودش در این رساله معلوم شد **وخبر دیگر که دلالت دارد**
بر شرافت این زمین حدیث مخصوص بودن یک در بهشت است از برای
از برای اهل قم باختلاف روایات بعضی از اخبار کلمه لاهل قم دارد و این کلمه شرافت
اهلش را میرساند لکن بعضی از آن کلمه الیه دارد و از این کلمه ممکن است علاوه از
شرافت اهلش شرافت خود زمین را هم نظر داشته باشد بواسطه آنکه معصوم مے
فرماید در بهشت بسوی قم گشوده باشد باین طور توان گفت که از بهشت محاذی و
مقابل زمین قم گشوده است یا گشوده میشود یعنی محاذی و مقابل بودن یک در
آسمان هم کعبه را **وخبر دیگر آنستکه امیر المؤمنین ع به پسر خود**
فرمودند که بوی مشک از این زمین طیبه قم مشتوند یعنی در زمان ظهور حضرت
حجت و دیگر فرمودند حضرت امیر به پسر بابای که این زمین مقدسه میباشد پاک است
از تمام لوثها و از خداوند خواستم که بهترین خلق خود را ساکن او گرداند و دعایش مستجاب
پس از آثار دعای او و از کرامت این زمین آنستکه اهل کتاب و اهل مذاهب مختلفه در این
ارض طیبه نتوانند وطن و مقام بگیرند و از آثار استجابت دعاء او آنستکه قم حرم
اهلبیت پیغمبر شد و عش آل محمد و مأوی فاطمیین و بلد شیعیان ائمه اطهار و مرز حا
المؤمنین شد **وحدیث دیگر آنکه دلالت دارد که خداوند عالم**
خود این زمین را دارای شرافت نموده همان حدیث شب معراج میباشد که پیغمبر
شبیه و صورت تمام شهرها را در آسمان دید از بین تمام این صورتهای شهرهای زمین
قم را از همه بهتر و نیکوتر دید و از روی تعجب تعریف نمودند با جبرئیل حبیبا این شهر
که دیدیم در آسمان نیکوتر از این شهر هم چنانکه تفصیلش در محل خودش ذکر شد پس از
این اخبار چنین مستفاد میشود که شرافت قم ذاتیه میباشد بخصوص آن اخبار که
در آنها مدح بلد و مدح اهلش هر یک جدا گانه میباشند که خود این مطلب
کشف میکند که شرافتش بواسطه اسباب خارجیه از قبیل اهلش و ساکنین او نیست
چیز یکه نمانده در این مقام التحدیث زینت دادن خداوند عالم است قم را بعرب

و این حدیث در مقام خود تمام نه کذشت لکن مضمون آخر این حدیث اینست که رسول اکرم فر
مودند بامیر المؤمنین که ولایت ترا خداوند عالم عرضه داشت بر زمینها اول زمینی که
سبقت و پیشی گرفت در قبول ولایت تو زمین مکه بود پس او را زینت داد بکعبه پس از آن زمین
مدینه پس او را زینت داد به من پس از آن زمین کوفه سبقت و پیشی گرفت در قبول ولایت تو
پس او را زینت داد بتو پس از آن زمین قم سبقت گرفت در قبول ولایت تو پس او را زینت
داد بعرب پس اگر فرض توهمی شود که از این حدیث که شرافتش بواسطه عرب باشد این توهم
زاهق شد زیرا که زینت شئ غیر تمامیت این شئ میباشد و کمالش و شرافتش بسبب این زینت
نیست بلکه قطع نظر از این زینت خودش را شرافتی هم حاصل که مستفاد از آن اخبار است
پس بعد از آنکه خلاق عالم او را از این شرافت ذاتیه اش نموده او را زینت هم داده بعرب که
کویا خداوند عالم این زمین طیبه را برای عرب ذخیره نموده بود که اینها بنا بیند و این زمین
شهر بنا کنند چونکه کلام بر این جا رسید خوبست این مطلب هم ذکر شود که سبقت هر یک از این اماکن
مشرفه بر دیگری در قبول ولایت که در حدیث مذکور است نه کندی کردن دیگری است
بلکه سبقت کرفتن است مثل آنکه زمین مدینه کندی کرده باشد در قبول ولایت و زمین
مکه پیشی کرفته باشد یا آنکه زمین کربلا یا کوفه کندی کرده باشند و زمین مدینه پیشی کرفته باشد
چنین نیست زیرا که قبول نمودن زمین ولایت را که نمیشود این معنی کلام رسول اکرم سبقت
هر یک بر دیگری بحسب خلقت آنها و موجود شدن آنها باشد بعد از آنکه تمام زمینها را
خداوند زیر کعبه کشیده باشد بعرصه وجود آورده معلوم است که زمین مکه پیش از زمین
مدینه بعرصه وجود آمده و هم چنین زمین مدینه و هکذا پس بعد از تمام این مقدمه معلوم
کرد ما بین قطعات این زمین طیبه قم خداوند عالم این قطعه را برگزیده و اعلام نموده ما
بان قطعه زمین حضرت حجة الله صاحب العصر و الزمان و امر نموده به بناء مسجد در آن
قطعه زمین و آن قطعه زمین در جمکران است و بناء مسجد شریف بامر صاحب الزمان است

فصل در بنا و ابتداء عمارت جمکران بقسمی مخفی نماند

که جمکران که مسجد صاحب الزمان در آنجا واقع است قریب بیک فرسخ مسافت تا
آبادی شهر قم در جمکران هم آبادی و عمارت میباشد و اهل دارد و آن قریه جمکران قدیمی
باشد و در نجم الثاقب مذکور است که مسجد شریف جمکران تا کنون باقی است و واقع است

تقریبا از درب دروازه کاشان و در تاریخ قم روایتی که ما ذکر نموده و غیره که قصبه قم
نام او بان اسمها یعنی منزلها اشراف بوده است و در تاریخ قم مذکور است که چنین کفته
اند دهقانان عجم که اول قریه که بدین ناحیت بنا کردند جمکران است و جم ملک آن را بنا نهاد
و اول موضعی که جمکران بنا نهاده اند جیجه بوده است یعنی چیزی اندکی و گویند که صاحب
جمکران چون بر عمل و بنا کذر کردی گفت چه کار کرده اید گفتند جیجه یعنی اندک چیزی
پس این موضع را بدین نام نهادند بعد از آن موضع دیگر که بدانجا بنا کرده اند بیدستان نام
است و آن موضع بیشه بوده است پس از بیخ درخت بید درختهای آن را برکندند و در آن
موضع بنا نهادند و عمارت کردند بدان سبب آن را بیدستان نام نهادند و جمکران را حلیس بن ادرنوع
زادمند بنا نهاد و آن را قصبه ... و از باب عجم یاد کنیم انشاء الله و جمکران کوهی است
مشرف بر آن و آن را دوشونیر خوانند و بر آن قلعه است بلند و کهنه قدیمی و صاحب
میند اند و گویند که اسکندر آن را بنا کرده و این روایت از خالی نیست زیرا که
بدین ناحیت هیچ بنائی نیست که منسوب بسلیمان بن داود باشد باسم و میخوانند والعلم عند الله
و جمکران از آن اماکن بوده است که خدای عز و جل او را پیر داد نام او جلیس در جمکران
کوشکی ساخت و از منسوبات قریه و محله و ده درب بنا کرد و بعد از آن در محله و ده
درب بر آن اضافه نمود چنانچه مجموع دوازده باشد و در آتشکده بود باغی بنا نهاده
کنیزکان خود را در آن ساکن کرد ابید و فرزندان و اعقاب ایشان الی یومنا هذا در آن جا
ساکن عشیره کذا که افتخار کنند **و آقای حاجی میرزا حسین نوری**
این مطلب را در نجم الثاقب ذکر میکند و مؤلف گوید آن کوه را اکر در او عمارتی آن را دوشونیر
میخوانند شاید در آن زمان باین اسم میخواندند لکن الحال که سنه ۱۳۲۰ باشد آن کوه را دو
کوه و قز قلعه سی میخوانند پس معلوم میشود که اسمش تغییر یافته و نقل میکنند که در آنجا
اشیاء نفیسه پیدا کرده اند و فعلا آنجا آثارش نمودار است و بعضی گویند که بابای
و ده است و بعضی گویند که ... است و از بالای کوه میبرند از برای کوه اسیا ام چنانچه
که از تاریخ هم چنین مستفاد میشود که قم هو ... آب را میکشانیدند در بالای کوه و اما
آن کوشک مذکور که در کتاب تاریخ شاید همان قصر مجوس است که خضر امیر خبر داده
بیر ... تفصیل ... انشاء الله **نور مشعشع اول در بنا**

بناء مسجد جمکران میباشد که در نجم الثاقب مذکور است

که مخفی نماند که از جمله اماکن محل مخصوصه است که معروفست بمقام خضر علیه السلام چه مثل وادی
السلام و مسجد سهله و حله و خارج قم و غیر آنها و ظاهر اینست که کسی در این موضع بشرف
شرف حضور مشرف شده اند یا از آنحضرت معجزه دیده اند و از این جهت داخل شده در
در اماکن شریفه متبرکه و محل انس و تردد ملئکه و قلت شیاطین در اینجا و این خود
یکی از اسباب قریبه و اجابت دعاء و قبول عبادات میباشد و در بعضی اخبار
رسیده که خداوند عالم را مکانهائیست که عبادت کرده شود در آنجا وجود امثال
این اماکن چون مساجد و مشاهد ائمه اطهار و مقابر امام زادگان و صلحا و ابرار
در اطراف بلاد از الطاف غیبیه الهیه محسوب باشد برای بندگان درمانده و مضطر و مریض
و مقروض و مظلوم و هراسان و محتاج و نظایر ایشان بر صاحبان احتیاج تا بمقامی
که میفرماید هم این مواضع داخل در جمله آنخانه هائیکه خداوند عالم امر فرموده که باید
مقام آنها بلند باشد و نام خدا برده شود و مدح فرموده کسانی را که در اینجا تسبیح خدا گویند

مؤلف گوید که مخفی نماند که یکی از مواضع مشرفه و محلهای مقدسه مسجد جمکران
است که در قم واقع است که خضر علیه السلام را در آن مقام دیده اند و امر ببناء مسجد نموده
وجه قدر از آیات الهی و معجزات و فوائد و کرامات دیده شده که باعث حیرتست هم چنانکه
که هر یک در مقام خود ذکر شود انشاء الله تعالی و کیفیت مسجد چنانچه در دعا است لبلاد ان عدو

عالم ربانی و محدث عصر خود آقای حاجی میرزا حسین
نور الله مرقده در کتاب خود که کلمه طیبه و نجم الثاقب باشد

بدین طریق مینویسد که در تاریخ قم تالیف حسن بن محمد بن حسن قمی نقل فرموده از
کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق والیقین من مصنفات ابی جعفر محمد بن بابویه قمی باین
عبارت بنای مسجد جمکران از قول حضرت امام محمد مهدی علیه صلوات الله الرحمن
و علی آبائه الرحمة والمغفرة والرضوان سبب بنای مسجد مقدس جمکران و عمارت
آن بقول امام بوده است که شیخ عفیف صالح حسن بن مثله میگوید من شب سه شنبه هفدهم
ماه رمضان سنه ۳۹۳ در سرای خود خفته بودم که ناگاه جماعتی از مردم بدر سرای
من آمدند نصفی از شب گذشته مرا بیدار نمودند گفتند برخیز و طلب امام محمد مهدی

صاحب الزمان را اجابت کن که ترا همی طلبد حسن گفت مرا گفت برخیز و استم و آماده شدم گفتم
بگذار پیراهنم را بپوشم آواز آمد از در سرای که هو ما کان قمیصک یعنی این پیراهن از
تو نیست در بر مکن دست فرا کردم و سراویل خود را بر گرفتم آواز برآمد که لیس ذالک منک
فخذ سراویلک یعنی این سراویل از تو نیست از خود را بردار آن را انداختم از خود بر گرفتم
و پوشیدم و طلب کلید در سرای کردم آواز آمد که الباب مفتوح یعنی در گشوده است
چون بدر سرای آمدم جماعتی بزرگان را دیدم سلام کردم جواب دادند و مرحبا گفتند
و مرا بیاوردند بدانجایگاه که اکنون مسجد است چون نیک نظر کردم تختی دیدم نهاده
و فرشی نیکو بر آن تخت گسترده و بالشهای نیکو و جوانی سی ساله بر آن تخت تکیه
زده و پیری نشسته و کتابی در دست گرفته برای آن جوان می خواند و زیاده از شصت
مرد در این زمین گرد آمده و نماز میکنند بعضی جامهای سفید و بعضی جامهای سبز
داشتند و آن پیر حضرت خضر علیه السلام بود و بی آن پیر مرا نشاند و حضرت امام علیه السلام مرا بنام خود
خواند و فرمود برو و حسن مسلم را بگو که تو چند سالست که عمارت این زمین میکنی و
کاریز و ما خراب میکنیم و پنج سالست که زراعت میکنی و امسال دیگر باره از سر گرفته
و عمارتش میکنی رخصت نیست که دیگر باره تو زراعت کنی و باید هر انتفاع که از این زمین برده
رد کنی تا بدین موضع مسجد بنا کنند و بگو این حسن مسلم را که این زمین شریفیست
و خدای تعالی از زمینهای دیگر برگزیده و شریف نموده تو این زمین بخود بر گرفته
دو پسر جوانت را خدای تعالی باز ستند و تو متنبه نشدی و اگر نه چنین کنی آزار وی
تو رسد انچه تو آگاه نشوی حسن مثله گفت یا سیدی و مولای مرا نشانی باید که جماعت
مردم سخن بی نشان و حجت را نشنوند و قول مرا مصدق ندارند فرمودند انا سنعلم هناک
علامة یعنی ما در اینجا علامتی قرار دهیم که قول ترا تصدیق نمایند تو برو و رسالت ما
بنزد سید ابوالحسن برو و بگو برخیزد بیاید آن مرد را حاضر کند و انتفاع چند ساله
را که برده از او طلب کند بگیرد و بدیگران دهد تا بنای مسجد کنند و باقی وجوه از رهق
بناحیت اردهال که ملک ماست بیاورد و مسجد را تمام کند و نیمه رهق را وقف
کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آن را بیاورد و صرف عمارت مسجد کنند و مردم را
بگو تا رغبت کنند بدین موضع و عزیز دارند این موضع را و چهار رکعت نماز اینجا بیاورند

دو رکعت نماز تحیت در هر رکعتی یکبار الحمد و هفت بار قل هو الله بخواند و تسبیح
رکوع و سجود هفت مرتبه بخواند و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان بگذارد بدین
باین طریق چون فاتحه را بخواند بایاک نعبد و ایاک نستعین که برسد صد بار مکرر
بگوید بعد فاتحه را تمام کند و در رکعت دوم نیز همین طریق بگذارد چون نماز را
تمام کرده باشد تهلیل بگوید و تسبیح فاطمه زهرا بگوید چون از تسبیح فارغ شود سر
بر مهر گذارد و سجده کند و صد بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستند در سجده و این
از لفظ مبارک خود امام میباشد که فرموده من صلیهما فکانما صلی فی البیت العتیق
هر که این دو رکعت نماز را بگذارد همچنین باشد که در خانه کعبه دو رکعت
نماز کرده باشد حسن مثله جمکرانی گفت من چون شنیدم گفتم با خویش که گویا این موضع
است که تو میپنداری انما هذا المسجد للامام صاحب الزمان یعنی این مسجد مال امام
صاحب الزمان است و اشاره بدان کردم که در ع بالش نشسته بود پس آن جوان مرا
اشاره کرد که برو من بیامدم چون پاره راه بیامدم دیگر باره مرا باز خواندند و فرمودند
بزی در گله جعفر کاشانی راعی است باید آن بز را بخری اگر مردم ده بها بدهند
بخری و گرنه تو از خاصه خود بدهی و آن بز را بیاوری بدین موضع بکشی فردا شب آن
گاه روز چهارشنبه ۱۸ ماه مبارک رمضان و گوشت آن بز بر هر بیماری و کسی که علتی
داشته باشد انفاق کنی حق تعالی همه را شفا دهد و آن بز ابلق و موهای زیادی دارد و هفت
علامت دارد سه بر یک جانبی و چهار بر جانب دیگر که درهم سیاه و سفید هم چون درهمها پس
رفتم مرا باز گردانیدند و فرمودند هفتاد روز یا هفت روز ما در اینجاییم اگر بر هفت روز
حمل کنیم دلیل کند بر شب قدر که بیست و سوم ماه مبارک گشته و اگر بر هفتاد روز حمل کنی
شب ۲۵ ذی قعده الحرام خواهد بود و آن روز هم روز بزرگوار دیست پس حسن مثله
گفت بیامدم و تا خانه آمدم و همه شب را در اندیشه بودم تا صبح اثر کرد و فریضه گذاردم
و نزد علی المنذر آمدم و احوال را با او گفتم او با من بیامد و رفتیم بدان جایگاه
که مرا شب برده بودند پس گفت بالله نشان و علامتی که امام مرا فرموده بود یکی آنکه
این زنجیرها و میخها در اینجا ظاهر است پس نزد سید اشرف ابو الحسن الرضا
شدیم چون بدر سرای او رسیدیم خدم و حشم وی را دیدیم که مرا گفتند

در انتظار تو میباشد تو از جمکرانی گفتم بلی من در حال رفتم و سلام کردم و خدمت
کردم جواب نیکو داد و اعزاز و احترام کرد و بتمکین نشاند پیش از آنکه من حدیث
کنم مرا گفت ای حسن مثله من خفته بودم شخصی مرا گفت حسن مثله نام
مردی از جمکران پیش تو آید بامداد باید آنچه گوید تصدیق نمائی و بر قول او اعتماد
کنی که سخن او سخن ما میباشد قول او را رد نکنی از خواب بیدار شدم تا این ساعت
منتظر تو بودم حسن مثله احوال شرح داد با او گفت در حال بفرمود تا اسبها را زین
نهادند و سوار شدند چون بنزدیک ده جمکران رسیدند جعفر راعی گله بر کنار راه
داشت حسن مثله در میان گله سفیدان رفت و آن بز از پس گوسفندان میامد
پیش حسن مثله دوید آن بز را گرفتند که بها باو بدهند و بز را بیاورند جعفر قسم
یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده ام و در گله من نبوده است الا امروز که میبینم و
هر چند که میخواهم که این بز را بگیرم میسر نمیشود و اکنون که پیش شما آمد پس بز را
همچنانکه حضرت فرموده بود در آن جایگاه آوردند بکشتند و سید ابو الحسن رضا بدین
موضع آمدند و حسن مسلم را حاضر کردند و انتفاع از او بستدند و وجوه دهقو را بیاوردند
و مسجد جمکران را بچوب پوشانیدند و سید ابو الحسن زنجیرها و میخها را بقم برد و در سرای خود
گذاشت همه بیماران و صاحبان علتها میامدند خود را بزنجیرها میمالیدند خدای تعالی شفای
عاجل میداد و خوب میشدند و ابو الحسن محمد بن حیدر گوید که بالاستفاضه شنیدم که ابو
الحسن رضا مدفون است در موسویان قم بعد از آن فرزندی از وی را بیماری نازل شد
در خانه شد و سر صندوق را بر داشتند زنجیرها و میخها نیافتند تمام شد حکایت
این موضع شریف که مشتمل بر اعجاز بینا و فوائد بی شمار که از جمله است دیدن اعجاز
نظیر بقره بنی اسرائیل که در این امت انتهی کلامه و اینکه در نجم الثاقب
میفرمایند گوید در نسخه فارسی تاریخ قم و در نسخه عربی آن که عالم جلیل آقا محمد علی کرمانشاهی
شاهی مختصر این قصه را از آن نقل نموده در حواشی رجال میر مصطفی در باب حسن تاریخ
را در ثلث و تسعین یعنی نود و سه بعد از سیصد نقل کرده و ظاهر آن است
شده و اصل سبعین بوده که هفتاد است زیرا که وفات شیخ صدوق پیش از آن بوده است انتهی کلامه

نور مشعشع دوم در بنا بعضی آیات و معجزات

و کراماتی که از این مسجد جمکران تمام واقع شده مجموع تا آنکه چه بسیار بوده اند و آیات که در
این موضع جمکران بظهور رسیده که باعث حیرت میباشد هم چنانچه که خانه کعبه
الهی از آیات الهی میباشد این موضع مسجد هم طریقیست **اول** آنکه حضرت امیر خبر داده
بود بمسرت هائی مسجد بودن این زمین **دوییم** آنکه در زمان حضرت حجت حسن مثله
که میگوید من شب هفدهم ماه رمضان خفته بودم در سرای خود که ناگاه جماعت مردم بدر
سرای من آمدند و گفتند برخیز و طلب امام محمد مهدی را اجابت کن که ترا میطلبند
آنگاه خواستم سراویل بپوشد او را گفتند از بیرون خانه که از آن تو نیست این سراویل
از خود را بپوش **چهارم** آنکه خواست پیرهن بپوشد گفتند او را از زیر پیرهن خانه
که این پیرهن از تو نیست از خود را بپوش **پنجم** آنکه از پی کلید در خانه میگشت با او گفتند در
خانه باز است بعد از آنکه از خانه بیرون آمد با او گفتند که امام صاحب الزمان ما را میطلبند
او را بردند در این زمین مسجد **ششم** آنکه دید بیاده از شصت نفر مرد در این زمین
که آمده اند و نماز میکردند بعضی جامهای سبز داشتند و بعضی سفید **هفتم**
دیگر حضرت حجت را که برکرسی تحت نشسته و بر بالها تکیه داده **هشتم** آنکه حضرت خضر را
دید که نزد حضرت حجت نشسته و کتابی در دست دارد و از برای حضرت میخواند **نهم**
هلاک دو جوان حسن مسلم بواسطه کشت و زرع این موضع مسجد جمکران **دهم**
خبر دادن حضرت از زراعت حسن مسلم در مدت پنج سال **یازدهم** خبر دادن
حضرت از هلاک دو جوان حسن مسلم **دوازدهم** خبر دادن حضرت بحسن
مسلم که علامتی از برای تو قرار دهیم و آن فردا که آمد حسن مسلم دید که زنجیر مسجد
محدود کشیده شد **سیزدهم** خواب دیدن سید ابو الحسن که با او گفتند فردا حسن
مسلم هر چه بگوید تصدیق کن که قول او قول ما میباشد **چهاردهم** خبر دادن حضرت
که فرزند بزی هست در گله جعفر شبان که شبیه باین نشان و علامت فرمود که شد رفت در
همان موضع که او فرموده بود دید آن بز را بهمان علامت **پانزدهم** آنکه آن
بز بزد حسن مسلم بدون آنکه کسی او را بیاورد **شانزدهم** معلوم نبود
که آن بز از کجا آمده بود احتمال دارد که بهشتی بوده با تقریباتی که ذکر خواهد شد از
هفدهم شفا بودن گوشت آن بز برای هر مریضی بهمان طریقه که حضرت فرموده بود

مسجد هم آن زنجیر که از برای تعیین حدود مسجد کشیده شده بود هر صاحب علتی که
بر بدن خود میمالید شفا میبافت **نوزدهم** آن زنجیر بعد در صندوق بوده
در خانه سید ابو الحسن الرضا لکن بعد از فوت او مفقود شد یکی از اولادهای او
مریض شد رفتند بر سر صندوق دیدند آن زنجیر را پس این آیات و معجزات و فوایدی
بوده که در آن زمان در مقام ظهور و بروز رسیده اما کرامات دیگر هم اینجا ذکر
شد **بیست و یکم** **نور مشعشع بیستم در بیان خبر دادن حضرت امیر**
بسر بیمائی از شرافت و عجائب زمین قم و آنچه مشتملست بر فضیلت و
شرافت مسجد جمکران در خلاصة البلدان این حدیث مذکورست و نقل از کتاب مونس
الحزین میکند که از تالیفات صدوق میباشد معلوم است معتبرست و این حدیث اینست
که باسناد صحیح روایت از امیر المومنین که فرمود پسر یمانی در اول ظهور خروج
قائم آل محمد از شهری که آن را قم میگویند و مردم را دعوت کند بحق و همه خلایق از شرق
و غرب بان شهر قصد کنند و اسلام تازه گردد و هر که از خوف عدو پوشیده و مخفی باشد
بیرون آید و وحوش و طیور در مساکن و اوطان خود ایمن بخوابند و چشمه بجوه از آن شهر
ظاهر شود و آبی که هر کس بخورد نمیرد و از آب چشمه ها منفجر شود و از آن موضع رایت
حق ظاهر شود و میراث جمله انبیا بر پشت زمین آن باشد ای پسر یمانی این زمین مقدس
است که پاکست از تمام لوثها و از خدای تعالی درخواسته که بهترین خلق خود را ساکن او
گرداند و دعایش مستجاب شده و حشر و نشر مردم در این زمین باشد و بر این زمین اسلام
و بنیاد قصری عظیم نمایند بعد از اینکه بنای قصر مجوس بوده باشد و آن از آن صاحب
شهرت ملک روم باشد و از این زمین گوسفند ابراهیم خلیل را آوردند قربان کنند و
بر این زمین هزار صنم و بت از اصنام اهل روم بشکنند و بر این زمین اثر نور حق ساطع
و از این زمین را عطر و بوی مشک شنوند حقتعالی بیت العتیق را باین شهر فرستد
بناها و اسیاب از این زمین شود و منازل و مواضع زمین های اینجا عالی و گران بها گردد
الحاصل که چندان زمین که پوست گاوی باشد بیانصد دینار بدهند و عمارت
آن هفت فرسنگ در هشت فرسنگ باشد و روایت وی بر این کوه سفید بزنند
بنزد دهی کهن که در جنب مسجد او قصری کهن که قصر مجوس است و آن را جمکران خوانند

از دریچهٔ مناره آن مسجد بیرون اید دیدن انجا که آتش خانه گبران بوده و حضرت امام سفیطان در شب اسرا با براق سوار شده و با ملائکه مقرب و حاملان عرش کرسی نماید و منتظر آدم با او باشد و حلم خلیل الله و حکمت حضرت داود و عصای موسی و خاتم حضرت سلیمان و تاج طالوت و بر سر آن نوشته است نام هر پیغمبری و وصیی و نام هر مؤمن و مؤمنه **توضیح و بیان** حضرت امیر منیر نماید در این حدیث شریف که چشمه ابحیوة در شهر قم ظاهر شود که هر کس بنوشد نمیرد شاید مراد آن باشد که دلش نمیرد و همیشه منور باشد بنور ایمان یا آنکه کنایه باشد از طول عمر که روایتست که در زمان ظهور حضرت حجت در زمان رجعت ائمه مردم زیاده عمری کنند و احتمال اول انسب است **و ایضاً فرموده** راسخ که از انچشمه بیرون اید شاید این چشمه همان چشمه باشد که در حدیث سابق ذکر شد که حضرت امیر فرمودند که قصبهٔ قم بلده ایست که نامیده شده بزهراء و در آن بلده است موضع قدم جبرئیل همان موضعی است که مسمی شد با نچنانی که هر کس بنوشد ایمن شود از درد و از آن آب خمیر نمودند کل انچنانی که از آن شکل صورت مرغی ساخت حضرت عیسی و پرواز نمود و از این موضع بیرون امده کوه سفید حضرت ابراهیم و عصای موسی و انگشتر حضرت سلیمان و حضرت رضا غسل خواهد نمود از این چشمه پس این چشمه که این دو روایت از امیر وارد شده که نه دیست از کنزهای الهی که در این زمین طیبه قم است و معلوم نیست از برای احکامی که این چشمه در کدام موضع زمین قم واقع است مگر ائمه اطهار که خزانه علم الهی میباشند **و حضرت امام رضا علیه السلام** بنا بر این روایت که غسل نموده طریقی غسل نکرده که کسی مشاهده نماید و صلاح حکمت الهی چنان اقتضا نموده که باید مستوره باشد تا زمان ظهور حضرت حجت و زمان رجعت ائمه هدی که از برای اینها ظاهر شود لکن احتمال هم رود که این چشمه مستوره باشد در اطراف مسجد جمکران بجهت انکه آن سرزمین محل بعضی از فیوضات الهی است یا انکه مستوره در نحو مسجد جمکران است **بجهت حکایت مشهدی علی اکبر** که گفت در ایام مرفهی از میان مسجد بیرون امد و ظرف ابی بدست او بود از برای حضرت حجت اورد که وضو بگیرد احتمال آن ظرف اب انچشمه باشد و

کیفیت آن چشمه

بیرون امده احتمال دارد که انچشمه مستوره در مسجد باشد والله العالم **و ایضاً حضرت امیر فرموده و خبر داده که بنیاد قصر عظیمی نمائی** که مقصود در زمان حضرت حجت باشد بعد از انکه بنیاد قصر مجوس بوده و مال ملک روم بوده شاید همان قصر باشد که در تاریخ مذکور است که مالکین صاحب جمکران بوده و مو بیچی داشته اسمش چلین بوده و در جمکران کوشکی بساخت و آن معمور بوده تا اخر چنانکه در فصل این باب گذشت و شاید مراد حضرت همان قصر باشد که در کوه و شنوید است که الحال مشهور است بکوه و قلعهٔ سیح ان هم در آن فصل گذشت **الحاصل** انکه چنین گوئیم که حضرت امیر خبر داده بر سبیل نهایی که این زمین مقدسه است که پاکست از تمام لوثها و از خدا خواسته که بهترین خلق خود را ساکن و کرداند دعایش مستجاب شده پس بمقتضای شرافت این زمین وظیفه او انست که همیشه بهترین خلق خدا در او ساکن گرداند لکن در زمان دولت باطل و زمان جاهلیت بوظیفه او عمل نشده و محل بنیاد قصر عظیم مجوس کافر بوده که ملک روم بوده پس خدای تعالی بمقتضای استجابت دعا او ترقی خواهد شد در زمان دولت حقه که زمان ظهور حضرت حجت باشد این زمین محل بنیاد قصر عظیم حضرت حجت شود هر چند در زمان جاهلیت و کفر قدری از گبران و آتش پرستان و مجوس منزل داشتند در این زمین طیبه قم لکن خدا تلافی خواهد شود که از ابتداء عمارت زمین قم و شهر شدن همیشه ساکنین او شیعه اثنی عشریه بودند امیدوار است بهمین نحو باشد تا زمان ظهور حضرت حجت و در دولت حقه این قدر از مؤمنین و موحدین از شیعیان حضرت حجت در این زمین جمع شوند که حضرت امیر می فرماید بناها و اسیاها از این قم بسیار شود و منازل و مواضع زمین بهای عالی و گران بها گردد تا حدی که چند ذرع زمین که پوست گاوی باشد بهای ان صد اشرفی بدهند و عمارت در این سرزمین هفت فرسنگ در هشت فرسنگ شود **و ایضاً حضرت امیر فرماید که** روایت و ی را بر این کوه سفید بر شد نیز نزدیک کهن که در جنب مسجد است و قصری کهن که قصر مجوس است و آن را جمکران خوانند مراد از این کوه سفید که حضرت امیر خبر میدهد که ذات حضرت حجت را امیدوار باشند

همین کوهیست که مشهور است در قم بکوه خضر زیرا که کوهی که سفید باشد و نزدیک
ده جمکران باشد بغیر از آن نیست هر چند شنیده ام که پشت این کوه های دیگر که
نزدیک جمکران اند یک کوه دیگر هم هست که سفید است لکن علی الظاهر که نظر کنی کوه
دیگر با این نشانی غیر از کوه خضر بنظر نیاید دیگر این مطلب چنین معلوم میشود
که این کوه خضر یک امتیازی دارد از سایر کوه هائی که در آنجا هستند زیرا که
در بالای آن مسجد کوچکی ساخته اند و بقعه دیگر هم ساخته اند و علما و قدمای
اهل قم کشف از آن کنند یک نوع اقتضا و شرافتی دارد از سایر کوه های دیگر
و مطلب دیگر آنکه از قدیم رسم بوده تا بحال که مردم اهل قم بسیار
از آنها میروند در بالای آن کوه و از بعضی شنیده ایم که آن را کوه خضر میگویند
بسبب آنکه حضرت خضر پیغمبر را در بالای آن دیده اند و مطلب دیگر آنکه
کسی نذر کرده بود که خداوند عالم حاجتش را بر آورد با آن کوه پله بسازد
که مردم باسانی بالا بروند حاجتش بر آورده شد پله ها را ساخت و خود این حقیر یاد
دارم بعد از ساختن پله ها رفتیم در بالای آن و مشاهده مسجد و بقعه را نمودم پس از این
مطالب میتوان استظهار نمود که مراد حضرت امیر از کوه سفید کوه خضر باشد
و ایضا حضرت امیر علیه السلام خبر از این مسجد جمکران داده و فرموده
که کوه سفید نزدیک دهی که هست در جنب مسجد و الحال همین طریقست که جمکران
نزدیک مسجد و قصر کهنی که قصر مجوس است که در زمان صاحب تاریخ قم قصر
موجود بوده هم چنانچه در فصل گذشته همین بیان است در فضیلت این مسجد که
حضرت امیر خبر داده از او و حال آنکه در آن زمان آثار مسجد نبوده و ایضا
حضرت امیر در اول این حدیث فرمودند ای پسر یمانی اول ظهور خروج
نماید از شهری که آن را قم گویند و در آخر همین حدیث تعیین میکند حضرت امیر که از
کدام قطعه زمین قم بیرون آید قائم آل محمد میفرماید از زیر پای مناره آن مسجد
که مراد مسجد جمکران باشد نزدیک بجائی که آتشخانه گبرها بوده است و در فصل این
باب گذشت که جلیل که بر در جمکران کوشکی بساخت و آن هنوز باقی است و هم
چنین ده محله و ده درب بنا کرد بعد دو محله و دو درب بآن اضافه کرد و

و بر در هر محله آتشکده بود الخ و الحال هم نقل کردند که قطعه زمینی است در پای مسجد که
مشهور است بزمین بتخانه شاید همان آتشکده است که الحال او را بتخانه گویند الحاصل آنکه
از این حدیث چنین مستفاد میشود که حضرت حجت از قم ظهور نماید از زیر پای مناره آن مسجد
یا آنکه بگوئیم از نزدیک مناره آن مسجد بیرون آید هر چند احتمال میرود و لکن روایتی که وارد
از حضرت رسول است که ابتدای ظهورش از مکه باشد هم چنانچه در نجم الثاقب مذکور است
و در روایات معتبره مکرر از مکه ظهور خواهد نمود لکن جمع ما بین این روایات سهل و آسانست
بعد از اینکه ابتدا بر سه قسم باشد ابتدای حقیقی و اضافی و عرفی میتوان گفت حضرت از
هر سه شهر ابتدا و شروع نموده میتواند پس در این مقام مناسب آنست که
این حکایت شصت و دویم از نجم الثاقب ذکر شود تا آنکه
کرعه معلوم شود هم چنانکه میفرماید حکایت شصت و دوم عالم جلیل افضل
اهل عصره شیخ ابو الحسن شریف عاملی ره در کتاب ضیاء العالمین نقل کرده از ابو نعیم
ابو العلاء همدانی که هر دو بسند خود روایت کرده اند از ابن عمر که گفت فرمود رسول خدا
بیرون آید مهدی از کرعه و بر سر او ابر [illegible] که در آن منادیست که ندا میکند که این مهدی خلیفه
خدا فرزند است پس او را متابعت کنید جماعتی روایت کرده اند از محمد بن احمد که گفت پدرم پیوسته
سؤال میکرد از کرعه و نمیدانست که کرعه کجا است پس آمد نزد ما شیخ تاجری با مال و متاع
پس از آن قریه از او پرسیدیم گفت از کجاست [illegible] گفت قریه ما است [illegible] گفت شنیدم در کتب
حدیثشان را و تفسیر آن را پس تاجر گفت که پدرم بسیار سفر میکرد پس در دفعه شتران خود را
بار کرد [illegible] و محلی در نظر داشتیم پس راه را گم کردیم چند روز [illegible] تا آنکه
نزدیک بود هلاک شویم پس نزدیک شد [illegible] شدیم [illegible] خیمه ها [illegible] پس
بیرون آمدند [illegible] پس حکایت کردیم قصه خود را پس چون ظهر شد بیرون آمد جوانی
پس نماز کرد با ایشان نماز ظهر را با دستهای رها شده مثل نماز اهل عراق یعنی چون اهل
سنت مکتف نبود پس چون سلام نماز داد پدرم بر او سلام کرد و حکایت نمود برای او قصه
پس ما در آنجا چند روز ماندیم مانند ایشان مردمانی ندیدیم و نشنیدیم از ایشان لغوی و باطلی
آنگاه خواهش نمودیم از او که ما را براه برساند پس شخصی را با ما فرستاد [illegible]
ناگاه دیدیم در آن موضعی بودیم که میخواستیم پس والدم سؤال نمود که آن مردی که بود [illegible]

مهدی بود محمد بن حسن و موضع کرّان جناب در آنجا است آن ذکر عرص میگویند که
آن ذابلد یمن است نظر که متصل است ببلاد حبشه به روز راه است در بیابانی که
در آن بیابان آب نیست و عالم متقدم بعد از نقل این خبر در عرص مناقب مبیت ظاهر
اینجا ذکر شد یعنی خروج مهدی از کرعه بیمن اینجا ثابت شد از آنکه آنجناب ظاهر میشود در
اول ظهورش از مکه معظمه زیرا که آنجناب بیرون میاید از موضعی که آنجا اقامت دارد تا
آنکه میاید بمکه و در آنجا ظاهر میکند امر خود را انتهی از نجم الثاقب پس بنا بر آنچه وارد شده
این روایت از حضرت امیر المؤمنین که پیشتر بیان فرمودند که ابتدای ظهورش از قم باشد
باین طریق بگوئیم که از کرعه که منزل او باشد بیرون آید و در قم آید و در آن چشمه که در
قم واقع است که جای قدم جبرئیل است غسل نماید هم چنانی که حدیثش حضرت امام
غسل نموده در آن چشمه که از حضرت امیر المؤمنین ع و در مکه معظمه ظاهر شود بهمان کیفیتی
که وارد شده علاوه بر اینمطلب است که حضرت حجت با شیعی بار آیت حق ظاهر شود و حضرت
امیر فرمودند که رایت حق از این چشمه که در قم واقع است ظاهر شود پس بنا بر این
محتملست که ابتدای ظهورش از قم باشد که رایت حق از این چشمه بیرون آورده و در مکه
ظاهر شود و ظاهر کنند امر خود را و اینکه حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که حضرت
حجت سقطی از زر بسته باشد که مراد از سقط عطر دان می باشد و اینکه فرمودند منطقه
با او باشد که مراد از منطقه کمربند باشد **نور مستشعع چهارم در بیان شرافت**
بودن بلده طیبه قم با اماکن مشرفه در بعضی از فضیلتها در بیان انفضال
و شرافت مسجد جمکران و در این نور ذکر می شود از عیون از جمله عین اول در بیان شرافت
با زمین بیت المقدس در شرافت در روایتی ذکر شد که زمین قم قطعه از بیت المقدس می باشد
پس بنا بر این هر چه از آیات قرآن و اخبار که در شرافت زمین بیت المقدس وارد شده
شامل حال بلده طیبه قم هم خواهد بود هم چنانی که روایت دارد که حشر و نشر مردم در قیامت
در زمین بیت المقدس میباشد در حق زمین قم هم اینقسم وارد شده که حضرت فرمودند هم
پیغمبر که حشر و نشر مردم در زمین قم باشد و اکنش از زمین کربلا در فضیلت هم
چنانکه در باب زمین کربلا وارد شده که مقدس می باشد هم چنین در باب زمین قم
هم اینقسم وارد شده که تربت قم مقدس و مطهر میباشد و گذشتن در حجر و اینقسم وارد که

در باب زمین کربلا که ابتدای قیامت که زمین را بلرزاند و در بالا ببرند زمین
کربلا را با خاکش چنانکه نورانی و صاف میباشد پس بگرداند خداوند عالم او را باغی از
باغهای بهشت پس ظاهرا از این روایت چنین استظهار میشود که مدفونین در
صحرای محشر را نه بینند هم چنین در حق زمین قم هم اینقسم وارد شده که چنانکه اهل
زاد در میان قبور ایشان میگشتند و در قیامت از میان قبور ایشان داخل بهشت
میشوند که چنین مستفاد میشود که مدفونین در این ارض قم هم اینقسم صحرای محشر را
نه بینند **عین سیم در بیان شرافت زمین کوفه در فضیلت**
هم چنانیکه وارد شده قم کوفه صغیره یعنی قم کوفه کوچکی است پس هر چه احادیث وارد
شده در فضیلت کوفه شامل حال قم خواهد بود علاوه بر این چه قدر اخبار وارد
شده که فضیلت کوفه و قم هر دو در آن اخبار ذکر شده در باب هشتم گذشت آنها
عین چهارم در بیان شرافت مکه در بعضی از فضایل و مطالب مخفی نماند که
از برای مکه اسمهای بسیاری وارد شده همین طریق از برای قم اسمهای
بسیار وارد شده مکه را بکه و البلد و ام رحم و ام القری و در قرآن بلد الامین وارد
شده و کعبه مغیث گویند اما ام رحم گویند بسبب آنکه هر کس ملازم او شد رحم کرده شد
اما البلد الباسر نامیدند آن را بسبب آنکه هر کس ظلم میکرد هلاک میشد اما
کعبه گویند بسبب آنکه مکه وسط دنیا واقع شده **فائده** فرقست ما بین بکه
و مکه هم چنانیکه صاحب مجمع البحرین فرموده که موضع بیت را بکه گویند و سایر
موضع را بیت و اصل بلد را مکه گویند و بکه گویند بجهت آنکه گردنهای جبابره و ظالمین
در آنجا کوبیده می شود و بجهت آنکه مردم در آنجا ازدحام میکنند یکدیگر را و اینقسم
بکه نامیدند بسبب کثرت مردم در اطراف و اینقسم اقسام قم را میبینند
اوقات بجهت آنکه تمام زمین را از تحت کعبه کشیدند پس مخفی نماند که از برای قم هم اینقسم اسمها
بسیاری میباشد و اسم برای او در باب هشتم ذکر شده است که تمام را از اخبار اخراج
نمودیم و آن اخبار هم در آن باب گذشت هم چنانکه مکه را بلد الامین مینامند هم چنین
صحیح است که قم را بلد الامین گویند بسبب اخباری که گذشت که قم باید محفوظ باشد
از جمیع بلاها و ظلمها و اهلش باید ایمن باشند همان طریقی که ذکر شد در مقام خود و

نکرد تو بهم چنانکه در مکهٔ معظمه چاه زمزم است و این چاه از اثر قدم حضرت اسمعیل
میباشد همین طریق در قم چشمه ایست که جای قدم جبرئیل است و بعد روایت در
فضیلت این چشمه واقعه در قم از حضرت امیر ع وارد شده یکی آن روایت که در باب
هشتم گذشت و روایت دیگر که پیغمبر فرموده در این باب گذشت هم چنانکه در
مکهٔ معظمه کعبه میباشد این زمین طیبهٔ قم هم آنچه در شرافت بیکمقام میباشد که
حضرت امیر ع به پیغمبر ص فرمودند که در زمان ظهور حضرت حجه بیت العتیق را
بزمین قم برند علاوه بر آن در این زمین طیبه مسجد شریفی است که حضرت امیر ع خبر داده
بآن مسجد جمکران به پیغمبر ص فرمودند که ده جمکران در جنب مسجد میباشد و حال آنکه
آن زمان اهل آن ده تمام گبر و آتش پرست بودند و آثار مسجد و مسلمانی نبوده و حضرت
بطریق معجزه خبر داده پس آنچه که مستفاد میشود از کلام حضرت آنست که وقتی که خداوند
عالم این موضع مسجد را خلق کرده بطریق مسجدیت خلقش کرده مثل کعبه و مسجد الحرام
که امتیاز داده از سایر زمینها که جایز نبوده از ابتدای خلقتش حیازت و تصرف مالکانه
هم چنانکه کلام فرزند آن حضرت حجه دال بر همین مطلب است که فرمودند بحسن بن مثله
که بحسن بن مسلم بگو این زمین شریفه است و خدای تعالی این زمین را برگزیده از زمینهای
دیگر و شرفش نموده پس آنچه مستفاد میشود از کلام حضرت آنست که این زمین را خدا
محترماً خلق نموده و برگزیده از سایر زمینها که جایز نیست تصرف و حیازت او
خداوند عالم زمینها را خلق نموده از برای بنی نوع انسان که جایز است تصرف و حیازت
آنها لکن این قطعه زمین جمکران مثل سایر زمینها نیست که بشود کسی حیازت نماید یا که
تصرف مالکانه نماید بلکه او را محترماً و شریفش خلق کرده و خانه خود دانسته و
قرار داده که بندگانش بروند در آن موضع شریف عبادت کنند او را و اگر مثل سایر
زمینها بود هر آینه حضرت حجه نمی فرمود که چرا حسن بن مسلم این زمین را تصرف
گرفته و زراعت میکند پس معلوم میشود که این قطعه زمین مثل کعبه بیت الحرام میباشد
که شریک است با موضع کعبه و مسجد الحرام در این شرافت و فضیلت که ابتدای خلقتش
مسجداً و محترماً خلق نموده که این از برای احدی جایز نبوده و نخواهد بود حیازت و
تصرف مالکانه نمودن هم چنانکه موضع کعبه و مسجد الحرام امتیاز داده از …

مساجد یکه مخلوق آن را مسجد نمایند این مسجد جمکران هم امتیاز داده از سایر مساجد
بجهت آنکه این موضع را خدا مسجد خلقش کرده پس امتیاز داده از مساجدی که آنرا
مسجد نمایند هم چنانکه مکهٔ معظمه با آن شرافت در زمان جاهلیت
محل و سکنای مشرکین عرب بوده و ملوث برجس آنها بوده و خانه کعبه محل بتخانه
شده بود هم چنین این زمین طیبه هم بخصوص زمین جمکران هم در ایام جاهلیت محل و
منزل گبران و مجوس و آتش پرست بوده و ملوث برجس آنها بوده و آنحال زمین بتخانه
در حوالی مسجد جمکران مشهور و معروف است و از کلام حضرت امیر ع
معلوم میشود که نزدیک مسجد جمکران آتشکده آنها بوده شاید همان آتشکده بوده
شده بزمین بتخانه و دیگر از کلام حضرت امیر ع معلوم میشود که قم و حومه …
سرزمین بوده در فصل گذشت عرض بعد از آنکه خانه خدا در مکه بتخانه بود تا زمان
مبعوث شدن پیغمبر خداوند عالم حضرت امیر را بر کرد و عزیز پیغمبر … تا
آنکه با دست ید اللهی بت هارا از طاق حرم بیافکند و شکست آنها را و خانه خود را از
رجس آنها پاک نمود هم چنین زمین طیبه قم ملوث بود برجس آنها تا وقتیکه دین
اسلام شرف و عزت عالم را گرفت خداوند عالم برگزید طایفه عرب را که اهل اشعری
باشند و قم شهر طیبه مذکور در قرآن و از شیعیان خالص حضرت امیر بودند
هم چنان اشخاصی بودند که پیغمبر فرمود خداوند عالم زینت داد قم را بعرب و فضیلت
حضرت پیغمبر ص فرمود که اشعریان از منند و من از ایشان خداوند عالم چنان
مقدر فرمود که این طایفه در سنهٔ ٨٣ از هجرت رسول ص آمدند در این سرزمین طیبه قم
که مطهره و مقدسه میباشد و از رجس گبران و آتش پرستان پاک نمودند با این طریق که
بعضی از آنها را کشتند و بعضی فرار نمودند و بعضی مسلمان شدند بجهت اینکه اول کسی …
شد و دیگر از آن زمان که این زمین را شهر نمودند غیر از شیعه اثنی عشری نتوا…
در اینجا وطن بگیرند و تعلق شمایند این مطلب خودش یک امتیازی از سایر اماکن
مشرفه است که آنها دارای این مطلب نیستند و دیگر آنکه جبرئیل بامر رب جلیل
نشان ابراهیم خلیل داد تا آنکه بنا نماید در او هم چنانکه در بحار مذکور است
که نقل از راوندی نماید که فرموده حضرت امام محمد باقر ع بدرستیکه خدا …

عالم کناد دعوت عرش نمود زائرا اساطین و نامید او زا کپس مبعوث نمود ملائکه را پس
کرد به بنای زمین مثل او و قدر اطرش مانکه طوفان نوح شد بر داو زا بسوی آسمانها پیوند
که انبیا حج میکردند و نمیدانستند مکان موضع او را تا آنکه خداوند عالم را نامود
مکان آنخانه را پس بنا نمودن را از کوه از حراء و ثبیر و لبنان و جبل الطور و جبل الحمر
و همچنین این موضع مسجد جمکران هم مکانش معلوم نبود و حضرت امیر م
بر تیر علامت فرمود و اینجا معلوم نبود تا زمانیکه حضرت حجت تشریف آوردند بر شیخ عفیف
صالح حسن بن مسلم جمکرانی را طلبیدند و این موضع را باو نشان دادند باو نشان دادند
باین طریق فرمودند و سنعلم هنالك علامة تعيينه و داشت که را ناکینم تر او علامتی که داری
هر چند حضرت حجت آنچه فرمایش را باو فرمودند برای آنکه مردم تصدیق قول او نمایند لکن آمد
دید که زنجیر کشیده شد بر موضع مکان مسجد و حد و حدود این مسجد معلوم شد بواسطه
این زنجیر همچنانکه خانه کعبه را ابراهیم خلیل بامر رب جلیل بنا نمود و مباشر آن
بود و همچنین مسجد جمکران هم حضرت حجت مباشر بناء او شد بامر پروردگار عالم و اگر
که استاد باین سر زمین جمکران بعد شیخ عفیف صالح حسن بن مثله را نخواستند دستش را علامت
زادند باو که انتفاع ده سال از این زمین را که حسن بن مسلم بوده از او بگیرد انتفاع نبرد و هم
که غله اش مبنای مسجد را بنا کنند و تمام کنند و حضرت فرمودند که ماه روز با دو روز
ده نجا هستیم بی توان استفاده کرد این مطلب را از کلام حضرت که من مامورم از جانب حق
در انجام دادن بنای این مسجد بعضی باید در این مکان باشم تا کار بنای این مسجد تمام شود هم
چنانکه بعد از بناء خانه کعبه حضرت ابراهیم خلیل مامور شد از جانب رب جلیل که مردم را
دعوت نماید که بیایند بزیارت کعبه و طواف و همین طریق حضرت حجت
دعوت نمود مردم را با مدن در این مسجد نماز کردن همچنانکه فرمودند بحسن بن مثله
مردم را بگو با رغبت نمایند باین موضع بیایند و عزیز دارند و نماز بگذارند و کیفیت
نماز این مسجد را تو بگو بشر ... بحال کنیکه این نماز را در اینجا بجا آورد و اجابت
نماید دعوت حضرت حجت را و عبادت نماید خدا را و وظیفه آن مسجد را بجا آورد و روسا او
که مردم از اطراف عالم اجابت کنند دعوت حضرت حجت را و بیایند در این مسجد جمکران
همچنانکه جبرئیل بامر رب جلیل گوسفند آورد در منی ذبح کردند

همین

همین طریق در این سر زمین مسجد جمکران هم گوسفند ذبح نمودند بامر حضرت حجت باین نحو که
حضرت فرمودند بحسن مثله جمکرانی که برو در گله جعفر کاشی شبان است باید بز را بخری
بیاوری در این موضع بکشی و گوشتان بر بیماران قسمت کنی هر بیمار که شفا خواهد یافت
همچنانکه گوسفند مذبوح در آنجا بهشتی بوده لکن روایت دارد که از چشمه کردند قسم ... پیدا
برند و همچنین میتوان گفت که بز مذبوح در این سر زمین مسجد جمکران بهشتی بوده بدو
تقریبا تا چندی یکی آنکه را آن بز را حسن مثله دید و زا خود آن حیوان بز را او دید و
دیگر آنکه جعفر راعی شبان گفت من هیچ وقت این بز را ندیده بودم مگر امروز او را دیدم
و هر چند میخواهم آن را بگیرم میسر نمیشد و الحال خودش پیش شما آمد و دیگر آنکه
حضرت فرمودند که گوشت او را هر مریض صاحب علتی بدهید شفا خواهد یافت
و از این فقرات استشمام میتوان کرد که آن بهشتی بوده چنانکه قوم اصحاب فیل آمدند از برای
خرابی خانه کعبه خداوند عالم آنها را هلاک نمود همچنین خداوند عالم دو جوان
حسن بن مسلم را هلاک نمود بواسطه زراعت نمودن این موضع مسجد جمکران را که بعجب
آنست که حسن مسلم از روی جهل و نادانی تصرف نمود و زراعت نموده بود باو جود اینکه
خداوند عالم دو جوانش را هلاک نمود خداوند عالم این طلب جهت تنبیه و بود بعد
از اینکه متنبه نشد خداوند عالم مظهر قهر خود را که حضرت حجت باشد فرستاد در این
سر زمین که منع نماید او را از این تصرف و زراعت و مظهر قهر الهی آمد و حسن بن مثله
را طلبید و پیغام حضرت امیر را از برای حسن بن مسلم فرستاد و خبر داد او را که جمعی سالهاست
که این زمین را عمارت میکنی و مانع میشوی و خداوند عالم دو جوانت را گرفت که تو
متنبه شوی متنبه نشدی پس از این سال عمارت کردی و میخواهی زراعت کنی اگر چنانچه بخواهی
بچنین کنی از او هم تو رسد بلائی ... همچنانکه کعبه آیات للعالمین میباشد
همچنین این مسجد شریف جمکران هم چه قدر آیات و معجزات از او ظاهر بوده و بعرصه
رسیده که باعث حیرت میباشد و در نور مشعشع دوم این باب گذشت و هم چنین در سطور
این اوراق ذکر شد نور مشعشع پنجم در بیان مطلبیکه از جهت حضرت حجت
وقف بر این مسجد شریف کرده از برای ... نماز ...
و عمارت این مسجد ... و خوب است که عبارت تاریخ را تمام ذکر کنیم

عبارت

عبارتست انکه حضرت حجت فرمودند بحسن مثله که از حسن بن مسلم استقاع نیم سالم
را که از این موضع مسجد بوده بگیر و باقی وجوه رهق بنا حید ارد فهال که ملک وامی
باشد بنا و دند و مسجد را اتمام کنند و ملک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر سال
وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند الخ کویا از زمان هیچ شبهه نبوده که رهق
ملک انحضرت بوده نیز اگر این مطلب در زمان صدوق اتفاق افتاده داود در کتاب
نقل میکنند و در دیعه که از زمان شیخ صدوق میفرماید در همان وقت اورده اند
از وجوه رهق و مسجد را اتمام کردند ولکن الحال از این مطلب اثری باقی نیست عمید
بهم طور توجه نمیکنند و ملکیکه خصوص حضرت حجت وقف بر این مسجد نموده میخورند و از
حضرت حیا نمیکنند و نمیترسند از ان مظهر قهر الهی که مبادا انها را البته البیخ و برهانند
باید عبرت بگیرند از هلاک شدن دو جوان حسن بن مسلم بجهت انکه تصرف نموده بود
موضع مسجد را با وجود انکه از روی جهل و نادانی بوده پس و ای بر کسیکه از روی
عمد و علم با این و قصد ملک انحضرت را که وقف است بر این مسجد بخورد و هیچ واهمه نداشته
باشد شاید دیده باشند اثار غضب الهی و بی برکتی انملک را و مبارک نبودن منافع
انملک برای انها لکن متنبه نشده باشند مثل انکه غضب الهی شامل حال حسن بن مسلم
جکرانی شد و دو جوانش را هلاک نمود لکن متنبه نشد تا انکه مظهر قهر الهی آمد و
او را منع نمود این مطالب نصوص است که عالم باشند بوقعیت انکه متصرفین انملک
بوقفیت نموده باشند واقعا و بگویند ما هر چه دیده ایم اثار ملکیت دیده ایم و اطلاع
از وقفیت نداریم پس برای انها هر نیت ندارد بجهت انکه انها تقصیر ندارند لکن چون
که بجهت خوشنودی انحضرت صرف نظر کنند از منافع این مقدار از ملک دارد اگر چنانچه
صاحب تمکن و استطاعت و اهل ثروت و غنی باشند و محتاج نباشند که این
مطلب خودش تعظیم شعائر الله میباشد و بلکه تجلیل و تعظیم است برای این مسجد شریف
و این کار دنیا مطلوب حضرت حجت میباشد و امید ثواب و جزا از انحضرت داشته باشند
که این مطلب خودش یکنوع خدمتی است که بحضرت حجت کرده باشند بجهت انکه
مطلوب انحضرت انست که عمارت این مسجد همیشه باقی باشد و مردم از اطراف بروند در
انجا نماز بگذارند و عبادت کنند ختم را و منبر هم و خراب نشود و چنین

معلوم میشود از سنگ تاریخی که در انجا میباشد که در سنه الف اکبر شاه او را تعمیر نموده
و اکبر شاه هند بنا قلعه جمکران نیز را داشته و این شعر از باب تاریخ تعمیر اکبر شاه
ان مسجد را در ان سنگ تاریخ نوشته بوده شعر بود کامل از پی تاریخ پیر عقل
گفت قائم آل محمد علم کاه اشتین تا انکه در این ازمنه که مخروبه شده
بود حاجی علیقلی جمکرانی بمقدار سیصد تومان خرج نموده و یکطرف مسجد را تعمیر
کرده و باقی مسجد مخروبه بود تا ان زمانیکه اوایل سلطنت مظفر الدین شاه قاجار
که صدارت عظمی جناب مستطاب میرزا علی اصغرخان معزول شد از صدارت و مدتی بقم و
مدتی در قم بودند در ان ایام مسجد شریف را تعمیر نمود و عمارات و حجرات جدید در انجا
بساخت و هم در ان ایام ایضا صحنی از برای شاهزاده حمزه بن موسی بن جعفر ع بقم
بساخت و او انکسیست که صحن بزرگ جدید فاطمه بنت موسی بن جعفر را ساخته
الحاصل انکه اسید عبدالرحیم خادم ان مسجد کو بند الحال بمقدار دویست
خروار تخم افشان زمین که در همان اطراف مسجد جمکران است وقف بر ان مسجد است
و الحال متصدی همان خادم است که اقا سید عبدالرحیم باشد

در بیان بعضی از کراماتی که در این ازمنه اتفاق افتاده از برکت این مسجد شریف صاحب الزمان که در جمکران واقع است

و در این
نوزده کرامت ذکر میشود از قول خادم ان مسجد شریف اقا سید عبدالرحیم یکی
از ان کرامتها بطریقی است که با غیر حیرت میشود العهدة علی الناقل چنین گفت اقای
سید عبدالرحیم مذکور که در سال وبائیکه سنه ۱۳۲۲ بود بعد از گذشتن وبا روزی
در مسجد جمکران رفتم دیدم مرد غریبی در انجا نشسته احوال او را پرسش نمودم
حاصل انکه گفت من ساکن دار الخلافه طهران میباشم و اسم من مشهدی علی اکبر
میباشد و من در طهران کاسبی میکردم از قبیل دخانیات خرید و فروش می
کردم اخر الامر ما پدر من تمام گشت بجهت انکه نسیه زیاده بودم بمردم و ندادند
مردند لهذا امدم بقم شنیدم اوصاف این مسجد را لهذا امدم اینجا بمانم تا انکه
شاید حضرت حجت نظر لطفی نماید و خاطر جمع باشم و سید عبدالرحیم نقل کرد
که بمقدار سه ماه در اینجا ماند و مشغول عبادت بود بعد یا ضعف بی نواکشید

و ذکر بسیاری خوردن و عبادت نمودن و گریه کردن روزی گفتن قدری کارم اصلاح شد لکن هنوز با نجام نرسیده میروم کربلا دیدم روز دیگر از شهر بیرون رفتم طرف مسجد جمکران در بین راه دیدم که پیاده میرود طرف کربلا و مدت شش ماه طول کشید سفر او لکن بعد از عرفات روزی از مسجد جمکران میرفتم طرف شهر دیدم همان شخص از کربلا آمده در همان موضعی که او را دیده بودم وقت رفتنش انجا وقت آمدنش هم در همان موضع او را دیدم با هم تعارف نمودیم گفت در کربلا چنین معلوم شد که انجام مطلبم در همین مسجد جمکران داده میشود لهذا میروم من در مسجد آمده در مسجد انجا در ایوان دفعه دوم هم دو سه ماه بماند مشغول ریاضت کشیدن و عبادت بود تا آنکه ششم یا نهم ماه مبارک رمضان بود که آمد از مسجد طرف شهر که برود بطهران و او را آوردم در خانه شب در منزل من بماند و گفت حاجتم که خواستم بر آورده شد گفتم بچه طریق بر آورده شد گفت چونکه تو خادم مسجد هستی برای تو نقل میکنم و حال آنکه برای احدی نقل نکردم و چنین نقل کرد بعد از اینکه قرار داده بودم با کسانی از اهل ده جمکران که روزی یک گرده نان جوین بدهد که جمع شود پولش را بدهم تا آنکه روز بعد رفتم گفت دیگر نمیدهم من یکسی او را از نکردم تا مقدار ده روز چیزی نداشتم بخوردم مگر آنکه از اطراف کنار جوی میخوردم تا آنکه اسهال مرا گرفت بیحال شدم و دیگر قوت برخواستن نداشتم مگر از برای عبادت که قدری بحال میامدم وقت عبادتم نصف شب که شد دیدم که طرف کوه دو برادر روشن گشت و نوری ساطع میشود بطوری که تمام بیابان روشن شد بیکمرتبه کسی نشسته بیرون حجره دیدم مثل کسیکه در حرکت باشد و صدا هم در یکی از حجرات بیرون از مسجد بود در حال ضعف برخواستم و در را باز کردم دیدم سیدی را با جلالت قدر سلام کردم و هیبتش مرا گرفت و نتوانستم سخنی بگویم تا آنکه آمد و نزد من نشست و بنا نمود نصیحت کردن بعد از آن بمن فرمود که جده ام فاطمه زهرا در نزد پیغمبر شفیع شد که پیغمبر حاجت ترا بر آورد و جدم حواله بمن نموده و حضرت فرمودند برو در وطن که کارت خوب میشود و نصیحتی فرموده و چیزی دیگر اهل و عیال تو منتظر میباشند و سمت مرا تنها میکنند در من پیش خود خیال کردم که باید این بزرگوار حضرت حجت باشد عرض کردم این سید عبد الرحیم خادم این مسجد

چشمش نابینا شده شما شفای بدهید باو فرمودند صلاح او همان است که بهمین طریق باشد و بمن فرمودند بیا برویم در مسجد نماز کنیم برخواستم با حضرت از حجره بیرون آمدیم تا نزدیک چاهی رسیدیم که نزدیک در ب مسجد میباشد و بانی آن عمارت نشست دیدم شخصی از چاه بیرون آمد و حضرت باو تکلم نمود که من نفهمیدم بعد از آن رفتیم در صحن مسجد دیدم کسی از میان مسجد بیرون آمد و ظرف آبی در دستش بود داد بحضرت وضو گرفتند و بمن هم فرمودند از این آب وضو بگیر و من هم از آن ظرف وضو گرفتم و داخل مسجد شدیم باو عرض کردم که چه وقت شما ظهور میکنید حضرت فرمودند از روی شدت که ترا غیر سید باین سؤالها عرض کردم میخواهم از یاوران شما باشم فرمودند هستی لکن تو نمیتوانی که از این کوه شرط الب سؤال کنی یک مرتبه از نظرم غایب شدند و صدای نعل حضرت از آن میان چاه که پای قدم گاه میباشد شنیدم در صفه میان مسجد که فرمودند برو بوطن که اهل و عیالت منتظرت میباشند و گفت که عیالم هم علویه میباشد

و کرامت دیگر انکه ایضا سید عبد الرحیم خادم مسجد جمکران نقل میکند

بعد از انکه مسجد خراب شده بود تا انکه حاجی علیقلی جمکرانی شده بود باو گفتم نذر کن خدا شفا بدهد ترا قدری تعمیر این مسجد کن تا انکه شفا یافت بمقدار دویست تومان خرج نمود یک طرف مسجد را ساخت بنا گفت وقت زدن آن مسجد نابهکو منصفه هم کشت میگوید رفتم و گوسفندی کشتم و گوشت او را بفقرا دادم و محزون بودم از برای خرابی باقی مسجد تا اگر روزی در خواب دیدم که در ب مسجد امام حسن جعفر زیادی میباشد و ملا آقا رضا که خویش بود با ما او را دیدم و گفتم بیا برویم میان حرم حضرت معصومه او بمن گفت کجا برویم و حال انکه حضرت حجت در این جا میباشد اشاره نمود بسوی حلوخان در ب مسجد دیدم که در حلوخان در ب مسجد امام حسن سجاده افتاده و حضرت نماز کرده بوده و تعقیبه نماز میخواندند چونکه پیش حضرت در خواب دیده بودم و منتظر فرصت بودم که عرض خود را بکنم اخر الامر حضرت از نظرم غایب شد و نشد که عرض خود را خدمتش نمایم از نا مرتبه خرابی مسجد تا انکه دو این دفعه پیش خود خیال نمودم که حال مثل انکه دفعه نشود که من عرض خود نکرده غایب شوند لهذا افتادم بر روی زانوی حضرت و عرض کردم که مسجد جمکران خراب شده چرا این مرحمتی نمیفرمائید که تعمیر شود بیک مرتبه دیدم

که من بودم و حضرت سیّد مسجد جمکران میباشیم دیدیم آب کل کرفته و آب باریکی از اینجا میرود
دیدیم حضرت سیّد بیل بدست کرفتند و قدری از آب بروی آن کلها ریخت و فرمودند وقتی که
تمام مسجد را میساختید من در اینجا بودم میدیدم و از کوشت آن کوسفند بما رسید
بیلم را تبرک میکنیم مرا از خاب بیدار کرد من با او دعوی کردم عبد الرحیم گفت چرا دعوی میکنی
گفتم الحال خاب میدیدم و نگذاشتی که خاب خود را تمام ببینم و ایضاً سیّد عبد
الرحیم نقل کرد که بعد از آنکه حاجی علی قلی فوت شد استاد رضای
نجار ابن خواجه اسمعیل نجار رفتی جای مذکور را در خاب دیده بود و این حقیر مؤلف در
استاد رضا سؤال کردم از کیفیت خابی که دیده بود نقل کرد که در خاب دیدم یک باغ بسیار
و در میان باغ قصری عالی و بسیار بلندی بود و دیدم حاجی علی قلی در بالای آن قصر
بود و سر خود را از میان قصر بیرون آورده بود با او گفتم که این باغ و قصر از کیست
صاحب الزمان … معلوم میشود که حضرت حجت این باغ و این قصر را باو مرحمت
در عوض آن مقداری که تعمیر نموده بود از آن مسجد شریف پس از این خاب و هم چنین از
خاب سابق معلوم میشود و کشف از این کنند که عمل او مقبول حضرت حجت کردید هنیئاً له
هنیئاً لکرامته و ایضاً کرامت دیگر نقل نمود همین سیّد عبد
الرحیم مذکور که نقل کرد از حاجی علی قلی جمکرانی که میخواستم بروم از جمکران طرف شهر
بلند شدم از اهل جمکران یک ده شاهی بمن داد که این پول را از برای من شمع بخر و بیاور که
میخواهم در مسجد جمکران روشن کنم میگوید رفتم و شمع خریدم و دستمالی که پول او در
میان او بود بیرون آوردم که پول شمع را بدهم دیدم که پول نیست بخود گفتم یقین جائی
افتاده شمع را پس دادم و گفتم پول نیست و رفتم قدری از راه طی کردم دستمال را از
جیب بیرون آورده دیدم که پولش هست سر جای خود برگشتم که شمع بخرم دیدم … رفتم که
پول بدهم دیدم که پول نیست شمع را پس دادم برگشتم در بین راه دیدم که پول بهمان دستمال
بسته فهمیدم پولش حقه دارد که تنها باید خرج این راه خیر بشود لهذا پولش را آوردم
پس آن ضعیفه دادم و کرامت دیگر ایضاً سیّد عبد الرحیم نقل
کرده که شب جمعه بود و جمعیت زیادی مشغول بودند بمسجد جمکران و من غافل شده بودم
از کوش خود تا وقتی که ملتفت شدم و برگشت در این خواب امدم دیدم که درد از

درد کوش با کرده اونیست و بمقدار چهل تومان از درد کوش او بود تا آنکه مدتی بسیار اتفاق بود که
و اطراف شهر میکشتم یکی گفت حماری باین نشانی از طرف کاشان … خبر فرستاده‌ام
بان صفحات رسید ندانم ما نیست بعد از آنکه دیگر مایوس شدیم آمدم در میان مسجد
عرض کردم یا حجة الله من خادم این مسجد میباشم و برای خدمت من است که حمار مرا بردند
و من نابینا هستم و سوار بر او میشدم و از برای خدمت این مسجد نکاه داشتم حال حمار
من هم باین استناد باید البته تا جمعه دیگر طوری بنمائید که خود حمار من بیاید در همین مکان
که سوار شوم بروم در منزل خود تا حمار من نیاید از این مکان من نخواهم رفت و مرا کریه کرفته
تا آنکه روز جمعه شد و تا ظهر خبری نشد و بعد از آن رفتم در میان مسجد و باز عرض کردم
یا حجة الله روز جمعه شد و دراز کوش من نیامد تا آنکه طرف عصر شد که دیدیم کسی خبر داد که
حمار را آمده است سوار … و وقتی که سیّد سؤال کردیم از کجا پیدا کردی گفت در
قبرستان بیرون رفتم شخصی سواره آورده بود نزدیک تا نکاه کردیم شناختم و حمار را کرفتم از او
گفت آن مرد سواره که یک مرد … خریدم لکن تعجب کردیم که این حمار
قیمتا و زیاد … میباشد چرا باین ارزانی بمن فروخته من و در دم بقیمت بفروشم بلکه مدتی خلی کرده
باشم آخر الامر دزد را پیدا کرده پولی که داده بود گرفت و سیّد عبد الرحیم … مسجد
برای خود میرسید نور مشعشع هفتم دیگر بنا جمع بنای جمکران
و قصر آنانکه حکمت حضرت حجت رشید الله … و بین … در تکذیب
آن کسی که مدعی مشاهده … شود در غیبت کبری از برای استحکام و اتقان این مسجد
جمکران که دیدیم واقع است که بناء او بامر حضرت صاحب الزمان است … مشعشع در این مقام
ایراد نمودیم مخفی نماند که حدیثی وارد شده که … کسی را ذکر ادعا کند که من مشا
هده حضرت حجت نموده‌ام لکن چکونه … و از قول حسن مثله جمکرانی که بنای مسجد در
بامر آنحضرت شده باشد و حال آنکه باید تکذیب بشود آنانیم و هم چنین جمیع قصص و حکایات
متضمن بر رؤیت و مشاهده آنجناب است در غیبت کبری علماء اعلام جوابها نوشته اند
لکن در نجم الثاقب این حدیث را ذکر فرموده با اجوبه چندی … مراد بهشتم آنکه
چنین مذکور است که شیخ صدوق در کمال الدین و شیخ طوسی در … غیبت طبرسی در احتجاج
روایت کرده‌اند که بیرون آمد توقیع بسوی ابی الحسن سمری که از علی بن محمد سمری …

خداوند تبارک و تعالی کرده اند اجرا داده اند را زائران پس مبادا سستی کند تو فوت خواهی شد از حال نای
روز دیگر پس جمع کن امور خود را و وصیت مکن با احدی که قائم مقام تو باشد بعد تو پس به
تحقیق که واقع شد غیبت تامه پس ظهور نیست مگر باذن خدای تعالی ذکره و این بعد از طول
زمانه و قساوت و پر شدن زمین است از جور و ظلم و زود است که بیاید از شیعه کسیکه
مدعی مشاهده است آگاه باشید که هر کس مدعی شود مشاهده را پیش از خروج سفیانی
و صیحه پس او کذاب و مفتری است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و نیز در چند
دیگر اشاره باین مطلب فرموده اند و جواب از این خبر بچند وجه است **جواب اول**
آنکه خبر ضعیف و غیر این خبر واحد است که از آن خبر ظن حاصل نشود و موجب جزم و یقین نباشد
پس قابلیت ندارد که معارضه بکند با وجدان قطعی که از مجموع آن قصص و حکایات
پیدا میشود هر چند از هر یک از آنها قطع پیدا نشود بلکه جمله از آنها دال بر کرامات و خوارق
عادات است که ممکن نباشد صدور آنها از غیر آنجناب پس چگونه روا باشد اعراض از آنها
بجهت وجود خبر ضعیفی که ناقل آن که شیخ طوسی است عمل نکرده بآن در کتاب چنانچه بیاید
کلام او در این مقام پس چه رسد بغیر او و علمای از قدیم تا حال امثال این وقایع را قبول
داشته اند و در کتب ضبط فرموده اند و بآن استدلال کرده اند و اعتبار نموده اند و از ذکر
گرفته اند و هم تعظیم اعتبار صدق کلام او داشته باشند نقل امثال آنها را ادا نموده و تصحیح
کرده اند چنانچه خود در غیر این باب و صیکرم اند **جواب دویم** آنکه شاید این خبر
تکذیب کسانی باشد که مدعی مشاهده اند با ادعای نیابت و رسانیدن اخبار از
جانب آنجناب بسوی شیعه چنانچه سفرای خاص بودند در غیبت صغری نداشتند و این
جواب از علامه مجلسی در بحار الانوار است مطالبی که در باب هشتم نجم الثاقب مذکور است
که طول داده میشود کلام بذکر آنها پس بعد از فراق از این مطلب جمع ما بین این حدیث
تکذیب و بین قصص و حکایات که اتفاق افتاده مشاهده حضرت حجت را حال بر می
سر مقصود خود که اثبات واقعه خاصه مسجد شریف جمکران باشد اما این واقعه
مسجد جمکران چنین معلوم میشود که در زمان صدوق
افتاده زیرا که در سنه ۳۷۰ این مسجد بنا شده با مر صاحب الزمان هم چنانچه از
نجم الثاقب مستفاد میشود در این مقامیکه نقل عبارت آقا محمد علی کرمانشاهی

را نموده و از ثابت زمان بنای این مسجد شریف و وفات صدوق در رساله است همچنانکه در
مجالس المؤمنین است پس صدوق بار او و علی این مسجد جمکران که حسن مثله جمکرانی باشد هم عصر
بوده اند و از اهل قم بوده اند و از حال او مطلع بوده و او را در کتاب خود که مونس الحزین نام دارد
عبارت تعبیر نموده شیخ عفیف صالح حسن مثله جمکرانی پس این عبارت کشف از این کند که
مرد نیکو و صالحی بوده پس توهم نشود که او از امثال یکی از اهل جمکران در این زمنه بوده و
علاوه بر این مطلب اثبات این امر محض قول او نباشد بلکه بسبب آن قرائنی است که قول او را
با این قرائن بوده که دلالت بر صدق کند و چه قدر آیات و معجزات بیرکت آن مسجد شریف دیده شد
که قابل انکار نیست و ذکر آنها در نور مشعشع دوم گذشت من جمله از قرائن خواب سید
ابو الحسن الرضا بطریقه مذکوره دیگر شفا یافتن کوشتان و بیماری هر مریض شفا بوده
آن زنجیر بطریق مذکور و مفقود شدن آن زنجیر بعد از فوت سید ابو الحسن و تمام آن قرائن در
ذکر شد **باب یازدهم در ذکر مزار قم و این باب مشتمل است بر ذکر**
بعضی از قبور امامزادگان واجب التعظیم و التکریم و ذکر
بعضی از قبور روات علماء المتقدمین و در این باب دو
فصل ذکر میشود فصل اول در ذکر قبور امامزادگان میباشد مخفی نماند که
جلد دوم این کتاب مشتمل بر ذکر امامزادگان مدفونین در بلده قم میباشد لکن علی العجاله
در این جلد اول هم متذکر میشویم این چند اوراق را بذکر بعضی از قبور آنها و این فصل مشتمل است
بر انوار شعشعانیه **نور مشعشع اول** مشتمل است بر پنج لمعات نورانیه در ذکر
قبور بابلانیه مخفی نماند که قبرستان بزرگ قم را که مزار فاطمه بنت موسی بن جعفر باشد او را
قبرستان بابلان گویند **لمعة الاولی در بیان امد بن فاطمه** بنت موسی بن جعفر
علیهم و ذکر محراب عبادت او و ذکر ثواب زیارت او و ذکر بعضی از کرامات و این لمعه
مشتمل است بر مقاصد غائیه **مقصد اول** در بیان امدن فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم
چنانچه علامه مجلسی میفرماید باین طریق که ذکر کرده صاحب تاریخ مشاهد قبور و قم
در بلده قم پس گفته قبر دختر موسی بن جعفر و روایت شده که زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر
معادل بهشت میباشد **و روایت کرده اند مشایخ قم** زمانیکه بیرون
برد مامون علی بن موسی الرضا را از مدینه نبوی بمرو در سال دویست بیرون رفت

فاطمه خواهر حضرت در سال دویست و یک از برای طلب نمودن برادر خود رضا ع که رسید
بساوه مریضه شد پس فرمود چه قدر راهست از اینجا بقم عرض کردند ده فرسخ میباشد پس
فرمود بخادم خود مرا ببر بقم پس او را وارد قم نمود در خانه موسی بن خزرج بن سعد و اصح آنست
که زمانی که رسید خبر فاطمه بقم آل سعد فهمیدند اتفاق نمودند که بیرون روند باستقبال
آن مخدره که او را بیاورند بقم پس بیرون رفت از بین ایشان موسی بن خزرج پس زمانی که
رسید موسی بفاطمه مهار ناقه او را گرفت و کشید تا بقم وارد نمود او را در خانه خود
و در آنجا بود تا ۱۶ روز یا ۱۷ روز بعد در همانجا از دنیا رفت و رفت بسوی رحمت الهی
رضوان الله پس دفن نمود او را موسی بعد از تغسیل و تکفین در زمینی که مال خود موسی
بود که الان مدفن فاطمه علیها است و در قبر فاطمه سقفی از بوریا بود و این سقف برپا بود تا آنکه بنا نمود
زینب دختر حضرت جواد ع از برای قبر او قبه و خبر داد مرا حسین بن علی بن
الحسین بن موسی بن بابویه از محمد بن حسن الولید در آنیکه از
دنیا رفت فاطمه رضی الله عنها غسل دادند و کفن نمودند و او را بردند او را
بسوی بابلان و گذاردند بر زمین نزدیک سردابی که کنده بودند از برای فاطمه و اختلاف
کردند طایفه سعد که کی برود در میان قبر و دفن نماید او را در آن سرداب پس اتفاق کردند
بر خادمی که برای ایشان بود و مرد پیر صالح با تقوی بود اسمش قادر بود که فاطمه را دفن نماید
در این خیال بودند دیدند دو سوار که شتاب کنندگی بتعجیل آمدند دهان خود را پیچیده
بودند و از جانب رمله آمدند تا این وقت ... میکشیدند بجنازه و نماز خواندند
بر فاطمه و داخل سرداب شدند که رفتند جنازه را و دفن نمودند او را و بیرون آمدند از سرداب
و سوار شدند و رفتند و ندانست احدی که چه کسی بودند این دو سوار انتهی کلام علامه
مجلسی ره **مقصد دویم در ذکر محراب عبادت ستی فاطمه دختر**
موسی بن جعفر ع علامه مجلسی میفرماید محراب عبادت فاطمه که نماز میکرد در آنجا
الان موجود است در خانه موسی بن خزرج انتهی کلام علامه مجلسی ره منقول از تاریخ
مؤلف گوید که محراب عبادت فاطمه در خانه موسی بن خزرج
و خانه موسی و محراب در محله ایست که مشهور است در این زمان بمیدان
میر و آنجا نیز الحال بستیه میباشد و ستی بمعنای بی بی و خانم است چونکه آنجا هم

آنجا حاصل نموده از این جهت نسبت باو میدهند و ستیه میگویند لکن تعجب اینست که محراب
عبادت او را نامیده اند بر تو حضرت و مشهور و معروف در زبان عوام الناس
و زوار که میآیند بزیارت آن مخدره بر تو حضرت است و چه قدر بی ادبی است
که محراب عبادت آن مخدره را بتو حضرت نام گذارده اند و شاید نامیدن محراب ابیه
آن باشد که بشکل تنور که صعود و دود آن محراب را ساخته اند لهذا بخیال مردم عوام
و زوار که میبینند تنور حضرت میباشد نباید شخص زایر کمال معرفت را در حق آن مخدره
داشته باشد که ثواب زیارت را بقدر معرفت میدهند چنانکه حضرت
امام رضا علیه السلام فرموده در ثواب زیارت آن مخدره کسیکه
زیارت کند او را در حالتی که عارف بحق او باشد پس برای او بهشت است
یعنی اینمطلب معرفت در حق او که از برای او تنور قایل شوی و اخلاص چون در این طریق
اظهار کنی که من بزیارت تنور آن حضرت میروم و حال آنکه اگر ملاحظه کنی این همه ثواب که
از برای زیارت آن مخدره ائمه هدی فرموده اند بجهت کمال معرفت او بوده در حق خدای
تعالی و عبادت او با کمال معرفت و اخلاص بوده و در مدت ۱۶ روز یا ۱۷ روز که در قم
زنده بود چنان عبادتی نمود که موضع عبادتش و محراب آن زمان که سنه ۲۰۱ از هجرت بوده
تا این زمان که سنه ۱۳۰۲ است باقی است و اینمطلب را از کمال معرفتش و اخلاص او بوده
در عبادت پروردگار عالم و اهل قم بجهت زیارت خلاصی شان باو و بجهت ... الحسین
آن موضع شریف اطراف محرابش را ساختند که مفقود الاثر نشود **مقصد**
سیم در ذکر ثواب زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام
میباشد بقم ثواب ابی و ابن المتوکل عن علی عن ابیه عن سعد بن سعد قال سألت ابا الحسن
الرضا عن فاطمه بنت موسی بن جعفر فقال من زارها فله الجنة یعنی راوی میگوید سؤال
کردم حضرت امام رضا را از ثواب زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر پس فرمودند کسیکه
زیارت کند او را پس از برای او بهشت است **علی بن بابویه عن ابیه مثله** ایضا
روایت ... و جماعة عن احمد بن ادریس و غیره عن العمرکی عمن ذکره عن ابن الرضا
قال من زار عمتی بقم فله الجنة **یعنی حضرت جواد ع فرموده هر که زیارت کند**
عمه مرا در قم پس از برای او بهشت است ایضا در بحار است که حضرت امام جعفر صادق

ستة فمن فيها امراة من اولادي يقبض فاطمة بنت موسى من زارها وجبت له الجنة یعنی حضرت فرمودند
زود است که دفن شود در قم زنی از اولاد من که نامیده میشود فاطمه پس کسیکه زیارت کند او را
واجب میشود او را بهشت راوی میگوید بدانکه وقتی که حضرت صادق این کلام را فرمودند
پدر آن مخدره هم بدنیا نیامده بوده روی ان زیارتها تعادل الجنة یعنی روایت شده زیارت فاطمه
دختر موسی بن جعفر معادل بهشت میباشد حدث علی بن ابراهیم عن ابیه عن سعد عن علی بن موسی
الرضا قال قال یا سعد عندكم لنا قبر قلت جعلت فداك قبر فاطمة بنت موسى بن جعفر قال نعم
من زارها عارفا بحقها فله الجنة فاذا اتيت القبر فقم عند راسها مستقبل القبلة وكبر
اربعا و ثلثين تكبيرة وسبح ثلثا و ثلثين تسبيحة واحمد الله ثلثا و ثلثين تحميدة ثم قل السلام
یعنی حضرت رضا فرمود بسعد اشعری یا سعد قبری از ما در نزد شما میباشد عرض کرد بلی قبر فاطمه
دختر موسی بن جعفر است فرمود بلی کسیکه زیارت کند او را عارف بحق او باشد
پس از برای او است بهشت حضرت فرمودند که ... رو بقبله بایستی ۳۴
مرتبه الله اکبر بگو و ۳۳ مرتبه الحمد لله بگو و ۳۳ مرتبه سبحان الله بگو و بعد از آن بگو

السلام عليك يا بنت رسول الله السلام عليك يا بنت فاطمة وخديجة السلام
عليك يا بنت امير المؤمنين السلام عليك يا بنت الحسن والحسين السلام
عليك يا بنت ولي الله السلام عليك يا عمة ولي الله السلام عليك يا اخت
ولي الله السلام عليك يا بنت موسى بن جعفر ورحمة الله وبركاته السلام عليك
عرف الله بيننا وبينكم في الجنة وحشرنا في زمرتكم واوردنا
حوض نبيكم وسقانا بكاس جدكم من يد علي بن ابي طالب
صلوات الله عليكم واسئل الله ان يرينا فيكم السرور والفرج و
ان يجمعنا واياكم في زمرة جدكم محمد صلى الله عليه واله وان لا يسلبنا
معرفتكم وان يرزقنا شفاعتكم انه ولي قدير اتقرب الى الله بحبكم والبراءة
من اعدائكم والتسليم الى الله راضيا به غير منكر ولا مستكبر وعلى يقين بما
اتى به محمد نطلب بذلك وجهك يا سيدي اللهم ورضاك والدار الاخرة يا
فاطمة اشفعي لي في الجنة فان لك عند الله شانا من الشان اللهم اني اسئلك ان تختم
لي بالسعادة فلا تسلب مني ما انا فيه ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

اللهم استجب لنا وتقبله بكرمك وعزتك وبرحمتك وعافيتك وصلى الله على
محمد واله اجمعين وسلم تسليما كثيرا يا ارحم الراحمين وایضا نوع
دیگر نیز زیارت حضرت معصومه در کتب معتبره
و سند صحیح یافت شده و آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم
السلام على محمد خاتم النبيين السلام على سيد المرسلين السلام على حبيب
رب العالمين ورحمة الله وبركاته السلام على امير المؤمنين السلام على سيد
الوصيين السلام على حجة رب العالمين ورحمة الله وبركاته السلام على البتول
العذراء والانسية الحوراء بنت خيرة سيد الانبياء وام الائمة النجباء وحليلة
سيد الاوصياء فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين ورحمة الله وبركاته السلام
على الامامين الهمامين النورين النيرين الطاهرين الطاهرين الشهيدين المظلومين
الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة والشعر المعصومين من ذنبهم
عليهم السلام ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا فاطمة يا بنت موسى بن جعفر
وحجته وامينه ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا فاطمة يا اخت الرضا المرتضى
المجتبى ورحمة الله وبركاته السلام عليك ايتها الطاهرة الحميدة البرة الرشيدة
التقية النقية الرضية المرضية ورحمة الله وبركاته اشهد انهم الائمة الراشدون
المهديون المعصومون المكرمون المقربون المتقون الصادقون وان الحق
معهم وفيهم واليهم وان من والاهم فقد والى الله ومن عاداهم فقد عادى الله
اتيتك يا سيدتي يا فاطمة زائرا لك عارفا بحقك وبحق جدك وابائك
الاطهار طالبا فكاك رقبتي من النار ومتمسكا بشفاعة الامناء
الاخيار من الاشرار فاشفعي لي عند ربك وابائك الابرار فان عن اهلبيت
لا يخسر من تولاهم ولا يخيب من اتاهم اللهم انه قد جاء في الخبر عن الصادقين من
اهلبيت نبيك عليهم افضل الصلوة والسلام ان من زار فاطمة بقم فله الجنة
فها انا ذا يا الهي قد جئتها زائرا لها عارفا بحقها فصل على محمد وال محمد وانفعني
بزيارتها ولا تحرمني شفاعتها وارزقني الجنة كما وعدتها انك على كل
شيء قدير برحمتك يا ارحم الراحمين

مقصد دوم در بیان خوابهائی که متعلق است بزیارت فاطمه بنت موسی

بن جعفر علیه السلام یکی از آنها آنستکه آقای آقا سید عبدالرحیم نقل نموده شبی خواب دیدم که
در روی قبرستان بزرگ قم جمعیت زیادی میباشد و شخص بزرگواری دیدم که از دیگ
بازارچه سوار بر اسبی بیرون آمد شخص دیگری عقب و دیگر تبعه شنیدم کسی ذکر میکرد
گفت این حضرت حجت میباشد میگوید تا شنیدم همراه او رفتم تا در صحن پیاده شدند
دیدم اهالی در صحن میباشند الا حضرت و آن شخصی که همراه او بود در صحن گفتند
رسیدند پیاده شدند بمن افسار اسبش را داد بدست من که نگاه دارم با خود گفتم که آیا
نگاه داشتن اسب خوبست یا آنکه همراه حضرت بودن آخر در پیش خود خیال کردم که هم
زحمت بودن خوبست و هم سعادت اسب را دادم بهمان شخصی که همراه او بود و رفتم از عقب
حضرت تا داخل شدند خدمت بقعه حضرت معصومه بودند بالای سر حضرت و احدی از خدام
در آنجا نبود در پیش خود خیال کردم که حضرت آمده بزیارت و کسی نیست که زیارت نامه بخواند
و خیال کردم که دیگر نزد حضرت بروم و در نزد خود گفتم شاید بخواهد خلوت نماید
و با عمه خود تکلمی کند و من نباشم نزد حضرت بهتر است لهذا خود را از میان رواق کنار
کشیدم و در رواق ایستادم همین قدر جوهر صدای مبارک او را می شنیدم لکن چیزی
نمیفهمیدم که چه فرمایش میکنند تا آنکه از میان رواق بیرون آمدند و از صحن
تو بیرون آمدند و من از عقب ایشان بیرون آمدم و دیگر ایشان را ندیدم هر چه
تفحص نمودم **و دیگر از آنخوابها** آنستکه یکی از اهل علم نقل نمود که شخصی رفته بود
بزیارت حضرت رضا علیه السلام و برگشته بود بطرف کربلا میرفت عبور خود را از همدان قرار
داده بود در بین راه حضرت امام رضا را در خواب می بیند که آنحضرت باو فرموده بود که چرا
گو نمیشد اگر عبور خود را از قم میدادی قبر خواهرم را زیارت میکردی انتهی
و خواب دیگر آنکه سید الجلیل عالم ربانی آقای حاجی سید صادق القمی دام ظله العالی
نقل نمود که مشهدی علی نقی نقل کرد که آقای آقا سید مرتضی را در خواب دیدم که بمن
فرمودند مشهدی علی نقی چرا کم زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر میروی انتهی این
مسئله تفصیل آخر آقای مذکور بوده. **مقصد پنجم در بیان بعضی از خوابهائی**
که مشتملست بر تخویف و تهدید مردمانیکه تقصیر در خدمت آن مخدره مینمایند هم

چنانکه

چنانکه یکی از خدام که او را میرزا حبیب الله میگفتند مرد نیکو و ظاهر الصلاح بود این
حکایت را نقل کرد که میخواستم از خدمت دست بردارم و بروم از پی کسبی بجهة معیشت
چندی که ذکرش باعث طول میشود غرض آنکه نقل کرد که رفتم در بازار که ببینم چه کسبی
مناسب حال من میباشد بعد از آنکه برگشتم بمنزل خود یک مرتبه دیدم که حالم پریشان
شد و افتادم در حالتی که بیهوش بودم حتی آنکه شربت آب بدهان من میریختند قادر
بر فرو بردن نبودم و از دهانم بیرون میامد یکقدری که بحال آمدم گفتم شاید بجهة
همین خیالی بوده که کردم همان وقت قصد خود را برگردانیدم که بروم بر سر خدمت خود
بعد از آنکه از خیال خود برگشتم بتدریج شفا یافتم سر خدمت خود **حکایت دیگر**
از همان شخص موثق نقل کرد که یکی از خدمه که تهامی من در آستانه مبارکه این بود که در
عصر چونکه مرسوم است که در حرم بنشینند قرآن بخوانند من قرآن خوانی او را دیدم و
میبردم و من هم یکی از قرآن خوانها بودم تا آنکه بجهة فقر و پریشانی حال سفری رفتم که شاید
چیزی بدست آورم و کار از پیش برود و این سفر مدت پنج ماه یا شش ماه طول کشید و در
آن سفر مریض شدم و آمدم وقتی که آمدم دیدم اهل و عیالم هم ناخوش بودند و ناخوشی
سختی کشیدیم تا آنکه روزی عصا بدست گرفتم و کم کم بیرون رفتم از خانه وقتی که برگشتم
دیدم عیالم خوب شده و گریه میکند سببش سؤال کردم گفت در وقتی که تو از خانه
بیرون رفتی خوابیده بودم در خواب دیدم که در حرم حضرت معصومه بودم دیدم که دور
ضریح مطهر سه زن که بسیار جلیله بودند نشسته بودند یکی از آنها را دیدم که آثار
بزرگواری از دیگران ظاهرتر بود از آن دو تای دیگر چنین معلوم شد در عالم خواب که این
مخدره باید حضرت معصومه باشد ملتجی باین مخدره گشتم از برای شفا دادن اهل خانه
فرمودند که ترا شفا دادیم عرض کردم که شوهرم را شفا بدهید او از خدام شما است فرمودند
او تقصیر کرده بجهة آنکه چند ماه است که قرآن را ترک نموده حاضر نبوده از
برای قرآن خواندن از برای من عرض کردم رفتنش بوده در سفر از برای کسب معیشت
آخر الامر فرمودند شوهرت را هم شفا دادیم و از خواب بیدار شدم دیدم حالم
خوبست نقل کرد که در همان ساعت معجزه حال من خوب شد و دیگر از آن سال تا حال
تا بحال ترک نکرده ام این را و از این خواب معلوم شد که باید خدام تقصیر نکنند در خدمت و سر

دیر

دیگر آنکه باید معاش اینها از این در خانه بگذرد بعد از آنکه معاش اینها نگذرد بفکر این می
افتند که دست از خدمت بکشند پس اعانت باینها بکند همت بزرگیست بان مخدره هم چنانکه
کردن زوار السلام حکایت طولانی نقل میکند حاصلش آنکه شخص مریضی در حرم جناب سید
الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء رفته بود از برای استشفا و متحصن او را شفا داد
بود و او در خواب بود و در عالم رؤیا حضرت سید الشهداء را دیده بود گفت قد حصل لک آم
در نزد خود خیال کردم بهم بحضرت آن بزرگوار فرمودند بده به خدام من از خواب بیدار شدم
غرض آنستکه خدام نوکر این آستانه خانواده هستند و منتظر مواجب خود میباشند از آقای
خانم خود تا آنکه معاش اینها بگذرد و تقصیر در خدمت خود نکنند پس اعانت باینها این
مطلب خوش اعانت بر آن مخدره و امداد بر او میشود **مقصد ششم در بیان**
خواب دیدن نصرانی حضرت معصومه را و باعث هدایت
او شدن هم چنانکه عالم ربانی محدث عصر خود مرحوم حاجی میرزا حسین نوری
در کتاب دار السلام می نویسد با این طریق و از آیات الهی عجیبه انجنابی که روایت میکند اینها
را از خود شنیدیم بدرستیکه در ایام مجاور بودن در بلد کاظمین علیهما السلام بودم در بغداد
بود شخصی بغدادی اسم او یعقوب بود و او را مرض استسقا عارض شد و رجوع کرد بسوی اطبا
پس علاجی نشد و سخت شد مرضش و لاغر شد بدن او تا آنکه عاجز شد از راه رفتن گفت
از نصرانیت سؤال کردم خدا را مکرر شفا را از این مرض تا آنکه دیدم شبی در خواب بود این
مطلب در سنه ۱۲۸ بودم در خواب بر روی تختی و در خواب دیدم سید جلیل نورانی
شد نزد من پس حرکت داد تخت را و فرمود اگر اراده داری که شفا یابی پس شرط ما بین من
و بین تو آنستکه داخل شوی بلد کاظمین را و زیارت کنی پس چون بیدار شوی از این مرض
پس بیدار شدم و حکایت کردم خواب خود را بر مادرم پس گفت مادرم که این خواب از شیطان
است و از تصلیب و زنار من بت خوابیدم در نصف دوم پس در خواب دیدم زنی را
که نقاب زده و تخت را حرکت داد و فرمود برخیز بدرستیکه طلوع کرده صبح آیا شرط
نکرده بود بابا با تو که زیارت کنی او را پس شفا بخشد ترا پس عرض کردم که کیست پدر شما موسی بن جعفر
پس عرض کردم شما کیستید فرمودند معصومه خواهر امام رضا پس از خواب بیدار شدم
و متحیر بودم در امر خود که چکنم و بکجا بروم واقع شد در دلم که بروم در خانه سید

خواب دیدن نصرانی حضرت معصومه را

راضی بغدادی ساکن در محله رواق پس بعزم بسوی او و در درب خانه او را زدم پس شنیدم
صدای از خانه بیرون آمد که کیستی گفتم بگشا در خانه را پس زنی از کسی شنید صدای مرا
صدا زد دختر خود را که بگشا درب خانه را که مرد نصرانی قصد دارد که مسلمان شود الخ
حکایت کرد در دار السلام مذکور است طولانی است حاصلش آنکه رفت بزیارت موسی بن
جعفر و حضرت شفا داد او را و مسلمان شد و اسلام او میگوید پس از این حکایت چنین
مستفاد میشود که باعث هدایت او فاطمه بنت موسی بن جعفر شده **مقصد هفتم**
در بعضی از کرامات فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام بدانکه کشف و کرامات
آن مخدره در مقام ظهور بمرتبه رسیده از شفا دادن کورها و افلیجها و صاحب علتها که از
حد بیرون است و این کتاب گنجایش تمام آنها را ندارد و لکن اکتفا کنیم در این مقام بنقل یکی دو از
آن کرامتها آنستکه این حقیر در نظر دارم که شتری بنا مادر ده بود با آن مخدره از جهت
ایذاء صاحبش او را فرار نموده بود و آمده بود در پائین ایوان حرم خوابید الامر صاحبش
آمد و او را ببرد **و کرامت دیگر** در کتاب ریاض القرآن مؤلفش میرزا محمد کلباسی که ابن
پدر امیرزا علی اکبر که مشهور بود دیدم به میرزا علی اکبر مشتری بودم آن کتاب که این
مطلب را خود دیدم که در ماه ربیع الاول سنه ۱۲۰۰ روزی در صحن مطهر کبوتری بر
گنبد منوره نشست و پای او بند نخهای خشت طلا استوار گشته هر چه پر و بال زد
رهائی ممکن نشد دو شبانه روز بی آب و دانه ماند تا مردم در صحن اصحاب و
استخلاص او را از درگاه آن حضرت استدعا کردند طلبه بخشید تا آنکه اشرف الحاج
حاجی علی محمد که در مصحبت همایون خاقان خلد مکان متولی جلیل الشان آستانه بود
توجه بروضه منوره در آمد و تضرع نمود و گوسفندی چند نفقراء و مساکین تصدق
داده در این اثنا کبوتر از دام رها شده بر روی گنبد طواف نمود پرواز کرد
انتهی **مؤلف گوید** آنچه بنظر حقیر میرسد آنستکه خداوند عالم راضی نشده
که کبوتری بروی گنبد حرم او بنشیند که مبادا افضله بیندازد و بی احترامی شود
یا آنکه خود نشستن حیوان در آنجا بی احترامی شود خداوند عالم او را ادب نمود و او را حبس کرد
دو روز در آنجا گرسنه و تشنه بماند تا آنکه عبرت باشد از برای باقی کبوتران دیگر که
هرگز طمع نکنند آن مقام را پس از این مطلب باید انسان عبرت بگیرد که جائیکه خدا ادب

[illegible]

نبایدچون اینجا بی دستن روی کنند لیکن چه خواهد بود با اشخاص که روح پر فتوح
آن مخدره را اذیت کنند زوار و غیره هر کس باشد که در حرم مطهر حرف های ناملایم
بزنند یا عربده و جدال او منافی باشد پس زوار بیرون در حرم باید متوجه خود باشند
با ادب بیرون آیند و داخل شوند و حرف بیهوده نزنند و بترسند از آنکه خداوند غالب است
بسزا بخود برساند شعر آتش موسی عیان از سینه سینا استی یا کر دو این بارگاه ضجیع
موسی استی بضعه موسی بن جعفر فاطمه کز روی قدر خاک درگاهش عبیر و عنبر سارا استی
نو گلی روشن ز نسل گلشن یس بود اختر روشن ز صبح نامه طاها استی
یکتا گوهری از فرط عفت بی بدل زهره ازاسمان عصمت زهرا استی صحن او زاهدا
اقصی با شرف چنان که شرف مسجد سقف مسجد اقصی استی و نیم کرامت
دیگر آنکه میرزا حبیب الله مذکور حکایت نمود بر آنکه روزی شخصی یکی از این دو
قرابتهای ما که قوت تمام انداخت از برای ضریح آن مخدره اما خود به بر طوق ضریح
برگشت افتاد پای ضریح و هم پاره شد وقتیکه مشاهده نمودیم دیدیم که از جنس سرب
میباشد انتهی چون این مطلب کرامت بزرگیست ذکر کردم دیگر حکایتیکه حضرت موسی بن جعفر
کرمیش مثل این که درب او بود پس او را دو بضعه عود پس فرمود او را دز با لو عربند را
زنید که خریده نشود با چیزی که باعث غش مسلمانان و غریب انها بشود دیگر
از کرامات آن مخدره در کتابی دیدیم که در دیگر حاده سیل بسیار عظیمی
آمد از رودخانه قم که اهل قم همه خائف بودند که مبادا شهر دست بی استیفا نماید و شد
واشاره نمود سیل و آن سیل بیکره بیا از طرف رفت از این جهت استکه رودخانه هیچ
ندارد انتهی گویا اشعار زکی نظر باین کرامت دارد که میگوید شعر روزی که
سیل سیمره از رود نار بار آمد بشهر قم بعضا های کرد کار دالکر کرد
ربع بلاد را از این دیار معصومه بود دختر موسی تاجدار در زیر دامن خدا
عم کسان قم و دیگر از کرامات آن مخدره شفا دادن یکی از خدام
خود را که میرزا اسد الله نام داشته و پای او شقاقلوس شده بوداست و این کرامت
بحد تواتر رسیده و یکی از خدام آستانه مبارکه آقای سید حسین خلف مرحوم آقا
سید جعفر باشد چنین نقل کرد این کرامت را که خود من میرزا اسد الله بعد از آنکه

پای او شقاقلوس بود بحدیکه انگشتهای او سیاه شده بود واطبا از معالجه او عاجز
شده بودند و جراحان اتفاق بر قطع کرده بودند که باید پای او را ببرند که مرض
بالا نرود بنا بر این بنا گذارده بودند که فردا پای او را ببرند تا آنکه خود میرزا اسد الله
گفته بود پس خیال کردم بنا شد فردا پای مرا ببرند پس امشب مرا ببرید در حرم
مطهر دختر موسی بن جعفر بگذارید خلامی بود مبارک نام او را بدوش کشید
برد میان حرم مطهر حضرت معصومه گذارد و خدام در حرم را ببستند و او
در پای ضریح بنا کرد به نالیدن و فریاد زدن بحدیکه بعضی از خدام که در
پشت در بودند خواب بر آنها از غم او در بودنالد و تا نزدیک صبح صادق شد
دیدند خدا میکرد شب در حرم بودند که میرزا اسد الله صدا میزند آنها را که در
حرم را باز کنید که حضرت مرا شفا داده خدام برخواستند و در حرم را باز کردند
دیدند که میرزا اسد الله خوشحال و خندانست گفت در عالم خواب دیدم زن مجلله
آمد نزد من و فرمود چه میشود ترا عرض کردم که این مرض پای مرا گرفته و مرا عاجز
نموده یا شفا یا مرگ از خدا میخواهم آن زن مجلله گوشه مقنعه خود را بروی پای من
چندین دفعه مالید فرمودند شفا دادیم ترا عرض کردم شما کیستید فرمودند مرا
نمیشناسی و حال آنکه نوکری مرا میکنی من فاطمه دختر موسی بن جعفر میباشم
بعد از بیدار شدن قدری پنبه دیده بود در نزد خود آن پنبه را بر داشته بود و
بهر مریضی ذره از آن پنبه میداد که میمالید بموضع درد شفا می یافت و آن پنبه
در خانه ما بود تا آن وقتی که سیلاب آمد آن خانه را خراب کرد و آن پنبه مضمحل شد
در آن خانه بود دیگر او را پیدا نکردیم انتهی نقل کنیتی کرامت از آقا سید حسین
و چنین نقل نمود سید الجلیل آقای حاجی سید صادق
فتحی ام ظله العالی که من یک سنه بعد از میرزا اسد الله دادا شت
قدری از آن پنبه را گرفته بود از او بود در نزد او و لمعه تامیته در زخم کرده
از فیوضات امینه که در نزد فاطمه میباشم چنانکه علامه مجلسی
در بحار الانوار نقل از کتاب تاریخ قم منقول است که یکی از آنها ام محمد دختر موسی بن
محمد بن علی الرضا یعنی دختر موسی مبرقع میباشد بعد از دنیا رفت دفن نمودند او

در پهلوی فاطمه رضی الله عنها پس وفات نمود میمونه خواهرش پس دفن کردند او را
در نزد فاطمه ایضاً و بنا کردند بر آن دو قبر قبه و وفات نمود ام اسحق کنیز محمد بن موسی
مبرقع و دفن نمودند او را در پهلوی فاطمه و دفن نمودند ام حبیبه کنیز ابو علی محمد بن
احمد الرضا را در آنجا ایضاً و خواهر محمد بن موسی که دختر موسی مبرقع باشد ایضاً در
همانجا دفن نمودند و زینب و ام محمد و میمونه دختران حضرت جواد علیه السلام در همانجا مدفون
میباشند پس بریهه دختر موسی مبرقع هم ایضاً در همانجا مدفون شد انتهی کلام
علامه مجلسی پس چنین معلوم میشود که در حضرت مطهره و در این قبه منوره غیر
فاطمه نه نفر دیگر مدفون میباشند که دو تای از آنها کنیز محمد باشند باقی خانم میباشند
که سه نفر از آنها دختران حضرت جواد میباشند و سه نفر دیگر از آنها دختران موسی
مبرقع میباشند و موسی مبرقع اولاد بی واسطه حضرت جواد است **لمعه
ثالثه** مخفی نماناد که یکی از قبور بابلانیه قبر ابو الحسن حسین بن الحسین
بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام که در ترجمه تاریخ قم در حق او مطلبی
مذکور است که در جلد دوم این کتاب ذکر خواهد شد انشاء الله اما الحال آنکه ذکر میشود از
محل دفن او در تاریخ قم چنین مذکور است اول کسیکه از سادات حسینیه وارد قم شد
او بوده وقتی که وفات او رسید در مقبره بابلان دفن کردند او را و قبر او و قبه فاطمه
بنت موسی بن جعفر نزدیک است از آنجانب که از شهر ذی بذان در آیند چون
بزیارت فاطمه میروند **لمعه رابعه ایضاً در ذکر بعضی از قبور
بابلانیه مخفی نماناد** چهار قبر از اولادهای سید سجاد علیه السلام که از
نسل عبد الله بن امام زین العابدین میباشند در قبرستان بابلان هستند و
تفصیل حالات آنها در جلد دوم این کتاب ذکر خواهد شد لکن حاصلش آنکه یکی از
آنها حمزة بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبد الله الباهر بن امام زین العابدین
است که این حمزه مذکور یکی از اجداد امامزاده سلطان محمد شریف میباشد و
در عمدة الطالب مذکور است که او معروف بحمزة القمی است و در تاریخ
قم مذکور است که او در قم وفات یافت و در مقبره بابلان دفن کردند و ایضاً
فرزندش ابو جعفر محمد بن حمزه وفات یافت او را ایضاً بمقبره بابلان آنجا که مشهد او

دفن کردند و ایضاً پسرش ابو القاسم علی بن محمد بن حمزه باشد و در تاریخ قم مذکور است
که در روز جمعه سلخ شعبان وفات کرد و او را در قبه متصله بقبه پدرش دفن کردند
معلوم میشود که خود آنها بقعه علیحده داشته اند و الحال هیچ اثری از قبر و بقعه آنها
نیست و مخفی نماناد که این ابو القاسم علی بن محمد جد پدر شاهزاده سلطان محمد شریف میباشد
و ایضاً علی بن حمزة القمی المذکور برادر محمد بن حمزه مذکور در بابلان مدفون است
هم چنانکه در تاریخ قم مذکور است که اما علی بن حمزه بعد از ذکر بعضی از حالات او می
فرماید که در قم وفات نمود در آنجا که مشهد برادرش میباشد در بابلان دفن کردند
لمعه خامسه ایضاً در ذکر بعضی از قبور بابلانیه مخفی
نماناد که قبر دیگر از اولادهای سید سجاد از نسل عمر الاشرف بن امام زین العابدین
در بابلان میباشد و ایضاً مخفی نماند که او را عمر اشرف گویند بجهة امتیاز او از عمر اطرف
که عمر بن علی بن ابی طالب باشد و اشرف را مخصوص باو نمودند بجهة آنکه جده او فاطمه زهرا
میباشد بخلاف عمر بن امیر المؤمنین **و ایضاً** یکی از آنها قبر ابو علی احمد بن علی بن
محمد بن علی بن عمر بن امام زین العابدین میباشد در تاریخ قم بعد از ذکر بعضی از احوالات او می
فرماید وفات نمود او و او را بمقبره بابلان بمشهدیکه باو معروفست دفن کردند **و ایضاً
یکی از آنها** قبر پسر دیگر او ابو محمد حسن بن احمد مذکور میباشد در آن کتاب مذکور است
که در روز دوشنبه سیزدهم ماه صفر مانده بود در سنه ۳۶۳ وفات کرد و او را در قبر
برادرش ابو جعفر محمد بمقبره بابلان دفن کردند **و ایضاً** از آنها قبر ابو علی احمد بن
حسن بن احمد مذکور میباشد در آن کتاب مذکور است که او روز دوشنبه ماه ربیع الآخر
سنه ۳۷۱ وفات کرد و او را در نزدیک قبر پدرش حسن بن احمد بمقبره دفن نمودند تمام شد
ذکر قبور بابلانیه لکن هزار افسوس که معلوم نیست که در کجا محل از قبرستان بابلان بوده
اند و الحال آنکه چنان مستفاد شد که از برای آنها مشهدی و بقعه علیحده بوده است
**نور مشعشع دوم در ذکر قبور و بقعه مبارکه مشهور
است بچهل دختران که واقع است در محله که مشهور بموسویان است**
مخفی نماناد که در آنجا دو بقعه میباشد یکی کوچک و یکی بزرگ و ما بین دو بقعه بقدر
پانزده گام تقریباً فاصله میباشد در بقعه کوچک دو صورت قبر میباشد یکی از آنها قبر

موسی مبرقع بن امام محمد تقی میباشد هم چنانکه در عمدة الطالب مذکور است که موسی بن مبرقع
قم و قبرش بقم میباشد و گفته میشود از برای اولادهای او رضویون و اولادهای او
بقم میباشند مگر کمی از آنها که در غیر قم باشند و در ترجمهٔ تاریخ قم در باب الخامس
میفرماید یکی از اولادهای او موسی میباشد که در قم است و علامهٔ مجلسی ره نقل از
تاریخ قم میکند که کسیکه از سادات رضائیه که بقم آمدند ابو جعفر موسی بن محمد بن علی
الرضا ع بود و همیشه برقع بروی افکندی و در شب چهارشنبه هشتم از ماه ربیع الآخر
سنه ۲۹۶ وفات نمودند او را دفن کردند در موضع معروف که الحال مدفون میباشد مشهور
و الحال مشهور است بچهل موسویان و در بقعهٔ مشعشع مذکور است نقل از تاریخ قم که موسی
را دفن نمودند بآن سرائی که معروف بوده در قدیم بمحمد بن الحسن بن ابی خالد الاشعری
الملقب بشنبوله و آن موسی اولکسی بوده که در آن سرای دفن نمودند **مؤلف**
گوید که این محمد بن الحسن که لقبش شنبوله میباشد یکی از روات قم است و از اصحاب حضرت رضا
بوده و وصی محمد بن عبد الله قمی بوده هم چنانکه در جلد سیم اینکتاب خواهد آمد
اما موسی مبرقع را در جلد دوم و سیم بتفصیل حالات او ذکر خواهد شد انشاء الله **و قبر**
دیگر قبر احمد بن محمد بن احمد بن موسی میباشد یا پدرش محمد بن احمد آقا معین
بزرگ اول کسیکه در او دفن کردند محمد بن موسی مبرقع بوده بعد از او زوجهٔ او بریهه
دختر جعفر بن امام علی النقی که مشهور بکذاب است و بجنب شوهرش محمد بن موسی دفن
شد و برادرانش یحیی صوفی و ابراهیم پسران جعفر بقم آمدند و وارث بریهه گردیدند ابراهیم
از قم رفت و یحیی صوفی بقم ماند پس از آن ابو علی محمد بن احمد بن موسی برادر در مقبرهٔ محمد بن
موسی دفن کردند بعد از آن زینب دختر موسی مبرقع را در آن مقبره دفن کردند بعد از
آن فاطمه بنت محمد بن احمد بن موسی وفات کرد او را در آن مقبره دفن کردند بعد از بریهه
دختر محمد بن احمد بن موسی وفات کرد او را در آن مقبره دفن کردند بعد از آن ابو عبد الله
احمد بن محمد بن احمد بن موسی وفات کرد او را در مشهد محمد بن موسی دفن کردند بعد از
ام سلمه دختر محمد بن احمد وفات کرد او هم در همان مقبره دفن شد بعد از آن ام کلثوم بنت
محمد بن احمد وفات یافت در همان بقعه محمد بن احمد دفن شد و باقی بنوهم انیقهم از
ذریات همان موسی مبرقع میباشد لکن صاحب تاریخ قم در همان زمان ها [illegible]

هم چنانکه

هم چنانکه بوده است تا الان زمان — مستفاد میشود از بقعهٔ مشعشع سود مخفی نماند که از برای ابو
محمد بن موسی اولاد و اعقاب نیست و نسب بنی الخشاب بسوی محمد بن موسی منتهی میشود
و حال آنکه او بلا عقب از دنیا رفته است نزد جمیع نسابین پس نسب بنی الخشاب
باطل است البته پس اعقاب و ذریات طیبهٔ موسی مبرقع از احمد بن موسی میباشد و اعقاب
احمد بن موسی از ابی علی محمد بن احمد بن موسی مبرقع میباشد **مؤلف گوید** که احمد
بن موسی مبرقع معلوم نیست بقم آمده باشد اما پسرش که ابا علی محمد اعرج بن احمد بن موسی مبرقع
که جد سادات رضویه میباشد آمده بقم و نقیب بوده پس مستفاد میشود از تاریخ قم
و عمدة الطالب که اصل این شجرهٔ طیبه نشو و نما نموده بعد از آن در اطراف عالم کشیده
که الحمد لله وقتی ملاحظه کنی میبایی که نیست شهری مگر آنکه شاخه از این شجرهٔ طیبه
منشعبه از قم کشیده شده و سایه بر آن شهرها افکنده از هند و خراسان و کشمیر و ری
همدان و قزوین و سایر بلاد پس اصل این شجرهٔ طیبه که موسی مبرقع و محمد اعرج بن احمد
موسی باشد و بعضی از شاخه های آنکه ذکر شد در این بقعهٔ مبارکه که معروف است بچهل
دختران در زیر خاک پنهان شدند و عبارهٔ مرحوم حجة الاسلام آقای شیرازی که در
بقعهٔ مشعشع نقل شده اینست که اولادهای او فعلا بسیار در قم و ری بودند و از آنجا بقزوین
و همدان و خراسان و کشمیر و هندوستان و سایر بلاد منتشر شدند و الان در هر بلد
از اعظم و اغر طوائف سادات و اشراف اند ادام الله سؤددهم و شرفهم انتهی کلامه
مؤلف گوید که بقعهٔ موسی مبرقع کوچک و نزدیک بخرابی است پس سزاوار است
از برای ذریهٔ طیبهٔ او که صاحب ثروت میباشند که تعمیر و عمارتی برای تجلیل جد خود بنمایند

نور مشعشع سیم در ذکر بقعهٔ مبارکهٔ که در [illegible] واقع است در قبرستان

مالون مخفی نماند که قبرستان مالون واقع است در درب دروازهٔ قلعه و مدفون
در آنجا شاهزاده احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر العریضی که ابن اطهر حضرت
امام جعفر صادق ع و فاطمه خواهرشان ایضا در همانجا مدفون است هم چنانکه در
تاریخ قم مذکور است در مقامیکه ذکر اولادهای علی بن جعفر عریضی مینماید
فرماید دیگر از اولاد احمد بن علی بن جعفر ابو الحسین احمد بن قاسم بن احمد بن علی
بن جعفر است نمیدانم پدرش همراه بوده بقم یا نه و چنین دیده است که او در بقم بوده

و چنین

وصغیر بوده و آبله در چشمش پیدا شد و بدان سبب هر دو چشمش تباه شد و چون وفات
یافت بمقبرهٔ قدیمهٔ مالون دفن کردند و تربت او را زیارت میکردند و بر سر تربت او
سایه بوده و چون اصحاب خاقان مغفور در سنه ۱۲۹۹ بقم رسیدند آن سایه را از سر قبر او
کشیدند و مدتی زیارت او نمیکردند تا آنکه بعضی صلحا بخواب دید که در دست
کسانکه در این تربت مدفون است فاضل است و در زیارت کردن او ثواب و اجر بسیار است
پس دیگر زیارت کردن او را از سر گرفتند و جمعی از ثقات گفتند که جمعیت صاحب علت
که مبتلا بوده اند یا در عضوی از اعضای ایشان زخمی و علتی واقع شده بر سر قبر او میرفتند
و طلب شفا مینمودند ببرکت روح شریف او از آن علت شفا می یافتند اما فاطمه خواهر
او را ابن عنبه ذکر کرده که فاطمه دختر قاسم بن احمد بن علی بن جعفر است خواهر ابو الحسین که در
مقبرهٔ مالون مدفون است و او را بجا زیارت میکنند نور مشعشع

در ذکر بقعهٔ مبارکه علویه که مشهور است به بقعهٔ علی بن جعفر رضی الله عنه

و در این بقعه صورت دو قبر است یکی علی بن جعفر و دیگری
محمد بن موسی مخفی نماند که اختلاف است که صاحب این قبر خود علی بن جعفر است یا یکی
از احفاد او است و چند سطر از بعض افتاده است در کتاب تعلیقهٔ قاضی نجف آبادی مذکور است
که جد من فرموده است و مراد از جدش مجلسی بزرگ میباشد که او فرموده علی بن جعفر جلالت
و قدر او اجل از آنست که ذکر شود و شنیدم آنکه اهل کوفه التماس نمودند از او که بیاید از مدینه
بکوفه آمد و مدتی در آنجا بماند و اخذ نمودند اهل کوفه اخبار را از او و اخذ نمود از اهل
کوفه اخبار را پس اهل قم استدعا نمودند از او که بیاید بقم پس آمد بقم و اخذ مسائل آمد در
قم و بماند تا آنکه برحمت الهی پیوست رضی الله عنه الی آخر و علامه مجلسی منیر مایه ذکر نکرده
و علی بن جعفر که مدفون بقم است جلالت او اشهر است از آنکه محتاج به بیان باشد اما بودن
مدفون در قم پس غیر مذکور است در کتب معتبره لکن اثر قبر شریف موجود است که قدیم میباشد
و بر آن قبر نوشته شده انتهی **و ایضاً در تحفة الزائر
فرموده که مزاری در قم هست و قبر عزیزی در**
آن ساخته اند و بودن قبر کتابی هست که نوشته اند بقعهٔ علی بن جعفر
صادق و محمد بن موسی و از تاریخ آن قبر تا این زمان نزدیک بهشتصد سال

تا این زمان

تا این زمان نزدیک بهشتصد سال میشود و در جلد اول تحفه مینویسد که در علی بن جعفر
شکی نیست اما اینکه این قبر متعلق به حضرت باشد ثابت نیست زیرا که در کتب غیر این مذکور نیست
که مخصوص باین جد بزرگوار باشد و مشهور است که در عریض مدفون است
آن قبر قدیم و لوح آن چنین ظاهر میشود که از خانواده مدفون باشد **نور مشعشع گوید** که بنده
در این بقعه خود علی بن جعفر نباشد باید یکی از احفاد او که آن علی بن حسن بن علی بن محمد بن
علی بن جعفر باشد که منتسب بعلی بن جعفر رضی الله عنه میرسد و به پنج پشت بحضرت امام جعفر
زیرا که این شخص را در ترجمهٔ تاریخ قم ذکر کرده حقیر استنباط نمودم که خود علی بن جعفر رضی الله عنه باشد
ولکن ابن مطالب دارد که حسن بن حسین بن محمد بن علی بن جعفر
بود بعد منیر مایه از این غلام پسر رجوع نمایند الی آخر و تفصیل اینها در جلد دوم
خواهد آمد انشاء الله و قبر منیر این مطلب که مدفون در این بقعهٔ علویه غالباً همین علی بن حسن مذکور
باشد این عبارت نیست از جای دیگر از کتاب تاریخ قم است که منیر مایه احمد را دفن نمودند
در مقبره که در درب علی بن الحسن العلوی العریضی است بعد
این عبارت کشف از این کند که مدفون در این بقعه همین علی بن الحسن مذکور میباشد و تمام امام
زادهای که نسب ایشان بعلی بن جعفر رضی الله عنه برسد اینها را عریضی گویند و عریض دهی است
طیبه است و چون جد شان که علی بن جعفر باشد در این ده وطن داشته اند
او را عریضی نامند **اما قبر دیگر که متصل بقبر علی مذکور است** معلوم میشود
که صاحب آن قبر هم محمد بن موسی بن اسحق بن ابراهیم العسکری بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر
میباشد که به پنج پشت بحضرت موسی بن جعفر میرسد در تاریخ قم ذکر کرده که از ابو محمد موسی بن اسحق
پسر و دختری در وجود آمدند لکن اسمش را ذکر نکرده لکن صاحب عمدة الطالب منیر مایه
موسی بن اسحق بن ابراهیم العسکری ابا جعفر محمد نقیب قم و ابا عبدالله انتهی نور مشعشع

**در ذکر بقعه که در کنار قبرستان علی بن جعفر است نزدیک
بدروازهٔ کاشان است در کتاب تاریخ قم ذکر کرده معلوم میشود**
که نسب او منتهی میشود بحضرت سجاد از نسل فرزندش که علی بن امام زین العابدین میباشد
و سلسلهٔ نسب او باین طریق است که ابو العباس احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن حسین بن حسن الافطس
بن علی بن امام زین العابدین که پس شش پشت میرسد با امام و خانه کردن او را نقل

از تاریخ

از تاریخ قم مستفاد میشود که ابو احمد در مقبره که بود در درب نزدیک علی بن الحسن العلوی العریضی
است نزدیک نهر سعد مدفون است و این درب معروف است بدرب دختر ابی علی بن الرضا
پس معلوم میشود که سعد اشعری قمی در آنجا نهری داشته و ابی علی هم اسمش محمد است فرزند
احمد بن موسی مبرقع است که جد سادات رضویه مبرقعیه است و معلوم است که بقیه
دختر او در آنجا هم در بقعه ساخته که معروف باو بوده و نیز که شد در نور دوم که بعد از دو
دختر در بقعه مشهوره بچهل دختران مدفون میباشند و علامه مجلسی هم در بحار فرموده
که ابو علی زاده در مزار قبر محمد بن موسی دفن کردند که همان بقعه چهل دختران باشد اما کیفیت
آمدن جماعت مذکوره بقم بتفصیلش در جلد دویم این کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی

نور مشعشع ششم در ذکر بقعه مشهوره بسلطان محمد شریف
در محله واقع است که آن محله را باغ پنبه میخوانند و از اولاد سید
سجاد میباشد از نسل عبد الله الباهر بن امام زین العابدین و نسب شریفش این طریقست
السلطان محمد شریف بن علی بن محمد بن حمزة القمی بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن
عبد الله الباهر بن امام زین العابدین و این عبد الله الباهر با حضرت امام محمد باقر از یک
مادر بودند که فاطمه دختر امام حسن مجتبی باشد و باهر گویند او را بجهت حسنی که داشته
صورت او و کنیه سلطان محمد شریف ابو الفضل میباشد و پدرش و دو جد او در قبرستان
بابلان مدفون اند که ذکر شد و این بزرگوار صاحب اعقاب کثیره میباشد و صاحب حشمت و جاه بوده
در عمدة الطالب محمد الشریف الفاضل تعبیر نموده و باین طریق میفرماید الذی ابو احمد حمزة
بن احمد معروف است بحمزة القمی بن ابی علی و اعقاب است بعضی از انها ابو الحسن علی الرکن
نقیب بن ابی الفضل محمد الشریف الفاضل بن ابی القاسم علی نقیب قم ابن محمد بن حمزة المذکور
و ازو اعقاب است بعضی از انها نقباء ری و قم و ملوک ری میباشند و بعضی از انها عز الدین
یحیی بن ابی الفضل محمد بن السید المطهر بن علی بن محمد الشریف است که خادم شاه او را کشت
انتهی در عمدة الطالب و در کتاب بحر الانساب مذکور است که او را خادم شاه در کشت و
منتجب الدین صاحب فهرست مشهور در اواخر کتاب عز الدین را با بیانات مدح و ثنا
گفته هم چنانچه که در جلد ۲۵ بحار فهرست مشهوره مذکور است و میفرماید این فهرست را
بجهت عز الدین تالیف نمودم و تفاصیل انها در جلد دویم و سیم خواهد آمد ان شاء الله

مطهر

مطهر و عز الدین از علما بوده اند لهذا انها را در جلد سیم ذکر نمودیم الحاصل سلطان محمد شریف
بسیار امام زاده جلیل القدر میباشد یکی از علمای قم که جناب الاجل الشیخ محمد حسن که در محله
چهار مردان ساکن بوده نقل نمود که خواب دیدم که وارد شدم در بقعه سلطان محمد شریف
دیدم شخص جلیل القدری نشسته بود و یکی هم در نزد او خوابیده و قطیفه بر روی او کشیده
شخصی هم بدرب بقعه ایستاده سوال کردم از این شخص که ایستاده بود که این شخص کیست گفت
که سید سجاد است و اینکه قطیفه بروی کشیده سلطان محمد شریف است که سید سجاد جد
او میباشد انتهی **نور مشعشع هفتم در ذکر بقعه مبارکه شاهزاده حمزة بن**
موسی بن جعفر علیه السلام مخفی نماند که محل دفن حمزة بن موسی بن جعفر اختلاف است صاحب جنة
النعیم در کتاب خود مطالب مینویسد که میخواهد ثابت کند که حمزة بن موسی بن جعفر در ری
مدفون است و همانست که بقعه او متصل است به بقعه شاهزاده عبد العظیم و صاحب ینابیع الانوار در کتاب
خود مطالب ذکر میکند که میخواهد ثابت کند که در شیراز مدفون است نه در ری و در کتاب
تاریخ قم عبارتی است که دلالت میکند که در قم مدفون است پس لازم مطالب ان دو کتاب را ذکر کنیم
پس شروع بذکر مطالب جنة النعیم که میفرماید اما مدفن امام زاده حمزه در کتب انساب طریق
اختلاف دیده نشده است اسکندر بیک منشی در جلد اول تاریخ عالم آرا در ذیل نسب صفویه
انار الله برهانهم ذکر نموده که نسب این سلسله جلیله بحضرت حمزة بن موسی منتهی میشود و مدفن
آن امام زاده حمزه در قریه از قرای شیراز است و سلاطین صفویه از برای وی بقعه عالیه بنا
موقوفات زیادی از برای آن قرار داده اند و در شیراز هم جمعی اعتقاد کرده اند مقبره ایست در
حضرت امام زاده حمزه و آنچه مشهور و معروف است و جمعی از اهل طهران که با فضل اطلاع میباشند
بر این نهج معتقدند و جز این عقیده ندارند و حضرت عبد العظیم زیارت حمزة بن موسی بن جعفر
مشرف شده و فقره زیارت با نور المشرق المضیء الانور کو و یا زائر اقبر خیر رجل من ولد موسی بن
جعفر عم آن بزرگوار است و واسطه و اگر چه ندانند که عم جهالة بخواهند در کتاب تحفة
الزائر که مرحوم مجلسی طاب ثراه فرموده است قبر شریف امام زاده حمزه و قرب قبر حضرت عبد العظیم
ظاهرا همان باشد که حضرت عبد العظیم زیارت مینموده است آن مرقد منور را هم باید زیارت
کرد تا اینجا میفرماید صاحب جنة النعیم که قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین
فرموده که در ری مدفن سید حمزه موسوی و سید عبد الله ابیض و امام زاده واجب التعظیم سید عبد

العظیم

العظیم است و ظاهر این عبارت دلالت میکند که واسطه در میان نیست و جمعی گمان کرده
اند که این بزرگوار حمزة بن حمزة بن موسی است و در احوال وی نوشته اند خراسان رفته و
در کتاب انساب صحیح که موجود نزد داعی است نسل حمزة بن موسی را از دو پسر دانسته اند
حمزه و قاسم و گفته است حمزه را پسریست علی نام موسوم بهلول و در باب اصطخر خارج شیراز
مدفون است اما نسل نهاد و نسل حمزه اندک است و اولاد او اعرابی [illegible] اند و بر همین [illegible]
است صاحب عمدة الطالب در کتاب تاریخ گلشن آورده است از امام زاده حمزه غیر از علی و
قاسم عقبی نماند و این قول منافی است با آنکه پسری حمزه نام داشته باشد و با آنکه گوییم از ایشان
اعقاب و نتایج نماند علی التقدیر خاطر ندارم او را ولدی و اولاد او اعقاب حمزة بن حمزة بن موسی را
بلی در کتب رجال حمزه نام از اولاد ائمه بواسطه و فاصله نسبت یافته اند که یکی حمزة بن عبد الله
بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است در زمان حضرت هادی علیه السلام بوده و دیگری حمزة
قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبید الله بن عباس بن علی بن ابیطالب است و بعضی گفته اند حمزة
بن قاسم نسب را بعباس بن علی بن ابیطالب رسانده و شهید ثانی این طریق را صواب دیده اند و
نجاشی گفته است حمزة بن قاسم صاحب تاریخ است از جمله کتاب توحید و کتاب زیارات و
کتاب ذریه جعفر [illegible] است اصلا نیز ذکر کردیم از انتهای نسب سلسله سلاطین و سلاطین
صفویه با امام زاده حمزه که مدفون است در ری [illegible] است و [illegible] حالا تحریر شد میشود
موید و مقصود است از آنکه ما انقطاع [illegible] از فرزندان امام زاده حمزه علی و قاسم عقب
نیافته و استناد ملوک صفویه نسب را بقاسم [illegible] خود سبب برای میمنت انتساب کریمه
ایشان را از جد امجد شان شیخ صفی الدین ذکر کنیم پس بدین مقام ذکر نسب سلاطین صفویه
بعد از اتمام این مطلب ضرور باید که سلاطین صفویه [illegible] سال سلطنت کرده اند اول
ایشان مرحوم شاه اسمعیل صفوی [illegible] باشد از هجرت که [illegible]
سریر سلطنت نشست بتاریخ مذهبنا الحق در شهر محرم الحرام و آخر ایشان شاه سلطان حسین
صفوی است و شاه [illegible] از محمود افغان میر ویس [illegible] افغانان در ایران
دولت افشاریه [illegible] سال [illegible] شد بعد سلطنت نادر شاه [illegible] گردید
و [illegible] عرض میکند [illegible] شاه طهماسب صفوی در دار السلطنه قزوین [illegible]
و [illegible] میان [illegible] زیارت [illegible] امام زاده حمزه و چون طهران که [illegible]

که هر دو فرسخ در دامنه شمالی کوه شمیران شکارگاه خوش بود لهذا اوقات علیه در آن
محل اقامت می انداخت پس [illegible] حکم ایشان حصار و باروی طهران بنحوی که محل اشاره کردیم
بنا شد بعبارات خوبی بنای این شهر توان گفت که از برکات زیارات حضرت امام زاده حمزه شده
از آنکه مقصود اصلی شاه طهماسب صفوی زیارت این بزرگوار بوده و بنای این [illegible]
صفوی بر این [illegible] کرده اند و میتوان گفت با وجود علما و محدثین و اهل شیعه که در زمان ایشان
بودند حالت این مزار کثیر الانوار مشتبه نباشد یکی از علمای آن زمان قاضی نور الله شوشتری
در خبر [illegible] از نسب این سید جلیل و از احترامی که حضرت عبد العظیم از این مزار شریف [illegible]
نمانا بر صحت مزار [illegible] دلالت مینماید از آنکه جلالت قدر این امام زاده حمزه [illegible] از اعقاب یا احفاد وی
و البته کسیکه بلا بدون فاصله منتسب است با امام [illegible] و زهد و خطر از طبقات لاحقین [illegible]
تر است و این زیارت نامه که خوانده میشود از قدما علما است که [illegible] غیر ولد
موسی بن جعفر دلالت میکند مراد از ولد فرزندان بلا واسطه اند و نباید معارض حدیثی [illegible]
دلیلی جز بعض اقوال مورخین بوده باشد الی آخر [illegible] مخفی نماند که
عبارات جنة النعیم ماخذ صحیح ثبوت نیامد که این امام زاده حمزة بن موسی بن جعفر باشد لکن [illegible]
معلوم است که مرقد این امام زاده حمزه را حضرت عبد العظیم زیارت نموده و فرموده که صاحب این قبر
یکی از فرزندان حضرت موسی بن جعفر است لکن [illegible] معلوم [illegible] که او بی واسطه اولاد امام باشد
یا با واسطه باشد [illegible] معلوم [illegible] و معلوم [illegible] که حضرت عبد العظیم
او را زیارت مینموده [illegible] روایت و این طریق است که شیخ نجاشی بسند معتبر از
احمد بن خالد برقی روایت کرده که حضرت عبد العظیم از خلیفه گریخت و در ری [illegible]
شد و در سردابی در خانه مردی از شیعیان از سکنه الموالی و در آنجا عبادت میکرد [illegible]
روزها روزه میگرفت و شبها به نماز [illegible] و پنهان بیرون میآمد و زیارت میکرد قبری را
در مقابل قبر او است و در میان آنها راهی بود و میفرموده قبر مردی از فرزندان حضرت امام موسی است
در کتاب مجالس المؤمنین که فرموده در ری مشهد سید عبد العظیم حسنی است و مشهد [illegible]
[illegible] حمزة بن موسی [illegible] که استدلال باین کلام که امام زاده [illegible]
ابیض و مشهد [illegible] حمزة بن موسی [illegible] که حسنی یا حسینی یا موسوی
حمزة بن موسی باشد [illegible] مقصود [illegible]
و [illegible] امام زاده [illegible] سلسله نسب [illegible] میشود با امام حسین یا امام حسن

با حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مثل سائلت ذوی العز والاحترام بود این از منه که گویند فلان
طایفه موسوی میباشند یا حسینی یا حسنی پس اگر امام زاده که سلسله نسب او را
ذکر کنند که دیگر فرزند حسینی یا موسوی ذکرش لازم نیست زیرا که معلوم شد که این امام زاده از
فرزندان فلان امام است هم چنانکه در ذکر حضرت عبد العظیم فرموده که در مشهد سید عبد
العظیم حسنی است و حال آنکه او بچهار پشت بحضرت امام حسن مجتبی میرسد پس احتمال میرود
که در ذکر این امام زاده فرموده که سید حمزه موسوی در ری میباشد بچند فاصله با امام منتهی
شده و علاوه بر اینها صاحب جنة النعیم از کتاب منتقلة الطالبیه نقل میکند این امام زاده
را ذکر و ادرسند نبوده و در آن کتاب هیچ ذکری از آن شاه زاده حمزه که منتسب بحضرت موسی بن جعفر
بوده باشد و بری مدفون باشد ندارد و در آن کتاب منتقلة الطالبیه را می نویسد که از تالیفات
سید ابو اسمعیل ابرهیم بن عبد الله بن حسن بن علی شاعر بن ابو الحسن ... که از کتابهای
نسب معتبر است و عبارت آن کتاب در این دو بری از اولاد حضرت موسی بن جعفر از این قرار است
من ورد الری من ولد حسین بن ابی طالب ... ثم من اولاد محمد بن علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب
بالری من اولاد داود بن موسی بن ابرهیم بن جعفر الصادق و عن ابی عبد الله طباطبا النسابه
داود بن موسی من المتورخین قال ما رایت فی جزیرة الری ... لا جعفر بن موسی بن
ابرهیم بن موسی الکاظم ع بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع و عن ابی
جعفر الحسنی النسابه بالری علی بن موسی بن القاسم بن موسی بن جعفر
عقب ابو جعفر محمد اعقب موسی اعقب یدعی رجل انه احمد بن علی کذاب
و داعی بالری من ناقلة طوس و لقبه حال الطالب محمد بن داعی الناصر بن محمد بن احمد بن محمد بن
القاسم بن حمزة بن کاظم ع پس بعد از فراغ از ذکر انچه طالب مشرع کنیم بذکر مطالب بدایع الانوار
که اعتقادش این است که شاه زاده حمزه بن موسی بن جعفر در شیراز مدفون است هم چنانکه مرحوم
که در علائی حمزه بن امام موسی ... که سید ابو الحسن علی ... علی العلوی باشد هم
فرموده که حمزه بن امام موسی مکنی بابو القاسم قبر شریف در اصطخر شیراز مشهور و معروف است
و محل زیارت ... و بهشت بر حضرت امام ...
الملکات ... وفات نموده و از برای او عقب نداشته است در بلخ و یک پسر دیگر
آنجناب قاسم مکنی بابو محمد است از او در ری و طبرستان و دامغان اعقاب باقیست و باد ...

صفوی همه از اولاد او هستند و قاسم زاد و پسر بود احمد و محمد اما احمد جد شاهان
صفویه است و پسر سیم حمزه بن امام موسی علیه است که در شیراز در خارج اصطخر مدفون است چنانچه
عمدة الطالب گوید که حمزه بن امام موسی ع مکنی بابو القاسم را سه پسر است
اول علی و او بلا عقب است و در اصطخر شیراز مدفون و قبر او را زیارت کنند دوم قاسم
و سیم حمزه که از آن دو نفر اعقاب آنجناب در بلاد عجم باقی است اما حمزه بن حمزه رفت بجانب
و عقب او انده در بلخ است حمزه بن حمزه را یکپسر بود و اما قاسم بن حمزه بن امام موسی را که
معروف است به ... از او پسر عقب ماند از محمد و علی و احمد و صاحب کتاب لب الانساب
گوید که حمزه بن امام موسی ع ... ولد بود و خودش مدفون در ...
او را سه پسر بود حمزه و قاسم و علی و از هر سه اعقاب باقی است ... در بلد
اول عالم آرا در ذیل نسب سلاطین صفویه نوشته که نسب این سلسله جلیله بامام زاده حمزه بن
امام موسی منتهی میشود و امام زاده حمزه در قرب ری از قرای شیراز مدفون است و سلاطین بر او
بقعه عالیه بنا نموده اند و موقوفات زیاد قرار داده اند و بعضی گمان کرده اند که در شیراز است
و در عالم آرا نوشته که امام زاده حمزه را دو پسر بیش نبود قاسم و علی با آنکه این بند و در معنی
... لازم ... است بعمل میاورد و اینکه گویند اهل دار الخلافه طهران امام زاده حمزه بن موسی
در ری مدفون است و متصل بقبر امام زاده عبد العظیم بن عبد الله بن حسن بن زید بن
امام حسن گنبد و حرم دارد و همه زیارت میروند و ماخذ در دستی از برای او ...
و ندانم که ... اسم مبارکش چیست و ماخذ اینها کتب انساب است و ننوشته امام زاده حمزه امام
موسی ع در ری مدفون است و بعضی ارباب خبر و تاریخ از معاصرین و غیر معاصرین نیز از کثرت شهرت
جرئت رد ننموده اند بلکه دستاویز هم پیدا کرده اند و آنچه بمنزله حجت است آنکه این قبر حمزه بن امام
موسی است دو چیز است اول آنکه شیخ نجاشی بسند معتبر از احمد بن خالد برقی روایت کرده
که حضرت عبد العظیم از خلیفه گریخت و بری آمد و بجانب شیعه پنهان شد و گاهی زیارت میکرد
قبری را که در نزدیک عمارت او بود و میفرمود که این قبر یکی از اولاد های امام موسی است و ... دوم
مجلسی قدس سره گوید در تحفة الزائر این قبری که حضرت عبد العظیم زیارت میکرد
احتمال میدهد که امام زاده حمزه باشد اما شیخ نجاشی اسم نبرده و حضرت عبد العظیم اسم
نفرموده اگر با احتمال است احتمال میدهد که این قبر امام زاده اسمعیل بن امام موسی باشد هم

حمزه

پسر حمزه را نوشته اند که در کجا مدفون است و اسماعیل را معین نکرده اند و احتمال دارد و بعضی
پسر دو دیگر انکه تعیین مکان دیگر شده و قبر همشان انکه زبدة الحکما قاضی
نور الله شوشتری قدس سره در کتاب مجالس المؤمنین نوشته که در ری
مدفن سید عبد العظیم حسنی و سید عبد الله ابیض و سید حمزه موسوی و ظاهر اینست که
که این قبر امام زاده حمزه باشد و واسطه هم در بین نباشد این مخلص گوید عجب است که از امثال
این محدثین که تعمق نفرماید در هیچ مطلبی و این قول را سند گرفته اند این عبارت دلالت
دارد که این امام زاده حمزه بن امام موسی است که حضرت عبد العظیم را حسنی گفته پس با این جناب
با امام نیز واسطه در بین نباشد و حال انکه چهار پشت بین انجناب و امام حسن فاصله میباشد
و عبد الله ابیض نیز عبد الله بن محمد بن عبد الله بن حسن الافطس بن علی بن زین العابدین است
باتفاق چه غیب فی زده که این حمزه هم حمزة بن محمد بن علی بن عبید الله بن امام موسی و یا حمزه بن حمزه
بن امام موسی باشد و این عبارت مجالس المؤمنین را اگر بدقت نظر کنی همین طور است چه نوشته است
عبد العظیم حسنی و سید حمزه موسوی و از لفظ حسنی و موسوی فاصله اشکار است نه انکه فاصله
نباشد و اگر فاصله بود مینوشت ری مدفن عبد العظیم بن امام حسن و موسی [illegible]
زاده رضی الله چنانچه در افواه و السنه ملفوظ و معمول است دیگر انکه پادشاهان صفویه که نفرت با
سلطنت کردند و معاصرین با جمعی از محققین و اخباریین بودند و حمزه جد ایشان میباشد
ندانستند که در شیراز مدفون نیست که انجا موقوفات قرار دادند که حالا باید ما محتاج خود
و بیعت نسل جعلی برای خود سید اکنیم دیگر انکه ماخذ این قبور کتب انساب است و در هیچ کتابی
نیست که حمزه بن امام موسی در ری مدفون باشد پس این بزرگوار که نزدیک حرم مطهر حضرت عبد العظیم
مدفون است و مردم بزیارت او میروند نظر بفرمایش حضرت عبد العظیم یکی از اولادهای امام
موسی است که ما اسم مبارکش را نمیدانیم کدام یکیست یا نظر بقول صاحب مجالس المؤمنین حمزه
بن حمزه بن امام موسی است که تشریف [illegible] بخراسان برود در انجا وفات یافته است پس لابد
ما جو و ثواب اورا هم که زیارت کنید انجناب را و در هنگام نوشتن این
کتاب یکی از دوستان گفت که عوام این را میگیرند که چرا انکار کردید این امامزاده جلیل
القدر را در جواب گفتم من که بعید دانستم که این جناب حمزه بن امام زاده موسی باشد لکن خجالت
کشیدم امام زاده حمزه که در شیراز مدفون است و در کتب هم مسطور و [illegible]

که علما و عوام زیارتش میکنند بی جهت و بی سبب انکار شد که اگر در طهران مورد طعن
عوام میشوم در شیراز مورد طعن خواص و عوام میشوم و عند الله روسیاه انکه اهل
حدیث و علم است و اندک ذائقه ادراک دارد ابتدا طالب بکتب انساب کند که در کتاب انساب دیده
که حمزه بن امام موسی در ری است دلیل دیگر معتبر تر بود از کتب مذکوره قبول دارم اگر
اعتبار ندارد دیگر مختار عوام است هر چه میخواهد بگوید این امام زاده پسر امام موسی است که نامش
حمزه پسر امام مختار چنانچه در [illegible] که قریه ایست در شمال دار الخلافه طهران بفاصله دو
فرسخی بقعه ایست گویند امام زاده صالح پسر حضرت امام موسی است و جناب مستطاب اجل
اکرم میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه ایران بقعه را تعمیر و قدری از ضریح
او را نقره کرده و هر الحال خود این بناء بزیارت مشرف میشود و لکن صالح نام در میان پسران
حضرت امام موسی نباشد یا این بزرگوار یکی از اولاد آن حضرت است و ملقب بصالح بوده و بلقب
معروف و مشهور شده یا از نوادههای آنحضرت است و از اعقاب آن بزرگوار و الله اعلم بحقایق
و محتمل در کتب انساب اشتباه شده و مدفن حمزه در ری باشد و صالح هم پسر آنحضرت باشد
نوشته اند اینها را از کتاب بدایع الانوار بدایع نگار میرزا مهدی خان حسینی مؤلف
گوید محمد علی بن حسین [illegible] در کتاب تاریخ قم عباس [illegible] است که دلالت میکند بر انکه
شاه زاده حمزة بن امام موسی در قم مدفون است و همین بقعه که نزدیک میدان کهنه قم
واقع است زیرا که بنای آن بقعه مرقد منور او میباشد و ان عبارات اینست که صاحب تاریخ قم میفرماید که
یحیی صوفی در قم اقامت کرد تا بمیدان زکریا بن ادم نزدیک مشهد حمزه بن موسی بن جعفر وطن و مقام
گرفت و ساکن بود و شهر بانویه دختر امین الدوله بن ابو القاسم بن مرزبان بن مقاتل را بنکاح
شرعی خود در آورد و از او ابو جعفر فخر العراق و [illegible] در وجود آمدند و از ایشان فرزندان
بوجود امدند معروف بصوفیه الحاصل مؤلف گوید مراد از عبارت موسی پسر جعفر کتاب
مشاهیم چنانکه در باب خود در مقام خود ذکر خواهد شد ان شاء الله پس از عبارت تاریخ قم
چنین معلوم میشود که حمزة بن امام موسی همین شاه زاده حمزه است که در قم میباشد و اگر غیر
از او می بود عباس غیر از این عبارات ذکر میکرد [illegible]
می فرمودند [illegible]

در مقام خود کرد دلالت ندارد بر آنکه این امامزاده که در قم مشهور است بعلی بن جعفر عریضی که واسطه در بین هست نه آنکه او همان علی بن جعفر بی واسطه باشد و انتهای نسبت زاد در مقام تعیین مدفن یکی از امامزادهای که نسبش منتهی میشود بسید سجاد فرموده که او را در مقبره که در دروب نزدیک علی بن الحسن العریضی است دفن نمودند و نظیر این عبارت در کتاب دبستان است آنچه قبلیه نمودن او بحمزه بن امام موسی مستفاد از این عبارت همان حمزه است که بی واسطه فرزند موسی بن جعفر است نه آن حمزه که بواسطه باشد هم چنانکه صاحب مطایع الانوار مسلم داشته این ارده مقام از عبارات مستفاد میشود یکی در مقام رد بر اشخاصیکه از عبارات مجالس المؤمنین که فرموده بود در ری مدفن سید حمزه موسی است که آن اشخاص فهمیده بودند از این عبارات عدم واسطه در مقام رد بر ایشان فرموده که از این عبارات واسطه مستفاد میشود نه عدم واسطه و وارد واسطه و فاصله در بین نبود می نوشت مدفن در ری مدفن حمزه بن امام موسی میباشد و مقام دیگر شرح انجا است که فرموده اگر کتاب انسابی دارد که حمزه بن امام موسی در ری میباشد یعنی با این عبارات مذکوره باشد ما قبول میکنیم پس بعد از قبول و مسلم داشتن صاحب بدایع الانوار مستفاد شدن بی واسطه را از این عبارات لازم کلام آنست که نوشته باشد و در کتاب که شاهزاده حمزه بن امام موسی منتسب داشتن کتاب تاریخ قم این عبارات را پس تمسک جستن باین مطلب که پادشاهان صفویه تقریباً سیصد سال سلطنت کردند و معاصر با جمعی از محققین اخبار بین و محدثین بوده اند و حمزه خبا نها است و از برای این شاهزاده حمزه که در شیراز است موقوفات قرار داده اند پس شاهزاده حمزه بی واسطه در اینجا مدفون است این تمسک موجه نیست زیرا که سلاطین صفویه بسیار بقعه ها و موقوفات از برای امامزاده ها قرار داده اند پس این مطلب کشف نمیکند که جد ایشان در شیراز باشد بلکه ماخذ کتب تواریخ و انساب است بنا بر قول خودش و کتاب تاریخ قم از کتب معتبره میباشد نزد علماء سابقین و لاحقین پس بنا بر فرمایش خودش باید معتقد شود همین باشد که در قم است نه در شیراز پس نوشتن او در کتاب از دو حال خارج نیست یا سببش آنست که عبارات کند تاریخ قم بنظر شریف ایشان نرسیده از بابت آنکه آن کتاب بسیار عزیز الوجود است یا آنکه بنظر شریف ایشان رسیده معتبر ندانسته اند اما اگر ما حسش اعلم اعتبار این کتاب باشد نمیتوان انکار اعتبار او را نمود زیرا که هر طبقه از علما و محدثین و فضلا که آمدند تا غایت نهایت این کتاب را ستوده اند هر کدام بسیاق خود انکار را

توصیف نموده اند هم چنانکه علامه مجلسی میفرماید که تاریخ بلده قم کتابیست معتبر بسیار از علمای رجال نقل کرده اند که ذکر شد با مستقلولت هم چنین شاگرد علامه مجلسی صاحب ریاض العلما میفرماید که شیخ جلیل حسن بن محمد بن حسن قمی از بزرگان علما و اصحاب است و معاصر صدوق است و تصانیف کتاب قم بسیار حسنی است که بنام صدوق تصنیف نموده که شیخ صدوق عالم کرده از آن استفاده و علامه مجلسی بنام مجمع ساخته بوده که کتاب معتبریست و هم چنین میر منشی او را ستوده هم چنین معاصر مرحوم شیخ که میفرماید که کتاب حسنی است در تاریخ نیک قم هم چنین حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی فرموده که کتاب تاریخ قم از کتب معتمده است و این حقیر محمد علی بن حسین مولف این کتاب نقل این کتاب بتفاصیل آنچه ذکر از کتب علماء اعلام از تعریف او و کتابش بتمام نوشتم و هم چنین در جلد سیم تاریخ ارشاد بین دو تن در ترجمه حسن بن محمد بن حسن قمی شرح حالات او را در مقام مقام تفصیل نیست بهمین قدر مذکور اکتفا میکنیم چگونه معتبر نباشد و حال آنکه در تاریخ قم بوده احوال الاقسام و احوال قم و احوال امامزاده ها که در قم بوده اند با اطلاع و بصیر بوده و عصر او قریب بعصر امامزادها بوده که در قم مدفون شده و معاصر با بعضی از آنها بوده و علاوه بر اینها این کتاب را از برای صاحب الجلیل کافی الکفاة ابو القاسم اسمعیل بن عباد بن عباس بن احمد بن ادریس الطالقانی تالیف نموده و صاحب بن عباد که از علما بوده و کتب بسیار در تالیف نموده هم چنانکه در مجالس المؤمنین مذکور است که در یک سفر همراه سیصد شتر بار کتاب همراه داشته پس چنانکه تاریخ قم از برای چنین شخص معظمی تاریخ قم را تالیف نموده هم چنانکه خود در اول کتابش همین مطلب را ذکر فرموده هم چنانکه تفصیلش گذشت در اول این کتاب پس اینمطالب کتاب تاریخ قم غنیمت دانست

درو باهره در ذکر سلاطین صفویه بطریق اجمال در روضات الجنات السادات مذکور است که اعلیحضرت شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان ابن شاه عباس بن خلد آشیان شاه صفی بن شاه زاده صفی میرزا ابن نواب گیتی ستان شاه عباس بن نواب فردوس مکان شاه سلطان محمد بن جنت بارگاه شاه طهماسب بن نواب علیین آشیان شاه اسمعیل انار الله برهانه ابن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان شیخ ابراهیم بن سلطان خواجه علی که مشهور است بسیاه پوش بن سلطان شیخ صدر الدین بن موسی بن قطب الافاق سلطان شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین اسحق الاردبیلی بن سید امین الدین جبرئیل بن سید محمد صالح بن سید قطب الدین صالح الدین رشید بن سید شمس الدین محمد الحافظ بن سید عوض شاه الخواص بن سید فیروز شاه زرین کلاه بن سید نور الدین محمد بن سید شرف شاه بن سید تاج الدین حسن بن سید صدر الدین محمد بن سید محمد الناقب اسمعیل بن سید ناصر الدین بن سید شاه فخر الدین احمد بن سید محمد الاعرابی بن سید ابو محمد القاسم ابن ابو القاسم حمزة بن امام الهمام موسی بن جعفر ..... در چه قدر ذکر از اولاد حضرت این قدر میکنیم لکن مادر کوچک اکتفا میکنیم بیک از مصادر مشایخ نقل کرده که شیخ ... که در قرآن ... ضعیف گفته بود ... میگوید

ضعیف و بی‌قدر ده شده ملتجی شد بشاهزاده حمزه که باید کشف این مطلب شود و معلوم شود
که من دزدی نکرده‌ام اخر الامر که بیرون کرده بود تا انکه صاحب وقرانی امد و دو مرغ
را پس او در جهت سؤال کردند گفت وقتی که بخانه خود رفتم دیدم مرغان چند که در
خانه داشتم ریخته اند بر سر این مرغ و او را این قدر منقار زده که نزدیک بهلاکت
بود من ترسیدم که مبادا هلاک شود سر او را بریدم و وقتی که میان شکمش را باز نمودم دیدم
که دو عدد قران کهنه در میان شکم او بود انتهی **نور مشعشع هشتم**

در ذکر بقعه که متصل است ببقعه شاهزاده حمزه و مدفون
در ان بقعه میگویند شاهزاده احمد است و از اولادهای موسی بن جعفر ع

در کتاب تاریخ قم در ضمن اولادهای موسی بن جعفر ع احمد نامی ذکر میکند و می
فرماید که در قم وفات نموده و محل دفن او را معین نمیکند ظاهرا مدفون در این بقعه
همان احمد باشد پس بنابراین نسب شریف او باین طریق است احمد بن ابرهیم بن موسی بن
ابرهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام و تفصیلش در جلد دویم خواهد امد انشاء الله

نور مشعشع نهم در ذکر بقعه که مشهور است بسید سبز
بخش ظاهرا مدفون در ان بقعه از اولادهای حضرت صادق ع

باشد از نسل فرزندش محمد و نسب شریفش باین طریق است محمد بن عبد الله بن حسین
بن علی بن محمد بن امام جعفر صادق ع در کتاب تاریخ مذکور است که این محمد بن عبد الله
از قم رفت طرف بغداد و او را انجا کشتند و تابوت او را بقم اوردند و در نزدیک
مسجد رضائیه دفن کردند انتهی مؤلف گوید ظاهرا او همین مدفون در ان بقعه
مذکوره باشد نیز اگر در تحقیق هیچیک از امامزاده‌هائی که در قصبه قم مدفونند
ندارد که او را شهید کرده باشند مگر همین محمد بن عبد الله باشد و در دفتر رفته
مشهور شده باشد بسید سبز بخش والله العالم بحقایق الامور **نور مشع**

شع دهم در ذکر بقعه که در خاک فرج واقع است و ظاهرا
نسب شریفش از این قرار است شاهزاده احمد بن محمد بن علی بن عمر بن حسن بن علی بن
امام زین العابدین ع و در تاریخ قم مذکور است که این احمد مذکور در سنه ۳۷۰
در قم وفات کرد پس بنابراین به پنج پشت بامام میرسد از نسل علی بن امام زین العا

اما بقعه مشهوره بشاهزاده ابرهیم و شاهزاده محمد [illegible] شد اما نسب شاهزاده محمد باین طریق
است محمد بن حسین بن احمد بن اسحق بن ابرهیم بن موسی بن ابرهیم بن موسی بن جعفر است اما امامزاده
ابرهیم نسب شریف او باین طریق است ابرهیم بن محمد بن حسن بن موسی بن جعفر است لکن در کتاب
ترجمه تاریخ قم چنین اسمی از اولادهای موسی بن جعفر که بقم امده مضبوط نیست نیز که از اولادها
که صاحب تاریخ قم ذکر میکند که امدند بقم و ایشان دو نفر بودند یکی از انها اسحق بن ابرهیم بن موسی بن
ابرهیم بن موسی بن جعفر است و دیگری محمد بن حسن بن ابرهیم بن موسی بن ابرهیم بن موسی بن جعفر
بوده است و نوشته است که این محمد بن حسن از کوفه بطلب عموش اسحق بن ابرهیم امد و ابو جعفر
شد و بنزد کوار در قم و اینها زاد و ولد نمودند و بعضی از اولادهای انها را اسم برده و انها را که
اسم برده جعفر نامی ذکر نکرده احتمال دارد که این امامزاده که داخل نباشد لکن مظنون انست
که از اولادهای حضرت امام جعفر صادق باشد نیز اگر صاحب تاریخ قم ذکر میکند که حسین
بن علی بن محمد بن امام جعفر صادق بقم امده و وطن نموده و دختر [illegible] شاهین اشعری [illegible]
نمود و از او دو فرزندان [illegible] ذکر میکند از این قرار است محمد و علی و عبد الله و محسن و طاهر و
جعفر و بعد ذکر میکند که طاهر و جعفر بی‌ولد وفات نمودند پس چنین احتمال دارد که این
امامزاده واجب التعظیم همین جعفر باشد که مذکور شد پس بنابراین مطلب که بسه واسطه
بامام جعفر صادق ع میرسد و نسب شریف او از این قرار است جعفر بن حسین بن علی بن محمد بن
امام جعفر صادق ع می باشد **اما بقعه مشهوره بشاهزاده اسماعیل که**
بمقدار ربع فرسخ [illegible] است تا شهر قم و گویند که از اولاد حضرت امام جعفر صادق ع ظاهرا نسب
شریف او از این قرار باشد اسماعیل بن احمد بن الحسین بن جعفر بن احمد [illegible] بن حسن بن [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق ع [illegible] معلوم میشود که [illegible]
از عمدة الطالب که از برای این شاهزاده اسماعیل اعقاب [illegible] است یکی از فرزندان او [illegible]
حسین الفقیه بقم ابن اسماعیل المذکور و دیگری [illegible] حسین بن احمد بن علی [illegible] در قم [illegible]
انتهی مؤلف گوید که معلوم نیست که این شاهزاده حسین بن احمد [illegible] در قم مدفون است [illegible]
امامزاده‌هائی که در قم مدفون اند و موقر انها معلوم نیست مثل حمزة الاصغر عبد الله بن اسماعیل
بن محمد بن عبد الله الباهر امام زین العابدین که در عمدة الطالب ذکر کرده که از [illegible] در قم [illegible] و در تاریخ قم مذکور [illegible]
شاهزاده حمزه در قم وفات نمود اما بقعه که در او ناصر الدین است نسب شریف او [illegible] قول عمدة الطالب
میفرماید ناصر الدین [illegible] میفرماید ناصر الدین محمد بن احمد ابی القاسم حمزة بن [illegible]

نور مشعشع یازدهم در ذکر بقعه ایست که مشهور است بصفورا و نزدیک
بقعه ایست که در نور سابق واقع است و مشهور است که صفورا دختر حضرت شعیب مدفون است
و ظاهر آنستکه غلط مشهور است این مطلب و ظاهراً مدفون در این بقعه یکی از
اولادهای عمر بن علی بن ابیطالب باشد و بسیار جلیل القدر میباشد زیرا که در
تاریخ قم مذکور است که یکی از ساداتی که بقم آمدند سادات عمر بن [illegible] میباشد که فرزندان
میباشد و اسم او را ذکر نمیکند همین قدر دارد که یکی از فرزندان عمر بن علی بن ابی
طالب وارد قم شد و در کمیدان فرود آمد و مردی پرهیزکار بوده و بکمیدان وفات
یافته انتهی موافق فرموده صاحب شجره قدیمه از کتاب انساب در ضمن ذکر اولاد
عمر بن علی بن ابیطالب میفرماید که جعفر ابو الطیب بن محمد الابله بن جعفر الابله بقم
پس شاید آنکه صاحب تاریخ فرموده همین جعفر نام باشد والله اعلم بحقایق الامور

نور مشعشع دوازدهم در ذکر بقعه که در برون شاه موا
قع است که مشهور است که از اولادهای علی بن ابیطالب است و ظاهراً از اولا
دهای محمد حنفیه باشد و نسب شریف او بنا بر نظر تحقیق ابو محمد احمد بن عبید الله بن
جعفر بن عبید الله بن محمد بن علی بن ابیطالب و در تاریخ قم مذکور است ابو محمد
احمد در قم ساکن بود و وفات نمود و از او کسی باز نماند و او را بمقبره مالک
آباد در نزدیک آن قبر [illegible] دکان نماز بر او خواندند و دفن کردند انتهی پس معلوم می
شود که در قدیم اسم آن زمین مالک آباد بوده و حال تغییر یافته و اینجا در تاریخ
قم هم یکی از رباع قم را مالک آباد اسم برده

نور مشعشع سیزدهم در ذکر بقعه که در مقابل درب مسجد امام حسن عسکری بازار واقع است

مخفی نماند که مردم گویند این بقعه احمد بن اسحق اشعری قمی است وکیل حضرت امام
حسن عسکری بوده لکن در کتاب مذکور است که در حلوان در ذیل ذهاب بواقع است
وفات نمود در همانجا بقعه دارد پس احمد بن اسحق اشعری در قم مدفون نیست
و ظاهر در این بقعه یکی از احفاد حضرت امام حسن مجتبی است چنانکه مدفون است
بشق قم و عمده دو واقعه سوء ایشان پس در قم بقعه باین نشانی معلوم نیست
زیرا که شق بعضی بطرف و کنار قم واقع و اینجم در انجا مدرسه بوده و الحال مخروبه

مخروبه میباشد شاید بنا تازگی معلوم شود که در اینجا مدرسه بوده و در پشت بازار واقع است
و نسب شریف این امام زاده بنا بر آنچه در عمدة الطالب است و اینطور است ناصر الدین
علی بن مهدی بن محمد بن حسین بن زید بن محمد بن احمد بن جعفر بن عبد الرحمن بن محمد البطحانی بن
قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن المجتبی پس به نسب دوازده پشت با امام میرسد و وفات
صاحب کتاب که این مطلب را فرموده در سنه ۸۲۸ بوده و وجه شهرت بقعه احمد بن اسحق
شاید این مطلب چونکه او وکیل حضرت بوده در این ناحیه و اطراف او و مسجد را بامر حضرت بنا
نموده و بقعه هم از برای خود پیش بنا کرده باشد که او را در آن بقعه دفن کنند لهذا مشهور شده
باشد ببقعه احمد بن اسحق این تعیین مدفون در این بقعه احتمال است العلم عند الله

فصل دوم در ذکر بعضی از قبور روات علما که در قم مزار
و واقعند مخفی نماند که جلد سیم این کتاب را مخصوص نمودیم بذکر روات قم لکن در
این مقام ذکر کنیم بعضی از قبور معروفین از ایشان را علامه مجلسی میفرماید و مقابر قم
مملو است از افاضل و محدثین و تعظیم ایشان از تعظیم دین است و اکرام ایشان اکرام ائمه
است انتهی امام فرموده هر که نتواند بزیارت قبر ما اهل بیت بیاید زیارت کند قبر صالحین از شیعیان
ما را نقل نمودند که عالم الجلیل جناب مرحوم حاج ملا محمد ابراهیم کلباسی وقتیکه وارد قم
در مزار قم پا برهنه راه میرفتند و میفرمودند که مملو است این مزار از روات علما یکی از
آنها ذکریا بن آدم است که از اصحاب صادق و حضرت امام رضا و حضرت جواد بوده و در سال
همجاوره حضرت امام رضا از مدینه تا مکه و دیگر آنکه عرض کرد خدمت حضرت رضا که میخواهم
از میان اهل خود بیرون روم بجهت آنکه سفهاء در میان ایشان زیاد شده حضرت فرمودند باید بیرون روی
در میان ایشان همچنانکه خداوند عالم بلا را از بغداد بواسطه قبر پدرم موسی بن جعفر رفع
میکند رفع میکند بلا را از قم بواسطه وجود تو و بسیار جلیل القدر است در رجال شیخ
تفصیلاً ذکر حالاتش خواهد شد انشاء الله و قبر او در میان قبرستانی بزرگ قبرستان بابلان میباشد
در میان بقعه و گنبد کاشی از برای آن بقعه میباشد من جمله قبور مذکوره ابن ادریس
میباشد که کنیه او ابو جریر میباشد و قبر شریف در شیخان بزرگ میباشد در
رجال ابو علی نوشته حسن بن ادریس عبد الله بن سعد الاشعری القمی ابو جریر کنیه او و در
میکند از حضرت جعفر صادق و از موسی بن جعفر و از حضرت امام رضا که خدمت امام

مشرف شده و از برای او کتابیست روایت در ذکر ابن آدم که خبر نمود وارد شدم بحضرت رضا
از اول شب در حدثان موت ابی جریر پس سؤال کرد مرا از ابی جریر و ترحم نمود بر او و همین طور
بود تا بطلوع صبح که حضرت خبر میداد مرا و خبر میدادم او را تا آنکه صبح طالع شد آن
وقت ایستاد بنماز پس معلوم میشود که خیلی جلالت شأن دارد و قبر دیگر قبر زکریا بن آدم
بن اسحق بن عبد الله بن سعد الاشعری القمی و در رجال ابو علی در رجال از برای او کتابی میباشد
و قبرش در شیخان بزرگ قم و مثل بقعه بنا کرده و پوشش از چوب بر روی قبر او میباشد و قبر
دیگر قبر علی بن ابراهیم صاحب تفسیر و از برای او کتابهای دیگر هم میباشد
چنین نقل میکنند که قبری که در میان این شیخان است قبر علی بن ابراهیم است و دیگر قبر
ملا محمد طاهر قمی است و بقعه زکریا بن آدم مدفون است و اول کسیست که ابتداء به
علامه مجلسی داده صورت اجازه در جلد سیم بیاید و دیگر قبر قطب راوندیست
و اسم او سعید بن هبة الله الراوندی میباشد و قبر او در کنار صحن جدید واقع شده
و در رجال ابو علی هو الشیخ الامام قطب الدین ابو الحسین سعید بن هبة الله بن الحسن
الراوندی فقیه عین صالح ثقة از برای او تصانیفی میباشد که در فهرست مذکور میشود و بسیار
جلیل القدر میباشد چنانچه نقل میکنند یکی از حکام که در قم حکومت داشت در خواب
دیده بود که صحرای محشر برپا شده و زنجیر از آتش بگردنش کرده اند که بجهنم ببرند و از انجمله
جهنم میبرند که سید معتبری دیده بود که قطب راوندی آمد و شفاعت کرد و زنجیر از گردن
او بر داشته بود و این حقیر یاد دارم که پیش از بنای این صحن جدید همانجا یک معجر چوبی در روی
قبر او ساخت و بعد از اینکه بنای این صحن ذکر شد قبر او را از سنگ ساختند و بلند نمودند
و آن بقعه و که از چوب بود بردند بر سر قبر آدم بن اسحق [illegible] که در شیخان بزرگ میباشد
و الحال همان معجر در آنجا موجود است و دیگر قبر علی بن بابویه قمی میباشد
در قبرستان بزرگ قم و صاحب گنبد و بارگاه و بقعه میباشد و بسیار جلیل القدر است
علمای رجال نوشته اند که ابو الحسن که علی بن بابویه باشد شیخ القمیین و فقیههم و ثقتهم فی
عصره و قبر آن بزرگوار محل زیارتگاه مؤمنین میباشد و در رجال و غیره نوشته
اند که علی بن بابویه قمی آمد بعراق بصحبت ابو القاسم حسین بن روح که نائب ثالث
و نواب اربعه بود و از بعضی مسائل دینیه سؤال کرد و بعد از مفارقت کاغذی نوشت

بعد از مفارقت کتابتی نوشته بعلی بن جعفر اسود داد و در آن کتابت التماس دعای
فرزند نموده بود بنظر حضرت صاحب عجل الله فرجه برساند و او هم رسانید جواب از ناحیه
حضرت بعد جواب آمد که خداوند عالم دو فرزند صالح و خوب مرحمت خواهد کرد پس از
دعای حضرت دو پسر مرحمت شد یکی صدوق که کنیه او ابا جعفر و اسمش محمد و یکی حسین که
کنیه او ابو عبد الله میباشد و همیشه صدوق و برادرش حسین فخر میکردند که ما بدعای حضرت
متولد شدیم [illegible] لهما هذا الفخر و از توقیع حضرت امام حسن عسکری معلوم میشود که
او در همان امام دعا کرده که خداوند عالم دو پسر صالح باو مرحمت نماید شاید هر دو امام
دعا کرده باشند و آن توقیع با بعضی روایت دیگر در جلد سیم بیاید و دیگر محمد بن قولویه
باشد و قبرش در شیخان کوچک است در قبرستان بزرگ قم که ما بین آن بوده باشد و در قبرستان
علی بن جعفر [illegible] میباشد یکی از آنها کمال الدین و جمال الدین و دیگر ابو المعالی باب ۲
در ذکر آبه میباشد مخفی نماند که در وقتی که تمام اطراف بلاد عجم
سنی بودند اهل قم و آبه شیعیان خالص الطایفه اطهار بودند و جهت
[illegible] از شرافت اهل قم و آبه داشت که گذشت در باب نهم و
طایفه عرب هم که آمدند صاحب تاریخ فرموده که وارد قم و آبه شدند و فضیلتها دیگر
دارند و امام زاده ها که میآمدند باین اطراف در قم و آبه میآمدند پس مناسب بود که بابی
از برای ذکر آبه ذکر کنیم و این باب مشتمل بر دو فصل میباشد فصل اول
در بیان ابتدای عمارات و هم چنانکه در تاریخ قم باین طریق
مذکور است که آبه دریائی بوده یکی از پادشاهان اتفاقا بر آن گذشت و
جوانب ناحیه بنا کرده خوش افتاد بفرمود تا آن آب را بگشادند و کوشکی باین موضع بنا
کردند و بنا [illegible] کوشک بر آمد و آثار [illegible] گفتند این نشانها و علامتها
و آثارها چیست یکی از حاضران گفت بزبان ایشان [illegible] بوده پس آن موضع را [illegible] نام نهاد
تا باین وقت یاد داشت و ترجمه از بعض رواة عجم روایت کنند که اول موضعی که از مواضع
[illegible] ساوه و حوالی آن بنا نهادند آبه بوده و [illegible] این را بنا کرده
و بسبب بنا آن بود که کیخسرو بدان جا رسید و آن دریاچه بوده و [illegible] پاکیزه و
بوده و بدان آب فرو آمد و بزبان عجم میگفت که ما بر آب [illegible] یعنی این آب [illegible]

تسا ایزد و بنا هم و عمارتهم بس ابر را بقول کیخسرو که گفت اب را ابر نام کردند و گویند که بیب
بنجو دربرار کیخسرو دستوری خواست و گویند که چون بیب بنجو دند در صحبت کیخسرو
از ملک ترک باز گردید در صحرای وسیع و بلند از صحرای مواضع قم فرود آمد دیدان صحرا
هیچ بنائی و عمارتی نبود پس بیب ابر را بنا کرد **میلادجرد** بعضی گویند ابتدای عمارت
رستاق ساوه در ایام کیخسرو بود دمان چنان بود که چون کیخسرو به همدان فرود آمد و همدان
را از بستان ایران شهر نام نهاده بود یعنی خزینه سلاح ها و اموال و این همدان را اعمال
معین از الکردام ستانده بود و هیچ دیگر بان کاری نبود و معمار از الکردام رستم بن کردم
وان را شهر بود بزار بود که راوی گوید که در ان روزگار بجبال بغیر از همدان و ری و
اصفهان شهر دیگر نبود پس کیخسرو از همدان برخواست و بجانب افراسیاب رفت در طلب
خون پدرش سیاوش و چون بزرقان رسید بزبان عجم اسفند نام نهادند نظر کرد با
ساوه و قم و دران حال هر دو دریائی بودند پس کیخسرو پهلوی مثل زد و گفت بختره
بفرغند را خوافرود مردام بهمن ری و س اف او س اجر ع اعر بیر وح اوم اج ادکند
شهرا توران خدیش بدیمان بوم افش بوشام کیسیندش کشتخر کرام چون بیب بجو در راز
کیخسرو این پهلوی بشنید بیب نزدیک او فرود آمده بود پسر خود بیژن را گفت ای پسر
من سخن و گفتار ملک بشنیدی انجا مانده باش و این آب بکشای راوی گوید که دران دوره
هیچ مردی عظیم معمار تر و استاد تر از بیژن نبود پس بیژن از پدر و ملک بازپس افتاد
و بر انجا بماند و دو حیله ذایر کرد بر بیژن نشست و دران دریا رفت و تا میان آب رفت و گرد
بر گردان همی یا مدو و شنا می کرد تا ان گاه همانی بر کشودن بلا دانست و پیدا کرد پس بنا و قوت
بلدان بنا داشت بکشودن اب امر کرد و ثقات و اهل اعتماد از وکلاء و نواب و معماران بر سر ایشان
باز داشت تا ان آب ازین جانب ناحیه جوی بگشادند و روان کردند بعد از ان بیژن در عقب پدر
و ملک بیامد و بر ایشان رسید ازان قصه ملک اخبر نکرد و اگاه نداد تا ان گاه که کیخسرو
بر افراسیاب ظفر یافت و او را بکشت و شهر او که معروف و مشهور است بزبان عجم بر هشت گنک
خراب کرد و رستم بن دستان را با جمعی نافر دیگر انجا بگذاشت و خود چون رسید بموضع که
لتو بر گویند از ناحیه خوی براند و بین ساوه و ابر مشرف و مطلع شد پس از لشکران تا چه
از اب خشک بود کیخسرو بیب بنجو در را گفت من چیزی عجیب و از این ندیدم من این

موضع

موضع را ز اب بگذاشتم و اکنون خشک شده بسبب عرض کرد ملک کیخسرو را یاد داری که
چون تو بقریه اسفند رسیدی مثل زدی که چون حقسبحانه و تعالی ترا ظفر دهد بر افراسیاب
مظفر و منصور باز گردی این اب را بکشائی و این موضع را عمارت کنی چون این پهلوی از
تو بشنیدم بنده تو بیژن را وصیت کردم بگشودن این آب حقسبحانه و تعالی بدولت تو او را
توفیق داد و راه نمود بگشودن این آب چون ملک سخن بیب شنید شاد شد و فرح افزود
و بیژن را بدعای خیر یاد کرد و ثنا گفت در حق او این پهلوی گفت هره دی بها گش تو بود
زاد افزایک کشی ان نا خیجر به بیم و به خلعت فاخره و به اسب با زین و لکام طلا مکلل به
جواهر و لالی و بیک شمشیر زرین کمر به بیژن داد و فلان تو الی خراسان با چند مواضع باقطاع
باو داد بعد از ان کیخسرو امرا و ابجهنده را بزبان عجم گفت هر کس شایر بکرید هر کدام ده
بکرید و عمارت کنید پس هر یک نا حیه را فرا گرفتند و بران بنا نهادند و بیب بنجو در
از میان ایشان بیرون امد تا بچشمه کران را ایرافی گویند یعنی بسیار اب و بدان چشمه ابر
بنا نهاد و بر واسطه ان چشمه را ابر نام نهاد و بدانجا دو کوشک بنا نهادند و سر
اب بیرون اورند و نزدیکی او واز بر دو دیکر مرو و جرد و سیم زاوری و غله و اسفندق
نام و جوهی که او را مادی میگویند از رود خانه که معروف است بو فرمان بدان روانه کرد و
گویند که ان موضع که بدان کوشک اسفل بنا نهاده اند از ابر مسکن خواص لشکر و خاصه ایشان
اسباب بوده که مهیا و ساخته کردانیده بودند و اماده کرده از برای دشمن چون خروج کنند
ایشان را بان اگاه بر ایشان شبیخون زنند و **تیرجی** در کتاب بنیان اورده که میگوید فرعون
از ابر بوده او هر کس از اهل ابر سنح روی واندک بود بدان الله که از نسل فرعونست و **هم
چنین برقی گوید** که سرای فضلویه منطبب را نسرای فرعون بود و است سی
او مسکن فرعون از دروازه و زواه بوده تا دروازه بنان بن موسی بن قودین **راوی گوید
که ملک کیخسرو** چون بکوه اندلس و ماسین رسید دسر قردین بنا نهادان را قردین از راه
ان نام نهادند که ملک کیخسرو عمارت و بنا یان خود را گفت بکردید بدیع قرابر ایوان و دکا
و شرف بر اساس و بنیان ان از سنگ و گچ و اجر طاق ابر بستند و اجرها را از جوات بعضی را
بعضی کرده الله هم چون دندان ها و این عمارت بر دیگر بن عمارتها و بناهای عجم بوده است ما بین
ناحیت ری و ایوان مدائن و اساس ان از روی اب بد معترض میبن سنگ و چاد و ابراورده

واب

واین ایوان بران بنا نهاده‌اند و بر راست و چپ و پیش و گرد بر گرد آن خانه‌ها و حجره‌ها از آجر
و گچ بنا کرده‌اند و اکثر آن مندرس و ناپدید شده‌اند و آثار و علامات آن ایوان
باقی اند و گویند که این ایوان مداین بروزگاری قدیم‌تر و کهنه‌تر است **فصل دوم**
در بیان بعضی از فضائل اهل آبه و شرافت ایشان و ذکر بعضی
از مطالب متعلق باو همچنانکه در مجالس المؤمنین مذکور
آبه بباء موحده صاحب معجم گفته که ابو سعید از حافظ ابوبکر بن موسی بن مردویه نقل
نموده که آبه قریه‌ایست از اعمال اصفهان و دیگری گفته قریه‌ایست از ساوه و جریر بن عبد
الحمید ساکن شهر ری از آنجا بود و من میگویم آبه در مقابل ساوه مذکور میشود و عامه
آن را آوه بواو میگویند و اهالی آنجا شیعه اند و اهل ساوه سنی اند و همیشه بر سر مذهب
میان ایشان جنگ واقع میشود و در بیان تشیع اهل آبه یکی از شعرای اهل سنت این
قطعه را نقل نموده و قائله اشتغل اهل آبه و هم اعلام نظروا الکتابه فقلت لیک
عنی ان مثلی یعادی کل من عادی الصحابه انتهی و مجد صاحب معجم در ترجمه آبه گفته و در
ترجمه ساوه گفته که شهریست میان ری و همدان و قریه‌ایست که آن را آوه گویند و اهالی آنجا شیعه
امامیه اند و میان هر دو بقدر دو فرسخ راه است و همیشه در میان تعصب و نزاع واقع
است و هر دو معمور بوده اند تا در سال ششصد و هفده که لشکر تتار بایشان رسید و
شنیدم که هر دو شهر را قتل عام کردند و شیخ اجل عبد الجلیل رازی گفته که شهر آبه اگرچه
شهریست بصورت کوچک اما الحمد لله و المنه بقعه بزرگوار است از شعار مسلمانی و
شریعت مصطفوی و منتشر نشود در جامع معمور صغیر و کبیر همیشه و اسم جمعه و
جماعات آنجا معمور و نماز به ترتیب عیدین و غدیر و عاشورا و برات و ختمات قرآن
میکنند و [illegible] عز الملکی و [illegible] همیشه [illegible] دانشمندان چون سید عبد الله و
سید ابو الفتح الحسینی و دیگر علما و فضلا مرتبین و [illegible] مشهد امام زاده عبد الله
موسی و فضل و سلیمان اولاد موسی کاظم ع در آنجا مشاهد منوره است و همگی مشهور بعلم
و فقها و روایت کرده اند معتمدان از سید اولین و آخرین ع
لما اسری بی الی السماء مررت بارض بیضاء کافوریة شممت منها رائحة طیبة فقلت
یا جبرئیل ما هذه البقعة قال یقال لها آبه عرضت علیها رسالتک و ولایة ذریتک

[illegible]

فضلت فان الله تعالی یخلق منها رجالا یتولونک و یتولون ذریتک فبارک الله فیها و علی اهلها
یعنی آنست که پیغمبر فرموده در شب معراج نظر من بقطعه افتاد سفید و بوی آن که خو
خوش آن بقعه بمشام من افتاد از جبرئیل پرسیدم که این کدام بقعه است گفت این
بقعه را آبه خوانند رسالت تو و ولایت آل تو بر وی عرض کردند قبول کرد باری تعالی
از وی مردانی پیدا کند متابعت تو و فرزندان تو را میان بسته دارند مبارک باد در این شهر
و اهلش و ولایت و مودت شما و اگرچه اخبار در فضیلت آبه بسیار است اما در این کتاب
اقتصار بیک خبر کفایت است و در موضعی دیگر از کتاب مذکور گفته که اعتقاد اهل آبه معلوم است
که الا شیعی نباشد و گفته اند که ساوه باشد شیعی نباشد و آبه لا اخو شیعی نباشد و
از اکابر متأخرین آنجا میر شمس الدین محمد آوی است که از جمله صلحا و فضلا و مقربان
ملک خراسان سلطان [illegible] مؤید بود و شیخ اجل [illegible] شهید سعید قدس الله
کتاب لمعه دمشقیه را بالتماس او نوشته و مصحوب سلطان
مذکور فرستاده و مراد از بعض کرد در خطبه مذکور
واقع است میر شمس الدین محمد
مذکور است
م

الحمد لله و المنة که نسخه مبارکه تاریخ قم بسعی و اهتمام اقل [illegible] الی
الله [illegible] المتصدی لطبع الکتب [illegible] الامامیة و [illegible]
[illegible] الحاج شیخ احمد الشیرازی [illegible] عفی الله عن العیوب
و المخارج و اطبع [illegible] قلم [illegible]
فی شهر شوال المکرم
[illegible]

هذا الکتاب [illegible]

هو الموفق للخير والصواب ومنه المبدأ واليه المعاد والحمد لله اولاً وآخراً

قد

تم بعون الله وحسن

توفيقه طبع هذه النسخة الشريفة

المسمى بانوار المشعشعين في

تاريخ القم وقد ذكر فيه بناء الائمة في

المساجد والقبور الشريفة الواقعة فيه وذكر علمائه

ورجالهم والحكايات الغريبة المعجبة فيه وقد جانبها

عن الاطناب المملّ والايجاز المخل بحمد الله وحسن توفيقه

ولقد تصدى لطبع هذه النسخة الشريفة افضل الراغبين الى احياء آثار

المعارف الدينية والمتصدي لطبع الكتب الاسلامية والمؤيد بتأييد

الائمة والمنتسب بالولاية العلوية والمنتظر لقيام المهدوية

الحاج الشيخ الشيرازي وفقه الله

من تماهمه الفقير مخافة محمد على البروكان طبعها فى شهر ربيع المولود

١٣٢٧

(اعلان) (فروش اين نسخه مباركه) (طهران سبزه ميدان حجره)

الدوله در حجره حاجى شيخ احمد كتاب فروش

در قم در صحن مطهر حجره حاجى شيخ محمد

حسن كتاب فروش در شيراز

در سراى فيل در حجره جناب

حاجى ميرزا محسن تاجر

شيرازى

